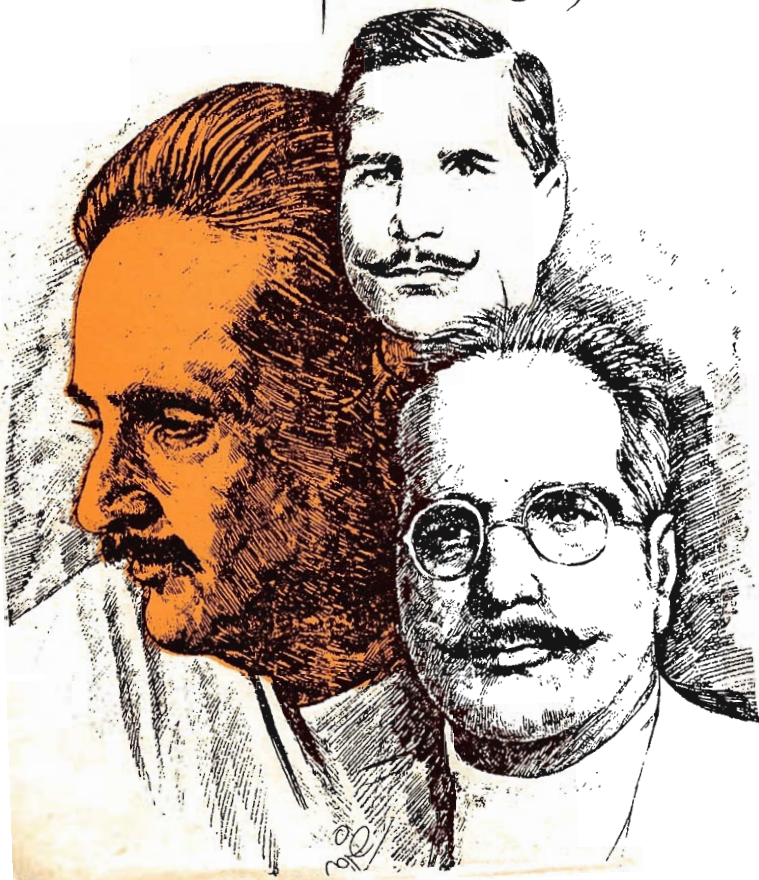


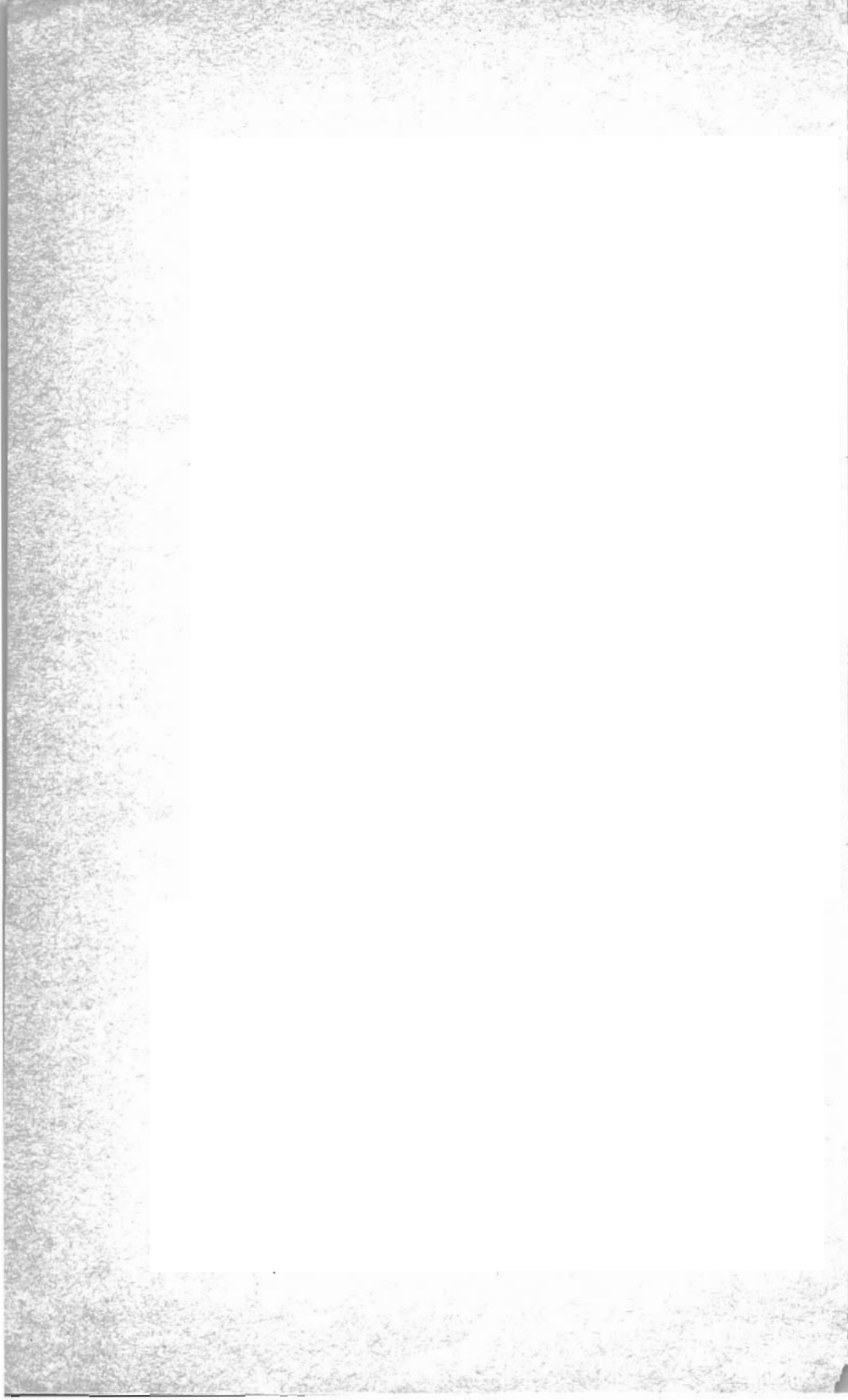
# نگاہی بہ اقبال

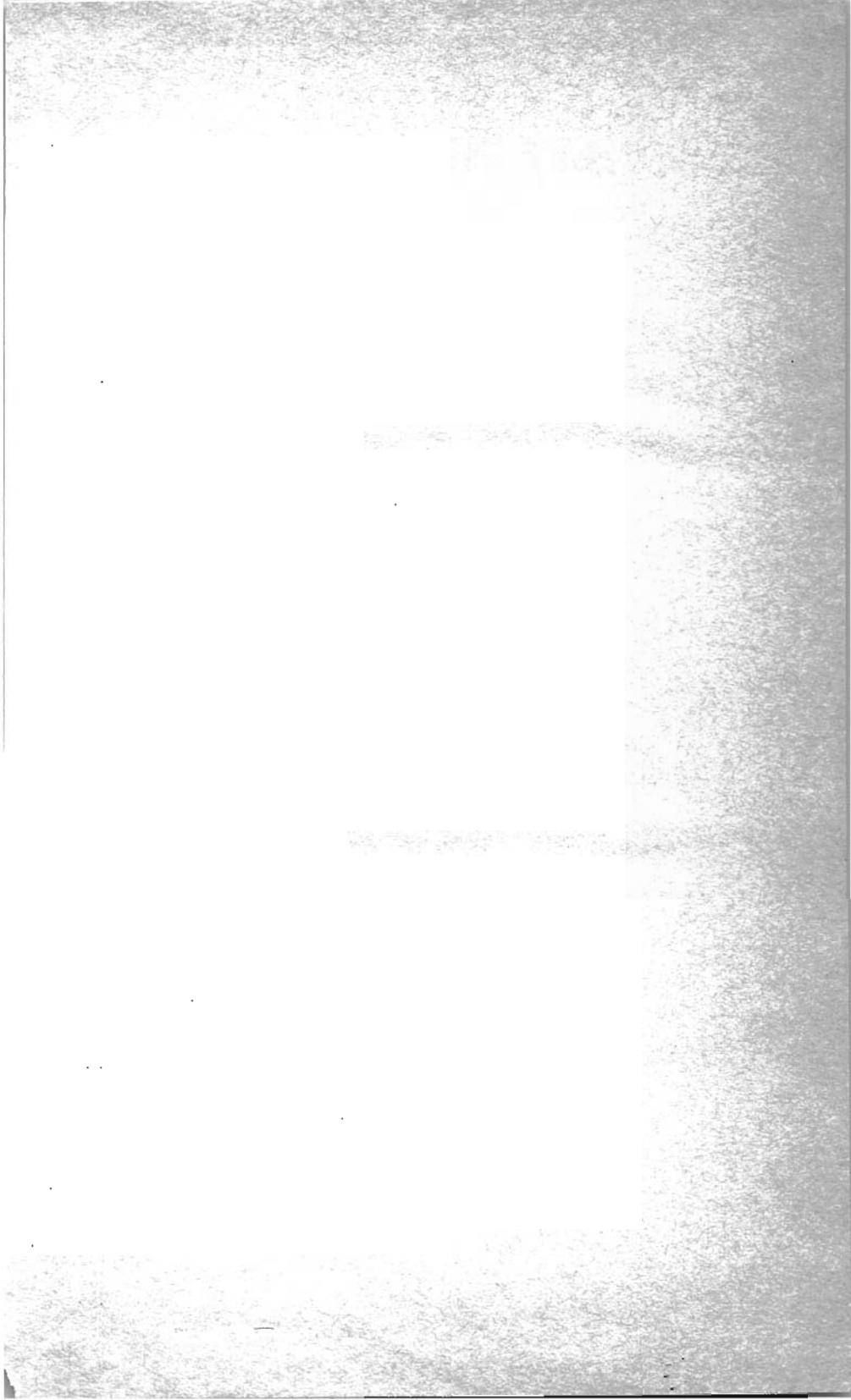
دکتر شحین وحید مقدم ضنیاری











# نگاہی بہ اہل مستبال

نوشتہ

دکتر شہین بیگم صفیاری

اقبال اکادمی پاکستان

## حق طبع محفوظ است

ناشر: پرفسور شہرت بخاری  
مدیر: اقبال اکادمی پاکستان، لاہور

بہا: ۱۰ دالر  
چاپ اول: ۱۹۸۹ء  
تعداد: ۱۰۰۰ نسخہ

حروف چینی: گرافکس الیون  
۱۱۵ میکلود روڈ لاہور- فون: ۲۲۲۷۸۴  
مطبع: لائٹ ہاؤس پریس، ۱۲-ایبٹ روڈ، لاہور

مستول چاپ: فرخ دانیال

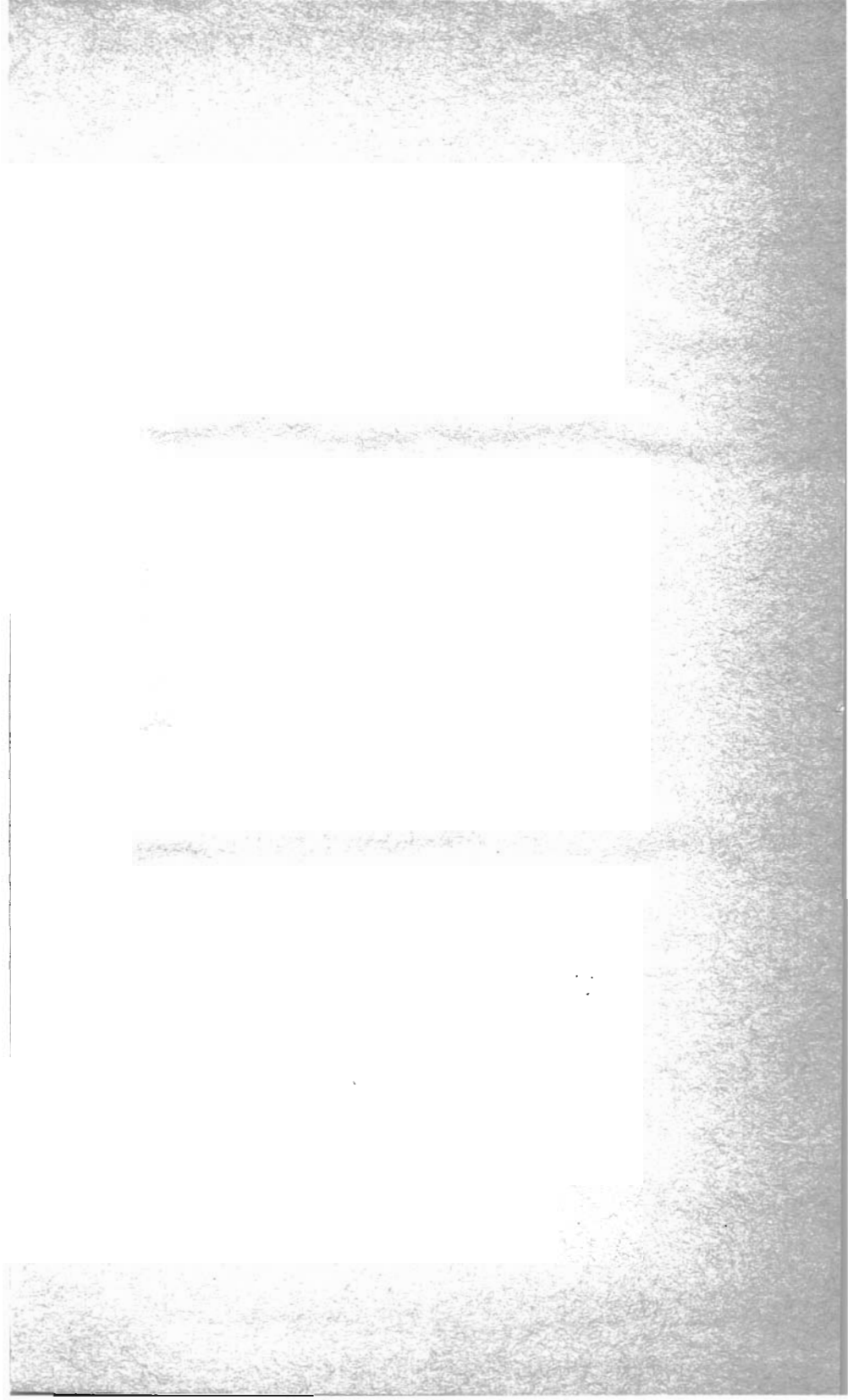
---

دفتر مرکزی: ۲۷-ایف ماڈل ٹاؤن، لاہور - تلفن: ۸۵۶.۱۰  
دفتر فروش: ۱۱۶-خیابان میکلود، لاہور- تلفن: ۵۷۲۱۴  
صندوق پستی: ۱۳.۷ - لاہور

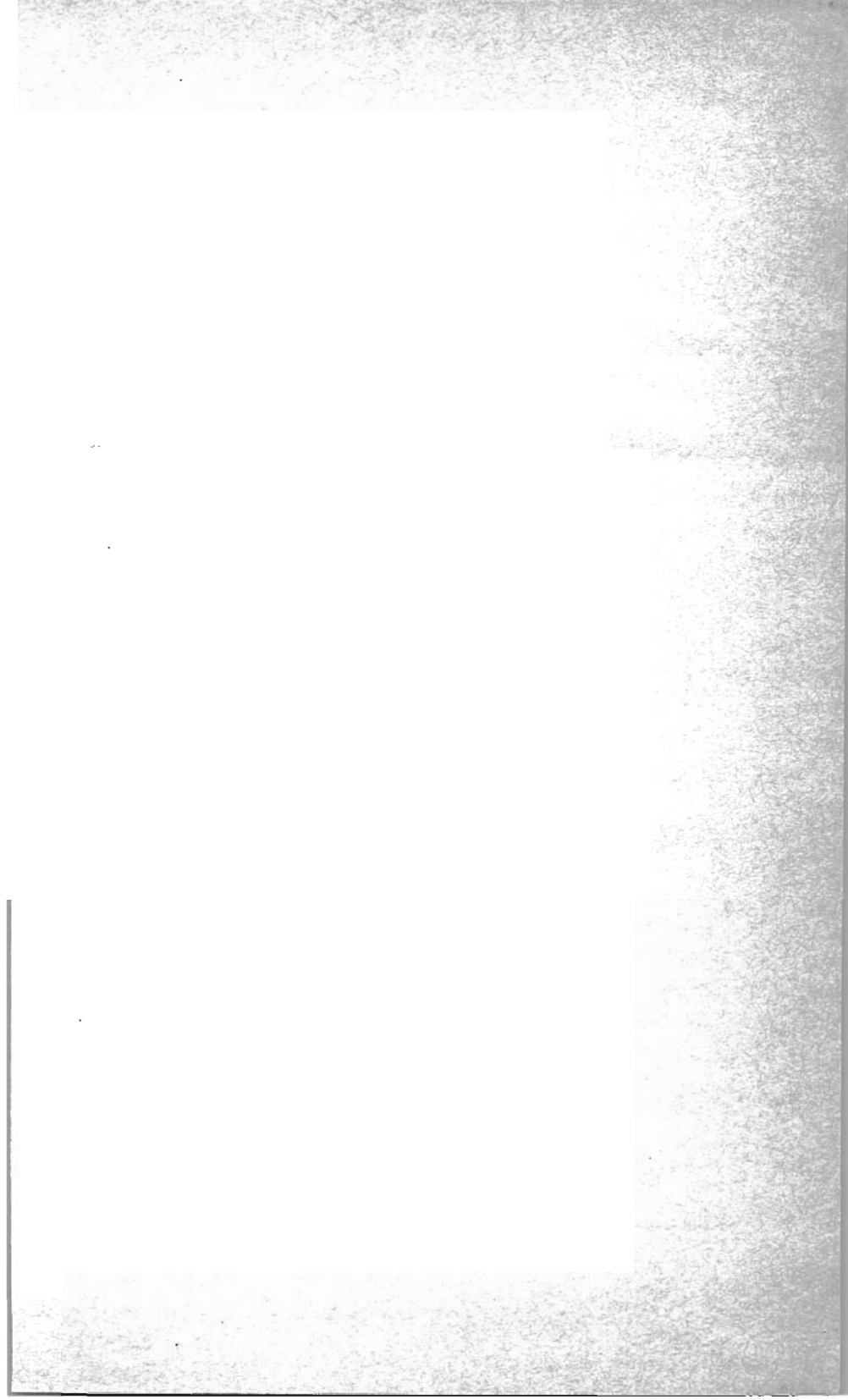
## فهرست مطالب

- |     |   |
|-----|---|
| ۱۱  | ۱- پیشگفتار                               |
| ۲۳  | ۲- شناخت اقبال                            |
| ۴۹  | ۲- اقبال معمار واقعی پاکستان              |
| ۷۳  | ۴- نقش اقبال در حرکت عظیم اسلامی          |
| ۹۹  | ۵- شکوه و جواب شکوه اقبال                 |
| ۱۲۷ | ۶- کعبه و حرم در کلام اقبال               |
| ۱۹۵ | ۷- شعر فارسی اقبال                        |
| ۲۲۵ | ۸- مقام زن از دیدگاه اقبال                |
| ۲۵۵ | ۹- فکر و فلسفه اقبال                      |
| ۲۸۵ | ۱۰- علی بن ابیطالب (ع) در سخن علامه اقبال |
| ۳۲۵ | ۱۱- علامه اقبال و حافظ شیرازی             |
| ۳۴۵ | ۱۲- چهل سال در خدمت اقبال                 |
| ۳۸۵ | ۱۲- علامه اقبال و ملك الشعرای بهار        |
| ۴۴۵ | ۱۴- سخنی درباره جاویدان اقبال             |





## دیباچه



حکیم الامت علامه محمد اقبال فیلسوف و عارف پارسانی است که پیام انسان ساز او مسلمانان آسیای جنوبی را از خواب غفلت بیدار کرد و آنها را به دوستی و اتحاد با یکدیگر فرا خواند و باکلامش مشعل های فروزان بر افروخت و فرا راه گم شدگان راه گذاشت. او اساس و پایه اندیشه های خود را بر قرآن کریم استوار کرد و در تفسیر و تعبیر خویش انسان را به شناخت خود وادار نمود.

شناخت انسان از دیدگاه قرآن مهمترین و ضروری ترین کاری است که باید دقیق و سریع انجام گیرد. اقبال حکومتی عنوان می کند، و گوید: مکاتب فلسفی، اجتماعی، حقوقی، روانی و ..... که همه مدعی شناخت انسان می باشند هیچکدام بدرستی نمی دانند این انسان کیست و انسانیت به کجا می رود!

اقبال انسانی بود که کاروان بشری را زمانی که عالم انسانی پریشان شده بود و غریبان با تکنولوژی جدید و معلومات تازه بر مسلمانان تسلط یافته بودند و تشتت و یاس مسلمانان را خوار و زبون ساخته بود و لازم بود که جنبش های اصلاحی بوقوع بپیوندند در این زمان علامه محمد اقبال در صحنه مصلحان جهان پا به عرصه وجود نهاد و مسلمانان را به تحصیل علم و دانش بر طبق فرهنگ اسلامی ترغیب کرد و گفت فرهنگ غرب آشیانه ای بر شاخ نازک است و بر اساس مادیت استوار می باشد ولی نتیجه این همه ساختمان جز فنا و تباهی نیست.

پژہ لیے میں نے علوم شرق و غرب  
ہے ابھی تک دل میں باقی درد و کرب

"من همه علوم شرق و غرب را خواندم و لیکن در دلم درد  
و رنج هنوز موجود است".

اقبال از نیرنگ فرنگ سخن جالبی دارد و مردم مشرق  
زمین را از دسیسہ ہی غربی ہ آگاہ ساخته و میگوید تمام سعی  
و کوشش غربیان برای بہ استثمار کشیدن شرقی ہا است. و  
مسلمانان کہ امروز وحدت کلام را از دست داده و در بند غلامی  
گرفتار آمدہ اند. فرهنگ و تہذیب اروپائی تشخیص آنها را نابود  
کرده است.

اقبال از مرشد رومی و تعلیمات قرآنی استفادہ کردہ و  
گوید: علاج بیماری مسلمانان در تقلید از فرنگ نیست، بلکہ  
درای ہمہ درد های آنها در قرآن کریم است. اگر مسلمانان قرآن  
کریم را محکم بگیرند و از تعلیمات آن استفادہ کنند مسلماً آنها  
دوبارہ بر عالم حاکمیت خواهند یافت.

قبیل میگوید. "من میخوام کہ ناقہ بی زمام امت مسلم  
سوی حرم کشیدہ شود".

اقبال فرهنگ اسلامی را کہ در شبہ قارہ بہ راه زوال افتادہ  
بود بار دیگر زندہ کرد. او مسلمانان را از نومیدی و یاس  
رہانید و گذشتہ تابناک آنها را یاد آور شد و بہ آیندہ امیدوار  
ساخت در حقیقت او بہ مسلمان عصر حاضر حرات نو بخشید.

بدین سبب مسلمانان او را عزیز و گرامی و یک انسان مسلم ضد استعمار و استثمار می دانند.

علامه محمد اقبال در زبان شیرین فارسی اندیشه های فلسفی خود را بیشتر بیان کرده است. کتابهای اسرار خودی، رموز بیخودی، جاوید نامه، زیور عجم، پیام مشرق که سند زنده و گویائی برای مسلمانان شبه قاره بلکه برای همه مسلمانان می باشد به زبان فارسی سروده شده است. اقبال والا ترین شاعری هستند که شعر را بخدمت انقلاب اسلامی در آورده اند. شعرای بسیاری در زبان فارسی می شناسیم که پند و اندرز و حکایت و مدح و ثنای فراوان گفته اند و بعضی ها شعر را در خدمت صله در آوردند. دکتر علی شریعتی در مورد اقبال این چنین میگوید: تفکرات سازنده اقبال در تحریک انقلابات اسلامی در جهان نقش تعیین کننده داشته است. صدر اسلامی جمهوری ایران آقای علی خامنه ای در کنگره اقبال که در تهران برگزار شد چنین بیان کردند: «پیام اقبال در سازمان دهی به انقلاب اسلامی ایران موثر بوده است و ایران قبل از سایر کشورهای تحت سلطه غرب فکر و اندیشه اقبال را به اجرا در آورد».

اقبال برای محکومان و انسانهای زیر غل و زنجیر استعمار نمه آزادی و حریت و نعره انقلاب سرداد و به آنان گفت. ای مسلمانان اگر میخواهید آزاد زندگی کنید خود را گرفتار «سلطانی» و «ملانی» و «پیری» نکنید.

علامه محمد اقبال میگوید: تکنولوژی جدید لازم است ولی

---

نه اینکه فرهنگ غنی اسلامی خود را فراموش کنیم. باید از گذشته برای ساختن نظام های سیاسی و پیوند های دوستی بهره بگیریم و در تشکیلات جدید از اندیشه های اسلامی و قرآن استفاده کنیم. اقبال به جهاد و اجتهاد معتقد است ولی آنرا تنها در مسائل فقهی نمی خواهد و معتقد است اجتهاد و تلاش جدید در باز فهمی و نو فهمی نظام عقیدتی اسلام و شریعت اسلامی هر دو باید صورت گیرد و اجتهاد عبارت است از جمع میان اصول ابدی که در شریعت است و تغییر که در زندگی انسان روی می دهد.

کتاب حاضر مجموعه ای از مقالات خانم دکتر شهین مقدم صفیاری است که درباره ابعاد مختلف فکر و اندیشه اقبال برشته تحریر در آمده است، ایشان یکی از نامور اقبال شناسان و علاقمندان علامه محمد اقبال هستند که در چند سال گذشته بیشتر اوقات خود را بصروف شناساندن افکار و اندیشه های علامه محمد اقبال به ایرانیان نمودند، خانم دکتر شهین مقدم صفیاری دارای درجه دکتری از دانشگاه تهران و کار شناس تاریخ کشور های همجوار ایران بخصوص پاکستان می باشند. نامبرده دارای تالیفات بسیار و از آنجمله "نگاهی به پاکستان" و "جناح حماسه ای در تاریخ" می باشند. عقیدتمندی و دلبستگی به پاکستان و مصلحان بزرگ این سرزمین ایشان را برآن داشت که زندگینامه علامه محمد اقبال نوشته دکتر جاوید اقبال فرزند علامه محمد اقبال تحت عنوان "زنده رود" (سه جلد) را بفارسی روان

ترجمه نمایند که سلامت زبان و صحت متن به کمال خوبی در چهار جلد تکمیل یافته است. همچنین نامبرده غزل فارسی علامه محمد اقبال و ایقان اقبال را که هر دو کتاب از نوشته های معروف استاد اقبال شناس و محب اقبال جناب پرفسور محمد منور میباشد به زبان فارسی برگردانده اند، که توسط اقبال آکادمی پاکستان بچاپ رسیده است. دیگر از تالیفات نامبرده «تاریخ مختصر گسترش اسلام» است که از طرف مؤسسه تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به چاپ رسیده «و اصول و مبانی تاریخ» و مقالات بسیاری که درباره تاریخ و فرهنگ و همچنین اندیشه های انقلابی اقبال به رشته تحریر در آورده اند. هم اکنون سر دبیر مجله وزین اقبالیات (فارسی) میباشد که توسط اقبال آکادمی پاکستان درباره فکر و اندیشه و فرهنگ و ادب و دین منتشر می گردد و بسیاری از استادان هر دو کشور ایران و پاکستان با این مجله نهایت همکاری را مینمایند.

کتابی که هم اکنون در پیش روی شما است مجموعه مقالاتی از ایشان درباره علامه محمد اقبال است. چهار مقاله بنظر من بسیار حائز اهمیت و از تازگی خاصی برخوردار است و تابحال این چنین به تفصیل درباره آنها نگاشته نشده است. کعبه و حرم در کلام اقبال، علی ابن ابیطالب (ع) در سخن اقبال، اقبال و ملك الشعرا بهار و نیز چهل سال در خدمت اقبال که این مقاله درباره خادم صدیق اقبال (علی بخش) میباشد. روش نگارش ایشان ساده و سلیس و با حوالجات و حواشی بسیار مقالات را استحکام علمی می بخشند.

---



من امیدوارم که سعی و کوشش دکتر مقدم صفیاری در دیبای علم بخصوص در پاکستان و ایران مورد توجه قرار گیرد. در حقیقت بید بگویم ایشان روح زبان فارسی یعنی زبان دل اقبال در پاکستان هستند و من نیز از جمله کسانی هستم که با ارشاد ایشان به آموزش زبان فارسی اهتمام ورزیدم و حال پس از گذشت چند سال احساس می کنم که به شناخت روح اقبال بیشتر آگاهی یافته ام. امیدوارم که این کتاب مقبول طبع اقبالشناسان و اقبال دوستان قرار گیرد زیرا پاکستان و ایران دو کشور مسلمان دوست و برادر هستند که با رشته های بسیار معنوی بیکدیگر پیوسته اند و هر دو شاخه هائی از شجر پر بار فرهنگی غنی و ریشه دار هستند.

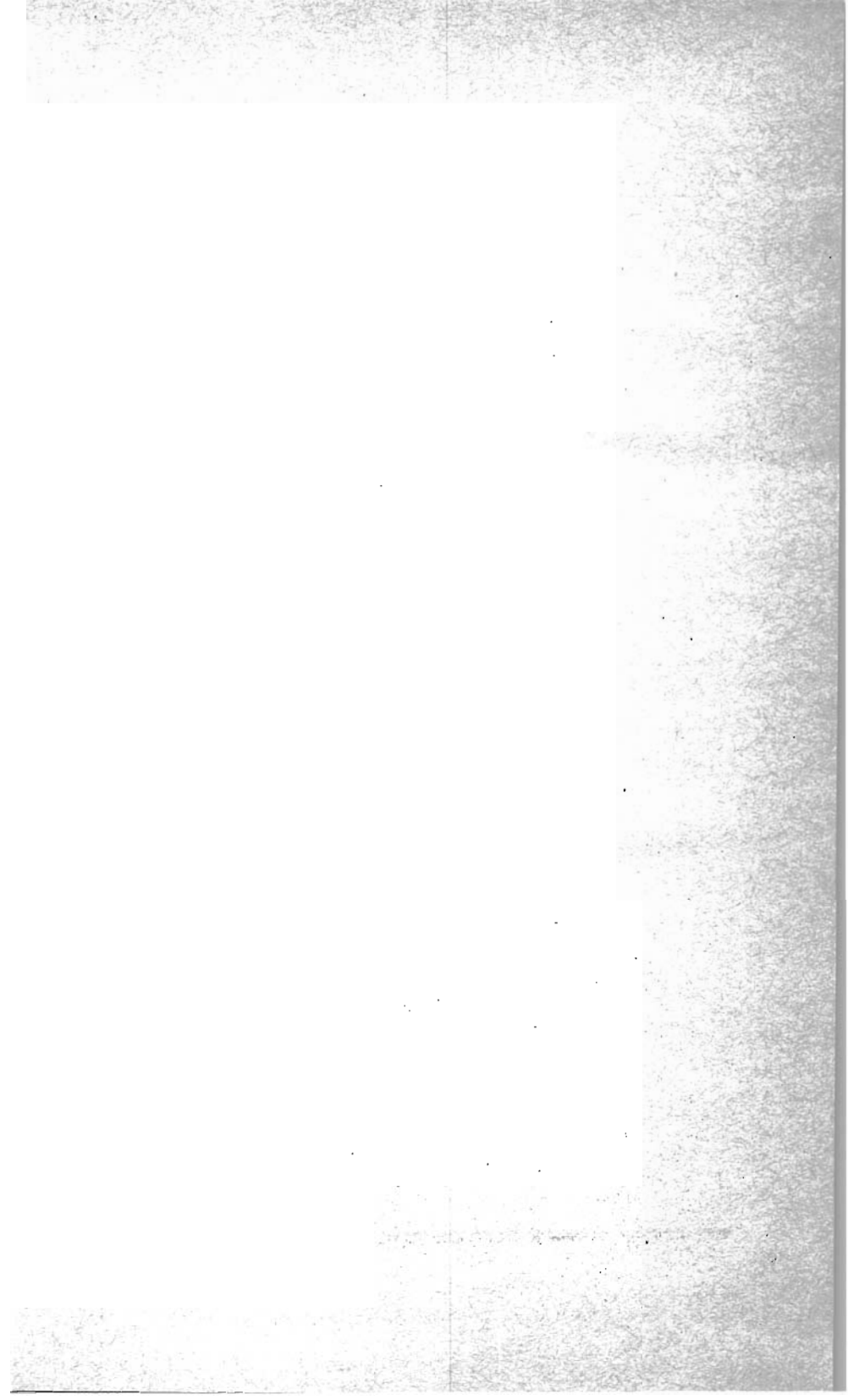
سپاسگزار

دکتر وحید عشرت

۴۹۲-ایم، مادل تاون

لاهور

## پیشگفتار



« بسم الله الرحمن الرحيم »

### پیشگفتار

اثری که از نظرتان می‌گذرد گوشه‌هایی از فکر و اندیشه علامه محمد اقبال است که بر مبنای ذوق و سلیقه ام برگزیده ام و این مطلبی را ثابت نمی‌کند، جز دلچسپی من به آنها. ابعاد فکر اقبال از هر نظر جالب توجه است و مباحثی که در این کتاب وجود دارد شاید همه آنها در کتاب دیگری بدست نیاید. نکته‌ای که باید یاد آوری کنم اینست که در حال حاضر بیشتر کتاب‌هایی که درباره تصورات اقبال به فارسی نگاشته شده، هر کدام از دید خاصی به اقبال نگریسته‌اند. گرچه در زمینه اقبال‌شناسی تاکنون کتاب‌های بسیار به زبانهای مختلف نوشته شده اما هنوز نیاز است خطوط برجسته سیمای این متفکر مجاهد با دقت بیشتری بررسی گردد.

مقالات این مجموعه همچنانکه در فهرست مندرجات ذکر شده هر کدام نشانده زاویه‌ای از شخصیت عمیق و وسیع این سخنور سترک و متفکر و حکیم سیاست‌دان است. این مقدمه نیز بطور خلاصه معرف ماهیت مطالب کتاب می‌باشد.

بخش اول شناخت اقبال است. برآستی او کیست؟ و چگونه نغمه‌ی پرشورش که از دریای موج ذوقش سرچشمه میگیرد این همه جانگداز و اثر بخش است - اقبال فرزند زمان است که هم درست فکر میکند و هم زیبا و باشکوه عشق

میورزد، هم بارنج روح آشنا است و هم با درد جسم، هم خدا را می شناسد و هم انسان را. او عارفی نیکو خصلت، دانشمند و فیلسوفی بصیر و روشن فکر، مرد دین و دنیا، ایمان و دانش، عقل و احساس، مرد دیروز و امروز و از همه مهمتر آینده نگری آزاده است. در تاریخ بشریت نابغه ای کم نظیر محسوب میشود که نام پر افتخارش با حروف زرین ضبط و ثبت شده است.

بخش دوم مربوط به چگونگی بوجود آمدن کشور اسلامی پاکستان در صحنه گیتی است که با فکر و ایده علامه محمد اقبال و مجاهدت و تلاش پیگیر مجریان این فکر که در راس همه آنها قائداعظم محمد علی جناح را باید نام برد، به منصفه ظهور رسید. طراح تشکیل پاکستان و تحقق بخشنده به يك ملت مستقل مسلمان در شبه قاره بدون هیچ تردیدی علامه اقبال است و چه خوب او را معمار واقعی پاکستان بنامیم و هم او است که از میان امواج خروشان وجوشان دریای حوادث دوران کشتی طوفان زده ملت خویش را همگام با قومی متفق و آزاده بساحل آرامش و استقلال رسانید.

بخش سوم نقش اقبال در حرکت عظیم اسلامی است. طلوع کوکب اقبال در جهان اسلام ستاره ای سعدو فرخنده بود و آتشی که اقبال در دل مسلمین بر افروخت نه تنها در برابر هر حادثه محکم و استوار برجای ماند، بلکه هر روز که میگذرد اشعه آن ساطع تر و پرتو درخشانش امید بخش تر میگردد. او فریاد برآورد: بپا خیزید دریای بیکران همچنان موج میزند. اگر نیک بنگرید آنرا خواهید دید. کلام اقبال مسیحا دمی بود که

برجسد افسرده امت مسلم دمیده شد و کاروان مسلمان پوینده  
راه حقیقت را بطرف تشخص اسلامی رهبری کرد.

بخش چهارم شکوه و جواب شکوه اقبال به درگاه  
الهی است. مشیت الهی وظیفه سنگینی بردوش او نهاده  
بود که می بایست تحرکی در مسلمانان ایجاد کند و آنها را از  
خواب خرگوشی بیدار نموده و عظمت واقعی را به آنها بنمایاند.  
زمان در انتظار یک مرد آگاه بود، تاهم خدا و هم خود را  
بشناسد و بتواند خودی انسان ها را بیدار کند و این اقبال بود  
که نه تنها با سخن خویش بلکه با «بودن» خود درسی تازه داد و  
در حقیقت انسانی نو آفرید.

در بخش پنجم اشاره اقبال به کلمات حرم،  
کعبه، ..... و بطور کلی اشاره به امور روحانی و مقدس است  
که جابه جا در کلام خویش بکار برده است. اقبال از لحاظ معانی  
توجه بسیاری به نکات و لطایفی داشته که وجود آن ضروری تر  
و میدان آن وسیع تر و بطور اعم و اخص حالت خاصی به شعر  
میدهد. اقبال همه این کلمات را از روی حقانیت به دنیای آشفته  
وحشت زا می گوید، و در همه عالم بدیها و نقص ها را می نگرد  
و آدمیان را برآن میدارد که از چنین جهانی که سراسر زشتی  
است برای وصول به عالمی پایدار و زیبا به پا خیزند و دست  
دوستی و اتحاد به یکدیگر دهند.

بخش ششم سخن از شعر فارسی اقبال است. اقبال علاوه  
بر خدمتی که در راه تقویت و گسترش فارسی در شرق و غرب

---

انجام داد، مؤثرترین نگاهدارنده شکل دستوری زبان فارسی در شبه قاره بوده است. اقبالی که فارسی را به زحمت سخن میگفت و سطری به نثر فارسی نمی نوشت، هفت دیوان شعر بفارسی پرداخته که قبول سخن او در کشور های مغرب زمین حتی بر آثار سخنوران داخل ایران مقدم افتاده و ترجمه شعر او به زبانهای انگلیسی و عربی و آلمانی و و.و. اقبال را در شرق و غرب شاعر نامدار زبان فارسی معرفی کرده است و از برکت شعر اقبال است که فرهنگ و تمدن غنی اسلام و زبان فارسی پس از یکصد سال عقب افتادگی مستمر و عقب نشینی متوالی در برابر تجاوز استعمار انگلیس بار دیگر دراین مرز و بوم احیاء گردید. مهمترین عنصر شعر اقبال جوهر و محتوای آن است که قادر می باشد تار و پود و عواطف انسانهای قرون مختلف را بهم پیوند داده و دوام و بقاء یابد. درباره تاثیر شعر میتوان گفت که چون بیشتر به دل می نشینند و بهتر در حافظه جای می گیرد و دارای موسیقی بیان و تراکیب لفظی است، در گسترش زبان فارسی اثری عظیم داشته و اقبال آگاه از این امر نا آگاه نبوده، بدین سبب پیام های خویش را بیشتر با کلام منظوم فارسی بیان نموده است.

بخش هفتم مقام زن از دیدگاه علامه اقبال است. بحث پیرامون شخصیت و اصالت انسانی زن و نقش او در جامعه و ساختار آن از نقطه نظر اخلاقی و اثراتی که در نظام های اجتماعی باقی میگذارد اقبال اندیشمند را برآن میدارد که زن را بعنوان يك عنصر حیاتی در نظر آورده و پیامد های نقش او را در تشکیل خانواده و تربیت فرزند و نیز بافت فرهنگی اجتماع و

حتی نظام های حکومتی شرق و غرب مورد بررسی قرار دهد. در نظر اقبال اصالت انسان و حقوق انسانی مطرح است، قبل از آنکه زن بودن «زن» و مرد بودن «مرد» مطرح شود. به نظر اقبال الگوی يك زن نمونه حضرت فاطمه (س) می باشند که چهره مقدس ایشانرا هاله ای از تقدس و شرف و عزت احاطه کرده و مایه افتخار زنان جهان هستند.

بخش هشتم فکر و فلسفه اقبال است. اقبال آدمی است با جهان بینی خاص و بر اساس این جهان بینی و تفسیر روحانی فلسفی که از عالم و آدم می دهد مکتب خویش را بنیان نهاده است. اقبال با فلسفه غرب آشنا شد، اما این آشنائی او را گمراه نکرد. وی یکی از شخصیت های برجسته فرهنگ غنی اسلام است. که زمانی شکوفا شد و شاخ و برگ و گل و دانه داد که بوستان پربار فرهنگ اسلام را آفت گرفته و در سکوت مرگباری فرو رفته بود. او يك مسلمان واقعی بود که اسلام را دین عقیده و جهاد و شمشیر و عدل و قسط میدانست و معتقد بود، اسلام يك انقلاب دائم و مبارزه همیشگی بر محور دین است و دین اسلام چون رنگ و شعار اجتماعی تمامی شعون زندگی مسلمانان را فرا گرفته و علیرغم اختلاف در نژاد و زبان و رنگ و اقلیم يك وحدت اجتماعی به نام «امت مسلمان» بوجود آورده که برهیچیک از عوامل ظاهری مبتنی نیست. اقبال در مقدمه کتاب سیر فلسفه در ایران می نویسد: برجسته ترین امتیاز معنوی مردم ایران گرایش آنان به تعقل فلسفی است. در حقیقت روح و جوهر فلسفه اقبال «خودی» است که به اصطلاح اقبال باید سه مرحله را طی کند.



مرحله اول اطاعت از قانون است و هیچ شخصی جز با تحمل مستمر قانون حیات تکامل پذیر نیست. مرحله دوم تسلط بر نفس یعنی عادل ترین شکل حکومت وجدان که عبارت است از تسلط خودی و فرد قبل از اینکه ادعا کند بر زندگی مسلط شده، برخود مسلط شود و آن وقت است که صاحب قدرت می شود. مرحله سوم مرحله تکاملی انسان در روی زمین است که از این سیر تکامل یا کمال خودی اقبال آنرا «فرد مومن» میخواند و گوید که با اتمام خودی بر مسند نیابت الهی می نشیند. فرد کامل خلاق است و درکار گاه آفرینش با خدا همکاری میکند و او خلیفه الله در روی زمین می باشد. این چنین فردی در جهان فانی نمیشود بلکه جهان در او مستهلك و مستغرق میگردد.

بخش نهم مقام علی بن ابیطالب (ع) در کلام اقبال است. اقبال در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود و از همان کودکی در محیط خانه و محافل روحانی شهر خود مناقب حضرت علی (ع) را می شنیده است. او شدیداً تحت تاثیر صفات ملکوتی و قهرمانی علی (ع) قرار گرفت و همیشه آرزو داشت که مردمان مانند حیدر باشند. اقبال گوید: علی مرتضی (ع) نمونه کامل مقام ولایت و خلافت خدا است که دو نیروی عملی و علمی را در خود جمع دارد و نفس عاقله او بر ملک ظاهر و باطن حکمفرما است. اقبال در کلام خود فضایل بسیار از حضرت علی را نقل کرده و با قطع و یقین از آنها سخن رانده است. اقبال عقیدتمند همه اصحاب رسول (ص) بود ولی در مقام شیفتگی که نسبت به حضرت علی مرتضی (ع) داشت بی مثال بود.

بخش دهم سخن از اقبال و حافظ شیرازی است. هیچ کدام از شاعران نامور فارسی در شیوه و سبک بیان به اندازه اقبال به حافظ نزدیک نمی باشند و درحقیقت اقبال به نحو شایسته ای توانسته است از کلام حافظ شیرازی در شعر فارسی و اردوی خویش استفاده نماید. این کار را چه میتوان نامید! جز فیض کلام حافظ وسعی و کوشش اقبال. یکی از وجوه مشترک اقبال و حافظ زمان آنها است که هر دو نسبت به ارضاع اجتماعی و سیاسی و دینی انتقاد می کنند. گاهی به زاهدان ریایی می تازند که حقیقت دین را رها کرده در لباس تزویرو سالوس در ضمن ترویج خرافات بازار خویش را گرم می کنند و عوام فریبی را دام بدست آوردن مال و منال می سازند و زمانی به زمامداران که باده غرور حکمرانی آنها را مست کرده پروای عدل و داد را از دست داده و از آن نمی ترسند که قهر الهی و تندباد حوادث کاخ آرزوهای فاسد و سودای باطل ایشان را با خاک یکسان کند. اقبال و حافظ تمام این انتقادات را با الفاظ لطیف پر مغز و حکمت آموز میگویند و گاهی آنها را باشهد ظرافت درهم آمیخته و البته حافظ خیلی اصرار نمی ورزد و مجال گفتگو و احتجاج و مؤاخذه بطرف نمی دهد و با هیچ گونه مانع و رادعی در راه خود تصادم نمی کند و سالم از معرکه بیرون می آید بدون آنکه مجال رنجش خاطر و دل آزردهگی به کسی بدهد، در حالی که اقبال بمقصود خود که گفتن حرف حق و تنویر افهام و حمله به اوهام باشد بی باکانه عمل میکند و این آن چیزی است که میان اقبال و حافظ تفاوت نشان میدهد. اقبال در بسیاری از مکاتیب خویش به اندیشه و نبوغ و هنر لسان الغیب اذعان داشته

و از معانی بسیار حافظ در اشعار خود استقبال کرده است.

بخش یازدهم درباره چهل سال خدمت صادقانه علی بخش می باشد. علی بخش خدمتگذار صدیق علامه محمد اقبال با ارادت و محبت و صداقت کم نظیری سالیان سال کمر به خدمت اقبال و عزیزان او بست و بدین وسیله مراد خود را مفتخر و سرفراز داشت. وی شاهد و ناظر بسیاری از رویدادهای زندگی علامه اقبال بوده و جا داشت که این ندیم مخلص بیشتر شناخته شود.

بخش دوازدهم سخن از اقبال و بهار است که سعی و کوشش و امید، تحرك و استقلال نفس و از همه مهمتر آزادی و آزادگی از وجوه مشترك آنها است. اقبال و بهار از زندگی ترسیدند و هرچه خواستند بوجهی زیبا بیان کردند، و از بیان افکار سیاسی و انتقاد از خرافات و ارتجاع واهمه نداشته و با آن به سختی پیکار کردند. گرایش آنها به بلندی و روشنی عدالت مهمترین صفتی است که نه تنها در زبان بلکه در رفتار و شیوه زندگی و روش اجتماعی نیز نشان دادند و همچنین کلام آنها که از بدایع ادبی خالی نیست.

<sup>۱</sup> بخش آخر نگاهی گذرا به جاویدان اقبال «زنده رود» زندگی نامه اقبال است که بقلم فرزند برومندش دکتر جاوید اقبال به رشته تحریر درآمده است. بجزرات میتوان گفت این کتاب کامل ترین شرح زندگی علامه اقبال است که تاکنون تهیه و چاپ و منتشر شده است. این کتاب تمام ابعاد روح اقبال را در بر

میگیرد و نشان می دهد که چگونه نابغه‌ای پا بعرصه وجود میگذارد و در فریادش، اندرزش، سروده های بی ریایش که از اعماق دل و جانش بر میخیزد سیاه و سفید، سرخ و زرد، ایرانی و پاکستانی، ترک و عرب و افغان تفاوت ندارد و روی سخن با همه انسانها است. تاریخ نشان داد که افکار بلند و فلسفه عالی و اندیشه های تند و پُر تحرک اقبال زنجیرهای استعمار را گسست و بسیاری از زندانهای بردگی فرو ریخت و نسیم آزادی وزید.

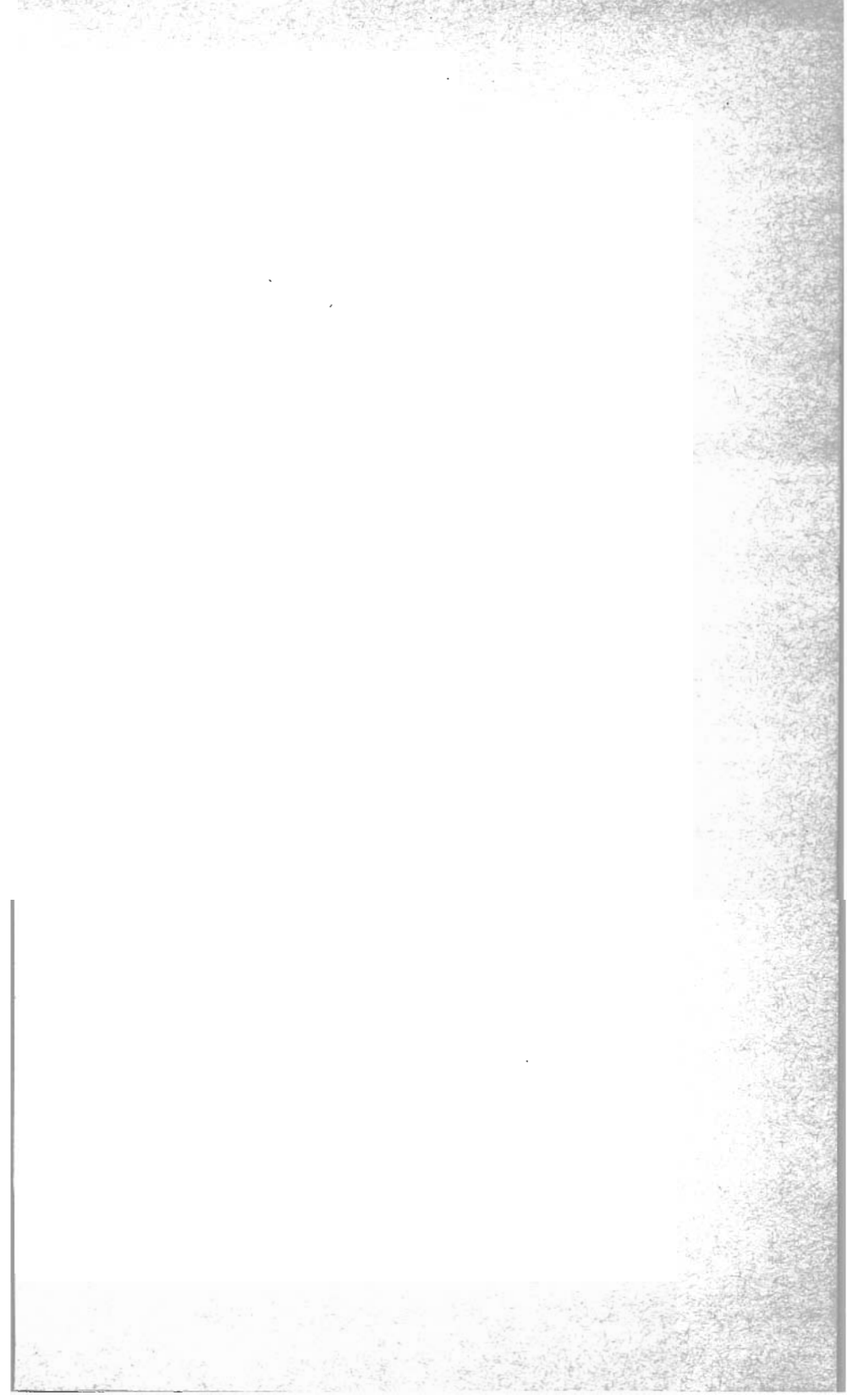
اکنون به نقطه پایان رسیده ایم، اما سخن به پایان نرسیده است. من وظیفه اخلاقی خود میدانم از یاری اقبال شناس بزرگ پرفسور محمد منور که در طبع این مجموعه نویسنده را مدد فرمودند و همچنین محمد سهیل عمر و دکتر وحید عشرت که مرادارمتهیه تشویق نمودند، تشکر و سپاس فراوان تقدیم دارم. این کتاب تنها گوشه کوچکی از سزاواری و بزرگواری اقبال را میتواند در برگیرد که در طی چندین سال تحقیق و تتبع همزمان با ترجمه چهار جلد کتاب زندگینامه اقبال تهیه و تنظیم نموده ام و عرصه پهناوری از شخصیت و مقام قبل وصف و تمجید او برای تحقیقات بعدی برجای می ماند. هرگز دعوی آن ندارم که این کتاب از نقص و خطا مبری و به کمال آراسته است اما تا آنجا که توانستم سعی براین کردم که مطالب چنان فراهم آید که شوق دامنگیر خواننده شود. امید است اهل تحقیق را پسند افتد. بهر تقدیر شادم که باز تار و پود هائی از قلب خویش را که همواره در راه دوستی دو ملت مسلمان ایران و

پاکستان می تپد با خوشه چینی از کلام منجی عالم انسانیت اقبال  
پاک سرشت در این اوراق گنجانیدم و این مجموعه را بهمه  
مسلمانان جهان تقدیم می نمایم.

دکتر شهین مقدم صفیاری

ژانویه ۱۹۸۹

## شناخت اقبال



« شناخت اقبال »

ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد  
چشم ما بر بست و چشم خود گشاد (۱)

آنان که در طی قرون و اعصار به سبب خدمات خود در  
قلوب ملتها راه یافته اند، همیشه جاویدند و ناگستنی:

نغمه مردی که دارد بوی دوست  
ملتی را می برد تا کوی دوست (۲)

در جنجال هولناک برانگیز جهان که برگرد آدمیان دیواری  
از امیال و شهوات حلقه زده و دست استعمار و استثمار جلوی  
چشم حقیقت بین را گرفته است، اقبال یکی از نامور شدگانی  
است که با اشعار انقلابی خود خاموشان و خواب زدگان را تلنگر  
بیداری و هشیاری می زند:

خیز و خلاق جهان تازه شو  
شعله در برکن خلیل آوازه شو (۳)

و آن رشته ریسمانی که مروریده‌های سخن اقبال را در نظم  
و همگونی زیبایی بهم پیوند می دهد، جز احساس پرشور و  
صادقانه این شاعر و حکیم الامت راستین در راه خدمت به خلق و  
سخت کوشی و گذاردن بار اماتی که او خود را مبلغ آن می



دانسته، نیست:

من از بود و نبود خود خموشم  
اگر گویم که هستم خود پرستم  
ولیکن این نوای ساده کیست  
کسی در سینه می گوید که هستم (۴)

وی شاهد سخن را هربار به طریقی آراست تا با جمال دل  
آویزی دیده بی اعتنای مردم را به معانی حکیمانه و مهیج که در  
شعر خود بکار می برد، متوجه سازد:

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد  
حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد  
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور  
خودگری، خود شکنی، خود نگری پیدا شد (۵)

در کلام اقبال همه چیز وجود دارد. آنچه فلاح فرد و  
جامعه بدان وابسته است. پند و موعظت عطار و بوسعید در  
سخنش دیده می شود. عرفان حافظ و عشق نظیری و سوز  
خسرو و شور رومی از اشعارش می تراود و از بی نیازی و  
خودی عرفی و غالب، کلامش ملامال است و عبرت آموزی بیدل  
در آن بوضوح دیده می شود و از صدق و اخلاص سنایی سخن  
می گوید.

خلاصه آنکه در چنین پیرایه لطیف و دلایز افکار فلسفی

خویش را خوش بیان کرده است:

مرا معنی تازه ای مدعاست  
اگر گفته را بازگویم رواست (۶)

سخن اقبال مشتمل بر افکاری است که از دل يك مومن معتقد برمی خیزد و ملل خوابیده را بیدار می کند و درس سروری و میری می دهد. زیرا این انسان خلاق نایب برحق است:

نایب حق در جهان بودن خوش است  
بر عناصر حکمران بودن خوش است  
نایب حق همچو جان عالم است  
هستی او ظل اسم اعظم است (۷)

این دل بیقرار و ناصبور در گلشن جامعه نغمه سرایی می کند:

چه کنم که فطرت من به مقام در نسازد  
دل ناصبور دارم چو صبا به لاله زاری (۸)

من از روح پاک و اندیشه تابناک اقبال همت طلبیده تا  
مجملی از زندگی و مقام فضل و ادب وی را در این مختصر به  
دوستان وی تقدیم دارم.

شرح حال مختصر اقبال را از آن جهت می نگارم، زیرا  
آشنایی با رویداد های دوران زندگی و حوادث گوناگونی که در

حیات فردی و اجتماعی او روی داده و پیگیری مسیر این وقایع به ما کمک می کند که تا حد زیادی چهره کلی و خطوط اصلی شخصیت او را درست تر و روشن تر ترسیم کنیم. نگاهی عمیق هرچند گذرا به خطوط اصلی و مهم فکری و سیاسی و علمی او نشان می دهد که علامه اقبال از تك ستاره های مسلمان قرن حاضر است و نمونه ایست که هرچند یکبار در مکتب انسان ساز قرآن و اسلام تربیت می شوند و خود بتنهایی يك امت محسوب می گردند. لذا درجهت رشد و تکامل و بیداری مسلمانان زمان يك الگو و سمبل و اسوه می باشند. زیرا آنان دارای جامعیت خاص در تفکر عمل و اخلاق هستند و عرفان و سیاست و ایمان و دانش و مبارزه اجتماعی را یکجا در خود دارند و اقبال یکی از آنهاست:

طلسم عصر حاضر را شکستم  
 ربودم دانه و دامش گسستم  
 خدا داند که مانند براهیم  
 به نار او چه بی پروا نشستم (۹)

محمد اقبال در نهم نوامبر ۱۸۷۷ میلادی مطابق با هجدهم آبان ماه ۱۲۵۶ هجری شمسی در سیالکوت یکی از شهرهای بلاد پنجاب چشم بدنیا گشود و مقدر بود که مسلمانان هند را از خواب غفلت بیدار کند. نیاکان اقبال از برهمنان و پاندیت های عالی مقام کشمیر بودند که در حدود سال ۷۲۶ هجری توسط يك عارف مسلمان قبول اسلام نموده و این خاندان از آن پس

بنام "سپرو" یعنی درس خوانده موسوم گشتند. اقبال به کشمیری بودن در اشعار بسیاری تصریح دارد:

میر و میرزا به سیاست دل و دین باخته اند  
جز برهنم پسری محرم اسرار کجاست



مرا بنگر که در هندوستان دیگر نی بینی  
برهنم زاده ای رمز آشنای روم و تبریز است (۱۰)

مُحَمَّد اقبال فرزند نور محمد با فکر و روح بزرگ و تابناکی که داشت، همچون نام پدرش مشعلی از نور محمدی بدست گرفت و در راه وحدت مسلمانان زحمات بسیار کشید. در شعر اقبال تمایل شدید وی نسبت به تاریخ و فرهنگ همه ملل مسلمان دیده می شود:

جوهر ما با مقامی بسته نیست  
باده تندش بجامی بسته نیست  
قلب ما از هند و روم و شام نیست  
مرز و بوم او بجز اسلام نیست (۱۱)

اقبال گرچه در سرزمین هندوستان بدیده آمد. وی در آغوش زبان و اندیشه ایران رشد و پرورش یافت، و پیش از آنکه به زبان اردو خدمت نماید، خدمتگزار زبان و ادب فارسی و دوستدار ایران و ایرانی محسوب می شود. بسیاری از شعرای

---

فارسی گوی بودند که ایران را ندیدند و فارسی زبان مادری شان نبود، باوجود این اشعار نغز به فارسی سرودند. اما هیچ يك از ایشان در تاریخ ادب ایران اعتبار و شخصیت علامه اقبال را کسب نکرد.

عجم از نغمه های من جوان شد  
ز سودایم متاع او گران شد  
هجومی بود ره گم کرد در دشت  
ز آواز درایم کاروان شد (۱۲)

با اینکه هنوز نیم قرن از مرگ او نگذشته است، اما هیچ ایرانی با سواد روزنامه خوان پیدا نمی شود که نام اقبال را نشنیده باشد و یا چند شعر از او بخاطر نداشته باشد.

سر در بسیاری از مساجد و ساختمانهای بزرگ ایران با نام او مزین است. نام انجمن های ادبی و دینی و کتابخانه های عمومی، مدارس، خیابان ها را «اقبال» گذاشته اند.

خطبا و روزنامه نویسان و مؤلفان کلام خود را با شعر اقبال می آریند و از سخن او شاهد می آورند و هیچ روزی نیست که در جراید و مجلات و در رادیو و تلویزیون اقبال نباشد.

اقبال در خانواده ای مسلمان چشم به جهان گشود. در کودکی خواندن قرآن و تعلیمات اسلامی را فرا گرفت، پس از آموزش در مکتب خانه او را به مدرسه «اسکچ میسن» سیالکوت

گذاشتند. وی دوران دبستان و دوره اول دبیرستان را در آن آموزشگاه گذراند و در سال ۱۸۹۲ میلادی (۱۲۷۲ هجری شمسی) گواهینامه دوره اول متوسطه را از آن دبیرستان بدست آورد. سپس وارد کالج اسکاچ میشن سیالیکوت شد. و در آن کالج علاوه بر علوم متداول زبان فارسی و عربی را در محضر شمس العلماء سید میر حسن فرا گرفت. ناگفته نماند که سید میر حسین معلم و مربی بزرگ او که در یک خانواده ایرانی چشم به جهان گشوده بود، به اقبال زبان فارسی آموخت و وی را با اشعار شعرای بزرگ آشنا نمود. البته باید دانست که پدر علامه محمد اقبال شیخ نور محمد نیز خود از علاقمندان شعرا و عرفای بزرگ فارسی گو بود.

این پیامبر صلح، بشارت خود را بیشتر به شعر فارسی ادا کرد، و سرنوشت و تقدیر او چنین بود، که آخرین و شیواترین شاعر فارسی گوی شبه قاره هند باشد:

سائل و محروم تقدیر حق است  
حاکم و محکوم تقدیر حق است  
جز خدا کس خالق تقدیر نیست  
چاره تقدیر از تدبیر نیست (۱۲)

از جمله کسانی که در تکمیل ذوق شاعری اقبال نقش بسزایی داشته است، داغ دهلوی یکی از اساتید بنام سخن اردو می باشد که اقبال برای حصول اطمینان از درستی اشعارش، از طریق مکاتبه آنها را نزد داغ می فرستاد و دیری نپایید که

تربیحہ اقبال به جایی رسید که داغ صراحتاً نوشت: "شعر اقبال هیچ نیازی به تصحیح ندارد."

شخصیتهای دیگری که آنها نیز در این باره نقش مهمی را ایفا کرده اند، مولانا حالی، شبلی نعمانی و مولانا گرامی می باشند که هر سه نفر از اساتید شعرای بزرگ فارسی و اردو بودند و در نیمه دوم قرن نوزدهم در شبه قاره هند و پاکستان می زیستند.

اقبال با کوششی که از پرتو شوق درون و سوز دل داشت، همه عمر برای ساختن دنیایی از آزادگان، جهانی که موجب رشک فرشتگان باشد و ذات خداوندی را نیز به حیرت آورد، مردانه کوشید:

شاعری زین مثنوی مقصود نیست  
بت پرستی، بت گری مقصود نیست (۱۴)

نقش اولیه شعر اقبال بدست دادن واقعیت و سپس اشاره به مسائل اخلاقی و معنوی در انداختن طرح نو بود. وی در شعر خود به نابسامانیهای جهان امروز چه غرب و چه شرق توجه داشت، و برای از بین بردن مشکلات این جهان راه های مناسبی پیشنهاد کرد:

نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ایست  
سوی قطار می کشم ناقه بی زمام را (۱۵)

شوق تحصیل و وسعت اندیشه محمد اقبال جوان را بر آن داشت که رهسپار لاهور شود. در دوره دانشگاه از محضر دانشمند اسلام شناس انگلیسی آرنولد برخوردار شد و تحت تاثیر او قرار گرفت و شاید این جذبۀ استاد بود که وی رشته فلسفه را برای دوره فوق لیسانس برگزید. ذوق و استعداد این دانشجو بقدری بود که استاد را مجذوب خویش ساخت، چنانچه پس از چندی درباره اش چنین گفت: «این چنین دانشجو استاد را محقق و محقق را محقق تر می کند.» آرنولد نه تنها معلم و استاد فلسفه اقبال بود، بلکه مانند یک مرید و مرشد به پرورش روحی و اخلاقی او همت گماشت. اقبال جوان پس از اخذ درجه فوق لیسانس در ۱۸۹۹ میلادی و دریافت مدال طلا از دانشگاه پنجاب، به فعلی فلسفه و اقتصاد دانشکده دولتی لاهور برگزیده شد. در همین زمان استاد او را تشویق کرد که برای ادامه تحصیل به لندن برود. وی در سال ۱۹۰۵ میلادی در دانشگاه کمبریج در رشته فلسفه ثبت نام کرد. در آنجا با اساتید بزرگی همچون پروفیسور براون، دکتر تیگرت و نیکلسن آشنا شد و از محضر آنان استفاده کرد.

معاشرت با خاورشناسان بزرگ و مطالعات او در فرهنگ غرب، او را برآن داشت که به رموز بسیاری از ادب فارسی و تصوف و عرفان اسلامی واقف گردد. و شاید در همین دوران بود که برای بیان نظریات ویژه خویش زبان فارسی را متناسب تر و کاملتر دانست، و نیز در همین زمان بود که با یک دختر دانشمند هندی بنام عطیه بیگم آشنا گردید. این آشنایی به



محبتی صادقانه بدل شد که اقبال را تا پایان عمر مجذوب خویش ساخت. مقارن با تحصیل فلسفه، در دانشکده حقوق «لینکولن ان» نیز ثبت نام کرد و توانست پروانه وکالت دادگستری را از همین دانشکده بدست آورد.

در سال ۱۹۰۷ میلادی (۱۲۸۶ هجری شمسی) برای تکمیل مطالعات فلسفی خود عازم آلمان شد. اقبال رساله دکتری خود را بنام «سیر فلسفه در ایران» نوشت و از دانشگاه مونیخ فارغ التحصیل شد. (۱۹۰۸ میلادی). چاپ این رساله در سال ۱۹۰۸ میلادی (۱۲۸۷ هجری شمسی) اقبال را در محافل علمی و ادبی و سیاسی اروپا بنام فیلسوفی از مشرق زمین مشهور و معروف ساخت.

اقبال می خواست پس از اخذ درجه دکتری خود به هندوستان برگردد، ولی دوست و مرشد او «آرنولد» او را به انگلستان دعوت کرد و از او خواست که در رشته قضاوت و حقوق سیاسی در دانشگاه لندن به تحصیل پردازد. وی همچنین بجای آرنولد که برای شش ماه به مصر سفر کرده بود، عهده دار تدریس زبان و ادبیات عرب در دانشگاه شد. در همین ایام سخنرانیهای چندی نیز درباره مسائل اسلامی در انجمنهای لندن ایراد نمود، که بیشتر آنها در جراید انگلستان بچاپ رسید.

در همین ایام با طرفداران اتحاد اسلام آشنا شد، و مصمم گردید که نظریه اتحاد اسلام را تبلیغ و از آن دفاع نماید. یکی دیگر از اثرات اقامت او در اروپا، انعکاس منفی بود که از وطن

پرستی و «ناسیونالیزم» در ذهنش نقش بست و اینجاست که جهان بینی اصیل اسلامی خویش را به زیبایی ترسیم می کند و وجود خود را چنان می گستراند که گویی هر يك از اندامش در کشوری است.

آن چنان قطع اخوت کرده اند  
بر وطن تعمیر ملت کرده اند  
تا وطن را شمع محفل ساختند  
نوع انسان را قبایل ساختند  
مردمی اندر جهان افسانه شد  
آدمی از آدمی بیگانه شد  
روح از تن رفت و هفت اندام ماند  
آدمیت گم شد و اقوام ماند (۱۷)

بر اثر افقهای تازه ای که پیش چشم او گشوده شد، او را که اصلاً شاعر زاییده شده بود و طبع شعر در نهادش مضمّر، از شاعری باز داشت. لیکن استادش آرنولد و دوستش سر عبدالقادر او را متقاعد ساختند و به او گفتند: بلبل طبع تو نباید از نغمه سرایی باز ایستد. هنگامی که به سرزمین خود و به میان امت مسلمان و نسل جوان خود باخته و مجذوب تمدن و تجدد غربی برگشت، دست به کاری زد که تا آن زمان جز بوسیله معدود افرادی چون سید جمال الدین و عبده سابقه نداشت. از يك طرف بشدت مسلمانان را از غرب زدگی و فریفته شدن به تمدن غربی برحذر داشت و از طرفی نسل جوان مسلمان را به

فراگیری علوم و فنون جدید ترغیب کرد. او اندیشمند آگاهی بود که مردم را به آفرینش، آزادی و کار می خواند و می گفت: تنها کاوش در گورستان تاریخ برای شرقیان کافی نیست و بدا بحال ملتی که به گذشته نگری و آینده نیافرینی روزگار بگذرانند:

روزگار او تهی از واردات  
از قبور کهنه می جوید حیات (۱۸)

اقبال پس از اتمام تحصیلات به لاهور بازگشت و به کار وکالت دادگستری پرداخت و نیز در کالج دولتی لاهور که قبل از عزیمت به لندن در آنجا تدریس می کرد، به کار تدریس مجدداً اشتغال ورزید. اما به این کار باوجود اشتیاق فراوان به معلمی ادامه نداد و در پاسخ دوستان که علت این امر را از او جویا شدند، گفت: «من برای ملت خود پیام و ماموریتی دارم و اگر در این شغل بمانم، ابلاغ این پیام کاملاً امکان پذیر نخواهد بود. تا زمانی که در خدمت دولت باشم آزاد نیستم، بنابراین استعفاء می دهم. اما در شغل وکالت دعاوی آزادم، امیدوارم از این به بعد به آرزوی خود برسیم» البته در این شغل حریص نبود، زیرا اقبال معلم، وکالت دعاوی را فقط بقصد کمک به احقاق حق و عدالت برای مسلمین پذیرا شده بود و تا آخر عمر در این شغل باقی بود:

چه پرسی از کجایم چیستم من؟  
بخود پیچیده ام تا زیستم من

در این دریا چو موج بیقرارم  
اگر بر خود نییچم نیستم من (۱۹)

در این زمان شهرت او همه شبه قاره را فرا گرفته بود. وی با مشاهده سیاستهای غلط حکام و بی عدالتیها و استعمار زدگی هموطنان بخصوص مسلمانان، بر آن شد که عملاً وارد سیاست شود و قلم و قدم خود را در راه اصلاح جامعه و تاسیس حکومت اسلامی و همبستگی مسلمانان جهان بکار برد و به دیگران نیز فرمان خلاقیت بدهد:

زنده‌ای مشتاق شو خلاق شو  
همچو ما گیرنده آفاق شو  
درشکن آن را که ناید سازگار  
از ضمیر خود دگر عالم بیار  
مرد حق برنده چون شمشیر باش  
خود جهان خویش را تقدیر باش (۲۰)

در ۱۹۱۵ میلادی نخستین اثر جاودانی او مثنوی اسرارخودی منتشر شد، که باز گوکننده فکر اقبال بود و وسیله ای برای شناخت بیشتر او برای همگان. بدین سبب با استقبال فراوان روبرو گردید و ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۹۲۰ میلادی حکومت انگلیسی هند را بر آن داشت که از مقام علمی اقبال تقدیر نماید. بنابراین به او پیشنهاد لقب «سر» گردید.

در سال ۱۹۲۲ (۱۳۰۲ هجری شمس) نام او برای گرفتن

جایزه ادبی نوبل برسر زبانها افتاد، لیکن بعلت عدم اشتیاق در این وادی قدمی برنداشت و حتی از لقب «سر» که به وی داده بودند، استفاده نکرد. در سال ۱۹۲۶ (۱۳۰۵ هجری شمسی) به نمایندگی مسلمانان استان پنجاب در مجلس انتخاب گردید. در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ ه.ش) از سوی مسلمانان «علامه» خوانده شد و از او دعوت بعمل آمد که برای ایراد چند خطابه (۲۱) پیرامون اسلام به شهرهای مدراس، میسور، حیدرآباد دکن و علیگر سفر کند.

علامه اقبال پس از بازگشت از جنوب هند و مشاهده آثار شوم استعمار مصمم گردید که وارد سیاست شود و مسلمانان هند را رهبری کند. وی در اجلاس سالیانه مسلم لیگ که در ۱۹۲۰ میلادی (۱۳۰۹ هجری شمسی) در الله آباد تشکیل شد، به ریاست کنفرانس برگزیده شد و در همین جلسه بود که نظریه تاریخی خود را درباره تاسیس يك دولت مستقل مسلمان در شبه قاره اعلام داشت که بعدها اساس بوجود آمدن کشوری مسلمان بنام پاکستان گردید. از آن زمان دوستی او با قائداعظم محمد علی جناح پیشوای مسلمانان محکمتر گردید و با نامه های متعددی که برای وی فرستاد، این حقیقت را مسلم ساخت که مسلمانان هند باید گرد هم آیند. اقبال در دوم ژوئن ۱۹۲۷ به محمد علی جناح نوشت: «امروز شما تنها فرد مسلمانی در هند هستید که جامعه اسلامی شبه قاره رهبری شما را در طوفانی که عنقریب دامنگیر همه این سرزمین خواهد شد، خواهانند...»

پبامبران من بخت و نصیب شما هستم و شما هم در بین امتهای نصیب و بهره من هستید). نمایندگان حاضر در جلسه باتوجه به وضع اسف بار مسلمانان آنروز افسرده و ملول گشتند و از اینکه ملتهای مسلمان شایستگی يك امت اسلامي را ندارند، خجل و شرمسار شدند.

در سال ۱۹۲۲ (۱۲۱۱ هجری شمسی) به دعوت اولیای دانشگاه ملی اسلامی به دهلی رفت و ریاست جلسات را بعهده گرفت و خطبه‌هایی نیز در آن دانشگاه ایراد نمود. در این سال در سومین میزگرد لندن نیز شرکت نمود و در راه بازگشت در ۱۹۲۲ میلادی (۱۲۱۲ هجری شمسی) در رم با موسولینی رئیس جمهور فاشیست ایتالیا دیدار کرد و در آکادمی رم سخنانی درباره مسائل جهان اسلام ایراد نمود.

در اسپانیا به مسجد قرطبه (۲۴) رفت (۱۲۱۲ هجری شمسی). شکوه و جلال مسجد او را چنان از خود بیخود کرد که منظومه بسیار جالبی به اردو سرود که در بال-جبرئیل مندرج است.

در سال ۱۹۲۲ میلادی (۱۲۱۲ هجری شمسی) از جانب پادشاه افغانستان از اقبال، سر راس مسعود و سید سلیمان ندوی دعوت بعمل آمد تا برای مشاوره در امور فرهنگی بخصوص تشکیلات و برنامه ریزی دانشگاه کابل به افغانستان سفر کنند. در این سفر از شهرهای غزنین و قندهار نیز دیدن کرد و مزار حکیم نظامی را زیارت نمود. ره آورد این سفر موفقیت آمیز

زندگی از دهر و دهر از زندگی است  
لاتسبوالدهر فرمان نبی است

اقبال در این سال در کنفرانس جهانی اسلام که به ریاست سیدامین الحسینی مفتی فلسطین و عضویت مولانا شوکت علی از هند و آیت اله کاشف الغطاء از نجف و سید ضیاءالدین طباطبایی از ایران و محمد علی علویه از مصر و سایر نمایندگان جهان اسلام تشکیل شده بود، شرکت نمود. در این کنفرانس اقبال به انگلیسی سخنرانی نمود و سید ضیاءالدین که به دبیری کنفرانس انتخاب شده بود، سخنان او را به عربی ترجمه نمود و این سه بیت اقبال را که می گوید:

طارق چو بر کثارة اندلس سفینه سوخت  
گفتند کار تو به نگاه خرد خطاست  
دوریم از سواد وطن باز چون رسیم  
ترك سبب ز روی شریعت کجا رواست  
خندید و دست خویش به شمشیر برد وگفت  
هر ملك ملك ماست که ملك خدای ماست (۲۲)

همه شرکت کنندگان در کنفرانس تحت تاثیر شدید سخنان اقبال بخصوص خطابه تاریخی طارق بن زیاد و نتیجه گیری از آن پیام وحدت اسلامی وی قرار گرفتند. بخصوص که او در نخستین خطابه خود حدیثی از پیامبر بدین مضمون نقل کرد: «انا حظکم بین الانبیاء واتم حظی بین الامم». (یعنی در بین

در حقیقت روح اقبال توسط محمد علی جناح جلوه گر شد و طراح پاکستان پیش از وفات خویش طرح استقلال را نوشت و برای جناح فرستاد و نه سال پس از درگذشت او کشور بزرگ پاکستان بوجود آمد. در حقیقت نهالی که اقبال کاشته بود، در ۱۴ اوت ۱۹۴۷ توسط قانداعظم محمد علی جناح به ثمر رسید. جناح بارها با احترام درباره اقبال چنین گفت:

«اقبال نه تنها يك متفكر، راهنما و دوست نزديك من بود، بلکه در تاریکترین روزگار مسلم لیگ مانند يك صخره محکم برپای ایستاد و هرگز متزلزل نشد...»

اقبال گاهی برای مسلمین طرابلس گریه می کرد، و زمانی پیروان اسلام را با شعار لا اله الا الله به قیام و جهاد دعوت می کرد.

در سال ۱۹۲۱ (۱۲۱۰ هجری شمسی) علامه اقبال در کنفرانس میزگرد لندن که برای بنیان گذاری قانون اساسی هندوستان ترتیب داده شده بود شرکت کرد. در راه بازگشت از چند کشور اروپایی دیدن نمود و از جمله درپاریس با برگسون ملاقات کرد.

هانری برگسون فیلسوف بزرگ فرانسوی مخالف، سر سخت دهریون (۲۲) بود. ضمن گفتگو، اقبال به حدیث نبوی «لاتسبوا الدهران الدهر» (دهر را دشنام ندهید دهر منم) اشاره نمود. برگسون تعجب کرد و گفت: آیا پیامبر اسلام چنین سخنی گفته است، اقبال در جواب گفت:



اثری بنام مثنوی «مسافر» است. در این سال از طرف دانشگاه پنجاب به وی دکتری افتخاری اعطا گردید و از خدمات فرهنگی و سیاسی او تجلیل بعمل آمد. نطق گویای اقبال در پاسخ به این قدردانی از سخنان جالب و ارزنده در طول تاریخ زندگانی وی می باشد. برآستی او يك تنه چون لشکری جنگ زده جبگند. سالهای بعد تا خاموش شدن شمع حیاتش دوره سخت زندگی وی بشمار می آید. روزگار از اقبال خوش بین و شجاع و بت شکن با روحی بزرگ جسمی شکننده ساخت:

گفتند جهان ما، آیا بتو می سازد  
گفتم که نمی سازد گفتند که برهم زن (۲۵)

مشکلات زندگی، فعالیت‌های اجتماعی و ناراحتی‌های بسیار از این مرد دین و دنیا، عقل و احساس، فرهنگ و ادب، سیاست و کیاست، جسمی رنجور ساخت:

من کیم! تو کیستی! عالم کجاست  
درمیان ما و تو دوری چراست  
من چرا در بند تقدیرم بگوی  
تو نمیری من چرا میرم بگوی! (۲۶)

این مسائل باعث شد که تا حد زیادی از فعالیت‌هایش کناره گیری کند. درآمد او از شغل وکالت دادگستری تامین می شد که بعلت رکود در کارها، دوست دیرینه اش سر راس

مسعود مدد معاشی از نواب بهوپال بطور مستمری برای او دریافت می نمود.

از سال ۱۹۲۴ حال عمومی او روز به روز به وخامت گذاشت. بینایی چشمش کم شد و معلوم است کسی که بزرگترین اشتغالش خواندن و نوشتن بود، از این درد چه رنجی می کشید. بیماری کلیه شدت گرفت و غالباً از درد کلیه شکوه داشت. ناشنوایی او نیز عارضه ای بود که از آن رنج می برد. روز عید فطر همین سال پس از برگشت از نماز عید به ناراحتی حنجره مبتلا شد و صدایش حالت گرفتگی پیدا کرد. در سال ۱۹۲۵ میلادی فوت همسرش او را رنجور تر و پریشان حالتر گرداند. این وضع تا سال ۱۹۳۸ دم به دم فزونی می یافت و از اقبال پرجوش و خروش که دمی از تحصیل معرفت و تکمیل نفس و تزکیه باطن و تفکر درباره استقلال و رها ساختن خلق عظیم شبه قاره از زیر یوغ استعمار انگلستان فارغ نبود، جسمی ناتوان با اندیشه ها و آرزوهای پایان ناپذیر ساخت. در آخرین روزهای حیات این دو بیت را زیر لب زمزمه می کرد:

سرود رفته باز آید که ناید  
نسیمی از حجاز آید که ناید  
سرآمد روزگار این فقیری  
دگر دانای راز آید که ناید (۲۷)

و در واپسین لحظات حیات که قوای دماغی و فکری او پیوسته زنده و جنبنده بود و از آموزش و آفرینش باز نایستاده

بود و تبسم رضا و خرسندی بر لب داشت، این شعر را می خواند:

نشان مرد حق دیگر چه گویم  
چو مرگ آید تبسم بر لب اوست (۲۸)

بامداد روز پنجشنبه ۲۱ آوریل ۱۹۲۸ مطابق اول اردیبهشت ۱۳۱۷ هجری شمسی (بیست صفر ۱۳۵۷ هجری قمری) دعوت حق را لبیک گفت. او متفکری درست اندیشه و محقق ژرف اندیش بود. عارفی سالک که در مسلک عرفان و اشراق و کشف و شهود رهرو و راه کمال و عشق پیمود. معلمی توانا و ورزیده که با زمزمه محبت درس اتحاد، وفاداری و انسان سازی و اندیشه پردازی و جامعه پرورانی داد، شاعری خوش ذوق و متعهد که در زیر آبخار تند الهامات شعری خویش مفاهیم بزرگی بجان خرید و جویبارهای تند از چشمه سار جانش غلیان کرد. مفسر قرآنی که از این کتاب آسمانی حقیقتها آموخت. قضاوت او بینش علمی داشت و صدایش با آهنگ عدل و حقیقت در محیط دادگاه طنین می افکند. فیلسوفی آزادی طلب و عدالت جو بود که با ترکیب دین و فلسفه و تفسیر جدید و انقلابی از شرایع اسلام، جنبشی بزرگ در جهان خفته شرق برپا کرد و نفسی تازه از شرف و آزادگی در کالبد مسلمانان دمید و آنان را از گور فلاکت بار استعمار بیرون کشید و به سر منزل شرف و عزت رساند:

سکندر رفت و شمشیر و علم رفت  
خراج شهر و باج کان و یم رفت  
امم را از شهان پاینده تر دان  
نمی بینی که ایران ماند و جم رفت (۲۹)

او آمیزه ای از همه ویژگیها بود. هم باگذشته اصیل و  
سعادت آفرینش پیوندی ناگسستنی داشت و هم بسوی آینده ای  
امید بخش مردانه گام برداشت:

نخواهم این جهان و آن جهان را  
مرا این بس که دانم رمز جان را  
سجودی ده که از سوز و سرورش  
بوجد آرم زمین و آسمان را (۳۰)

او آسانی بزرگ بود که با سادگی زندگی روحانی خویش  
را آغاز کرد اما شهرت او از مرزهای کشورش پا فراتر نهاد و  
همه جا را گرفت. اندیشه اش در مغزها رسوخ نمود و عشقش به  
جانها راه یافت و مکتبش همه گیر شد:

چو رخت خویش بریستم از این خاک  
همه گفتند با ما آشنا بود  
و میمن کس ندانست این مسافر  
چه گفت و تا نه گفت و از گج بود (۳۱)

## فهرست منابع

- ۱- کلیات فارسی اقبال، شیخ غلام علی ایند سنز لیتد پبلیشرز لاهور، کراچی، حیدرآباد، ناشر دکتر جاوید اقبال صفحه ۷، اسرار و رموز، صفحه ۷.
- ۲- کلیات فارسی، صفحه ۶۷۱، جاوید نامہ، صفحه ۸۳.
- ۳- کلیات فارسی، صفحه ۴۹، اسرار و رموز، صفحه ۴۹.
- ۴- کلیات فارسی، صفحه ۲۱۲، زبور عجم، صفحه ۴۲.
- ۵- کلیات فارسی، صفحه ۲۵۵، پیام مشرق، صفحه ۸۵.
- ۶- کلیات فارسی، صفحه ۲۸۲، پیام مشرق، صفحه ۱۱۲.
- ۷- کلیات فارسی، صفحه ۴۴، اسرار و رموز، صفحه ۴۴.
- ۸- کلیات فارسی، صفحه ۲۹۷، پیام مشرق، صفحه ۱۲۷.
- ۹- کلیات فارسی، صفحه ۹۳۴، ارمغان حجاز، صفحه ۵۲.
- ۱۰- کلیات فارسی، صفحه ۴۰۵، زبور عجم، صفحه ۱۳.
- ۱۱- کلیات فارسی، صفحه ۱۱۲، اسرار و رموز، صفحه ۱۱۲.
- ۱۲- کلیات فارسی، صفحه ۲۴۱، پیام مشرق، ۷۱.
- ۱۳- کلیات فارسی، صفحه ۶۹۵، جاوید نامہ، ۱۵۷.

۱۴- کلیات فارسی، صفحه ۱۱، اسرار و رموز، ۱۱

۱۵- کلیت فارسی، صفحه ۴۴۷، زبور عجم، ۵۵

The Development of Metaphysics in Persia ۱۶

۱۷- کلیت فارسی، صفحه ۱۱۵، اسرار و رموز، ۱۱۵

۱۸- کلیات فارسی، صفحه ۷۶۲، جاوید نامه، ۱۷۴

۱۹- کلیات فارسی، صفحه ۲۲۴، پیام مشرق، ۵۴

۲۰- کلیات فارسی، صفحه ۷۷۹، جاوید نامه، ۱۹۱

۲۱- مجموعه سخنرانی های اقبال که به انگلیسی ایراد شد، توسط آقای احمد آرام بفارسی ترجمه و بنام احیاء فکر دینی در اسلام، نامیده شده است.

Reconstruction of religious thought in Islam

Naturalism - ۲۲

۲۲- کلیات فارسی، صفحه ۲۹۹، پیام مشرق، ۱۲۹

۲۴- شهر قرطبه Cordoba در سال ۷۵۶ میلادی در دست مسلمانان و پایتخت امپراطوری عرب در اسپانیا بود. این سکنه در سال ۱۲۳۶ میلادی در دست فردیناند فرسروای مسیحی اسپانیا قرار گرفت.

۲۵- کلیات فارسی، صفحه ۴۶۷، زبور عجم، ۷۵

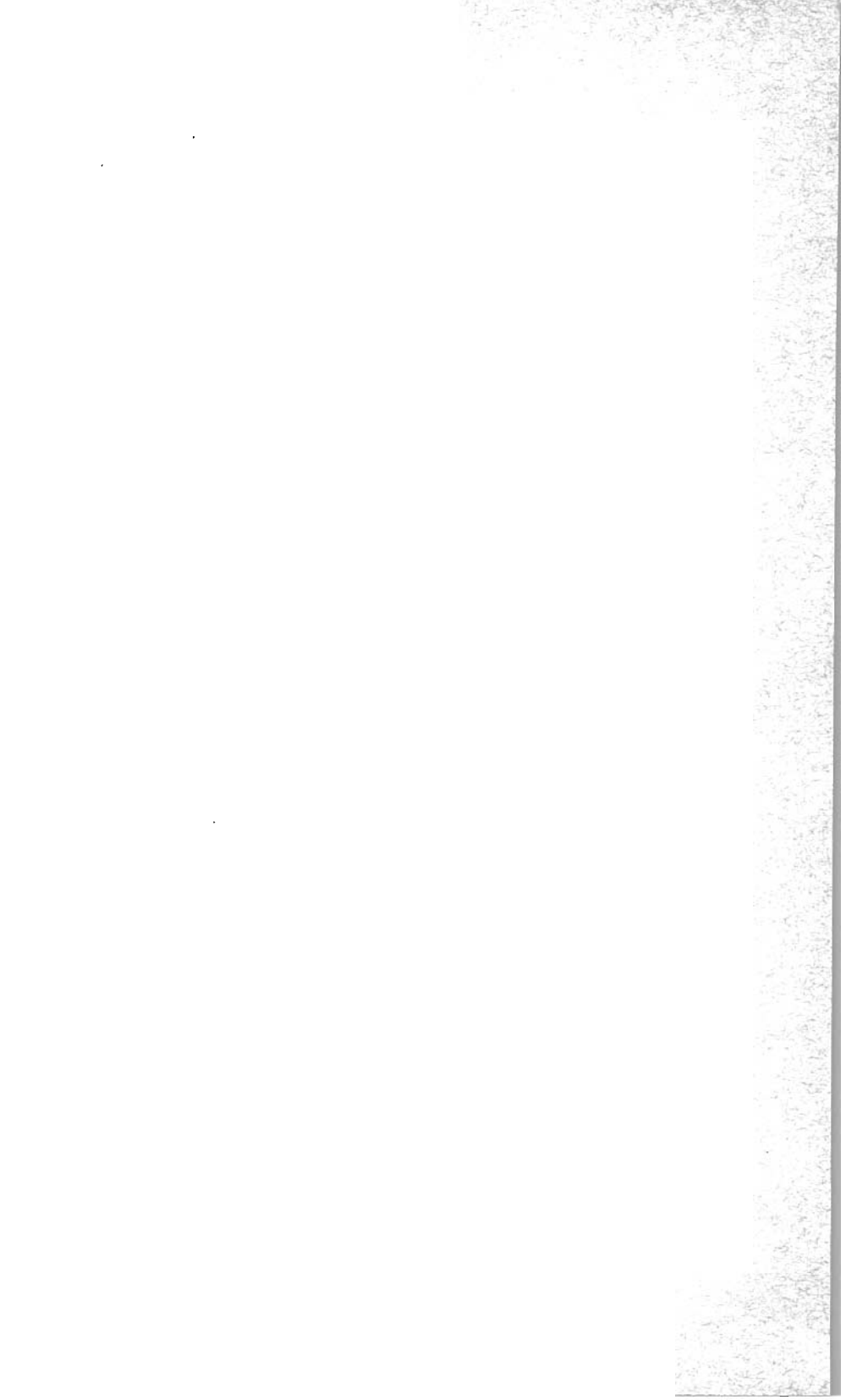
۲۶- کلیات فارسی، صفحه ۷۸۱، جاوید نامه، ۱۹۲

- ۲۷- کلیات فارسی، صفحه ۸۹۴، ارمغان حجاز، ۱۲
- ۲۸- کلیات فارسی، صفحه ۹۹۸، ارمغان حجاز، ۱۱۶
- ۲۹- کلیات فارسی، صفحه ۲۴۰، پیام مشرق، ۷۰
- ۳۰- کلیات فارسی، صفحه ۸۹۲، ارمغان حجاز، ۱۱
- ۳۱- کلیات فارسی، صفحه ۱۰۲۱، ارمغان حجاز، ۱۳۹



اقبال  
مجموعه  
پاکستان





« اقبال معمار واقعی پاکستان »

برون از سینه کش تکبیر خود را  
بخاک خویش زن اکسیر خود را  
خودی راگیر و محکم گیر و خوش زی  
مده در دست کس تقدیر خود را (۱)

هدف من این نیست که سیمای این متفکر بزرگ مشرق را بنمایانم. خوشبختانه دنیا اقبال را خوب میشناسد. او انسانی است با همه ابعاد انسانی و روح او روح چند بعدی يك مسلمان است که بيك منطقه جغرافیائی تعلق ندارد. اندیشه اقبال آئینه تمام نمای جریانات تفکر اسلامی است که کم کم در سراسر جهان اسلام گسترده شده است. او يك فرد نیست، بلکه يك نماد و سخنگوی درد ها و تمایلات و گرایشات و طرز تفکر و خواسته ها و امید های نسل معاصر و بالنده اسلامی در تمام دنیای اسلام بویژه در شبه قاره هند است. اقبال را باید قطعاً و به حق قهرمان اصلاح در جهان اسلام بشمار آورد که اندیشه های اصلاحی از مرز کشورش گذشت و بهمت دلیرانه او زمینه برای ایجاد کشور اسلامی پاکستان آماده و مهیا گردید.

جوهر ما با مقامی بسته نیست  
باده تندش به جامی بسته نیست  
قلب ما از هند و روم و شام نیست  
مرز و بوم او بجز اسلام نیست (۲)

هنگامی که می‌خواهیم يك انسان بزرگ را بشناسیم و میبینیم که در زندگی موفق و موید بوده است، دلمان می‌خواهد روح او را در جسم خویش بدمیم و این همان چیزی است که به آدمی زندگی دوباره می‌دهد. راستی آیا قادر هستیم که با شناخت اقبال حیات دوباره یابیم؟

اما شناخت اقبال، شناخت يك فرد نیست، بلکه شناختن يك مکتب و شناختن يك ایدئولوژی است. شناختن شرایط اوضاع و احوال خودمان است.

اقبال عنوان يك فصل است و ما با شناختن اقبال وارد متنی میشویم که که عنوانش اقبال است، متنش خود ما و اندیشه ما است.

نهضت عظیم و سازنده اسلام در مسیر تکاملیش به اقبال رسیده است. و ارمغان پیام اقبال برای بشریت، ایمانی است قوی در مورد تکامل انسان.

اقبال یکی از اولین کسانی است که به بازسازی تفکر فلسفی و اجتماعی اسلام پرداخت و آنرا بعنوان يك مکتب جامع که در آن سیستمهای ویژه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، آموزشی و فلسفی و حقوقی خاص خودش مطرح میباشد، ارائه داد.

اقبال سیستم فکری و فلسفی خود را بر پایه، توحید، طرح ریزی نمود، زیرا معتقد است توحید در حصار فلسفی و کلامی خودش آن چنان که در تاریخ و اذهن بعضی ها همیشه

وجود داشته است، محصور نیست.

توحید در مقولات اقبال پذیرفتن و ایمان داشتن به یگانگی و یکتائی "حقیقت نهائی" و گستردن و شمول اصل وحدت بر همه پدیده های جهانی است. او عقیده دارد که سیستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فردی اسلام فقط يك وسیله عملی است برای توجیه "توحید" بصورت يك اصل پویا و زنده و مسلط بر تمامی شئون زندگی انسان. اعتقاد به توحید در عین حال زیر بنای وحدت بشری و همچنین زیر بنای طبقات انسانی و نیز به معنای بنای يك وحدت عام در عالم هستی است که در آن انسان در مسیر طبیعت تکامل مییابد.

ما که توحید خدا را حجتیم  
حافظ رمز کتاب و حکمتیم (۲)

بدون درك دقیق اندیشه اقبال، درك جریانات و تحولات اخیر در شبه قاره غیر ممکن است. اقبال به افکار نسل های بعد از خود در شبه قاره، شکل و محتوی داد و در حقیقت با اینکار توفیق عظیمی برای مردم شبه قاره بوجود آورد. او تنها مرد اندیشه نبود بلکه مرد عمل و مبارزه بود، زیرا عملاً با استعمار درگیری داشته است و بحق مبارزه او، راه را برای بنیان کشور اسلامی پاکستان باز نمود.

اگرچه بازشناسی اقبال از هر نظر بسیار مشکل است، زیرا باید اندیشه او را از لابلای آثارش استخراج نمود و آنچه بسیار

مهم است آنکه، اقبال اندیشه های خویش را در قالب های شعری منعکس ساخته است و شعر در حالیکه جذابیت و ظرافت بیشتری دارد، ام از آنجا که کلام استدلالی ندارد و شیوه مجاز و کنایه و روش سمبلیک را برای بیان حقایق استخدام میکند، از اینرو به صورت های گوناگون توجیه میگردد. ولی شعر اقبال از این قاعده مستثنی است. زیرا که وی برای بیان اندیشه اش شعر را وسیله قرار داده است.

آنچه مسلم است فکر و قدرت شاعری اقبال در خدمت اهداف اسلامیش قرار گرفته است.

امت مسلمه ز آیت خداست  
انسی از هنگامه قلوا بلی است (۴)

اقبال فرهنگ غرب را خوب میشناخت و با زیر و به دانش آشن بود. تا آنجا که غرب هم او را بنام یک فیلسوف میشناسد. و جالب آنکه با همه دانش و آگاهی که از فرهنگ غرب داشت، آنرا فاقد یک ایدئولوژی کامل و جامع انسانی میدانست. معتقد بود که فقط مسلمانان هستند که از ایدئولوژی جامع انسانی برخوردارند. وی مسلمانان را دعوت به فراگیری علوم و فنون غربی میکرد، در حالیکه آنان را از هرگونه شیفتگی و غرب گرانی برحذر میداشت

ای اسیر رنگ پاك از رنگ شو  
مؤمن خود، كافر افرنگ شو

رشته سود و زیان در دست تست  
آبروی خاوران در دست تست  
این کهن اقوام را شیرازه بند  
رایت صدق و صفا را کن بلند(۵)

او در عین حال که پرورش یافته جامعه غربی است، برخلاف سایر پرورش یافتگان از بعد روحی عرفانی و اشراقی خاص و نیرومندی برخوردار است و برای عبادت و ذکر و فکر و سیر و سلوک و معنویت و آنچه امروز درون گرانش نامند ارزش فراوانی قائل است.

فلسفه اقبال «فلسفه خودی» است فلسفه خودی یا خودآگاهی که اقبال آنقدر بر آن تکیه میکند استقلال نفس است. یعنی غنای درونی، کسی که به درون خود دست یافت و آنرا شناخت، در درون خویش دنیای میآفریند که آنرا جانشین همه کمبودهای دنیای بیرونی میکند. دنیایی است پهناور و سرشار از دست یافتنی‌ها. بدین سبب اقبال خودآگاهی را نخستین صفت انسان شرقی بشمار میآورد و خصوصیات برای او برمی شمرد.

پیکر هستی ز آثار خودی است  
هر چه میبینی ز اسرار خودی است (۶)

اقبال با قدرت زبان و جادوی بیان که ازدل سوخته و جان کداحته و طبع آزرده و شعله سوزان درون آشفته و توفان سهمگیر نهدسرکش او میه گرفته بود، آهسته و پیوسته،

آشکار و پنهان به پیش رفت، و در ژرفای دل و جان و عقل و احساس مردم شبه قاره، برای نیل به استقلال و رهائی از بند بردگی و بندگی آتشی برافروخت بدان سان که آنان از جان گذشتند و سر در کف نهادند، تا سر انجام توانستند به عظمت و سروری دست یابند.

مژه از کف چراغ آرزو را  
بدست آور مقام های وهو را  
مشو در چارسوی این جهان گم  
بخود باز آ و بشکن چارسو را (۷)

باید دانست که اقبال خود به تنهایی در راه کسب استقلال جهت هندوستان سهم بسزائی داشته است. سعی و تلاش وی در ایجاد کشور اسلامی پاکستان و به زانودر آوردن استعمار و پاره کردن زنجیر های استثمار با سایر دست اندرکاران تاحد زیادی تفاوت داشته است. مسلم آنکه تیغ آبدار زبان و بیان، بران تر از شمشیر آبدیده است.

تیغ حلیم از تیغ آهن تیزتر  
بل ز صد لشگر ظفر انگیز تر

در این جهاد مقدس در حالی که بعضی ها بیهوده نقش خیال بر خشت و گل می زدند، اقبال بر لوح دل و جان قلم می زد.

همدلان و هم زبانان فهیم و یکرنگ یعنی پیش آهنگان و طلایه داران دانا و پیشوایان ورهبران روشن ضمیر و توانای نهضت استقلال طلبی و آزادیخواهی در شبه قاره هند کم نیستند. سید احمد خان، الطاف حسین حالی، شبلی نعمانی، سید اکبر اله آبادی، سید امیر علی، ابوالاثر حفیظ جالندهری، (۸) مولانا محمد علی جوهر، مولانا ظفر علی خان، سر آغا خان، مولانا حسرت موهانی، محمد علی جناح ملقب به قائداعظم و یارانش، ... و گروهی دیگر از مردم گمنام که اگرچه در هر جنبش و کوششی به منزله اساس و پایه کار هستند ولی متاسفانه بعلی مجهول القدر و بی نام و نشان مانده اند. این آزادیخواهان و استقلال طلبان همه سالکان مصمم و رهروان ثابت قدم راهی پرفراز و نشیب بوده اند و لحظه ای از پای نایستادند و اغلب باتدبیر سیاسی در مراکز قدرت نیروی استعمارگر نفوذ کردند و هر روز به مقصد خود نزدیکتر شدند.

بهر حال سعی همه مشکور شد و آرزوی همگان به حصول پیوست. آن گروه جان برکف که اقبال در میان آنان چون نوری می درخشید، آگاه بودند که ملت در حال رکود و سستی و خودگی فکری نمی تواند موفق گردد.

انسان مورد نظر اقبال يك انسان آرمانی است که بعنوان "فرد" می تواند امکان پدید آمدن بیابد و تنها راه اصلاح جامعه را اصلاح فرد میدانند و گویند: همه بود و نبوده‌ها از انسان و ادراک او سرچشمه می گیرند. پس هر چه باید بشود باید از فرد شروع گردد، تا جامعه که مرکب از افراد است به رستگاری



دست یابد. البته فرد نمی تواند در راهی قدم نهد مگر آنکه شور و حرکت رهروان در خود ایجاد نماید. او در فلسفه «شور» خود هم به مفهوم عرفانی و هم به مفهوم عملی انسان نظر دارد. انسان در عرفان اقبال نه تابع تصوف هندی و نه پیرو تحجر مذهبی است، بلکه تابع عرفان قرآنی میباشد. او باید زمان را به حرکت و جنبش در آورد، عرفان قرآنی «تقدیر آسمانی» را که در آن انسان نقشی ندارد به «تقدیر انسانی» بدل نموده است. که در آن انسان رکن رکین است و این بزرگترین اصل انقلابی و پویانده جهان بینی اسلامی درباره فلسفه حیات و انسان شناسی مذهبی بشر می باشد. اقبال مفهوم عملی انسان را نادیده نمی گیرد. او میداند که انسان شرقی را جنبش و تحرک قابل توجه باید، تا از راه نکست و فقر و بندگی برهاند. وی در «جاوید نامه» هنگامی که از ترقی و تعالی و نشیب و فراز زندگی بشر سخن بمین میآورد از سه عامل یاد میکند:

زنده ای یا مردد ای یا جان بلب  
 از سه شاهد کن شهادت را طلب  
 شاهد اول شعور خویشتن  
 خویش را دیدن بنور خویشتن  
 شاهد ثانی شعور دیگری  
 خویش را دیدن بنور دیگری  
 شاهد ثالث شعور ذات حق  
 خویش را دیدن بنور ذات حق  
 پیش این نور از بمانی استوار  
 حی و قائم چون خدا خودراشمار

برمقام خود رسیدن زندگی است  
ذات رابی پرده دیدن زندگی است (۹)

اقبال می گوید: اگر به کردگار ایمان دارید، از هیچکس و هیچ چیز باک نداشته باشید. آتش خویش را دردل هایتان بر افروزید روح ایمان و عرفان و عشق بزرگ انسان پرور را در جان هایتان مشتعل سازید، تا باروح هستی و معنی جان و راز طبیعت و هدف نهانی وجود آشنا شوید.

بنده حق بی نیاز از هر مقام  
نی غلام او را، نه او کس را غلام  
بنده حق مرد آزاد است و بس  
ملک و آئینش خدا داد است و بس

اقبال معتقد است که این سرزمین نه از توست و نه از من، بلکه مالک اصلی خدا است. لذا در صورت انسان شدن همه بنی آدم حق دارند از آن رزق بگیرند. خلاصه علامه اقبال در این موضوع همفکر معلم اخلاق، سعدی شیرازی است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش زیند گوهرند  
چو عضوی بدرد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار

و اقبال گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
همان نخل را شاخ و برگ و برند (۱۰)

گرچه عمر ظاهری او دیگر در طرف چمن نیست، اما  
چتری از گل و ریحان در بوستان فرهنگ و ادب و علوم جهان  
همیشه شگفته میباشد و بجاست که «ملك الشعراء بهار» گوید:

عصر حاضر خاصه اقبال گشت  
واحدی کز صد هزاران سرگذشت  
شاعران گشتند جیشی تار و مار  
وین مبارز کرد کار صد سوار (۱۱)

آنچه مسلم است نکونامان هرگز نمی میرند. اثر اقبال هم  
که چون برهانی قاطع در پیش روی ماست و در آسمان علوم و  
فلسفه و ادب چون آفتاب درخشان و سوزند، به او اثر جاوید  
بخشیده اند و روح پرهیجان و احساسات خاموش نشدنی اقبال  
همواره چون موج میخروشد و اندیشه این حرکت لحظه ای او را  
رها نمیکنند.

چه پرسی از کجایم، چیستم من  
بخود پیچیده ام تا زیستم من  
از این دریا چو موج بیقرارم  
اگر برخود نیپیچم نیستم من (۱۲)

مکتب او به عالم انسانیت تعلق دارد، و پیام او پیام محبت

برای بشریت است. راستی «اسرار خودی» چیست؟ که اقبال اینچنین درباره اش داد سخن میدهد. او «خودی» را اینطور معنی میکند: «خودی عبارتست از میل و آرزوی بلعیدن و بخود جذب کردن و در عالی ترین و راقی ترین شکل آن عبارتست از ایجاد ارزش ها و ایده آلهای و کوشش در راه تحقق دادن به آنها».

اسرار خودی (۱۲) نخستین منظومه قارسی اقبال است که در ۱۹۱۵ میلادی انتشار یافت و سه سال بعد در سال ۱۹۱۸ میلادی، «رموز بیخودی» که مکمل آن میباشد بر آن افزوده گردید. این هردو منظومه برون مثنوی و به شیوه «مولانا جلال الدین» سروده شده است. در منظومه دوم که «رموز بیخودی» نامیده شده بمعنای از خود گذشتن و ایثار بکار رفته و مفهوم کلی آن از فردگستن و به جمع پیوستن است.

فرد را ربط جماعت رحمت است

جوهر او را کمال از ملت است (۱۴)

«ارمغانی» (۱۵) که او به «حجاز» فرستاده و پیامی که از «مشرق به مغرب» روان کرده و «زبوری» (۱۶) که بساز «بانگ درا» در گوش «جوانان عجم» نواخته، مارا در «گلشن راز» جدیدش بمانند «مسافری» (۱۷) عاشق و سالک به سیر و سیاحت اندیشه وادار نموده است. ضربان «بال جبرئیلش» (۱۸) آتشی سوزنده در سراسر وجود مشتاقانش بر افروخته و میدانیم که هرچند «چشم خود فرو بسته چشم ما را بر گشاده است». دیگر پیروان و شیفتگانش میدانند که «از این پس چه باید کرد؟» و

از «ضرب کلیمش» دریافتہ اند کہ «خودی» و وجودشان ہریک بمنزلہ آتشی است کہ باید عالمی بر افزود و بقول او دیگران را ہم بہ سوز خود بسوزد! و شبی کہ اقبال بادل خلوت میکند بیاد «جاوید» پند و اندرز و دانش میدهد.

با دل خود گفتگوها داشتم  
آرزوها، جستجوها داشتم

و «جاوید نامہ» (۱۹) با ۲۰۰۰ بیت بوجود میآید. من خود محتوای این کتاب (۲۰) را کہ باذوق هنرمندی بسیار جالب بردیوار «منزل جاوید» نقاشی شده بود، دیدم. براستی نقاش خوش ذوق ہم تا حد زیادی توانستہ بود حق مطلب را ادا نماید. مجموعہ «خاطرات چند ماہہ اقبال» کہ بزبان انگلیسی می باشد، بہمت فرزند برومندش «جاوید» در سال ۱۹۶۱م بہ حلیہ طبع آراستہ گردید. آثار دیگر اقبال کہ پس از وفات وی چاپ شدہ عبارتست: «نامہ ہا و خطابہ ہا و مقالات» وی کہ جنبہ های مختلف زندگی اقبال را روشن میسازد.

اقبال ناقوس تفکر خود را برای آزادی مسلمانان شبہ قارہ و اتحاد ملل اسلامی و تجدید عظمت و اعتلای مسلمانان بصدا در آورد و تا آخر حیات در راہ تبلیغ و ہدایت از ہیچگونہ کوششی کوتاہی نکرد.

می ننگجد مسلم اندر مرز وبوم  
در دل او یاوہ گردد شام و روم (۲۱)

وی قطره قطره خون و لعه لعه روح خود را به پاکستان منتقل کرد و بجاست که بگوئیم: اقبال معمار واقعی پاکستان بود.

شب هندی غلامان را سحر نیست  
باین خاک آفتابی را گذر نیست  
بماکن گوشه چشمی که در شرق  
مسلمانی ز ما بیچاره تر نیست (۲۲)

اقبال نخستین کسی است که باین فکر افتاد: مسلمانان شبه قاره باید حکومت و سرزمین جداگانه داشته باشند. هرچند آن پدیده ها را فقط علانم اختصاری میدانست.

مسلمان گرچه بی خیل و سپاهی است  
ضمیر او ضمیر پادشاهی است  
اگر او را مقامش باز بخشند  
جمال او جلال بی پناهی است (۲۲)

حال که تاحدی با اندیشه این متفکر و فیلسوف شرق آشنا شدیم بجاست که نقش مؤثر این معمار والامقام لاهوری را در ایجاد يك کشور بزرگ مسلمان بطور اختصار بیان نمائیم.

اقبال معتقد بود که طرح و نقش ملتی نو را از میان مسلمانانی باید ریخت که نیرومند و مقتدر باشند. عظمت واقعی خویش را درک نمایند و تن به خذلان و پستی ندهند و بدو ع

هم قانع و راضی نگردند.

دگر ملت که کاری پیش گیرد  
دگر ملت که نوش از نیش گیرد  
نگردد با یکی عالم رضامند  
دو عالم را بدوش خویش گیرد (۲۴)

برای انجام این امر در پی دانای راز و پیشوای حکیمی  
میگردد:

اگر میآید آن دانای رازی  
بده او را نوای دل گسدازی  
ضمیر امتان را میسکند پاک  
کلیمی یا حکیمی نی نوازی (۲۵)

اقبال در سخنرانی تاریخی خویش در جلسه سالیانه حزب  
مسلم لیک سراسر هند در ۱۹۲۰ میلادی در «اله آباد» گفت:

«اسلام بجای خود يك سرنوشت است، و هیچ سر نوشت  
بسر نوشت دیگر ضرر و زیانی نمیرساند. اگر شما در حال حاضر  
تمام توجه تان را بکانون اسلامیت معطوف دارید و از افکار  
حیات بخش دائم آن الهام بجوئید، خواهید توانست نیروهای  
پراکنده خویش را جمع آوری کنید، و ترقیات از دست رفته  
تان را بازیابید». اقبال در همین نطق گفت: «من جهت سنن و  
قوانین ادیان و مؤسسه های اجتماعی سایر جوامع، دارای

عالیترین مراتب احترام میباشد ... ولی باوجود این، من جامعه جداگانه ای دارم که سر چشمه زندگی و رفتار منست که با دادن مذهب مرا بدین صورت تشکیل داده است. ادبیات آن، افکار آن، فرهنگ آن و بوسیله آن، احیای زمان گذشته آن، بطوریکه عامل زنده و مؤثر در شعور حال من میباشد...

وقتی که اقبال در صدد این چنین فکری بوده، گویا شبی خوابی دیده و الهام گرفته که «محمد علی جناح» میتواند قیادت و رهبری این قوم و ملت سرگشته را بعهده بگیرد:

شبی پیش خدا بگریستم زار  
مسلمانان چرا زارند و خوارند  
ندا آمد نمیدانی که این قوم  
دلی دارند و محبوسی ندارند (۲۶)

در سال ۱۹۲۰ م. هنگامی که اقبال تقاضای کشوری جداگانه نمود، قائداعظم هنوز امید اتحاد میان مسلمانان و هندوان را داشت. برای متقاعد ساختن جناح، مدتی صبر کرد. اقبال همیشه منتظر یک منجی در جهان اسلام بود.

میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند  
دیده ام از روزن دیوار زندان شما (۲۷)

اقبال در ۲ ژوئن ۱۹۲۷ به جناح نوشت (۲۸) «امروز شما



تنها فرد مسلمانی در هند هستید، که جامعه اسلامی شبه قاره رهبری شما را در طوفانی که عنقریب دامنگیر تمام شبه قاره خواهد شد خواهانند...

بالاخره پس از سالها این تقاضا منجر به قطعنامه لاهور شد. در حقیقت این روح اقبال بود که بوسیله محمد علی جناح جلوه گر گردید. و شاید در دشت پهناور تاریخ کمتر دو چهره ای میتوان یافت که با یکدیگر این چنین پیوسته و در راه هدف خویش صمیمی و از خود گذشته باشند. یکی آینده نگر و پیش بین و دیگری حقیقت خواه و واقع بین.

جناح بارها درباره اقبال بااحترام چنین گفت:

"اقبال نه تنها يك متفكر، راهنما و دوست نزديك من بود، بلکه در تاریکترین روزگار مسلم ليك، مانند يك صخره محکم برپای ایستاد و هرگز متزلزل نشد..." در حقیقت نهالی که اقبال کاشت، در ۱۴ اوت ۱۹۴۷ توسط قائداعظم محمدعلی جناح بشمر رسید.

اقبال نه تنها معمار واقعی پاکستان، بلکه حلقه اتصال بین فرهنگ گذشته پر افتخار شرق و دین پر افتخار اسلام بود.



### فهرست منابع

۱- کلیات فارسی اقبال، غلام علی پبلیشرز، ناشر دکنتر

- جاوید ، ص ۹۴۸ ، ارمغان حجاز ص ۶۶
- ۲- کلیات فارسی اقبال ، ص ۱۱۲ ، اسرار ورموز ، ۱۱۲
- ۳- کلیات فارسی اقبال ، ص ۱۱۹ ، اسرار ورموز ، ۱۱۹
- ۴- کلیات فارسی اقبال ، ص ۱۱۹ ، اسرار ورموز ، ۱۱۹
- ۵- کلیات فارسی اقبال ، ص ۸۴۱ ، پس چه باید کرد ، ۴۵
- ۶- کلیات فارسی اقبال ، ص ۱۲ ، اسرار ورموز ، ۱۲
- ۷- کلیات فارسی اقبال ، ص ۹۹۴ ، ارمغان حجاز ، ۱۱۲
- ۸- سراینده شاهنامه اسلام
- ۹- کلیات فارسی اقبال ، ص ۶۰۷ ، جاوید نامه ، ۱۹
- ۱۰- کلیات فارسی اقبال ، ص ۲۷۴ ، پیام مشرق ، ۲۰۴
- ۱۱- شعر از ملك الشعراء بهار می باشد ، ایرانیون کی نظر ، خواجه عبدالحمید عرفانی - ص ، ۵۲۰ - بهار این شعر را برای روز بزرگداشت اقبال سرود
- ۱۲- کلیات فارسی اقبال ، ص ۲۲۴ ، پیام مشرق ، ۵۴
- ۱۳- دیباچه کتاب به زبان اردو میباشد . این کتاب در سال ۱۹۲۵م توسط پروفیسور "نیکلسون" استاد دانشگاه کمبریج به انگلیسی ترجمه شد . "عبدالوهاب عزام" سفیر مصر در پاکستان آنرا عبری و "بهرام کوتی" بزبان اندونزی و "محمد بخش" بزبان سندی ترجمه کردند ، "سلیم چشتی" شرح اسرار

خودی را نگاشته و «مولوی عبدالرشید فاضل» آنرا بنام «ترجمان خودی» بنظم اردو درآورده است. مثنوی «رموز بیخودی» توسط پروفیسور «آبربی» به انگلیسی ترجمه شد و عبدالوهاب عزام آنرا بعربی ترجمه کرده است. در سال ۱۹۲۵ میلادی «اسرار خودی» و «رموز بیخودی» یکجا بچاپ رسید و در چاپ های بعدی بنام «اسرار و رموز» چاپ گردید.

۱۴- کلیات فارسی اقبال، ص ۸۵، اسرار و رموز، ۸۵

۱۵- مجموعه دوبیتی های اقبال به زبان فارسی و اردو می باشد که بیشتر اقبال به شوق زیارت اما کن متبرکه و بیت الله آرزوهای قلبی خود را در آن ها گنجانیده است. این دوبیتی ها به شیوه بابا طاهر عریان سروده شده و این مجموعه هفت ماه پس از در گذشت اقبال بچاپ رسید (نوامبر ۱۹۲۸). قسمت دوم این کتاب که بزبان اردو میباشد، حاوی دوبیتی ها و چند منظومه است که یکی از آنها تحت عنوان «مجلس شورای ابلیس» از شاهکار های اقبال بشمار میرود. در این مجموعه اقبال سیاست جهان امروز را مورد انتقاد شدید قرار میدهد. این منظومه به زبان های عربی و فارسی ترجمه شده است. در همین قسمت کتاب یک قطعه شش بیتی تحت عنوان «حضرت انسان» مندرج است، که گویا آخرین اثر طبع سرشار وی می باشد. «عبدالرحمن طارق» قسمت فارسی این کتاب را به نظم اردو ترجمه نموده و نام آنرا «رموز فطرت» گذاشته است.

۱۶- مجموعه اشعار فارسی اقبال است که در سال ۱۹۲۷

میلادی منتشر گردید. دو قسمت آن شامل غزل، قطعه، مستزاد و قسمت سوم مثنوی می باشد که در جواب «گلشن راز» «شیخ محمود شبستری» که نام آنرا هم «گلشن راز جدید» نامیده است سرود. قسمت چهارم کتاب بنام «بندگی نامه» در حقیقت انتقادی بر زندگی بردگان می باشد. پروفیسور «آبروی» غزلیات «زبور عجم» را به انگلیسی بر گردانده و «محمد ایوب» شاعر فارسی گوی پاکستان کتاب «نوای فردا» را به تقلید «زبور عجم» تنظیم کرده است.

۱۷- اقبال در سال ۱۹۲۲ میلادی بنا به دعوت محمد نادرشاه پادشاه افغانستان، بدان کشور مسافرت کرد و در بازگشت به تصنیف «مثنوی مسافر» پرداخت که حاوی قسمتی از شرح مسافرت و راهنمایی های مفید به ملت افغانستان در راه پیشرفت و همچنین پند و اندرز می باشد، که در سال ۱۹۲۴ میلادی به چاپ رسیده است. در سال ۱۹۲۶ میلادی منظومه «پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟» بضمیمه مثنوی مسافر بطبع رسید. در این کتاب به پیروی از «مولوی» برای جنبش و کوشش تعالیم اخلاقی می دهد و سیاست دولت های استعماری را با حکومت الهی مقایسه میکند و ملل مشرق را از فریب و نیرنگ های ملل مغرب برحذر میدارد.

۱۸- بال جبرئیل نام دومین اثر اقبال به زبان اردو می باشد که در سال ۱۹۲۵ میلادی به زیور طبع آراسته گردید. بخش اول این کتاب دارای غزلیاتی به سبک «زبور عجم» و دویستی هائی به شیوه «پیام مشرق» است. بخش دوم این کتاب

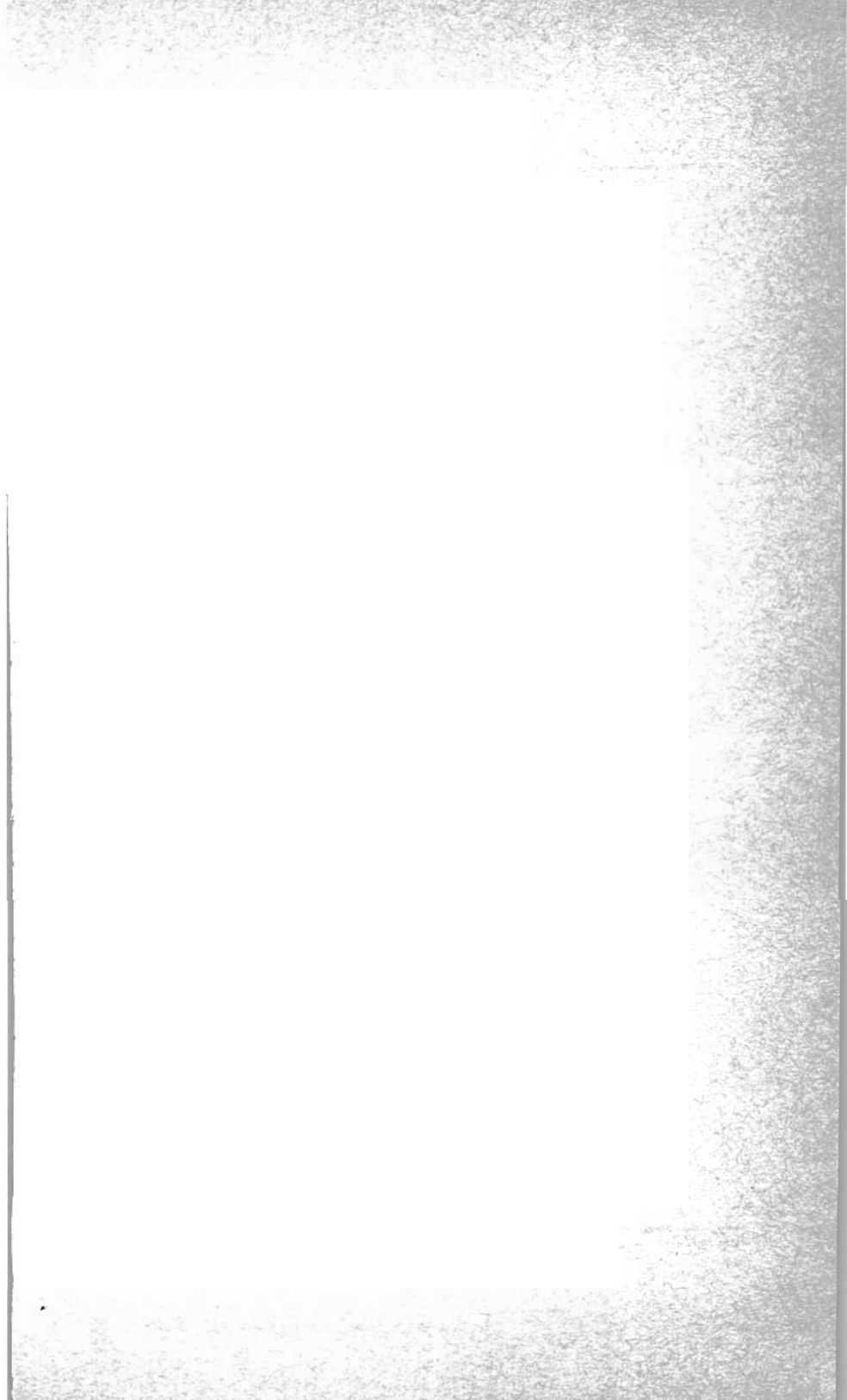
دارای منظومه های متنوعی مانند «ساقی نامه» و اشعاری درباره آثار اسلامی اسپانیا و غیره می باشد. «در مسجد قرطبه» که یکی از بهترین منظومه های اردو اقبال است، وی اظهار میدارد. اگر سوز و شور نبود هرگز مثنوی خاك و گل بصورت یکی از بزرگترین آثار هنری در نمی آمد. و همین حرارت و شوق میباشد که حرف و سخن و خط و رنگ را دوام و قوام می بخشد.

۱۹- آقای احمد علی رجائی در مقاله مشروح خود در مجله دانشکده ادبیات مشهد، بعنوان «تحلیلی از جاوید نامه اقبال» مقام بس شامخ این کتاب را ارائه نموده است.

۲۰- علامه اقبال جاوید نامه را به زبان فارسی در سال ۱۹۲۹ میلادی به شیوه کمدی الهی اثر داتته به نظم آورد و به نام فرزندش جاوید اقبال «جاوید نامه» نامید. و در سال ۱۹۳۲ میلادی آنرا به اتمام رسانید. اقبال در تنظیم این کتاب باتخیل نیرومند خویش به معراجی شاعرانه پرداخته و در حقیقت «معراج نامه» خویش را «جاوید نامه» نام نهاده است. رهبر و راهنمای اقبال در این سیر روان مولوی جلال الدین محمد میباشد. گوینده تحت عنوان «زنده رود» در گفتگوها شرکت میکند. جاوید نامه حاوی دقیق ترین و لطیف ترین افکار عرفانی و نظریات سیاسی و اجتماعی اقبال است. رویاها و تفکرات و تعابیر اقبال در این منظومه بهترین معرف نبوغ و عظمت روح اوست. این اثر را پرفسور «الیساندرو بوزانی» به زبان ایتالیایی ترجمه نموده است. «ظفر اقبال» و پروفسور «آربری» آنرا به انگلیسی برگردانده اند.

- ۲۱- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۱۲، اسرار و رموز ۱۱۲
- ۲۲- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۱۲، ارمغان حجاز، ۲۱
- ۲۳- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۱۹، ارمغان حجاز، ۳۷
- ۲۴- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۹۸، ارمغان حجاز، ۱۶
- ۲۵- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۹۵، ارمغان حجاز، ۱۲
- ۲۶- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۲۲، ارمغان حجاز، ۴۱
- ۲۷- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۵۱۷، زبور عجم، ۱۲۵
- ۲۸- نامه های اقبال به جناح به زبان انگلیسی با مقدمه ای  
از قائداعظم محمد علی جناح منتشر گردیده است.





در	اقبال	نقش
اسلامی	عظیم	حرکت





## «نقش اقبال در حرکت عظیم اسلامی»

ز برون در گذشتم ز درون خانه گفتم!  
سخنی نگفته ای راجه قلندرانه گفتم! (۱)

پرارزش ترین ادوار تاریخی عبارت از ادواری است که در آن مردان بزرگ زیسته اند. حیات آنان مراحل خاصی دارد که مملو از حوادث است، زندگی آنها درخشندگی خیره کننده ای دارد و آموزنده و پر معنی و اسرار آمیز است. آنان شاهکار های آفرینش و قهرمانان تاریخند. و مملو از حماسه های پرشور خلق. زیرا بر روی نوار مرزی انقلابات و تحولات زمان خویش زیسته اند؛ یا به عبارت دیگر، جنبشها و نهضتها بر روی زندگانی آنان.

جهان غیر از تجلی های ما نیست  
که بی ما جلوه نور و صدا نیست (۲)

بدین سبب می توان گفت ایشان حلقه اتصال زمانها و مکانهای متشابه و متضادند.

از خود اندیش و از این بادیه ترسان مگذر  
که تو هستی و وجود دوجهان چیزی نیست (۲)

درمیان مردان بزرگ نام پر افتخار اقبال، اقبال آفرین در

میان زندگی پر امواج، پر حادثه و هیاهوی زمان حاضر، نامی آشناست. که با سرعت و شدتی هرچه تمامتر در میان ملل شرق، عمیقاً نفوذ کرده و این حقیقتی است که تاریخ نویسان به آن معترفند. همانگونه که بیشتر مورخان و صاحب نظران اسلامی و غیر اسلامی بیان داشته اند، بدون تردید یکی از برجسته ترین و قوی ترین چهره های متفکر و محیی دین در عصر ما، علامه اقبال است که سهم بزرگ و عمیقی در احیای اسلام و آگاه کردن مسلمانان از اوضاع روزگار و اسلام اصیل محمدی و بخصوص گرایش آگاهانه نسل جوان مسلمان به حقیقت دین دارد. به ویژه اقبال در ایران در میان قشر جوان مسلمان و انقلابی، به خاطر دیوان اشعار فارسی او که منتشر گردیده و همچنین پاره ای از کتابهای انگلیسی او که به فارسی برگردانده شده، از شناخته ترین چهره های اسلامی مترقی است. این کتابها تنها شرح زندگی يك شخصیت استثنایی در تاریخ نیست، بلکه کارنامه ایست مشتمل بر حقایق و اطلاعاتی شگفت انگیز درباره چگونگی تشکیل کشوری اسلامی در صحنه تاریخ و علل و عوامل و جریانات بروز و پیدایش آن.

اقبال نیاز به شناخت ندارد. آوازه شهرت او فراتر از مرزهاست، او فرزند متفکر اسلام است و راه او سرمشقی برای همه مسلمانان.

هرکه او را قوت تخلیق نیست  
پیش ما جز کافر و زندیق نیست (۴)

هیچکس نمی تواند ادعا کند که اقبال متعلق به ماست .  
او سیاستمداری پخته ، شاعری دردمند ، مجاهدی استعمار  
ستیز ، عارفی دلسوخته و حکیمی صاحبنظر است .

کسی کو درد پنهانی ندارد  
تسنی دارد ولی جانسی ندارد  
اگر جانی هوس داری طلب کن  
تب و تابی که پایانی ندارد (۵)

به حق از آن همه مسلمانان می باشد ، زیرا حرکتی را آغاز  
نمود که از ابتدا تا انتها حرکتی اسلامی و منطبق با شاخص ترین  
اندیشه های انسانی بود و همین خط تقوی و اسلامیت است که  
بر چهره او قداستی روحانی می بخشد و او را از مقریین می  
سازد .

مسلمان را همین عرفان و ادراك  
که در خود فاش بیند رمز کولاک  
خدا اندر قیاس ما نگنجد  
شناس آن را که گوید ما عرفناک (۶)

او در اشعارش برای بیداری مسلمانان ، اصالت و فرهنگ  
آنان را گوشزد می نماید و به استعمار گران می تازد و به  
مسلمانان هشدار می دهد :

تا خودی در سینه ملت بمرد  
کوه گاهی کرد و باد او را ببرد  
ای مسلمان اندرین دیر کهن  
تا کجا باشی به بند اهریمن؟ (۷)

باری آنچه اقبال و نقش او را در حرکت عظیم اسلامی قرون اخیر برجسته و از بسیاری جهات ممتاز می کند، قدرت کلام و سحر بیان او برای درهم کوبیدن ارزشها و عناصر فرهنگی در جامعه شرک آلود می باشد.

دم مراصفت باد فرودین کردند  
گیاه را ز سرشکم چو یاسمین کردند  
نمود لاله صحرانشین ز خونابم  
چنانکه باده لعلی به ساتگین کردند  
بلند بال چنانم که بر سپهر برین  
هزار بار مرا نوریان کمین کردند  
فروغ آدم خاکی ز تازه کاری هاست  
مه و ستاره کنند آنچه پیش ازین کردند  
چراغ خویش بر افروختم که دست کلیم  
دراین زمانه نهان زیر آستین کردند  
درآ به سجده و یاری خسروان مطلب  
که روز فقر نیاگان ماچنین کردند (۸)

او می خواهد اصطلاحات و تعبیرات و ارزشهای اسلام

---

راستین را جانشین سنتهای متروک نماید و به قول خودش با  
تصفیه منابع فرهنگی، مردم را به خویشتن اسلامی بازگرداند و  
ارزش حرکت اسلامی را در طول تاریخ به آنها بنمایاند.

مسلمانی که داند رمز دین را  
نساید پیش غیر الله جبین را  
اگر گردون به کام او نگرده  
بکام خود بگرداند زمین را (۹)

وقتی که او پس از پایان تحصیلات به سرزمین خود و به  
میان امت مسلمان و نسل جوان خود باخته و مجذوب تمدن و  
تجدد غربی برگشت، دست به کاری زد که تا آن زمان جز به  
وسیله معدود افرادی چون سید جمال و ... سابقه نداشت. از  
سوئی به شدت مسلمانان را از غرب زدگی و فریفته شدن به  
تمدن و تجدد غربی برحذر داشت و از سوئی دیگر نسل تازه و  
جوان مسلمان را با شرایطی به فراگیری علوم و دانشهای مفید  
غربی دعوت کرد:

قدرت مغرب نه از چنگ و ریاب  
نی ز رقص دختران بی حجاب  
محکمی او را نه از لادینی است  
نی فروغش از خط لاتینی است  
قوت افرنگ از علم و فن است  
از همین آتش چراغش روشن است (۱۰)

آنچه او را به اوج می رساند، حرکت او در عینیت جامعه است. در حقیقت او به يك انقلاب بزرگ و کم نظیر دست زد و با تکیه بر ارزشهای اسلامی، راه را برای بازگشت به خویشتن و فراهم آوردن زمینه فکری با قدرت و صلابت گشود.

به آدمی نرسیدی خدا چه می جویی  
زخود گریخته ای آشنا چه می جویی

در نظر او ایمان، تفکر صحیح و وجدان آگاه، لازمه يك حرکت فرهنگی و عملی در تاریخ است، چه اعتقاد بدون شناخت به زودی صورت تعصب و خرافات پیدا می کند و مانع عمل سازنده و مسؤانه می گردد.

درون گنبد در بسته اش ننگجیدم  
من آسمان کهن را چو خار پهلویم (۱۱)

به علاوه بدون دگرگونی فکری و استقرار معیارهای تازه هیچ تغییر اجتماعی امکان پذیر نیست. هر حرکت فکری برای آنکه به ثمر برسد، باید با عمق وجدان و فطرت انسان سازگار باشد.

در جهان بال و پرخویش گشودن آموز  
که پریدن نتوان با پروبال دگران (۱۲)

با تحلیلهای اقبال، نسل جوان شبه قاره از سرگردانی بدر آمد و خود را برای انقلابی سازنده در جهت طرد وابستگیهای نظام منحط آماده کرد. وی با قبول معیارهای والای اسلامی، در درون خود يك انقلاب عظیم برپا کرد. و چیزی نپایید، آرزوهای او که پیش از مرگش چون رویا می نمود، پس از مرگش با استقلال کشوری مسلمان در صحنه گیتی تبلور یافت.

هند را این ذوق آزادی که داد؟  
صید را سودای صیادی که داد؟  
آن برهمن زادگان زنده دل  
لاله احمر ز روی شان خجل  
تیزبین و پخته کار و سخت گوش  
از نگاه شان فرنگ اندر خروش  
اصلشان از خاک دامن گیر ماست!  
مطلع این اختران کشمیر ماست  
خاک ما را بی شرر دانی اگر  
بر درون خود یکی بگشا نظر!  
ایر. همه سوزی که داری از کجاست؟  
این دم باد بهاری از کجاست؟  
این همان باد است کز تاثیر او  
کوهسار ما بگیرد رنگ و بو (۱۲)

هرگز نمی توان اثر عمیق گفته ها و نوشته هایش را که از



دل برخاسته و بردل نشسته از خاطرها زدود و از دلها بیرون راند. زیرا خود آگاهی او که با خلوص و صمیمیت، همراه با عشق و ایمان و اعتقاد بیان شده و از نیروی خلاقه فوق العاده ای برخوردار است، در طول تاریخ شبه قاره همواره مورد مراجعه و مذاقه خواهد بود.

او مردی از سرزمین پاک است که زندگی و زمان او را تنها نگذاشت. گرچه که او همیشه خود را تنها حس می کرد:

چو دیدم جوهر آئینه خویش  
گرفتم خلوت اندر سینه خویش (۱۴)  
از این دانشوران کور و بی ذوق  
رمیدم با غم دیرینه خویش

زندگیش از او دفاع کرد و زمان تبرئه اش نمود و مدعی این برانت ایجاد کشوری مسلمان است.

آنکه نام تو مسلمان کرده است  
از دویی سوی یکی آورده است  
خویشتن را تُرک و افغان خوانده ای  
وای بر تو آنچه بودی مانده ای (۱۵)

شعار "نه شرقی، نه غربی" اقبال يك رهنمود عام اسلامی است که خواه در عرصه داخلی و خواه در عرصه خارجی در قبال تمام نیروها چه موافق و چه مخالف، اعلام گردیده است:

غرببیان گم کرده اند افلاك را  
در شكم جویند جان پاك را (۱۶)

برخورد اسلام با مساله غرب و تمدن و فرهنگ غرب ناشی از این شعار می باشد، و نتیجه آگاهی از سیر تاریخ به ویژه تاریخ اسلام و احیای رهنمود های قرآن و پیامبر اسلام است که اقبال با شناخت کامل، آن را عنوان می نماید. بدین سان شعار "نه شرقی، نه غربی"، خود به خود يك ایدئولوژی و شاه بیت اشعار اقبال است:

بنده آزاد را آید گران  
زیستن اندر جهان دیگران (۱۷)

اقبال گوید: مسلمین نه تنها در زمینه تحقیق مسایل مختلف فلسفی و علمی از راه تفکر مجرد و مشخص و تجربه و مشاهده و عمل به اوج رسیدند، بلکه معرفت علمی آنها به آن درجه رسیده بود که از جهت تبیین و تفهیم علوم و فهرست بندی آنها و تنظیم آثار دائرة المعارفی در دین و فلسفه و علوم و ادبیات و زبان و هنر در دوران خود در فرهنگ جهانی نظیری ندارند.

اسرار ازل جویی برخود نظری واکن  
یکتایی و بسیاری، پنهانی و پیدایی (۱۸)

این دست آوردهای شایان توجه که مسلمانان با حفظ اصالت اسلامی در عین اقتباس از سرچشمه های پیش از خود به آنها نائل آمده اند، مقدمه ای برای پیدایش رنسانس اروپایی شد و جنگهای صلیبی، مسیحیان اروپایی را با تمدن برتر و فراتر کشور های اسلامی آشنا ساخت.

تصور وجود تضاد شدید بین مذهب و علم مخصوصاً ایمان به اینکه علم گرایی تنها راه نجات و ترقی بشر است، از نتایج دوران بعد از رنسانس است که اقبال به شدت با آن مبارزه کرد.

هر که عشق مصطفی<sup>\*</sup> سامان اوست  
بحر و بر در گوشه دامان اوست (۱۹)

و یا:

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد  
بر رسول ما رسالت ختم کرد

وقتی که اقبال در باره ایمان حرف میزند، او ایمان کامل حضرت پیامبر اکرم (ص) را در برابر چشمان خود مجسم میدارد:

در دل مسلم مقام مصطفی<sup>\*</sup> است  
آبروی ما ز نام مصطفی<sup>\*</sup> است (۲۰)

در حال حاضر یکی از اساسی ترین وظیفه فرهنگ اسلامی، عبارتست از نیل به سطح جهانی در عرصه علم و این سخن خام و

---

غلو آمیز نیست، بلکه طرح منطقی هدف می باشد، گرچه دور از دسترس نماید.

ما که اندر طلب از خانه برون تاخته‌ایم  
علم را جان بدمیدیم و عمل ساخته ایم (۲۱)

تخریب حیلہ گرانہ و زیرکانہ فرهنگ اصیل اسلامی بہ دست غرب و عمال آگاہ و ناخود آگاہ آن منجر بدان شد کہ این فرهنگ در نزد حاملان آن یعنی مسلمانان خوار شود و از چشم آنان بیافتد و تحت تاثیر فرهنگ بیگانہ قرار بگیرد.

روح با حق زنده و پاینده ایست  
ورنه اینرا مرده آنرا زنده ایست  
آنکہ حی لایموت آمد حق است  
زیستن با حق حیات مطلق است (۲۲)



ای تھی از شوق و ذوق و سوز و درد  
می شناسی عصر ما با ما چه کرد!  
عصر ما ما را ز ما بیگانہ کرد  
از جمال مصطفی بیگانہ کرد (۲۲)

او عشق بہ قرآن را با مہر بہ اہل بیت درہم آمیختہ و از این آمیزہ مقدس کہ توصیه پیامبر گرامی اسلام است، بہ حقیقتہا

رسید و فضیلتها کسب کرد.

هرکه در آفاق گردد بوتراب  
باز گرداند ز مشرق آفتاب (۲۴)

و در حقیقت به تکامل کامل يك مسلمان واقعی دست یافت.

در بدن داری اگر سوز حیات  
هست معراج مسلمان در صلوة (۲۵)

او می گوید: اگر می خواهی خدا را بشناسی، اول خود را  
بشناس.

شکوه کم کن از سپهر لاجورد  
جز بگرد آفتاب خود مگرد  
برگ و ساز کائنات از وحدت است  
اندرین عالم حیات از وحدت است (۲۶)



غیر قرآن غمگسار من نبود  
قوتش هر باب را بر من گشود (۲۷)

شعر سیاسی اقبال، حلقوم به فریاد آمده مسلمین  
استعمارزده است.

---

به طور کلی از مختصات شعر اقبال، لحن آزادی بخش و اسارت زدایی است که او برای بیدار کردن مردم بخصوص مسلمین شبه قاره به کار برده است:

هر که حق باشد چو جان اندر تنش  
خم نگرود پیش باطل گردنش  
خوف را در سینه او راه نیست  
خاطرش مرعوب غیرالله نیست (۲۸)

اقبال با اعتقاد به برادری اسلامی، همه مسلمانان را دعوت می کند، تا در مقابل فرهنگ غرب و اکنش منفی نشان دهند:

دانش افرنگیان تیغی بدوش  
در هلاک نوع انسان سخت کوش (۲۹)

او همیشه در اشعارش از آنها انتقاد می کند:

دانش اندوخته‌ای دل زکف انداخته‌ای  
آه از آن نقد گرانمایه که در باخت‌های (۳۰)

در مورد اقبال باید گفت: برای کسانی که او را خوب نمی شناسند و به عمق روح پرفتح او پی نبرده اند و آگاهی چندانی از این معمار واقعی پاکستان ندارند، او را معمول و متعارف در ردیف دیگران قرار می دهند، بنابراین آنچنان که باید و شاید پی به شخصیت واقعی اقبال نبرده اند. او به حق يك روشنفکر

---

مسلمان است و دانش او در حرکت عظیم اسلامی انکارناکردنی است.

از رسالت صد هزار ما يك است  
جزو ما از جزو مالاینفك است  
آنكه شان اوست یهدی من یرید  
از رسالت حلقه گرد ما کشید (۲۱)

حقیقت امر اینست که سراسر وجود اقبال در گرو عشق محمد (ص) بوده است. اقبال به درود فرستادن به حضرت محمد (ص) سخت معتقد بود و معروف است که او ده میلیون بار بر حضرت محمد (ص) و آل او درود فرستاده است:

خاك نجد از فیض او چالاک شد  
آمد اندر وجد و بر افلاك شد  
در دل مسلم مقام مصطفی (ص) است  
آبروی ما ز نام مصطفی (ص) است  
طور موجبی از غبار خانه اش  
كعبه را بیت الحرم كاشانه اش  
در شبستان حرا خلوت گزید  
قوم و آیین و حكومت آفرید (۲۲)

اقبال معتقد بود: امت اسلامی از اختلاط افراد پیدا می‌شود و تکمیل و تربیت او از نبوت است. و برای امت اسلامی

لازم است که رکن اساسی یعنی به توحید ایمان قلبی داشته باشند. سپس رکن دوم رسالت است و مقصود از رسالت محمدیه تشکیل و تاسیس حریت و مساوات اخوت بنی آدم است. پس باید مسلمانان رکن دوم را محکم بگیرند:

از رسالت همنوا گشتیم ما  
همنفس هم مدعا گشتیم ما  
دین فطرت از نبی آموختیم  
در ره حق مشعلی افروختیم  
این گهر از بحر بی پایان اوست  
ما که یکجانیم از احسان اوست  
تا نه این وحدت ز دست ما رود  
هستی ما با ابد همدم شود  
پس خدا بر ما شریعت ختم کرد  
بر رسول ما رسالت ختم کرد (۲۲)

وی محتوای تمدن غرب را مادی و رسم لادینی و ماهیت آنرا استثماری میداند. و این چنین است که تمدن غرب در نظر او تمدنی خاکی جلوه کرده است. او انسان مختار و آگاه را آزاده و سخت کوش می داند که برنفس خویش چیره گشته و بمعنای واقعی بی نیاز و دگرگون شده است.

ای بنده خاکی تو زمانی، تو زمینی  
صهبا ی یقین در کش و از دیر گمان خیز



از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز  
از خواب گران خیز

او انسان خود آگاه را از خود رها میکند و به جمع پیوند میدهد و اصل ایثار و از خود گذشتگی را عنوان می کند و آنجاست که «رموز بیخودی» بعد از «خودی» می آید. و سپس می گوید این انسان اجتماعی باید اسلامی باشد.

او معتقد است که شرق اسلامی هویت واقعی خویش را که همان هویت اسلامی میباشد از دست داده و باید سعی نماید که آنرا بدست آورد.

اقبال گوید: همان طور که فرد دچار گم کردن یا تزلزل شخصیت میشود و از خود بیگانه میگردد و یا فاصله میگیرد، غیر خود را بجای خود میگیرد و بقول «مولانا» (که اقبال سخت مرید و شیفته و تحت تاثیر جاذبه قوی او میباشد) «در زمین دیگران خانه میسازد و بجای آنکه کار خود کند کار بیگانه میکند» جامعه نیز چنین است: جامعه مانند فرد روح و شخصیت دارد. مانند فرد احیانا دچار تزلزل شخصیت و از دست دادن هویت میگردد. ایمان به خود را و حس احترام به ذات و کرامت ذات را از دست میدهد، و یکسره سقوط میکند. و بدین ترتیب هر جامعه ای که ایمان به خویشتن و احترام به کیان ذات و کرامت ذات خود را از دست بدهد، مسلماً محکوم به سقوط است. اقبال معتقد است که جامعه اسلامی در حال حاضر در

برخورد باتمدن و فرهنگ غرب دچار بیماری شخصیت و از دست دادن هویت شده است. «خود» این جامعه و «خویشتن» اصیل آن و رکن رکین شخصیت این روح اجتماعی. اسلام و فرهنگ اسلامی میباشد. نخستین کار لازمی که باید مصلحان انجام دهند باز گرداندن ایمان و اعتقاد این جامعه به «خود» واقعی او یعنی فرهنگ و معنویت اسلامی است.

از جمله مسائلی که در «احیاء فکر دینی» (۲۴) مطرح مینماید، اینست که «احیاء فکر دینی» را بدون «احیاء معنوی اسلام» بی اثر میدانند.

اندیشه او یک راه پوینده را طی کرده است راه «الله». و گوید که وفاداریهای نهائی انسان باید فقط به «الله» تعلق داشته باشد.

جهان دل جهان رنگ و بو نیست  
درو پست و بلند و کاخ و کونیست  
زمین و آسمان و چار سو نیست  
در این عالم بجز الله هو نیست (۲۵)

و یا می گوید:

لاله سرمایه اسرار ما  
رشته اش شیرازه افکار ما (۲۶)

اقبال در قرآن مطالعات عمیقی داشت و در تمام دوران حیات از مطالعه آن دست برداشت.

تو همی دانی که آنین تو چیست؟  
زیر گردون سر تمکین تو چیست؟  
آن کتاب زنده قرآن کریم  
حکمت او لایزال است و قدیم  
نسخه اسرار تکوین حیات  
بی ثبات از قوتش گیرد ثبات (۲۷)  
حرف او را ریب نی، تبدیل نی (۲۸)  
آیه اش شرمنده تاویل نی (۲۹)

و یا:

گر تو میخواهی مسلمان زیستن  
نیست ممکن جز بقرآن زیستن (۴۰)

او در نظر داشت درباره قرآن کتابی تالیف نماید و نام کتابش را «احیاء رویه قضائی اسلام» بگذارد. ولی متأسفانه کسالت مزاج مانع شد که این نوشته و سایر نوشته های نیمه تمامش (۴۱) را بپایان برساند.

پیش قرآن بنده و مولا یکیست  
بوریا و مسند و دیبا یکیست (۴۲)

اقبال بطور رسمی مذهب تسنن دارد. در ضمن او به اهل بیت پیامبر اسلام ارادت و عشقی خاص میورزد، و اشعاری انقلابی و آموزنده درباره آنان سروده است. عشق رسول خدا موضوع اصلی فکر و اندیشه و فلسفه و شعر اقبال میباشد.

حق تعالی پیکر ما آفرید  
و ز رسالت در تن ما جان دمید (۴۲)

او مسلمانان را درس اطاعت میدهد و گوید ملت مسلمان که تربیت او از نبوت است، باید پیروی از سنت و شریعت وی کند:

علم حق غیر از شریعت هیچ نیست  
اصل سنت جز محبت هیچ نیست  
هست دین مصطفی (ص) دین حیات  
شرع شد تفسیر آئین حیات (۴۴)



### فهرست منابع

- ۱- کلیات اقبال فارسی، ناشر دکتر جاوید اقبال، صفحه ۲۹۵، زبور عجم، صفحه ۲
- ۲- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۵۴۴، زبور عجم، ۱۵۲

- ۲- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۵۱۲، زبور عجم، ۱۲۰
  - ۴- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۷۷۹، جاوید نامه، ۱۹۱
  - ۵- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۲۲۴، پیام مشرق، ۵۴
  - ۶- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۰۲۵، ارمغان حجاز ۱۴۲
  - ۷- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۸۲۲، پس چه باید کرد، ۲۶
  - ۸- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۵۱۸، زبور عجم، ۱۲۶
  - ۹- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۰۲۴، ارمغان حجاز، ۱۴۲، اشاره به احادیث «لولاک لما خلقت الافلاک» و «ما عرفناک حق معرفتک»
  - ۱۰- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۷۶۶، جاوید نامه، ۱۷۸
  - ۱۱- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۲۱۸، پیام مشرق، ۱۲۸
  - ۱۲- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۲۴۴، پیام مشرق، ۱۷۴
  - ۱۳- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۷۵۲، جاوید نامه، ۱۶۵
  - ۱۴- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۰۲۰، ارمغان حجاز، ۱۲۸
  - ۱۵- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۵۷، اسرار و رموز، ۱۵۷
-

- ۱۶- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۶۵۲، جاوید نامه، ۶۴
- ۱۷- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۷۷۹، جاوید نامه، ۱۹۱
- ۱۸- ایضاً کلیات فارسی، صفحه ۲۲۷، پیام مشرق، ۱۶۷
- ۱۹- ایضاً کلیات فارسی، صفحه ۱۹۰، پیام مشرق، ۲۰
- ۲۰- ایضاً کلیات فارسی، صفحه ۱۹، اسرار و رموز، ۱۹
- ۲۱- ایضاً کلیات فارسی، صفحه ۲۹۴، پیام مشرق، ۱۲۴
- ۲۲- ایضاً کلیات فارسی، صفحه ۵۸۲، زبور عجم ۱۹۱
- ۲۳- ایضاً کلیات فارسی، صفحه ۸۲۰، پس چه باید؟ ۲۴
- ۲۴- ایضاً کلیات فارسی، صفحه ۴۸، اسرار و رموز، ۴۸. بوترا ب کنبه حضرت علی علیه السلام.
- ۲۵- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۸۲۴، پس چه باید کرد، صفحه ۲۴
- ۲۶- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۸۵۶، پس چه باید کرد، صفحه ۶۰
- ۲۷- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۸۵۹، پس چه باید کرد، ۶۲
- ۲۸- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۴۲، اسرار و رموز، ۴۲

۲۹- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۸۴۰، پس چه باید کرد، ۴۴

۳۰- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۲۵۸، پیام مشرق، ۱۸۸

۳۱- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۰۱، اسرار و رموز، ۱۰۱

۳۲- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۹، اسرار و رموز، ۱۹

۳۳- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۰۲، اسرار و رموز، ۱۰۲

The Reconstruction of Religious Thought in Islam. ۳۴.

این کتاب در روی هفت سخنرانی اقبال در شهرهای مدراس و حیدرآباد و میسور و علیگر می باشد که به سال ۱۹۲۸-۲۹ میلادی ایراد گردیده و در سال ۱۹۳۵ میلادی به انگلیسی منتشر شده است. موضوعات آن عبارتست از:

- ۱- معرفت و تجربه دینی
- ۲- محک فلسفی تجلیات تجربه دینی
- ۳- تصور خدا و معنی نیایش
- ۴- من بشری، آزادی و جاودانی آن
- ۵- روح و فرهنگ تمدن اسلامی
- ۶- اصل حرکت در ساختمان اسلام

۷- آیا دین ممکن است؟

در این سخنرانیها اقبال بطور مختصر مطالبی را که متکلمین اسلامی در باره حقایق دین گفته اند با ژرف بینی خاص خویش بیان داشته است. برآستی میشود گفت این کتاب مهمترین اثر فلسفی اقبال است. کتاب به زبان فرانسه توسط مادام «ایو امیردویچ» در پاریس ترجمه شده است. همچنین به زبان ترکی توسط انجمن روابط فرهنگی پاکستان ترجمه و در سال ۱۹۶۶ میلادی منتشر گردید. «خلیفه عبدالحکیم» خلاصه آنرا در کتاب «فکر اقبال» آورده و توسط «احمد آرام» بفارسی ترجمه با مقدمه ای از سید حسین نصر توسط موسسه فرهنگی سازمان همکاری عمران منطقه ای بچاپ رسیده است.

۲۵- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۰۰۲، ارمغان حجاز، ۱۲۰.

۲۶- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۹۲، اسرار و رموز ۹۲

۲۷- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۲۱، اسرار و رموز، ۱۲۱

۲۸- ذالك الكتاب لاریب فیه (سورة البقره، آیه اول)

۲۹- لا تبدیل لکلمات الله (سورة یونس، آیه ۶۵)

۴۰- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۲۲، اسرار و رموز، ۱۲۲

۴۱- از بعضی نامه های اقبال مستفاد میگردد که کتاب های نیمه تمام وی در دست تحریر بوده است. ولی کسالت ممتد او در پایان عمر اکمال آنها را برایش غیر مقدور ساخت.



از جمله این تحقیقات می توان از:

« احیای مقررات فقه اسلامی » بزبان انگلیسی،

Reconstruction of Islamic Jurisprudence

« حواشی قرآن مجید به انگلیسی »،

Introduction to the study Quran

کتاب « پیامبر ناشناخته » به نظم آزاد انگلیسی،

The book of unknown Prophet

« تاریخ تصوف »، « سرگذشت قلب و فکر » و « منطق الطیر

جدید » را نام برد.

۴۲- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۰۸، اسرار ورموز، ۱۰۸

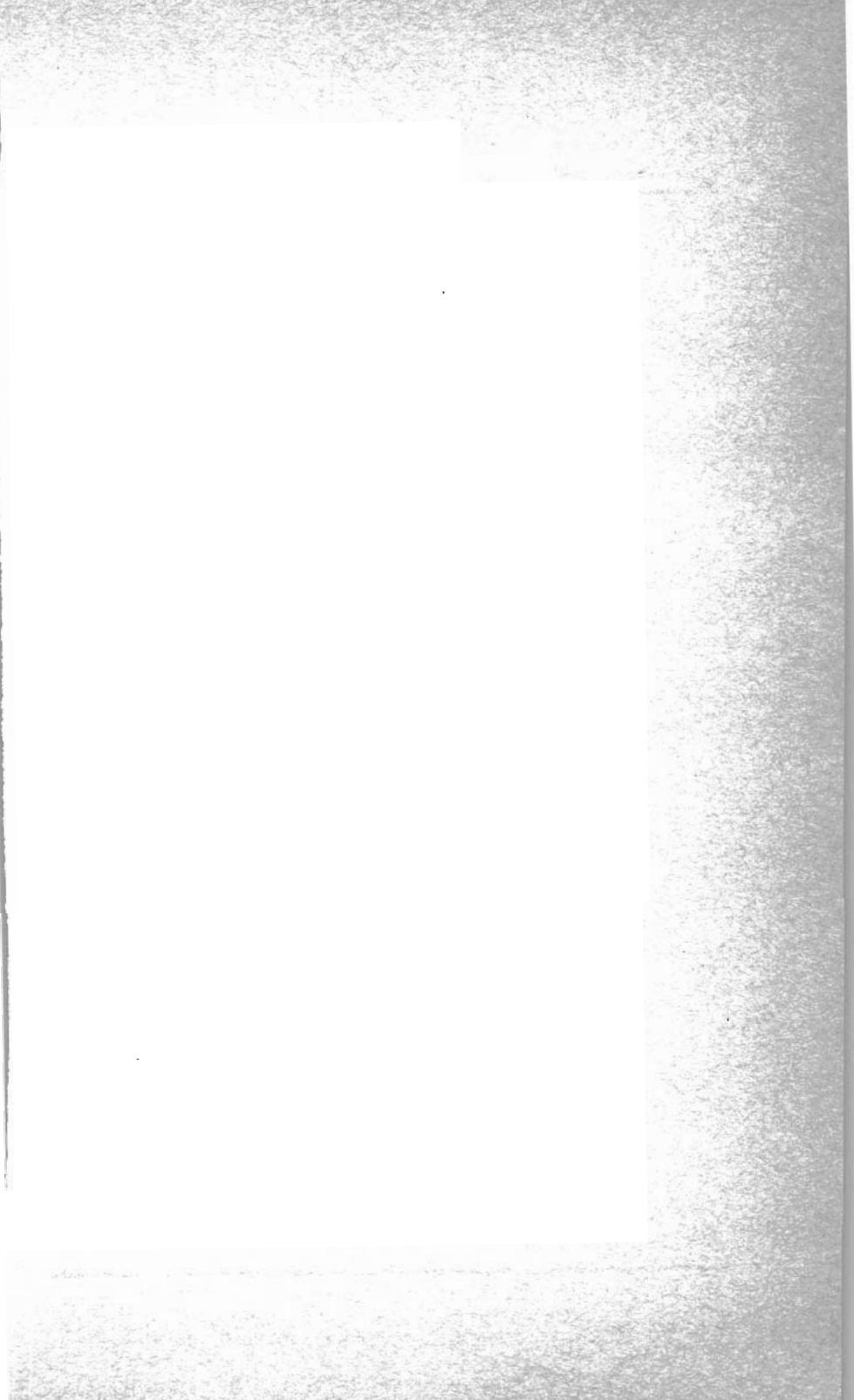
۴۲- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۰۱، اسرار ورموز، ۱۰۱

۴۴- کلیات اقبال فارسی، صفحه ۱۲۷، و ۱۲۶، اسرار و

رموز، ۱۲۷ و ۱۲۶



سُکُوہ      و      جِوَابِ  
سُکُوہ



## « شکوه و جهاد لشکوه »

یکی از خصوصیات شعر اقبال اینست که مضامین تازه و اندیشه های نو و الفاظ و تعابیر جالب برای مقاصد خویش بکار برده و همه راه ها و روش ها و منازل فلسفی و روحی خویش را باینشی اسلامی پیموده است.

در سال ۱۹۱۱ میلادی وی تحت تاثیر اوضاع و احوال مصائبی که گریبانگیر جهان اسلام شده بود، قرار گرفت و نیز بسبب محرومیت های شخصی و مصیبت های که هر روز به دنیای اسلام وارد می شد، دردش طغیانی برپا گشت که منظومه جالب "شکوه" را جلوه گر ساخت، او به بارگاه الهی رفته گلایه آغاز کرد. و این شکوه خویش را در جلسه سالانه انجمن حمایت اسلام در مهمانسرای کالج اسلامی خواند. زیرا می خواست که مسلمانان از خواب غفلت بیدار شوند و با یکدیگر متحد گردند. و او به این انسان خود آگاه و آزاده ای که نفس خود را می شناسد، خواست بگوید که بی نیاز باش، دگر گون شو...

اگر خواهی خدا را فاش بینی  
خودی را فاش تر دیدن بیاموز(۱)

در آن زمان عالم اسلامی از هر نظر گرفتار و درگیر مشکلات بود. کشور عثمانی که خود را جانشین خلافت بزرگ اسلامی می دانست جز نام بی مسمای چیزی در بر نداشت. مسلمانان اروپای

شرقی دیگر آن قدرت گذشته را نداشتند و صحنه را خالی می کردند. مسلمانان چین و روسیه تحت سلطه حکومت های سیاسی بی مذهب قرار گرفته بودند و استعمار با شدت هر چه تمام تر در حال مکیدن خون میلیون ها مسلمان سراسر جهان شده بود. وضع موطن اصلی اقبال هم از این اوضاع دور نبود. جنگ آزادی که منجر به شکست مسلمانان در ۱۸۵۷ میلادی در شبه قاره شده بود، زخمی بر پیکر اسلام در این منطقه وارد کرده بود.

اقبال همه اینها را در نظر داشت. او وظیفه و مسؤلیتی اسلامی بر دوش داشت که باید قوم خویش را تحرك بخشد و جوش و خروش دیرینه صدر اسلام را به آنها باز گرداند. بدین سبب شعر "شکوه" و "جواب شکوه" او بمنصه ظهور رسید. غالباً شعرهایی که اقبال در جلسات مخصوص انجمن حمایت اسلام میخواند به چاپ می رسیدند، اما در مورد این شعر سکوت اختیار کرده و آنرا برای چاپ نفرستادند (۲) میرزا جلال الدین درباره سرودن این شعر چنین می گوید (۳)

"جناب دکتر اقبال وقتی در میان دوستان نزدیک خویش بودند، بدون هیچ رو در بایستی اشعار تازه خود را ارائه می دادند. ولی وقتی مشغول سرودن شعر شکوه بودند، این کار را خیلی با احتیاط انجام دادند. روزی که میبایست در جلسه انجمن حمایت اسلام که به ریاست فقیر افتخار الدین تشکیل میشد حضور یابند و شعر تازه ای را ارائه دهند، باپدرشان منزل ما مهمان بودند. ما در حال خوردن غذا بودیم که دبیر انجمن و چند

نفر دیگر از اعضای انجمن آمدند و به دکتر گفتند موقع شعر خواندن شما است و حضار شدیداً منتظر هستند. دکتر اقبال با سرعت پها خاستند. ما اینطور استنباط کردیم که این شعر باید با اشعار دیگر ایشان فرق داشته باشد. چرا که قبلاً نامی از آن پیش دوستان نزدیک نبرده بودند. وقتی دکتر وارد جلسه شد، حاضرین با نعره الله اکبر از او استقبال کردند. سپس در میان ابراز احساسات حاضرین پهاخواست و شروع بخواندن اشعار نمود. از هر طرف آوا برخواست که باترجم بخوانید، زیرا اقبال بیشتر اشعارش را در جلسات حمایت اسلام با ترجم می خواند. لذا «شکوه» با آواز خوانده شد. (۴). برادرزاده اقبال شیخ اعجاز احمد نیز در این جلسه حضور داشت و بنا به قول ایشان اقبال قبل از خواندن شعر «شکوه» شعر دیگری خواند که این شعر پس از تغییر مصرع اول در «بانگ درا» تحت عنوان «نصیحت» منتشر گردید.

سر عبدالقادر نیز در این جلسه حضور داشت. او می

گوید: (۵)

«اقبال با حالت مخصوص خود شعر شکوه را خواند. کسانی که در آن جلسه حضور داشتند حتماً بخاطر می آورند، که فضای جلسه را هاله ای از غم فرا گرفته بود. جمعی از اهل جلسه اقبال را گل باران کردند. در این جلسه پدر پیر اقبال نیز درین حضار دیده می شد. اشک شوق از موفقیت پسر در چشمان پدر حلقه زده بود، و لبانش همان غمی را حکایت می کرد که در صورت پسر می دید. این خصوصیت را اقبال از

پدرش به ارث برده بود .... وقتی که اشعار به پایان رسید یکی از دوستان اقبال بنام خواجه عبدالصمد ککرو نزد وی آمد و دوشال گران قیمت کشمیری به دوش اقبال انداخت. اقبال شالها را به گردانندگان انجمن داد تا آنها را به مزایده بفروشند و بهای آنرا به انجمن بدهند (۶).

این است شکوه (۷) اقبال به درگاه باری تعالی:

### شکوه

چرا زیان کار شوم و سود فراموش بمانم؟  
فکر فردا نکنم و محو غم دوش باشم  
ناله های بلبل را گوش کنم و همه تن گوش بمانم  
همنوا! منم گلی هستم که ساکت بمانم؟  
این تاب سخن منست که جرات آموز منست  
خاکم به دهن که من از خدا هم گله دارم  
درست است که ما در شیوه تسلیم و رضا مشهور هستیم  
مامجبوریم که قصه درد را باز گو کنیم  
ماساز خاموش ولی پُراز فریاد هستیم  
اگر ناله به لب میرسد معذوریم  
ای خدا! شکوه ارباب وفا را هم گوش کن  
از خورگر حمد یک کمی گله هم گوش کن  
اگرچه ذات قدیم تو از ازل وجود داشت  
گل که زیب چمن بود ولی شمیم آن پراکنده نبود

ای صاحبِ الطافِ عیمِ شرطِ انصافِ اینست  
اگر باد صبا نمی وزید بوی گل چطور گسترده می شد؟  
نگرانی ما برای این بود تا خاطر جمع شویم  
مگر امت محبوب تو دیوانه بود؟  
پیش از دوران ما احوال جهان تو عجب بوده است  
گروهی احجار را مسجود و دستۀ اشجار را معبود  
ساخته بودند  
نظر انسان به پیکران محسوس (۸) خو گرفته بود  
پس چسان مردم به خدای نادیده ایمان میآوردند  
تو میدانی کی بود که نام ترا به زبان می آورد؟  
این قوت بازوی مسلمان بود که کام ترا برآورد  
در این جهان سلجوقیان هم بودند تورانیان هم بودند  
اهل چین در چین و سانسائیان هم در ایران  
در این جهان آباد یونانیان هم بودند  
در این دنیا هم یهودی و هم نصرانیها بودند  
آما بگو چه کسی بمنظور دفاع از تو شمشیر کشید؟  
و مسائل پیچیده را چه کسی سر و صورت داد؟  
فقط ما بودیم که در این معرکه مبارزه کردیم!  
گاه در زمین جنگیدیم، گاه در دریا  
این ما بودیم که صدای اذان از ناقوس کلیساها بلند کردیم  
و گاهی در صحراهای سوزان افریقا  
جلال و جبروت جهانداران در نظر ما هیچ نبود  
و در سایه تیغ های برآن، کلمه طیبه بربل می آوردیم  
منظور و هدف ما جهاد در راه نام تو بود



دادن جان برای بزرگداشت نام تو بود  
ما این ستیز را برای حکومت خود نمی کردیم  
سر برکف نهاده نه بخاطر زر و دولت  
اگر قوم برای زر و سود دنیوی مبارزه میکرد  
چرا بت شکنی می کرد و بت فروشی نمی کرد!  
وقتی در جنگ پافشاری می کردیم هرگز از پا در نمی آمدیم  
در صورتیکه شیران نیز از پا در میآمدند  
اگر کسی از دستورات شما سرپیچی می کرد، با او قهر  
میکردیم

شمشیر که چیزی نیست؟ در برابر توپ ها هم ایستادگی  
می کردیم

ما نقش ترحیم را بر دلها نشانیدیم  
و این پیم را از زیر خنجر هم اعلام داشتیم  
تو بنو چه کسی در خیبر را برکنند؟  
چه کسی شهر قیصر (۹) را تسخیر کرد؟  
چه کسی پیکر خداوندگان مخلوق را منهدم ساخت؟  
و لشکر کفار را چه کسی از دم تیغ گزراند؟  
چه کسی آتشکده ایران را خاموش ساخت؟  
و چه کسی تذکره یزدان را دوباره احیاء نمود؟  
آن کدام قومی است که فقط طلبکار توست؟  
آن کدام قومی است که برای تو پیکار کرد؟  
این شمشیر جهانگیر در دست که بود که برای تو  
جهانداری کرد؟

از تکبیر کدام قوم دنیای خفته تو بیدار شد؟  
از هیبت چه کسانی بتها لرزه براندامشان افتاد  
از پای دز می آمدند و «هو الله احد» می گفتند  
اگر به هنگام جهاد وقت نماز می رسید  
قوم حجاز رو به قبله میکرد و زمین بوس میشد  
محمود و ایاز در يك صف قرار داشتند  
فرق بین بنده و بنده نواز از بین رفت  
فقیر و غنی و بنده و ارباب همگی یکی شدند!  
ووقتی که به حضور تو رسیدند همگی یکی شدند!  
در سراسر گیتی شام و سحر گشتند  
می توحید را بدست گرفته مثل جام به گردش درآمدند  
با پیام تو در کوه و دشت گشتند  
تو خود دانی آیا هرگز ناکام برگشتند؟  
دشت که دشت است، دریا را هم عبور کردیم!  
حتی اسبان خویش را از بحر ظلمات (۱۰) هم راندیم!  
نقش باطل را از صفحه گیتی زدودیم  
بنی نوع بشر را از غلامی رهانیدیم  
کعبه ترا باجبین خود سائیدم  
وقرآن ترا به سینه چسبانیدیم  
باز از ما گله می کنی که وفا نداریم  
اگر ما هم وفادار نیستیم تو هم مارا دلداریستی!  
امت های دیگر هم هست که بعضی از آنها گناهگارند  
درمیان آنها بعضی عاجزند و بعضی مغرورند  
کاهلان هم هستند، عاقلان هم هستند و هشیاران هم

هستند

صدها هم هستند که از نام تو بیزارند  
چرا رحمت های شما مخصوص کاشانه های اغیار است  
در صورتی که برق سوزان به مسلمانان بیچاره اختصاص  
دارد!

بت ها در بت خانه ها می گویند که مسلمانان دیگر رفتند  
آنها خوشحالند که نگهبانان کعبه ازین رفتند  
از سر منزل گیتی حدی خوانان شتران گذشته  
قرآن را دریغل گرفته رهسپار شدند  
کفار می خندند آیا آنرا حس می کنی یا نمی کنی؟  
پاس توحید خود می داری یا نمی داری؟  
ما شکوه نداریم که خزائن معمور است  
کسانی که در محافل و مجالس حتی شعور حرف زدن  
ندارند

وای بر ما که کافران سزاوار حور و قصورند  
و مسلمانان بیچاره فقط وعده حور داشته باشند!  
چرا حالا ما مورد الطاف و عنایات سابق تو نیستیم؟  
آخر علت چیست که ما مانند سابق مورد لطف تو نیستیم  
چرا برای مسلمانان ثروت و مکنت دنیا نایاب شده است  
حال آنکه قدرت تو بقدری است که حد و حساب ندارد  
اگر خواهی، توانی که از سینه صحرا حباب برخیزد  
و رهرو دشت سیلی زده موج سراب بشود  
طعن اغیار هست رسوانی هست ناداری هم هست

آیا پاداش جان نثاری برای تو خواری باید باشد؟  
دنیا در این روزها شیفته اغیار شده  
و برای ماتنها يك جهان خیالی باقی مانده است!  
ما از اینجا مرخص شدیم و دیگران دنیای ما را تصاحب  
کردند

دیگر از ماگله نکنید که دنیا از توحید خالی شد!  
مازنده هستیم فقط بخاطر اینکه نام تو در دنیا بماند  
آیا ممکن است که ساقی نماند و جام بماند؟  
محفلی آرایان تو رفتند و بزم تو برچیده شد  
ناله های صبحدم، فغان های نیمه شب از بین رفت!  
آنان که دل بتو دادند و پاداش خود بردند  
هنوز مستقر نشده بودند که بیرون رانده شدند  
عاشقان تو آمدند و با وعده فردا رفتند  
حال با چراغ رخ زیبایت آنها را بجوی!  
درد لیلی هم همان است و پهلوی قیس هم همان  
در کوه و دشت سرزمین نجد، آهو هم همانست  
دل مملو از عشق هم همان است، جادوی حسن هم همان  
امت احمد مرسل (ص) هم همان و توهم همان  
پس این ناراحتی بدون علت چه معنی دارد؟  
بسوی شیدایان خود این نگاه غضب آلود برای چیست؟  
آخر بگو آیا از تو روی گردانندیم یا رسول (ص) عربیت را  
ترك گفتیم؟  
آیا بت گری پیشه کردیم؟ بت شکنی را رها کردیم؟  
آیا عشق و شوریدگی عشق را ترك گفتیم؟

آیا شیوه سلمان فارسی (رض) و اویس قرنی را کنار گذاشتیم؟

حقیقت آنست که سوز تکبیر را در سینه خود نگه می داریم!

و هنوز مانند بلال حبشی (رض) زندگی نمیکنیم!  
ما اذعان داریم که آن شور عشق مانند سابق در ما نمانده است

و در جاده تسلیم و رضا راه پیمائی نمیکنیم  
قبول داریم که دل مضطرب ما صفت قبله نما ندارد  
و همچنان پابند آئین وفا هم نیستیم  
ولی در حیرتم چرا گاهی با اغیار و گاهی با ما پیوند می کنی

گفتنی نیست ولی چاره نیست بگوئیم تو نیز همهجانی هستی!  
دین اسلام را تو بر قله فاران (۱۱) کامل کردی  
با يك اشاره هزاران دل بدست آوردی  
برخرم عشق آتش زدی

واز گرمی رخسارت جهان را خاکستر کردی  
چرا این روزها سینه های ما از آتش عشق خالیست؟  
در حالی که ماهمان سوخته سامان هستیم یادت نیست؟  
در وادی نجد شور سلاسل نماند  
قیس شیفته نظاره گر محمل نماند

نه آن حوصله ماند، نه دل ماند، نه ما ماندیم  
این خانه بتاراج رفته، زیرا تو رونق محفل نماندی

ای خوش آن روز که آئی و بصد ناز آبی  
بی حجابانه سوی محفل ما باز آبی!  
اغیار باده نوش بر لبِ جوئیبار نشسته اند  
جام ها در دست و به نغمه های کوکو (۱۲) گوش می دهند  
دور از هنگامه گلزار يك سو نشسته اند  
دیوانگان تو هم منتظر «هُو» نشسته اند!  
باز به پروانگان خود ذوقِ خود افروزی عطاکن  
و برق دیرینه را دگر باره جگر سوز ساز  
این قوم آواره باز سوی حجاز عنان خود را برگردانده  
ذوق و شوق پرواز بلبل بی بال و پر را به پرواز آورده  
هر غنچه باغ از بوی نیازمندی مضطرب شده است  
ساز تشنهٔ مضراب است فقط تو باید کمی آنرا بنوازی  
نغمه ها بی تاب است تا از تار بیرون بیاید  
طور بیقار است برای سوختن در همان آتش (۱۲)!  
مشکلات اُمّت مرحوم (۱۴) را آسان کن  
مور ناتوان را همسان سلیمان کن  
جنس نایاب محبت را ارزان کن  
دیرنشینان هند را مسلمان کن  
جوی خون میچکد از حسرت دیرینهٔ ما  
می تپد ناله به نشترکدهٔ سینهٔ ما  
بوی گل راز چمن را از باغ بیرون برده  
این چه قیامتی است که گل ها غماز چمن شده اند  
دور گل به پایان رسید و ساز چمن شکست  
همه نغمه پردازان چمن از شاخساران پرواز کردند

فقط يك بلبل است تاکنون که نغمه سرائی میکند  
و در سینه اش تلاطم نواها تابحال موجود است  
قمری ها از شاخه های صنوبر پریدند  
برگ ریزی گل ها هم شروع شد  
آن کرت های گلزار بهم ریخته است  
وشاخه ها از پیراهن برگها عریان گشته  
ولی طبیعت این بلبل از پابندی فصل آزاد بوده است  
کاش این گلشن فریاد رسی داشت!  
نه لطفی در زیستن و نه لطفی در مردن باقی مانده است  
تنها چیزی که مرا سرگرم می کند خون جگر خوردن است  
چطور جوهر در آئینه ام بیتاب است (۱۵)  
چه جلوه های است که در سینه ام می تپد!  
مگر در این گلشن کسی نیست که بینا باشد  
و در این گلشن اصلاً لاله ای نیست که سینه داغدار داشته  
باشد  
خدا کند که از نوای این بلبل تنها (۱۶) دل ها چاک شوند  
از این بانگ درا دلها از خواب بیدار شوند  
یعنی دل ها دوباره، از عهد تازه وفا زنده شوند  
و باز دلها تشنه این باده دیرینه شوند  
اگر خم من عجمی است اشکالی ندارد در آن می حجازی است  
اگر نغمه من هندی است، چه عیب دارد، آهنگ که حجازی است

در ۱۶ آوریل ۱۹۱۲ اقبال در انجمن حمایت اسلام شعر

معروف خویش بنام "شمع و شاعر" را ارائه داد. تعداد حاضران تقریباً به ده هزار نفر میرسید. قبل از خواندن این شعر بیاناتی ایراد داشت (۱۷):

شعری را که بنام "شکوه" در سال گذشته سروده بودم و در آن از خداوند گله کرده بودم، بعضی ها آنرا يك جسارت بزرگ دانستند. خودم هم همین فکر را کردم. اما آن شعر مورد توجه و قبول بسیاری قرار گرفت و تابحال هزارها نامه در ارتباط با آن دریافت داشته ام. طی نامه ها مردم از این مضمون تمجید نموده اند. معلوم است من همان حرفها را زدم که زبان دل آنها بود. احساس می کنم که گله من مورد پسند خداوند هم قرار گرفته است. اگر او مرانبخشد بازهم خواهم گفت:

ترجمه شعر (۱۸):

این رحمتِ توست که عینِ دوزخ عطا کردی

جرم من بحدی بود که فکر نمی کردم حتی دوزخ هم عایدم شود  
بدین سبب برای خویش مجازاتی در نظر گرفته ام و آن  
اینکه از خود شکایت کنم. بعضی هابه شعر "شکوه" اقبال  
اعتراض نمودند و گفتند که این اشعار بسیار گستاخانه است (۱۹).

اقبال در سال ۱۹۱۲ شعری بنام "جواب شکوه"، (۲۰)  
سرود که پاسخ به این اعتراضات بود. این شعر را در باغ موجی  
دروازه لاهور در مقابل جمع کثیری از مردم قرائت کرد. در ضمن  
مبلغ قابل توجهی اعانه برای جنگ زدگان بالکان (مجاهدین ترکیه)  
در این جلسه جمع آوری شد.



این پیام اقبال برای همه مسلمانان جهان است تا بخود  
بیایند و به ندای دل اقبال گوش فرادهند. به امید آن روز و  
اتحاد همه مسلمانان جهان بایکدیگر.

### جہاب شکوہ

سخنی که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند  
پرندہ گرچہ پر ندارد طاقت پرواز دارد  
او از ملکوت است، بلند نظر است  
از خاک برمیخیزد و برگردون گذر میدارد  
آنقدر عشق من فتنه گر و سرکش و چالاک بود  
کہ نالہ بیباک من از آسمان گذشت  
پیر گردون وقتی این ناله را شنید گفت شاید اینجا کسی  
ہست!

ستارگان گفتند کہ بر سر عرش برین ہست!  
ماہ گفت خیر یکی از زمینیان است!  
کہکشان می گفت کسی خود را اینجا پنهان کردہ است!  
ولی اگر کسی گلہ و شکوہ مرا فہمید رضوان بود  
او گفت این همان کسی است کہ از بہشت راندہ شدہ بود!  
فرشتگان در شگفت کہ این نوا چیست!  
بر افلاکیان ہم ہنوز این راز فاش نمیشود!  
آیا این انسان تا عرش اعلا ہم تاخت و تاز دارد؟  
آیا این مشت خاک (انسان) پرواز را آموخت؟

ساکنان زمین چقدر غافل از آداب هستند!  
و این مردم خاکی چقدر شوخ چشم و گستاخ هستند!  
این خاکی بقدری گستاخ است که بالله هم دعوا دارد  
کسی که مسجود ملانکه بوده است آیا این همان آدم است؟  
عالم کیفیت هم هست، داندۀ رموز کمیت هم میباشد  
بله، اینطور هست ولی داندۀ اسرار عجز وانکسار نیست  
انسان ها بر نیروی بیان خود مینازند  
ولی این نادانان سلیقه حرف زدن ندارند!  
صدا آمد که افسانه تو خیلی غم انگیز است  
پیمانه تو از اشک بیتاب لبریز است  
نعره مستانه تو آسمان را تسخیر کرد  
دل دیوانه تو چقدر پر حرف است  
خدا را شکر که تو شکوه را بنحو احسن ادا کردی  
بندگان را باخدا هم سخن ساختی  
ما بخشنده هستیم، ولی سائل نیست  
راه به چه کسی نشان دهیم؟ زیرا رهرو منزل نیست  
تربیت ما برای همگان است ولی جوهر قابل نیست  
گلی که بتوان از آن آدم ساخت این آن گل نیست  
اگر کسی شایسته باشد ما به او قر کیانی می دهیم  
اگر جویندگانی باشند ما به آنها دنیای تازه ای می بخشیم  
دست ها بیزور، دل ها به الحاد خو گرفته اند  
امت مسلمان باعث رسوائی پیامبر(ص) گشته اند  
بُت شکنان از میان رفتند و باز ماندگان بت گرد  
پدر امت مسلمان ابراهیم بود در صورتیکه پسرانش آزی

هستند

باده نوشان تازه، باده نو، خم هم جدید است  
حرم کعبه نواست، بت ها نو هستند، شما هاهم جدید  
هستید

یاد روزگاران‌ی که همین چیز مایه رعنائی بود!  
لاله صحرانی باعث افتخار فصل گل بود!  
هر کسی که مسلمان بود، شیفته خداوند بزرگ بود  
همین همه جانی روزی محبوب شما بود  
حالا پیمان غلامی باکسی ببندید که یکجانی باشد  
و حالا ملت احمد(ص) مرسل را محدود به مکان مخصوص  
کنید!

برخاستن صبح برای شما چقدر سخت است!  
شما کی مارا دوست دارید؟ البته شما خواب را دوست  
دارید

پابندی به روزه طبع آزاد شما را مقید می کند  
خودتان بگوئید آیا راه و رسم وفاداری همین است  
ملت از دین است، اگر دین نیست، دیگر شما هم نیستید  
چه اگر کشش و کوشش نیست، محفل ستارگان هم نیست  
کسانی که در این دنیا هنری ندارند، شما هستید  
ملتی که هیچ پروای استقامت ندارد شما هستید  
شما خرمن هستید که برق در آن پنهان است  
کسانی که قبور نیاکان را هم می فروشند شما هستید  
شما که از تجارت قبور نام نیکو کسب کرده اید

اگر اصنام سنگین را بدست بیاورید آنها رانمی فروشید؟  
چه کسی نقش باطل را از صفحه گیتی زدود؟  
کیست که نوع بشر را از غلامی رهانید؟  
باپیشانی سائی چه کسی کعبه را آباد ساخت؟  
چه کسی قرآن را برسینه فشرد؟  
گرچه آنها نیاکان شما بودند اما شما چه هستید؟  
دست بدست گذاشته منتظر فردا هستید؟  
چه گفتی؟ برای مسلمانان فقط وعده حور بهشتی  
شکوه بیجا هم کمی عقل لازم دارد!  
از روز ازل دستور خداوند بر اساس عدل قرار گرفته  
است  
کافر وقتی حور وقصور را بدست آورد که به آئین مسنمانی  
گرائید  
درمیان شما ها هیچ کسی خواهان حوریان نمی باشد  
جلوه طور که وجود دارد ولی موسی وجود ندارد  
سود و زیان این ملت یکیست  
زیرا رسول همه یکی، دین هم یکی، ایمان هم یکیست  
کعبه یکی، خداوند یکی و قرآن هم یکی است  
چه خوب بود که همه مسلمانان هم باهم یکی بودند  
جای فرقه بندی هست و جای اختلاف اصل و نسب هم  
هست!  
آیا دراین زمان اسباب استحکام همین حرفها است؟  
چه کسی آئین رسول اکرم (ص) را ترك گفته؟  
مصلحت وقت ملاک عمل چه کسی است؟

کیست که دل به شعار اغیار داده است؟  
کیست که از گذشتگان خود منزجر گشته است؟  
دل سوز ندارد روح احساس ندارد  
آیا این چنین پیام محمد(ص) را پاسداری میکنید!  
اگر در مساجد کسانی صف آرائی می کنند، مستضعفان  
هستند

اگر کسانی روزه می گیرند مستمندان هستند  
اگر کسانی نام ما را هم می برند، غریبان هستند  
اگر از شما کسانی شرم میکنند، بازهم مستضعفان هستند  
امرا سرمست دولت هستند و از ما غافل شده اند  
ملت مسلمان فقط از دم مستمندان زنده است  
واعظ قوم دیگر آن پخته خیالی را ندارد  
نه در طبعش شوری، نه در گفتارش شعله ای  
رسم اذان باقی ماند، ولی روح بلال باقی نیست  
فلسفه موجود است؛ ولی شیوه غزالی ندارد  
مسجدها سوگواراند چرا که نماز گزاران نمانده اند  
یعنی آنها که طرفدار اوصاف حجازی هستند نمانده اند  
غوغانی برپا است که مسلمانان از دنیا رفته اند  
ما میگوئیم: زمانی مسلمانان وجود داشتند؟  
ظاهر شما مانند نصاری است، تمدن شما مثل هندوها است  
اینها مسلمانند که از دیدن آنها یهود هم خجالت بکشد!  
اگرچه شما سید هستید، میرر هستید، افغان هم هستید  
شما همه کاره هستید بگوئید که مسلمان هم هستید

وقتی مسلمان سخنرانی می کرد بعنت صداقت بی تک بود  
عدلش قوی بود و از بدی ها بری و پاک  
درخت طبیعت مسلم از حیا مشروب می شد  
از نظر شجاعت، او موجود خارق العاده بود  
خود گدازی نم کیفیت صهبایش بود  
خالی از خویش شدن صورت مینایش بود  
هر مسلمان برای قطع رگ باطل همانند نشتر بود  
آئینه هستی او جوهر عمل داشت  
او اتکاء به نفس داشت که به نیروی بازویش بود  
شما از مرگ میترسید او از خدا میترسید  
اگر علم پدر را پسر از بر نداشته باشد  
چطور می تواند وارث پدر شود!  
هر يك از شما از می تن آسانی مغرور شده اید  
شما مسلمان هستید؟ این شیوه مسلمانان است؟  
نه فقر حیدری باقی مانده، نه دولت عثمانی  
شما با اسلاف روحانی خود چه نسبتی دارید؟  
زمانی بود که مسلمانان محترم بودند  
شما خوار شدید زیرا قرآن را ترك کردید  
شماها باهم غضبناک می شوید اسلاف شما رحیم بودند،  
شما خطاکار و خطایین هستید و آنها خطاپوش و کریم  
بودند  
همه میخواهند که به اوج ثریا برسند  
اول باید کسی قلب سلیم پیدا کند!  
آنها تخت خاقان چین و سریر کیان راهم تصاحب کردند

این ها همه حرف است آیا شما حمیت آنها را دارید؟  
شیوه شما خود کشی است و آنها غیور و خوددار بودند  
شما از برادری گریزانید، آنها ایثارگرانه با یکدیگر پیوند  
اخوت داشتند

شما سراپا حرفید، آنها سراپا عمل و کردار بودند  
شما از گلی محرومید، آنها گلستانی درکنار داشتند  
همه اقوام حکایت آنها را میگویند  
صفا و صداقت آنها بر جریده عالم ثبت است!  
گیریم که مثل ستاره شما در افق درخشیدید  
در محبت به بت هندی بمانند برهن شدید  
به سبب شوق پرواز از منزلگاه خویش درر شدید  
جوانان بی عمل که بودند، به دین هم بی ایمان شدند  
تمدن جدید آنها را از هر بندی رها ساخت  
بت هارا از کعبه بیرون آورده در بت خانه گذاشتند  
قیس ها حالا زحمت کشی را کنار گذاشته اند  
آنها شهری شده اند و دیگر بادیه پیمانده اند  
او که دیوانه است، در شهر بماند یا نماند  
برایش این لازم است که رخ لیلی در حجاب نماند  
گله جور و شکوه بیداد در کار نیست  
به عقیده او عشق آزاد است بنابراین حسن هم باید آزاد  
باشد

عصر نو مانند برقی است که آتش بهر خرمن می زند  
از آن نه صحرا و نه گلشن ایمن است

ملت های قدیم مثل سوخت این آتش تازه هستند  
قوم رسول خاتم النبیین (ص) شعله به دامان دارد  
اما اگر امروز هم ایمان ابراهیم پیدا شود  
این آتش را میتوان به گلستان مبدل نمود  
ای باغبان بامشاهده این حال چمن نگران مباش  
نزدیک است از کوکب غنچه شاخه های تازه شکوفا شوند  
گلستان از خس و خاشاک پاک میشود  
از سرخی خون شهدا گل های لاله میروید  
بنگر که رنگ گردون اندکی سرخ شده است  
این طلوع آفتاب است که افق را روشن میسازد  
آمتان از این گلشن هستی بهره ها گرفته اند  
کسانی هم که محروم ثمر مانده اند خزان دیده هستند  
صدها نخل هنوز روبه افزایش و بعضی ها روبه کاهش  
هستند

صد ها نهال هنوز در بطن چمن پنهان است  
نخل اسلام نمونه برومند باروری است  
ولی این ثمره صدها قرن زحمت و تلاش است  
سر دامان تو از گرد وطن پاک است  
تو یوسفی هستی که هر مصر کنعان توست  
قافله تو هرگز تاراج نخواهد شد  
غیر از یک بانگ در تو زاد و توشه ای نداری  
نخل شمع استی و در شعله دود ریشه تو  
عاقبت سوز بود سایه اندیشه تو  
با از بین رفتن ایران تو از بین نمیروی



نشاه می تو به پیمانہ خاصی تعلق ندارد  
 از حکایت یورش تاتار آشکار است  
 کعبه پاسداران خود را از بتخانه یافت  
 پشت و پناه کشتی حق در هر زمان تو هستی  
 زیرا عصر حاضر شب است، تو مثل ستاره کم نور آن  
 هستی

این صدائی که از حمله بلغارها برپا است  
 این برای غافلان پیام بیداری است  
 تو فکر می کنی که این اسباب اذیت تو است  
 در حقیقت این امتحان خودداری و ایثار تو است  
 چرا از شیبه اسبان دشمن در هراس هستی  
 نور حق از نفس های دشمنان هرگز خاموش نخواهد شد  
 حقیقت تو از چشم ملل پنهان است  
 هنوز محفل هستی به تو نیاز دارد  
 حرارت تو زمانه را زنده نگه میدارد  
 خلافت تو ستاره قسمت امکان است  
 فرصت کم است و کار هنوز باقی است  
 نور توحید هنوز پایان نیافته است  
 تو در غنچه مانند بو زندانی هستی، گسترده شو  
 رخت بر دوش هوای چمنستان شو  
 اگر تو تنگ مایه هستی، از ذره مبدل به بیابان شو  
 از نغمه موج هنگامه طوفان شو  
 بانبروی عشقت هر پستی را والا کن

بانام محمد(ص) سراسر عالم را تجلی بخش  
اگر این گل نباشد، نوای بلبل هم نباشد  
در چمن دهر لبخند غنچه هاهم نباشد  
اگر این ساقی نباشد، نه می باشد و نه خم  
در دنیا بزم توحید هم نباشد، شما هم نباشید  
خیمه افلاک باهمین نام پابرجاست  
نبض هستی از نام او می تپد  
چه در دشت، چه در دامن کوهسار و چه در میدان  
چه در دریا، چه در موج، چه در طوفان  
در شهر چین، در مراکش و در بیابان  
و در ایمان مسلمانان این نام مستتر است  
چشم اقوام تاابد این نظاره را تماشا کند  
و رفعت شان «رفعنا لك ذكرك» را ببیند  
مردمك چشم زمین، یعنی آن دنیای سیاه (۲۱)  
دنیایی که شهیدان شمارا در دامن خود پروراند  
دنیای هلالی که پرورده گرمی خورشید است  
دنیایی که آنرا دنیای بلال میگویند  
از این نام مثل سیماب تپش اندوز است  
مثل مردمك چشم در دریای نور غوطه ور شده است  
عقل سپر توست و عشق شمشیر توست  
ای درویش من! خلافت تو میتواند جهانگیر شود  
تکبیر تو در حق ماسوی الله مانند آتش است  
اگر تو مسلمان شوی تدبیر تو تقدیر تو میشود  
ب محمد (ص) اگر وفا کردی ما مال تو هستیم

این جهان که چیزی نیست لوح و قلم هم از آن تو می شود

منظومه «شکوه اقبال» شعر مسدس دارای ۲۱ بند در حدود ۹۲ بیت، گلایه به حضور «الله» است. او شکایت می کند که چرا مسلمانان باوفا و باایمان گرفتار ظلم و تعدی شده اند. در حالی که خدا ناشناسان از همه مواهب الهی برخوردارند. اقبال خودپاسخ این زوال مسلمین را در «جواب شکوه» روشن و آشکار ساخت.



### منابع و مأخذ

- ۱- کلیات اردوی اقبال ۱۶۴ تا ۱۷۰.
- ۲- زنده رود، دکتر جاوید اقبال، جلد دوم، صفحه ۱۹.
- ۳- ملفوظات اقبال، تدوین کننده ابواللیث صدیقی، صفحه ۹۶.
- ۴- اقبال اور انجمن حمایت اسلام. محمد حنیف شاهد، کتابخانه انجمن حمایت اسلام ریلوی رود لاهور، صفحه ۸۱-۸۲
- ۵- ملفوظات اقبال، ابواللیث صدیقی، صفحه ۲۴.
- ۶- روزگار فقیر، جلد اول، صفحه ۱۲.

- ۷- کلیات اردوی اقبال، شعر شکوه، حصه سوم، شیخ غلام علی ایند سنز پبلشرز لاهور، حیدرآباد، کراچی، صفحه ۱۶۲.
- ۸- منظور از «پیکران محسوس» اصنام هستند.
- ۹- کنستانتینوپل توسط سلطان محمد فاتح عثمانی فتح گردید و قسطنطنیه نامیده شد، در حال حاضر استانبول گفته می شود.
- ۱۰- در زمان معاویه عقبه بن نافع افریقای شمالی را فتح کرد. وی در پیشگاه الهی قسم یاد کرد، تا آنجائی که زمین خداست جهاد کند. کنار دریا رسید، اسب برآب زد. آب تا دهانه اسب بالا آمد. او گفت: «خدایا! زمین تو تمام شد، جذبه جهاد من تمام نشده است».
- ۱۱- کوهی در حجاز
- ۱۲- کوئیل پرنده ای که بیشتر در هند و پاکستان دیده شده است.
- ۱۳- کوه طور که خدای تعالی با موسی علیه السلام مناجات کرد و موسی (ع) در آنجا، آتش و نور دید که بر اثر آن برفت و پیامبری یافت.
- ۱۴- منظور از «امت مرحوم» امت مسلمان است که زمانی زنده و بنظر اقبال در آن زمان مرده بود.
- ۱۵- منظور آئینه قلب.

۱۶- بلبلِ تنها خود اقبال است.

۱۷- اقبال و انجمن حمایت اسلام، محمد حنیف شاہد،  
صفحات ۸۲-۸۴.

۱۸- یہ بھی رحمت ہے تری تو نے دیا دوزخ مجھ کو  
میرے مکافات کی تو یہ بھی جگہ نہ تھی

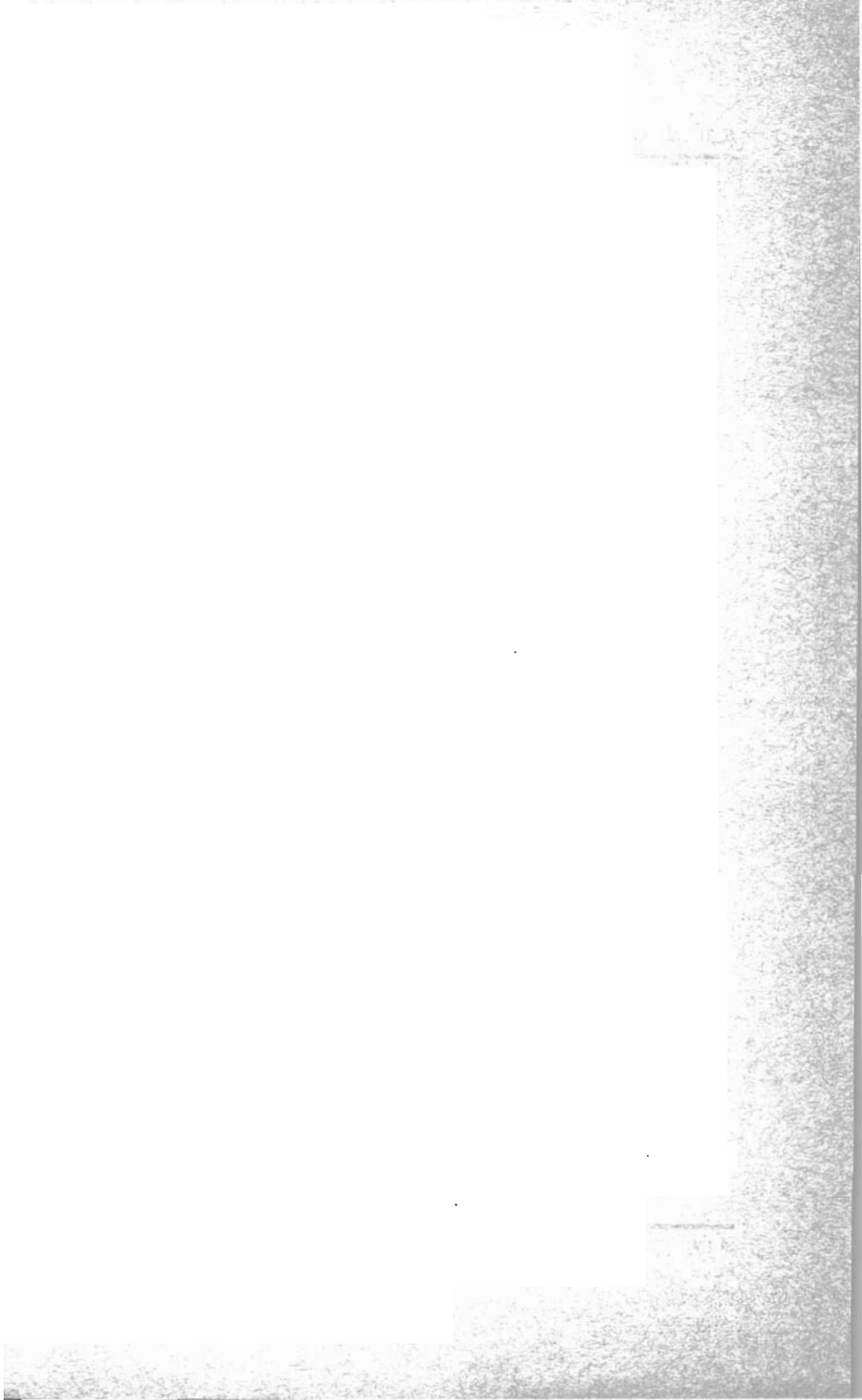
۱۹- شکوه اقبال و صدای بازگشت آن: از دکتر سید  
قمقام حسین جعفری، طبع، صوفی عبدالرشید، کراچی نو،  
۱۹۷۲ میلادی. در این کتاب بعضی از منظومہ ہا کہ علیہ این  
گستاخی سرودہ شدہ آمدہ است.

۲۰- جواب شکوه - باقیات اقبال، ترتیب اول، سید  
عبدالواحد معینی ایم ای (آکسن)، ترمیم و اضافات محمد  
عبداللہ قریشی، آئینہ ادب، چوک مینار، انارکلی لاہور، صفحہ  
۲۶۶- و نیز کلیات اردوی اقبال، شیخ غلام علی ایند سنز لمیٹد  
پبلشرز، لاہور، حیدرآباد، کراچی، صفحہ ۱۹۹.

۲۱- اشارہ بہ ہجرت مسلمانان بہ حبشہ.



کعبه و حرم  
کلام و اقبال



« کعبه و حرم در کلام اقبال »

از شریعت احسن التقویم شو  
وارث ایمان ابراهیم شو (۱)

هرگز داعیه آن ندارم که در این اثر خطیر نویسنده ای  
چیره دست و کامل بوده ام. ولی آنچه مسلم است در کاوش و  
حقیقت جوئی خویش صدیق و صمیم و خستگی ناپذیر عمل کرده  
و خواسته ام پیامی پر شور از يك انقلابی مسلمان را بیان نمایم.  
اقبال به عنوان يك متفکر مسلمان که با جهان و اندیشه دیروز و  
امروز و فردا و بن بست های آن آشناست ظهور کرد و بنام يك  
مصلح و فیلسوف انقلابی اسلامی در تاریخ نامش ثبت شد.

برون از ورطه بود و عدم شو  
فزون تر زین جهان کیف و کم شو  
«خودی» تعمیر کن در پیکر خویش  
چو ابراهیم (۲) معمار حرم شو (۲)

پر ارزش ترین ادوار تاریخ بشر دورانی است که در آن  
مردان بزرگ زیسته اند، زندگی آنان درخشندگی خیره کننده ای  
دارد و آموزنده، پر معنی و اسرار آمیز است. آنها شاهکار  
آفرینش و قهرمان تاریخ اند زیرا در روی نوار مرزی انقلابات و  
تحولات زمان خویش زیسته اند، بدین سبب میتوان گفت ایشان



حلقه اتصال زمانها و مکانهای متشابه و متضادند.

درمیان مردان بزرگ نام پر افتخار اقبال، نامی آشنا است که با سرعت و شدتی هرچه تمامتر درمیان ملل شرق عمیقاً نفوذ کرده است. او یکی از برجسته ترین چهره های متفکر و محیی دین در عصر ما است که سهم بزرگ و عمیقی در احیای اسلاام راستین و آگاه کردن مسلمانان از اوضاع روزگار دارد. او نیاز به شناخت ندارد. آوازه صیت و شهرت او فراتر از مرزها است. در حقیقت هیچکس نمیتواند ادعا کند که اقبال متعلق به ماست، او سیاستمداری پخته، شاعری دردمند، مجاهدی استعمار ستیز، مسلمانی انقلابی و مصلح، عارفی دلسوخته و فیلسوفی صاحب نظر است. بحق میتوان گفت از آن همه مسلمانان است. زیرا حرکتی را آغاز نمود که از ابتدا تا انتها منطبق با شاخص ترین اندیشه های انسانی بود. وهمین خط تقوی و اسلامیت است که بر چهره او قداستی روحانی می بخشد.

نفس به سینه گدازم که طائر حرم  
توان ز گرمی آواز من شناخت مرا(۴)

اقبال مصلح با سخنان انقلابی و سازنده خویش تحولی درامت مسلم به وجود آورد. او به جامعه اسلامی عشق می ورزید، دلش بر ناکامی ها و نارسائی آنها می سوخت و نه تنها مسلمانان را برای مبارزه دعوت می کرد، بلکه عظمت و قدرت و شکوه جهان اسلام را دردمندان از خداوند مسالت می نمود.

شعله وری و تحرك و یا بهتر بگویم خاموشی ناپذیری ممتدی که همواره در فکر و ذهن سیال و کیهان گرای او جاری و ساری بود، در کلیه آثار وی اعم از نظم و نثر، اردو، انگلیسی و بخصوص فارسی بنحو بسیار خیره کننده‌ای متجلی و ظاهر است. رهبری بود که آهوان ره گم کرده را بسوی حرم رهبری می کرد.

"بهشکے ہونے آہو کو پھرسونے حرم لے چل (۵)  
"آہوی ره گم کرده رابہ حرم راہنمائی کنید"



پور آزر (۶) کعبہ را تعمیر کرد  
از نگاہی خاک را اکسیر کرد  
تو "خودی" اندر بدن تعمیر کن  
مشت خاک خویش را اکسیر کن (۷)

اقبال به سازمان فکری و دیدگاهی می اندیشید که به استنادش به منطق تدوین آن احیاء و روش تحقق "حاکمیت دین" در عینیت جامعه دست یافت و الزاماً نهضت احیاء اصیل اسلامی را که عنوان کرد، برای حفظ مکتب تحفظ و حراست سنن و پاسداری از حرم را شامل می شد و مقام روحانی و عبادی جرم امن خدا به عہدہ همه مسلمانان بود.

مسلمانان مرا حرفی است در دل  
که روشن تر ز جان جبرئیل است

نهانش دارم از آزر (۸) نهادان  
که این سری ز اسرار خلیل (۹) است (۱۰)

«حرم» در لغت بمعنی مقدس و مورد احترام و در فقه اسلامی به منطقه خاصی که شامل شهر مکه و بخشی از اطراف میگردد گفته میشود. قداست و احترام این سر زمین را در اسلام از احکام مخصوصی که برای آن مقرر شده و نیز از خصوصیات که دارا میباشد، میتوان استنباط کرد. مطالعه و تحقیق در چگونگی بوجود آمدن کعبه و بنیان گذار آن ابراهیم خلیل و اسماعیل و پیامبر اسلام (ص) و مراحل تکامل بشری را که آنان طی کرده اند، کافی است که عظمت و قداست آنرا در حرکت توحیدی انسان و استحکام مبانی و اصول شریعت مقدس بما بفهماند. بسیاری از این خصایص قبل از اسلام هم در ادیان الهی مورد توجه قرار گرفته است و حرم نخستین مرکز وحدت و اولین سر زمینی است که منادیان الهی توحید اندیشه توحیدی خالص را در آن سر زمین بنیان نهاده اند و ندای آنرا بگوش انسانها رسانده اند. بدین سبب حرم در جهان اسلام بزرگترین مرکز و خانه ای که در آن بنا شده متعلق به همه مسلمانان و هیچ حکومت و طایفه و شخصی حق ندارد آنرا از آن خود بداند، زیرا خانه خدا متعلق به همه بندگان خداست. اقبال در منظومه آزادی خطاب به مسلمانان به حفظ و حراست حریم امن خدا اشاره کرده و گوید: شما می توانید کعبه را آتشکده کنید و در آن بتان فرنگی بگذارید یا آنرا حراست کنید و از بلایا مصون دارید.

چاهے تو کرے کعبے کو آتشکدہ پارس  
چاهے تو کرے اس میں فرنگی صنم آباد (۱۲)

ارادت به حرم یکی از موضوعات مهم شعر دلکش اقبال  
است و جا بجا از حرم، طائر حرم، کبوتر حرم، پیر حرم، اهل  
حرم، امام حرم، فقیه حرم، سوی حرم، مرغ حرم، داستان  
حرم، بیت الحرم و بیت الحرام و کعبه (۱۳) نامبرده است.

مشت خاکی اصل سنگ اسود است  
کو سر از جیب حرم بیرون زده است (۱۴)

و نیز از بانی آن ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) و بخصوص  
پیامبر گرامی (ص) اسلام در رابطه با وحدت مسلمین و امنیت حرم  
و حرمت و تقدس آن سخن رانده است.

«خوشا کسی که حرم را درون سینه شناخت» (۱۵)

اقبال جامعه ایده آل اسلامی را این چنین تصویر می کند  
که ابتدا این جامعه باید به توحید و رسالت متکی باشد و سپس  
یک مرکز که البته در اشعار بی شمار از کعبه بنام یک مرکز  
فناناپذیر جامعه اسلامی یاد کرده است.

حلقه را مرکز چو جان در پیکر است  
خط او در نقطه او مضمّر است  
قوم را ربط و نظام از مرکزی

روزگارش را دوام از مرکزی  
راز دار و راز ما بیت الحرم  
سوز ما هم ساز ما بیت الحرم (۶)

اقبال مسلمان غیرتمند که خون يك مسلم واقعی در رگهایش جریان داشت از بی حرمتی بحرم امن الهی و درهم شکستن قداست آن بی تاب بود و می گفت مسلمانان بت پرستی از سرگرفته اند و به وطن پرستی و نژاد پرستی روی آورده اند و از سر شریعت بیگانه شده اند و در کعبه که حرم توحید است بت های تازه نشانده اند و دوباره از وطن و رنگ و نژاد و قومیت، لات (۱۷) و منات (۱۷) و عزی (۱۷) وهبل (۱۷) می تراشند.

مسلم از سرّ نبی بیگانه شد  
باز این بیت الحرم بتخانه شد  
از منات و لات و عزی وهبل  
هر یکی دارد بتی اندر بغل (۱۸)

در حقیقت باید گفت این حساسیت را همه مسلمانان باید داشته باشند. زیرا احترام حرم و عبادت و مناسک آن حق همه مسلمین است و هر نوع ایجاد مزاحمت و ممانعت در این راه تجاوز بحقوق همه و چه خوب گفته است که حرم از تنگ نظری پیر حرم رسوا می شود:

”حرم رسوا هوا پیرحرم کی کم نگاہی سے (۱۹)“  
پاکسازی و سالم سازی مسجد الحرام از ویژگی و امتیاز خاصی برخوردار است. علمای ایرانی در طول تاریخ اسلام همیشه سعی و ارشاد کرده اند که زائرین شیعه حرم با حجاج سایر کشورها هماهنگ گشته و نماز را آن چنان که اهل سنت انجام می دهند در مکه و مدینه اقامه نمایند. لذا همواره پرچمدار وحدت اسلامی و مبارز با هر گونه تفرقه و جدال به خصوص در حرمین شریفین بوده اند. و در حقیقت این نهضت بعنوان يك نهضت متحرک فرهنگی. اجتماعی در جریان زمان وارد شده است. ابراهیم خلیل به فرمان خدا کعبه را مرکز مادی و معنوی اسلامیت ساخت و شریعت یکتا پرستی را بنیان نهاد. در پناه این شریعت کثرت ها به وحدت و ناتوانی ها به توان و دشمنی ها به دوستی و پراکندگی ها به پیوستگی بدل گردید. محمد مصطفی (ص) رسول خدا فرزند ابراهیم و کامل کننده دین او و خاتم پیامبران و آئین او خاتم شریعت ”ماکان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین (۲۰)“.

امتش در حرز دیوان حرم  
نعره زن مانند شیران در اجم (۲۱)  
قسلب مسومین را کتسایبش قسوت است  
حکمتش ”حبل الوریث (۲۲)“ ملت است (۲۲)

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه (۲۴) راجع به راز  
قلب گرفتین خاتمه خدا در وادی غیر قابل کشت و دعوت مردم

چنین می فرمایند: اگر خداوند اراده می فرمود که بیت الحرام را در میان باغ ها و نهر ها و زمین های هموار و درختان پرثمر و ..... قرار دهد ارزش جزا را برحسب کوچکی آزمایش بلا ناچیز می گردانید.

بنیانگذار اسلام ابراهیم خلیل است و امت مسلم به او منسوب می باشد و همانطور که آتش بر ابراهیم گلستان شد، «قلنایا نارکونی بردأ وسلاماً علی ابراهیم (۲۵)»

این قتل عام ها و فتنه ها باعث عظمت و توسعه اسلام خواهد گردید:

زانکه ما را فطرت ابراهیمی است  
هم بمولی نسبت ابراهیمی است  
از ته آتش بر اندازیم گل  
نار هر نمرود را سازیم گل (۲۷)

اسلام مبتنی بر معقولات و بدیهیات و قوانین فطرت است. بدین جهت نه محدودیت زمانی و نه محدودیت مکانی و بیت الحرام خانه همه مسلمانان است. این خانه برای قیام ناس بنا شده است «ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاکا (۲۸)» بنابراین خانهای که برای استفاده و منفعت همه مسلمانان است آیا نباید در این خانه درباره منافع همه مسلمانان تبادل نظر شود و در اجتماع بزرگ مسلمانان جهان درباره سرنوشت همه آنها تصمیم گیری و تعیین تکلیف شود. <sup>۱</sup> این کار را در کنار حرمین شریفین انجام ندهند،

اختیار خانه خدا. را بدست چه کسی بدهند که قداست آنرا حفظ نماید مگر خانه خدا حق همه بندگان خدا نیست؟ و خداوند اسلام را کاملترین و جامعترین و خاتم شرایع نساخته و خود دوام و جاودانگی آنرا تقبل ننموده است؟

عجب نہیں کہ خدا تک تری رسائی ہو  
تری نگہ سے ہے پوشیدہ آدمی کا مقام  
تری نماز میں باقی جلال ہے، نہ جمال  
تری نماز میں نہیں ہے مری سحر کا پیام (۲۹)

اقبال گوید: ای ملایان حرم (نگاہبان خانه خدا)

عجیب نیست کہ شما بہ خدا رسیدہ باشید، زیرا درنگاہ  
تو مقام آدم پوشیدہ است. در نماز تو نہ جلال باقیست و نہ  
جمال، پیام سحر من در اذان تو نیست.

هر امت و ملت تا آنوقت زنده و پیش تاز است کہ بہ  
هدف معنوی خویش متکی باشد و در پیروی از آن گام بردارد،  
هدف و برنامه مسلمانان باید بر متابعت کتاب الہی و سنت  
محمد (ص) و التزام بہ شریعت توحید و مساوات و اخوت و آزادی  
و ترک بت سازی استوار باشد. شریعت محمد (ص) کاملترین  
شرایع و راس ہرم عقاید و ادیان است.

ملت ما شان ابراہیمی (۲۰) است

شہد ما ایمان ابراہیمی است (۲۱)



تشبیهی بسیار زیبا که اقبال بکار برده است. شهادت در کندو ازهر گل باشد به عسل تبدیل می شود و مسلمانان ازهر رنگ و نژاد باشند، همه اهل یک ملتند. ما اول مسلمانیم بعد ترك و عرب، ایمان در جانست و نسب در پیکر و گوید: «شما خود را از قید کلیسا آزاد کنید، آنوقت خواهید دید که ازهر ذره خاک شما حرم آباد و معمور می شود».

هو تری خاک کے ہر ذرے سے تعمیر حرم  
دل کو بیگانہ انداز کلیسانی کر (۲۲)

و در جانی خطاب به مسلمانان گوید: ای که وارث ابراهیم خلیل الله (ع) هستی قدر خود را بشناس، باطل را معدوم کن و حق را مستقر گردان.

ای که خوردستی زمینای خلیل  
گرمی خونت ز صهبای خلیل  
بر سر این باطل حق پیرهن  
تیغ لا موجود الا هو بزن (۲۲)

اسلام دین استقامت و رویا روئی با مسائل عصر است. همانطور که پیروان نخستین و راستین آن انجام دادند و چه خوب گفته است اقبال: «این حکمت الهی، این علم لاهوتی، اگر نتواند درد امت مسلمان را درمان کند بی معنی است».

یہ حکمت ملکوتی، یہ علم لاهوتی  
حرم کے درد کا درماں نہیں تو کچھ بھی نہیں (۲۴)

اقبال بر آنست اسلام دین ابراہیم باشد زیرا اوست کہ بانی  
دین حنیف و مبلغ توحید و بت شکنی بود

ما مسلمانیم و اولاد خلیل (۴)  
از ایکم گیر اگر خواہی دلیل (۲۵)

اشارہ ای است بہ کلام خدا:

..... ملة ایکم ابراہیم ہو سماکم المسلمین من قبل و  
فی هذا ..... (۲۶)۔

”یعنی اسلام دین پدر شما ابراہیم است و اوست کہ از دیر باز  
شما را مسلم نامیدہ است و این همان آئین پدر شما ابراہیم است  
و او شما را در کتب پیشین مسلمان نامیدہ و همچنین در این  
کتاب آسمانی (قرآن)۔“

وقتی تشتت و درگانگی و پراکندگی در قومی راہ یافت  
نمی تواند خود را از ذلت و ادبار برہاند لاجرم آلت دست  
استثمار گران و شیادان بین المللی می شود. و این جاست کہ  
اقبال گوید:

مانندہ ایم از جادہ تسلیم دور  
تو ز آزر من ز ابراہیم (ع) دور (۲۷)

اقبال با اشاره به آیه «اذقال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خلیفة»..... (۲۸) گوید:

ای بنده تو نماینده خدا در روی زمین هستی، قدر خود را بشناس که خداوند بزرگ بر تو رحمت آورد و ترا خلیفه خویش در زمین گرداند.

تا خدای کعبه بنوازد ترا  
شرح «انی جاعل» سازد ترا (۲۹)

خود آگاهی زمانی یکی از عناصر اصلی دین و دینداری و نشر دین در بینش اقبال است. یعنی واقعیت متحول زمان و شناخت عوامل موجود در آن در نظر اقبال عرضه مذهب در اشکال هماهنگ با مسائل جدید زندگی بشری برای تضمین تداوم و تعالیم انبیاء و اولیاء یک نیاز است. او در منظومه ای به پیر حرم این چنین خطاب می کند:

«ای پیر حرم ره و رسم کهن راترک کنید. شما از نوای سحری من باید پیام مرا درک می کردید.»

ای پیر حرم رسم و ره خانقاهی چپوژ  
مقصود سمجه میری نوای سحری کا (۲۰)

ملت ها و اقوام برای ادامه زندگی به مرکزی محسوس نیاز

---

دارند که نبض جنبنده و مجمع آمال و اهداف آنها باشد. این مرکز مقدس برای ملت مسلمان کعبه و حرم امن خدا است و بزرگترین فلسفه اجتماع عظیم هر ساله مسلمانان درکنار خانه خدا بدین سبب است که به وضع سیاسی و اجتماعی مسلمانان رسیدگی شده و از اوضاع و احوال با خبر گشته و تا حد امکان و وظیفه اسلامی در رفع مشکلات آنان کوشش شود. زیرا اهتمام به امور مسلمانان از فرایض مهم اسلامی است. اقبال در منظومه حیات ملیه مرکز محسوس می خواهد و مرکز ملت اسلامیة بیت الحرام است، گوید:

دعوی او را دلیل استیم ما  
از براهین خلیل (ع) استیم ما  
تو ز پیوند حریمی زنده  
تا طواف او کنی پاینده  
در جهان جان امم جمعیت است  
در نگر سر حرم جمعیت است (۴۱)

اقبال اشاره می کند به «و اذ اخذ ربك من بنی آدم  
..... (۴۲)» که خداوند از اولاد آدم برالوهیت خویش پیمان  
گرفت. این پیمانی در زمین مکه بود و متن پیمان در  
حجرالاسود محفوظ ماند، مسلمانان در زمین مکه دعوت حق را  
لبیک میگویند و نیز اشاره می کند به قرآن کریم:

«اذ بانا لابراهیم مکان البیت ان لا تُشرك بس»

شینا.....(۴۲)»

مسلمانان باادای فرایض حج و طواف کعبه برهان صدق سخن و اجابت خواسته ابراهیم هستند و نگهداشتن حرمت و قداست این سرزمین بر همه کسانی که از خارج به آن وارد می شوند و اهل این منطقه واجب است. حیات ملت مسلمان از پیوند باحریم حرم و طواف کعبه جاودانی می شود و هر امت از وحدت زنده است و سر اجتماع در مسجد الحرام و طواف کعبه و ادای مناسک حج در حرم امن خدا نیز همین می باشد و هم نفسی و وحدت مسلمانان در طواف کعبه به ثبوت می رسد و کعبه نام مسلمانان رادرجهان پراکنده و جاودانی ساخت. زیرا این محل شیرازه بند پیوستگی است و قدسیت و تعظیم و معنویت حرم چیزی نیست که در انحصار فرد یا افراد بخصوصی قرار گیرد بلکه این حق همه مسلمانان جهان است که از آن حق یکسان برخوردار شوند.

مقام آدم خاکی نهاد در یابند

مسافران حرم را خدا دهد توفیق (۴۴)

اقبال همیشه مشتاق زیارت حرمین شریفین بوده و حرم در اشعار اقبال جایگاهی خاصی دارد. اما متأسفانه در سال های آخر عمر خویش هم که عزم سفر کرد، بعلت بیماری این اشتیاق عملی نشد و او در آخرین اثر خویش «ارمغان حجاز» (۴۵) این خواسته خویش را چه خوش ترسیم کرده است.

سحر با ناقه گفتم نرم تر رو  
که راکب خسته و بیمار و پیراست  
قدم مستسانه زد چندان که گونی  
بپایش ریگ این صحرا حریر است (۴۶)

اقبال گرچه نتوانست پا در حرم امن الهی نهد، ولی آرزوی آن روز به روز در قلبش افزایش می یافت. وی در نامه ای که در ۱۲ ژوئن ۱۹۲۷ برای سر اکبر حیدری فرستاد این خواسته را چنین نگاشت: «تنها آرزویی که در دل دارم اینست که برای زیارت خانه خدا بروم اگر خدا توفیق دهد حج من شکلی از اظهار تشکر خواهد بود (۴۷)».

نکو می خوان خط سیمای خود را  
بدست آور رگ فردای خود را،  
چومن پا دریابان حرم نه  
که بینی اندرو پهنای خود را (۴۸)

اقبال از همه مسلمانان خواست که با سلاح توحید بپاخیزند و مکاتب و شیوه های ناسیونالیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم و امثالهم را کنار بگذارند، زیرا آنها دامی است که استعمار گران برای انحراف مسلمین از وحدت و اتحاد گسترده و آن را دامن می زنند، ولی مسلمانان باید بدانند منظور از اسلام ساختن جامعه انسانی است که از اجتماع نژادها و رنگ ها و اقوام مختلف امتی را تشکیل می دهد. درحقیقت فقط اسلام، مکتب ما، فقط اسلام

نژاد ما و فقط اسلام وطن ماست. چنانچه سلمان فارسی (رض)  
گوید:

سلمان فرزند اسلام، فرزند اسلام، فرزند اسلام است.

و اقبال می آورد:

ای مرغان حرم بال و پر شما غبار آلوده رنگ و نسب است  
اگر می خواهید پرواز کنید از رنگ و نسب آزاد گردید

غبار آلوده رنگ و نسب هین بال و پر تیره  
تو اے مرغ حرم از نئے سے پہلے پر فشان هو جا (۵۰)

اسلام دین تدبیر و تحقیق و منطق است و در برخورد با  
مشکلات جامعه پاسخ های معقول و منطقی ارائه میدهد.  
آیا فکر نمی کنید که توطئه های استعمارگران در جوامع اسلامی  
بدین سبب پدید می آید که مسلمانان از محتوای قرآن تهی شود!

مومن از افرنگیان دید آنچه دید

فتنه ها اندر حرم آمد پدید (۵۱)

حرم بخاطر شهر مکه نیز که از قداست خاصی برخوردار  
است و در نصوص اسلامی اعم از قرآن و سنت بر تعظیم و تکریم  
این شهر مقدس تاکید شده و اقبال آگاه که به حیات جاویدان و  
نیرومند جامعه اسلامی اعتقاد دارد، همیشه پیام می دهد که ای  
مسلمانان برای پاسداری از حرم از کنارنیل تا بخاک کاشغر متحد

---

شوید :

ایک ہوں مسلم حرم کی پاسبانی کے لئے  
نیل کے ساحل سے لے کر تا بخاک کاشغر (۵۲)

مسجد الحرام با ہمہ عظمت و احترامی کہ در اسلام دارد ،  
در سرزمین حرم واقع شده است . در اینمورد نیز لازم است به  
اہمیت و نقشی کہ مسجد الحرام در قرآن و شریعت اسلام دارد  
توجہ شود . از ہمہ مہمتر مسجد الحرام مبداء معراج پیامبر (ص)  
اسلام است "سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی  
المسجد الاقصیٰ" (۵۲)۰۰۰۰۰۰۰۰ "امروز روزی است کہ بیشتر از  
ہر زمان دلہا بسوی مسجد الحرام است "فول و جھک شطر مسجد  
الحرام (۵۴)"

امروز روز آزمائش ہمہ جانبہ خداوند است . آیا از این  
امتحان پیروزمند بیرون می آئیم ! این روز های سرنوشت ساز  
تاریخ اسلام است و نقش ما همانطوریکہ اقبال گفته است ، در این  
سازندگی کتمان ناپذیر است .

نپاہ تازہ برانگیزم از ولایت عشق  
کہ در حرم خطری از بغاوت خرد است (۵۵) .

آوای پیامبر گرامی اسلام در فضای کشور آل محمد (ص)  
طنین افکن شدہ است و ذوالفقار پیروزی آفرین علی علیہ السلام  
آمادہ است تا بر کسانی فرود آید کہ ہتک حرمت حرم امن الہی



زا می نمایند. چشم امام زمان (۵۶) صلوات الله علیه به شیعیان جهان دوخته شده است و چشم اقبال به ظهور امام حَی غایب.

نایب حَقِّ همچو جان عالم است  
 هستی او ظِلُّ اسْمِ اعْظَمِ است  
 فطرتش معمور و می خواهد نمود  
 عسالمسی دیسگر بسیارد در وجود  
 پخته سازد فطرت هر خام را  
 از حرم بیرون کند اصنام را (۵۷)

اینجاست که نایب حَقِّ می تواند خامان را پخته سازد و اصنام را از حرم بیرون اندازد. پس بر مسلمانان است که در راه اسلام و حق باهم متحد شوند. «آفل» (۵۸) را رها کنند و «باقی» را دریابند.

آتشی افسروز از خاشاک خونیش  
 شعله تعمیر کن از خاک خویش  
 علم مسلم کامل از سوز دل است  
 مسعسعی اسلام، تترك آفیل است  
 چسبون ز بسند آفیل ابراهیم رست  
 درمیان شعله ها نیکو نشست (۵۹)

که اشارتی است به آیه:

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ»

قال لا احب الافلین (۶۰)» که ابراهیم (ع) در ستیز با بت پرستان گفت: من آنچه که آفل باشد و غروب کننده دوست ندارم و خدای یکتا را می پرستم که باقی است و آن را شایسته عبودیت و ربوبیت می دانم که همیشه است. و چه زیبا سروده است اقبال:

تارك آفل ابراهیم خلیل  
انبیاء را نقش پای او دلیل (۶۱)

مصرع نخست، اشارتی است به بخش پایانی آیه ۷۶ سوره انعام (... فلما افل قال لا احب الافلین و مصرع دوم، اشارتی است به آیه ۹۷ سوره آل عمران که خداگفته است. «فیه آیات بینات مقام ابراهیم .....» یعنی: «در آن خانه نشانه ها و آیات ربوبیت هویدا است و جایگاه ابراهیم است.» «و من دخله کان آمنا» و هر که به آن، در آید، ایمن باشد. این خانه نخستین خانه توحید است و نخستین جایگاهی است که برای پرستش ساخته شده و برای آنان که به آن خانه، پناه برند امنیت است و خانه ای است پر برکت. اقبال، فرمان خداوند را که به ابراهیم (ع) و اسمعیل (ع) داده شد تا خانه کعبه را بر اساس تقوا و طهارت بنا نمایند، چنین بیان کرده است:

جوی اشک از چشم بی خوابش چکید  
تا پیام «طهرا بیتی» شنید (۶۲)

مصرع دوم بیت، اشارتی است به آیه..... و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود(۶۲) و دستور خداوند اینست که خانه کعبه بر اساس تقوا و طهارت باید بنا شود و در واقع، اصفه بیت به «الله» جنبه رمزیت دارد تا اشارتی باشد به اینکه ذات مقدس خداوندی، در این مکان، حاضر و ناظر است و «بیت الله» خانه کسی نیست، خانه هیچ یک از انسانها نیست و خانه همه ناس است، و کسی جز خدا مالک آن نمی باشد و متعلق به همه مسلمانان است، همه مردم در آن خانه حق دارند، کسی نمی تواند، دیگری را مانع شود(۶۴).

این نکته نیز گفتنی است که ضرورت شعری، اقبال را بر آن داشته که در مصرع نخستین فعل را مفرد بیاورد «جروی اشک از چشم بی خوابش چکید» در صورتی که متن پیام به صیغهٔ مثنی می باشد و «... طهرا بیتی...» است.

البته باید دانست که این خطاب و پیام در آیه .

«..... و طهرا بیتی للطائفین والقائفین والرکع السجود(۶۵)» به صورت مفرد آمده، زیرا مورد خطاب، ابراهیم است و اسماعیل، عنوان تبعی دارد و در واقع تطهیر به عهده ابراهیم علیه السلام است و اسماعیل یاری دهنده اوست(۶۶).

حال باید ابراهیم وار بر بلندی تاریخ اسلام بایستیم و صلاهی بیداری به مظلومین و مستضعفین جهان در دهیم و بگوئیم  
خدایا:

رهروان را منزل تسلیم بخش  
قوت ایمان ابراهیم بخش (۶۷)

ابراهیم بانی ایثار است و او گرانبها ترین موجودی خویش  
را نثار کرد و ما هم باید بیاموزیم که چگونه در راه حفظ حرم  
سپاه ثارالله باشیم.

خود حریم خویش و ابراهیم خویش  
چون ذبیح الله در تسلیم خویش (۶۸)

باید ستمگران و ظالمان تاریخ را فرمان مرگ و نابودی داد  
و چهره پلید شان را آشکار کرد و حيله ها و تزویرهای آنانرا  
برملا ساخت و بآنها گفت چه غافلند نمرودیان عصر که، خدای  
تعالی ایمان و فروتنی و اخلاص را از دل آنان ربوده است.

و کاش اقبال بود و می دید که چگونه «گلیم بوذر» و «دلِق  
اویس» و چادر زهرا را بر باد می دهند. (۶۹)

یی شیخ حرم هے جو چرا کر بیچ کھاتا هے  
گلیم بوذر(رض) و دلِق اویس(رض) و چادر زهرا(س) (۷۰)

از قلب های پاک که برگرد کعبه دوست در طواف هستند  
میخواهیم که مانند ابوالانبیاء ابراهیم خلیل الله باشند که پس  
از تکمیل بنای کعبه گفت: «رینا تقبل منا انک انت السمیع  
العلیم (۷۱)» خداوندا ما را از شر شیطان و نفس آماره حفظ فرما،

بیا که مثل خلیل این طلسم در شکنیم  
که جز تو هرچه دراین دیر دیده ام صنم است (۷۲)

گردهم آئی مسلمانان در حریم مقدس و امن الهی پدیده  
مبارکی است که اسلام منشور آنرا از زمان ابراهیم بنیان گذار  
کعبه نوشته است. این منشور وقتی متحرک و زنده و کوبنده  
باشد مقبول درگاه الهی است.

طواف کعبه زدی گرد دیر گردیدی  
نگه به خویش نه پیچیده ای دریغ از تو (۷۳)

در اوج عرفان والهام الهی باید سیاست را مطرح کنیم و  
در نهیب قلم و زبان بر دشمنان مسلمانان زائران خانه امن خدا،  
خانه مردم و بیت الحرام درس شفقت و دوستی و پیوند وحدت  
بدهیم و از شهادت ابراهیم خلیل الله سر مشق بگیریم و در راه  
پیش برد عقیده خویش از آتش هم نهراسیم.

خیز و خلاق جهان تازه شو  
شعله در برکن خلیل آوازه شو (۷۴)

خداوند در آیه شریفه "وجعل الله الکعبه البیت الحرام  
قیاماً للناس (۷۵)". غایت قرار دادن کعبه و بیت الحرام را برای  
قیام مردم بخصوص مستضعفین جهان ذکر فرموده و مسائل جهان

اسلام باید در این اجتماع مردمی بررسی گردد. اکنون کہ بعزت بی توجہی چنگال خبیث استعمار تا اعماق سرزمین ہا، بزرگ مسلمان فرو رفتہ و خون آنہا را می مکد، در این اجتماع بزرگ کہ بہ امر خداوند ہر سال در حرم مقدس الہی تشکیل میشود ملت ہای مسلمان موظف و مکلفند کہ در راہ پیش برد اہداف اسلام، مقاصد عالیہ شریعت مطہرہ و ترقی و تعالی مسمین جدوجہد نمایند.

«سوی آتش گام زن مثل خلیل (۷۶)»

عنوان محدودیت برای زائرین خانہ خدا کہ در پندہ امن این خانہ فقط بہ انجام اعمال عبادی پردازند، مصداق مسم و روشن «ان الذین کفروا یصدون عن سبیل اللہ و المسجد الحرام... (۷۷)» را نادیدہ گرفتن و بہ حقوق حقہ مسلمین جہن تجاوز کردن است.

اقبال آگاہ چہ خوب می دانست:

تشنہ کامی ! این حرم بی زمزم است  
در ہم و زیرش ہلاک آدم است (۷۸)

او از زائران کعبہ می پرسد: شما از حرم بہ جز آب زمزم چہ ہدیہ ای آورده اید و زائرین سرافکنندہ چہ جواب می دہند.

زائران کعبہ سے اقبال یہ پوچھے کونسی  
کیا حرم کا تحفہ زمزم کے سوا کچھ بھی نہیں؟ (۷۹)

اسلام ابراهیمی و محمدی (ص) از يك طرف ریشه در قرآن و وحی و از سونئی شاخه در فضای معطر فطرت الهی نسل های نو خاسته و انقلابی دارد. بوی این خطر به مشام فاشیسم و امپریالیسم رسیده است. بهمین جهت برنامه ریزان غربی عصر حاضر اعلام می کنند، اسلام جدید ترین خطری است که منافع آنها را در سطح جهانی تهدید می کند و تاکید می نمایند که باید با این خطر شدیداً مبارزه کرد.

فتنه ها این فتنه پرداز آورد  
لات و عزی در حرم باز آورد (۸۰).

راز وحدت امتان توحید است که نشان امتیاز حرم است  
و اندیشه غرب از توحید خالی است و تهذیب و تمدن فرنگی  
از وحدت محروم گشته است.

عرب کے سور میں ساز عجم ہے  
حرم کا راز توحید امم ہے  
تبی وحدت سے ہے اندیشہ غرب  
کہ تہذیب فرنگی بے حرم ہے!

اقبال از سرنوشت کشورهای اسلامی آگاه بوده و بنظر می آید  
بهترین آگاهی را از اوضاع ایران داشته، چرا که زبان گویای او  
نشانگر آنست که بیشتر از سایر کشور ها نسبت به ایران گرایش  
داشته است. او فریاد می زند: فریب ظاهرو شیرینی و پرویزی

افرنک را نخورید، «معمار حرم» شوید و به تعمیر جهان برخیزید

فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ  
فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ  
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ  
معمار حرم! باز به تعمیر جهان خیز  
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز  
از خواب گران خیز (۸۲)

تاریکی و تباهی وقتی بر مردم مشرق مستولی شد که سوز  
اسلام و قرآن را فراموش کردند و سرد و خاموش شدند و وقتی  
ضمیر مسلمان در معرض بارش وحی قرار گرفت، او دیگر  
مرعوب غیر الله نمی شود و بر بتها می شورد و می تازد:

باش مانند خلیل الله مست  
هر کهن بتخانه را باید شکست (۸۳)

اقبال با سلاح دانش شرق و غرب و با صلاح دید بینش  
رنآنی طلسم مغرب را شکست و فریاد بلند آزادی و بیداری  
مسلمین سر داد و با آینده نگری خویش پیروزی اسلام را  
پیشگونی کرد.

طلسم علم حاضر را شکستم  
ریبدم دانه و دامش گستم  
خدا داند که مانند براهیم  
به نار او چه بی پروا نشستم (۸۴)



برای اینکه همراهان نغمه های آزادی بخش اقبال از تکاپو نایستند و دوری راه طلب را بهانه ای برای دست کشیدن از طلب نپندارند، اقبال مؤمن معتقد و پر جوش جای به جای سخنش مسلمانان را به نغمه و نوای خود گرم روتر و پویاتر می سازد و آنها را به پوییش و کوشش بیشتر اندرز می دهد:

ہاتھ بے زور ہیں، الحاد سے دل خوگر ہیں  
بت شکن اٹھ گئے، باقی جو رہے بت گر ہیں  
امتی باعث رسوائی پیغمبر ہیں  
تھا ابراہیم پسر، اور پسر آزر ہیں  
بادہ آشام نئے، بادہ نیا، خم بھی نئے  
حرم کعبہ نیا، بت بھی نئے تم بھی نئے (۸۵)

دست ہا بی زور و دل ہا بہ الحاد خو گرفته اند  
امت مسلمان باعث رسوائی پیامبر(ص) گشته اند  
بت شکنان از میان رفتند و بتگران باقی مانده اند  
پسر ابراہیم بود و پسران آزر هستند  
بادہ نوشان تازه، بادہ نو، خم ہم جدید است  
حرم نواست، بت ہا نو و شما ہا ہم نوهستید

او مردی با صفا و با درد دل مسلمانان آشناست کہ  
ہمیشہ آرزو داشت امت مسلم منظم و محکم و دین اسلام را  
درسراسر جهان مثل یک نیروی فطرت و مشیت بین اقوام عالم

برقرار باشد. پس بیانیم به ندای اقبال گوش فرا دهیم و به "تعمیر حرم" برخیزیم نه به تخریب آن ..... دست اتحاد به یکدیگر دهیم و از اسلام دفاع کنیم.

حرم کے پاس کوئی عجمی (۸۶) ہے زمزمہ سنج  
کہ تار تار ہوئے جامہ ہائے احرامی (۸۷)

بینید آنجا کہ باید حریم امن خدا باشد عجمی درکنار  
حرم فریاد می زند: جامه های احرام مسلمانان پاره پاره شده  
است.

بر مسلمانان واجب است که تنها به خدا امیدوار باشند و  
دست نیاز به سوی خلق نبرند و گوید ای مسلمان: در این راه  
پر پیچ و خم توشه ای سبک برگیر، آزاده زندگی کن و آزاده  
بمیر. این جهان را ناچیز شمار تا آزاد زیست کنی و دست  
دریوزگی نداشته باش زیرا هرکس استغناء بدست آورد به صبغه  
حق در آمده و راه مصطفی (ص) رفته است.

در دل مسلم مقام مصطفی (ص) است  
آبروی ما ز نام مصطفی (ص) است  
طور موجی از غبار خانه اش  
کعبه را بیت الحرم کاشانه اش (۸۸)

شرف و آبروی مسلمانان از پرتو عزت و حرمت مقام  
مصطفوی (ص) است. بهر حال از نخستین تهاجم به خانه خدا و  
منطقه امن توسط ابرهه که تاریخ بیانگر آنست که چگونه خوار و

ذلیل شد و شکست و قیحانه خورد تا هجوم بنی سفیان و بنی مروان و حملات قرامطه که مفتضحانه نامشان در تاریخ رغم خورد و نیز قتل عام پناهندگان به مکه در سال ۱۹۷۹ و کشتار مهمانان خدا در مراسم حج و در منطقه امن خدا، همه این سال ها و همه فریاد بیداری و رسائی شهادت کسانی را بیان کرد که برای شکستن قدرت بت ها و بتگران تاریخ بپا خاستند و نشان دادند که سنت خدا تعطیل بردار نیست و تبدیل و تحویل هم نمی شود. اقبال درباره خون شهید گوید: قدر و قیمت آن از حرم هم بالاتر است.

“قدر و قیمت میں ہے خون جن کا حرم سے بڑھ کر (۸۹)!”

پس وای بر نمرودیان که خون زائران حرم را ریختند و مرتکب بزرگترین حرمت شکنی شدند:

جزحرم منزل ندارد کاروان  
غیر حق دردل ندارد کاروان (۹۰)

اقبال در اواخر عمر يك هدف مهم داشت، او می خواست به زیارت خانه خدا برود که روز قیامت جزو عاشقان حضرت مصطفی (ص) بشمار آید و در میان آنها خجالت نکشد

پنه زیارت سوی بیت الله پھر جازن گا کیا؟  
عاشقوں کو روز محشر منہ نہ دکھلازن گا کیا (۹۱)؟

سالهای متعددی به هنگام حج خود را آماده می ساخت، ولی

به دلیل بیماری موفق نمی شد. در دسامبر ۱۹۲۷ بایک موسسه کشتی رانی مکاتبه کرد، اما پس از چند روزی بیماریش شدت یافت. او تصمیم گرفته بود برای یک بار هم شده دربارگاه رسالت پناه(ص) حاضر گشته و در آنجا به نمایندگی از طرف امت مسلمان ازایشان تقاضا نماید. بدین سبب شروع به نوشتن خواسته های خود کرد. تا پس از حضور درحرمین شریفین تحفه و هدیه ای برای قوم وامت بیاورد که مسلمانان همیشه آنرا بیاد داشته باشند. بدین سبب تصتیف وی بدین صورت در آمد که اول درخواستش را نزد خداوند ارائه داد، سپس بدرگاه رسول خدا(ص)، بالاخره بحضور امت. اگر سفر حجاز نصیب اقبال می شد و در آنجا یا پس از عزیمت، کتاب «ارمغان حجاز» را می نوشت، خدا می داند که چه می شد! ولی این نیز به نظر می رسد چیزی که ملو از شوق و شعف بود و به عشق قدم در حرم مقدس الهی در کلام او هویدا گشت، شاید بهترین بود (۹۲) و در دل طوف حرم کرد و چه زیبا سورد؟

حرم جز قبله قلب و نظر نیست  
طواف او طواف بام و در نیست  
میان ما و بیت الله رمزیست  
که جبرئیل امین را هم خبر نیست (۹۲)

مکتب اقبال به عالم انسانیت نغمق دارد و پیام او پیام محبت است برای بشریت. او ناقوس تکر خود را برای آزادی مسلمان و اتحاد ملل اسلامی و تجدید عظمت و اعتلای مسلمانان:

به صدا در آورد.

در بتخانه زدم مغبچگانم گفتند  
آتشی درحرم افروز و تپیدن آموز(۹۴)

يك بار كه قصد زيارت حرمين كرد خواهرش نزد او نشسته بود، او گفت حال عمومي شما خوب نيست بعلاوه اثرات آب مرواريد در چشمتان ظاهر شده است. در چنين وضعي چطور مي توانيد به سفر حج برويد. اشك در چشمان بيمار اقبال حلقه زد و اين شعر را زيرلب زمزمه كرد(۹۵)

نسئما جانب بطحا گذر کن  
ز احوالم محمد(ص) را خبر کن(۹۶)

مسلمانان امتی قدیم و ریشه دار و صاحب آئین و فرهنگی اصیل و تاریخی پر افتخار هستند. پس باید هر مسلمان از سیرت و سنت امتان مصلح آگاه گردند و از ایشان سرمشق بگیرند. از تجارب سلف صالح برای بهبود خلف بهره گرفته و با رشته استوار تاریخ، سنت دیروز را به امروز پیوند دهند. اقبال ضمن هشدار به شیخ حرم گوید:

شیخ حرم شما این گفتگو را فهمیده اید که فردا اهل دیر، اهل کعبه را چه می نامند؟

کیوں اے جناب شیخ سنا آپ نے بھی کچھ  
کہتے تھے کعبہ والوں سے کل اهل دیر کیا؟(۹۷)

گرچه ستاره بخت اقبال بیدار نگردید، تا بتواند به گرد حرم درآید و آرزونی که پیوسته در دل می پروانید عملی نشد، ولی اومی خواست بگوید ای مسلمانان اگر می خواهید در سلك ابرار و احباء قرار گیرید، باید رنگ الهی بپذیرید. یعنی رنگ وحدت، رنگ تقوی، رنگ عدالت و مساوات، رنگ برابری و برادری که در نتیجه پذیرفتن این رنگ خدائی میتوانید نزاع ها و کشمکش ها را از میان بردارید و ریشه های نفاق را از بن برکنید. زیرا انسان ها اگر رنگ الهی بپذیرند روح و جان آنها از آلودگی پاک خواهد شد.

«قلب را از صبغة الله رنگ ده»

اشاره به آیه: صبغة الله ومن احسن من الله صبغة(۹۸)»

میباشد

وآنوقت بود که می توانست ندا در دهد که سرانجام سعادت بارم به عین الیقین پیوست و سر شوریده بربالین آسایش رسید و بر گرد کعبه به طواف درآمد.

مرا اگرچه به بتخانه پرورش دادند  
چکید ازلب من آنچه دردل حرم است(۹۹)

عالم اسلام همانند دایرة است که کعبه و بیت الحرام مرکز آنست. این مرکز روحانی ملت اسلامیه را از خزانه ربط و نظم سرشار می کند وایسان و ایقان او را استحکام می بخشد و اگر

ملت های مسلمان با یکدیگر پیوندند، تربیت نبوی به داد آنها می رسد و آنان را از گرداب هلاک می رهند.

کهنه را درشکن و باز به تعمیر خرام  
هر که در ورطه «لا» ماند به «الا» نرسید (۱۰۰)

در قرآن کریم آنجا که حکم طواف «بیت العتیق» برای مردمان داده، حکم قدیم بودن و مقدس بودن این خانه به صراحت دیده می شود. همه فرق اسلامی تاریخ بنای آن را با آفرینش زمین و آسمان هم زمان می دانند و درباره حفظ حرمت آن متفق القول می باشند. این بابویه روایتی از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: چون خداوند اراده پیدایش زمین فرمود از حکم ایشان بر سطح آب کف ها پدید آمد که بر مقام بیت الله همانند تپه جمع گردید و در زیر آن زمین گسترده شد (۱۰۱). روایت است که حضرت آدم از پروردگار درباره این ارض پرسید: ارشاد شد که این حرم من است. از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است: چون قریش خواستند کعبه را تعمیر کنند به لوح سنگی برخوردند که بر سطح آن عبارتی این چنین نوشته شده بود: من خدا هستم، مالک مکه همانا من در روز آفرینش آسمان و زمین اینجا را حرمت عطا کرده و بین دو کوه قرار داده ام (۱۰۲). حضرت ابراهیم بنا بر نشانه ها ساختن آغاز کردند. در حقیقت باید گفت؛ خداوند این سر زمین را که حرم «امن» (۱۰۲) در آن واقع شده، مقام امن در روی زمین نامیده تا نمونه و مثالی برای همه کره

ارض باشد و نه فقط برای انسانها بلکه گیاهان و جانوران نیز هم. مشیت الهی این چنین حکم کرد که حرمت سرزمین امن را به مسلمانان واگذار نمایند و چون قریش خلاف معاهده «حدیبیه» عمل کردند، پیامبر گرامی با لشکری بسیار از مسلمانان به مکه رسیدند و عزم دل ایشان در حقیقت قیام برای حفظ حرمت حرم بود.

عربستان خاستگاه اسلام است و حرم در این سرزمین واقع شده است و بر همه مسلمانان واجب است که حرمت حرم را پاس دارند،

نگاه تو عتاب آلود تا چند  
بتان حاضر و موجود تا چند  
در این بتخانه اولاد براهیم  
نمک پرورده نمرود تا چند (۱۰۴)

این سرزمین مقدس دیرین انبیای بزرگ تاریخ است و خداوند صراحتاً عظمت و حرمتش را تأیید فرموده اند (۱۰۵) و نباید گذاشت به دست ابو جهل ها و ابولهب ها بیفتد.

اقبال در قطعه نوحه روح ابو جهل در حرم کعبه می آورد:

باز گو ای سنگ اسود باز گوی  
آنچه دیدیم از محمد (ص) باز گوی  
ای هبل، ای بنده را پوزش پذیر  
خانه خود را از بی کیشان بگیر (۱۰۶)



خداوند قادر، خود حافظ خانه خویش است. اگر به تاریخ نظر افکنیم می بینم که ابرهه بن صباح با لشکریان بسیار و فیل ها برای خرابی کعبه اندیشید و چگونه عذاب الهی بر او و سپاهش بر سر شد (۱۰۷). و نیز چون کفار و مشرکین قریش در سرزمین امری حرمتی ها روا داشتند، زائران بیت الله نقصان گرفت. در بسیاری از روایات آمده است: بیت الله در حضور باریتعالی شکود کرد. از جانب پروردگار وحی رسید که من نوری تازه بر قوم نازل خواهم کرد که امت بطرف تو دوان دوان بیایند (۱۰۸).

باید يك روش مبتنی بر مصالح امت مسلمان برگزیده شود و باتوجه به ضرورت مبارزه با کفر جهانی همه مسلمانان بایکدیگر همکاری کنند.

زیرا مالك اصلی همه بندگان ابراهیمی خدایند نه نمرودیان.

مدتی در آتش نمرود می سوزد خلیل  
تا تهی گردد حریمش از خداوندان پیر (۱۰۹)

اقبال از ذلت روحی ویاس و ناامیدی جوامع اسلامی همیشه رنج می برد و با تمام وجود برای ریشه کن ساختن این سم مهلك درخون انسان شرقی بخصوص مسلم همت گماشته بود.

خود را کنم سجودی، دیر و حرم نمانده  
این درعرب نمانده، آن درعجم نمانده (۱۱۰)

عطش نسل معاصر از ناقوسی که اقبال و هم رزمانش  
بصدا درآوردند، یعنی از موج اسلام گرایی در سراسر جهان  
حکایت می کند. گرچه این گرایش برای سلطه گران و وابستگان  
آنها خوش آیند نیست و تا حد امکان با آن به مقابله برخاسته و  
کارشکنی هائی درراه وحدت مسلمانان بکار می برند.

درنگر آن حلقه وحدت شکست  
آل ابراهیم بی ذوق الست (۱۱۱)

بزرگترین اجتماع مسلمانان از ۱۴۰۰ سال پیش به آنان  
درس اخوت و مساوات داد. از هر منطقه ای بودند، بهر زبانی  
تکلم می کردند، بهر نژادی وابسته بودند، غنی یا فقیر، وقتی  
احرام می بستند، همه یکی می شدند. زیرا ایمان بر توحید و  
رسالت آنان را با یکدیگر هم نظر و هم فکر می ساخت و عشق  
رسول برای آنان يك رابطه قلبی مضبوط بود.

«به مصطفی(ص) برسان خویش را که دین همه  
اوست» (۱۱۲)

اجتماع مردمی درکنار خانه امن خدا از نظر فرهنگی و  
تجاری و علمی نیز حائز اهمیت بود. گویا این اجتماع انسانی فقط  
يك فریضه مذهبی نبود، بلکه يك نمایش بین المللی برای فرهنگ و  
تجارت و صنعت و ادب و سیاست نیز بود.

اگر يك غیر مسلمان نیز کمی توجه کند، اینرا درمی یابد

که حج در دنیا بزرگترین اجتماع بین المللی و بازار داد و ستد و در حقیقت بزرگترین مجمع ملل است. اقوام دیگر از این نعمت برخوردار نیستند و بهیچ قومی در جهان مرکز زنده ای مثل "بیت الحرام" داده نشده است. اینجاست که شروع به تفرقه می کنند و امنیت حرم را به مخاطره می اندازند. وقتی که بعد از جنگ جهانی اول جامعه ملل تشکیل شد، اینطور بنظر آمد که خارج از عالم اسلام برای اولین بار یک اجتماع بین انسان ها به منصفه ظهور رسید. اما دیدیم که در آن هیچ خلوص عقیده و صمیمیتی حکمفرما نبود. در آنجا چیزی که مطرح نبود، انسان و آدم بود و خود پسندی نژادی و وطنی حاکم بر آن. نتیجه این شد که این جمعیت اقوام به علت خود کامگی ارکان خود زود متلاشی گردید. زیرا اتحاد آنها پرده عیاری ظاهری انشقاق آنها بود. و چه خوب علامه اقبال جامعه ملل را «محل منافقت» خطاب کرد.

تفریق ملل حکمت افرنگ کا مقصود  
اسلام کا مقصود فقط ملت آدم!  
مکی نی دیا خاک جنیوا کو یہ پیغام  
جمعیت اقوام کہ جمعیت آدم (۱۱۲)

مقصود از دانش غرب جدائی ملت هاست و هدف اسلام فقط اجتماع آدم ها است. مکه به ژنو این پیغام را فرستاد، آیا جمعیت اقوام بهتر است یا جمعیت آدم؟ بیائیم در مقام قیاس بر آنیم و اجتماع مسلمانان را در کنار حرم امن الهی بررسی کنیم و به بینیم چه فرقی میان این اجتماع در مکه و آن اجتماع در ژنو

وجود دارد.

سازمان ملل از اجتماع کشورهای کوچک و بزرگ تشکیل شده است. در حالی که در اجتماع مسلمانان درکنار خانه خدا، همه یکی هستند، در ژنو تفرقه ها و تعصبات وجود دارد، اما در مکه مساوات است. در ژنو نمایندگان دولت ها هستند، اما در مکه نمایندگان اقوام. در ژنو پیمان ها و عهدنامه ها فقط زبانی هستند، اما در خانه خدا اطاعت متقیانه از احکام اوست. در ژنو مقاصد خصمانه است و در حرم امن برادری و اخوت و عشق به الله و اینجاست که درس شجاعت و فروتنی و مساوات و شرافت و نجابت به مسلمانان داده می شود و از برکت حرم ملت ها بهم پیوسته و مربوط می شوند.

می نگنجد آنکه گفت الله هو  
در حدود این نظام چار سو (۱۱۴)

باید دانست این سازمان جهانی برای اهداف ابر قدرت ها به وجود آمده است، تا از حیث فکر و سیاست نیروهای کوچک را به استعمار و استثمار بکشند و صدای فریاد توده های بیدار را در این کشور ها در گلو خفه کرده و با تظاهر به دین یا به زور و یا با فریب و نیرنگ حاکمان مزدور خویش را در کشورهای مورد نظر شان سر پا نگاه دارند. ظاهراً سازمان ملل پراهمیت ترین موسسه جهانی است و اما ببینیم چه کرده است؟ جز آنکه دروغ را راست جلوه داده و راست را دروغ. آیا

توانسته است با عمل خویش اولاد آدم را تربیت کند؟ زیرا پای  
بند مُلك و نسب و مسلك و رنگ خویش است و علامه اقبال در  
این باره چه خوب گفته است:

باز طرح آزری انداخت است  
تازه تر پروردگاری ساخت است  
کاید از خون ریختن اندر طرب  
نام او رنگ است و هم ملك و نسب  
آدمیت کشته شد چون گوسفند  
پیش پای این بت نا ارجمند (۱۱۵)

اجتماع مسلمانان از سراسر جهان در یک زمان معین بدین  
منظور است که تنها عمل یک فرد بعنوان عبادت مطرح  
نیست، بلکه عملی است که یک امت بطور دسته جمعی در یک  
حرکت هم آهنگ در مسیری واحد انجام می دهند و این نشانگر  
آنست که تشریح کننده آن هدفش اتحاد و هماهنگی دسته جمعی  
و وحدت علیرغم اختلاف در نژاد و رنگ و زبان و منطقه  
جغرافیایی بوده است. در حقیقت می توان گفت جنبه اجتماعی و  
سیاسی و بیدار دلی آن بر جوانب دیگرش می چربد و اینجاست  
که اقبال پر شور می گوید:

عالم از ما صاحب تکبیر شد (۱۱۶)  
از گل ما کعبه ها تعمیر شد (۱۱۷)

این مرکز متعلق به همه مسلمانان است و حرمت و قداستی که دارد بر همه مسلمانان واجب شرعی است که از حریم مقدس بیت الله الحرام حفاظت نمایند و از نقطه نظر های مختلف حائز اهمیت است، در فقه اسلامی نیز احکام ویژه ای برای آن در نظر گرفته شده است.

الف - بسبب امن بودن حرم هر مسلمانی تا زمانی که در این منطقه زندگی می کند از مصونیت خاصی برخوردار است.  
«اولم یرو انا حرماً آمنا» (۱۱۸)

ب - وارد شدن به حرم باید با تشریفات خاصی انجام پذیرد و از آن به احرام تعبیر می شود و فلسفه احرام در حج به دلیل احترام خاص به حرم است.

ج - جنگ و خونریزی در حرم امن الهی جایز نیست و خداوند جدال در این منطقه را محکوم کرده است.  
«ولا فسوق ولا جدال فی الحج» (۱۱۹)

د - در این سرزمین صید دوانیده نشود و کشتن حیوانات غیر اهلی ممنوع است و اصولاً صید در حال احرام روا نیست.  
(۱۲۰)

ه - غیر مسلم حق سکونت در منطقه حرم امن را ندارد.  
و - کسی که در حرم مدفون شود، در حریم رحمت الهی قرار می گیرد.

ز - درختان و ریشه گیاهان حرم بریده نشود.

---

ح - عبور و مرور مسلحانه در منطقه حرم ممنوع است.

«لا تخرجوا بالسیوف الی الحرم (۱۲۱)»

ط - دست زدن به اشیائی که در حرم پیدا شود، حکم خاصی دارد و جایز نیست که کسی چیزی افتاده را سوای اعلام کننده بردارد.

ی - اگر جنایتکاری به حرم پناهنده گردد، تا در حرم امن الهی است، ایمن است و اگر کسی در حرم مرتکب جنایت شود به سبب آنکه حرمت حرم رانگاه نداشته است، از مصونیت حرم محروم می گردد. و ارشاد خداوندی است: هرکه در آن داخل شد در امن آمد «ومن دخله کان آمناً (۱۲۲)....»

ک - سکونت افراد ملحد و مفسد در منطقه حرم جایز نیست «من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم (۱۲۳)»

ل - خداوند در قرآن کریم می فرمایند: ای پیامبر مردم از تو راجع به جنگ در ماه حرام سوال می کنند، بگو گناهی است بزرگ ولی باز داشتن خلق از راه خدا و کفر به خدا و پایمال کردن حرمت حرم خدا و بیرون کردن زائران حرم بسیار گناه بزرگتری است «یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر و صدّ عن سبیل الله و کفر به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اکبر عند الله (۱۲۴)» بسیاری از مفسرین در تفسیر آیه «ان الذین کفرو او یصدّون عن سبیل الله و المسجد الحرام الذی ..... من عذاب الیم (۱۲۵)» که حکم به همگانی بودن مسجد

الحرام داده است به همه اطلاق می کنند (۱۲۶).

چه خوب بود که مسلمانان دل‌هایشان با یکدیگر یکی بود، زیرا قبله گاه و حرم و مرکزیت همه آنها یکی، خدای آنها یکی و قرآن آنها هم یکیست:

حرم پاک بهی، الله بهی، قرآن بهی ایک  
کچه بزی بات تهی هوتے جو مسلمان بهی ایک (۱۲۷)

تاریخ نشان داده، تنها کسانی که منافع خویش را نادیده انگاشته اند انچه معصومین بوده اند. مهاجرت اجباری حضرت حسین س علی (ع) از مکه به کوفه و عقب نشینی امام سجاد از مدینه در یومداد حره و ..... و. و را بعنوان يك الگویی اسلامی پیش‌تر باید داشت.

براهیمان ز نمرودان نترسند  
که عود خام را آتش عیار است! (۱۲۸)

عصر اقبال، عصر جوامع عقب مانده، عصر اضحلال فرهنگ‌ها و ارتجاع فرهنگی، عصر امت پراکنده و آشفته مسلمان، عصر سلطه استعمار غرب است و اینجاست که دل اقبال به درد می‌آید و فریاد بر می‌آورد:

نگهبانان حرم مععمار دیر است  
یقینش مرده و چشمش به غیر است



ز انداز نگاه او توان دید  
که نومید از همه اسباب خیر است (۱۲۹)

او با ذهنی فلسفی و دلی عرفانی و روحی حماسی، قدمی در مکتب و قدمی در سیاست، واقف به اندیشه غرب و آگاه از اندیشه شرق با فکری گسترده و حرکت در زمان، «اقبال اسلام» و «اقبال شرق» شد.

به فغان نه لب گشودم که فغان اثر ندارد  
غم دل نگفته بهتر همه کس جگر ندارد  
چه حرم چه دیر هر جا سخنی ز آشنائی  
مگر اینکه کس ز راز من و توخیر ندارد  
قدح خرد فروزی که فرنگ داد ما را  
همه آفتاب لیکن اثر سحر ندارد (۱۲۰)

زمان ما، عصر فریاد بیدادگران اقالیم قبله، عصر ایمان و جهاد و شهادت، دورانی که با بیداردلان و دردمندانی چون علامه اقبال آغاز می شود. اقبال مرحله ای از این تولد مستمر است که از گذشته شروع شده و باحال ارتباط یافته و تا آینده ادامه می یابد. او به درگاه خداوند استغاثه می کند و می گوید: (لا اله الا الله) ای که غیر از تو کسی نیست. جهان بتکده شده است به داد مسلمان برس. این زمان در تلاش ابراهیم خلیل (ع) است.

یہ دور اپنے براہیم کی تلاش میں ہے  
صنم کدہ ہے جہاں، لاله الا اللہ (۱۲۲)

یکی از خصوصیات نسل جدید بخصوص در شرق تردید درہمہ چیز است. تردید در ہمہ باورها، انگارہ ہا و دستاوردہای نظام ارزشی کهن. این نسل از طرفی گرفتار ضعف فرهنگی و از سونی دستخوش تبلیغات مسموم و لائیک غربی کہ بہ او القاء می شود و از جانبی در معرض وزش طوفان های الحادی و پیدایش احزاب کمونیست و امثالہم است. این نسل جرئت انکار ہمہ چیز حتی سرچشمہ فیاض ہستی را درخود می بیند، و این جا یکی از بحران های اجتماعی این کشورہا نضج می گیرد. نسل موجود کم کم دریافتہ است کہ مشکل اساسی چیست و درد کدامست.

آن سرور آن سوز مشتاقی نماند  
در حرم صاحبدلی باقی نماند  
ای مسلمان اندرین دیر کهن  
تا کجا باشی بہ بند اہرمن  
زیستن تا کی بہ بحر اندر چو خس  
سخت شو چون کوه از ضبط نفس  
تا غلامم در غلامی زادہ ام  
ز آستان کعبہ دور افتادہ ام (۱۲۲)

اقبال دریکی از اشعار خود کسانى را کہ بظاہر ادعای  
مسلمانی می کنند نکوہش کردہ گوید: گوہر مسلمانی از عریانی

چون آفتاب جهانگیر شده است.

زمانه باز برافروخت آتش نمرود  
که آشکار شود جوهر مسلمانی  
بیا که پرده ز داغ جگر بر اندازیم  
که آفتاب جهانگیر شد ز عریانی (۱۲۲)

در محرم ۱۴۰۰ هجری جمعی از انقلابیون. به خانه امن  
خدا پنده بردند. اما دیدیم که برسر آنان چه آورده شد.  
چه گویمت ز مسلمان نا مسلمانی  
جز اینکه پور خلیل است و آزی داند (۱۲۴)

بارزترین نمونه شکست امنیت حرم الهی در ششم  
زی الحجج ۱۴۰۷ اتفاق افتاد و بسیاری کشته و مجروح بجای  
گزارد.

در حرم زاد و کلیسا رامرید  
پرده ناموس ما را بردرید (۱۲۵)

سال گذشته پادشاه عربستان طی تشریفاتی علاوه برالقاب  
موجود. لقب خادم حرمین شریفین را به جای اعلیحضرت "جل  
جلاله" برای خود انتخاب کرد.

چه حرم ها که درون حرمی ساخته اند  
اهل توحید يك اندیش و دونیم اند همه (۱۲۶)

عنوان خادم و پاسدار حرم که در حال حاضر برای گروهی حاکم بر سر زمین مقدس امن الهی موجب امتیاز گشته است، حق همه کسانی است که در این حرم می خواهند عبادت کنند و یکدل دست های یکدیگر را بفشارند. پس چه خوبست که به سخن اقبال گوش دهیم که می گوید: شما گاهی برخدا سجده می کنید و زمانی برگرد بتان می گردید! آیا بهتر نیست که از این کار دست بردارید و رخ به یکسو نمانید! اگر چنین نمی کنید، چراغ دیر و حرم را خاموش کنید که از این منافقت بهتر است:

حق را بسجودی، ضمان را بطوافی  
بتر هے چراغ حرم و دیر بجها دو (۱۲۷)!

اقبال گوید: ای منافقان بخود بیآید و بدانید در طلوع صبح پیروزی همه پیکره نمرودها و آزرها و ابوجهل ها و ابولهب ها بیکباره در مقابل عزم و اراده فرزندان ابراهیم فرو می ریزد.

مصطفی از کعبه هجرت کرده با ام الکتاب  
انقلاب، انقلاب، ای انقلاب (۱۲۸)

در این طوفان عظیم نقش اقبال انکارناکردنی است، او اسلامی را عنوان کرد که رهائی بخش باشد و محدود به گروه و محدوده خاصی نبوده، بلکه همه مسلمانان را شامل شود.

مهمترین وظیفه حکومت مجاور کعبه شریفه و حرم امن الهی اینست که بین مسلمانان از هر قوم و ملتی که هستند تفاهم ایجاد نمایند.

سجودی آوری دارا وجم را  
مکن ای بیخبر رسوا حرم را  
مبرپیش فرنگی حاجت خویش  
ز طاق دل فرو ریز این صنم را (۱۲۹)

مسلم است مسئولیت سرزمین وحی و مکان خانه خدا و قبله مسلمانان باید بدست مدافعان سرسخت اسلام باشد، تا منافع امت مسلمان را حفظ و حراست نمایند.

بیانیم به اصل قرآن رجوع کنیم که حرم باید تحت نظارت و مراقبت معنوی نمایندگان همه مسلمانان جهان اداره شود. در قرآن کریم بطور صریح آمده: «سواء العاکف فیه والباد» (۱:۴۰) امروز کسانی دیدگاه خاص خویش را القاء می کنند و آنچه که از اسلام می خواهند در چارچوب دلخواه خویش تفسیر می نمایند. آیا این عمل نوعی حقیقتی و تفرقه و ظلم و تعدی و الحاد نیست؟

مومن است و پیشه او آزری است  
دین و عرفانش سراپا کافری است (۱۲۱)

اینجاست که اقبال گوید: ای کسانی که در آغوش بیت الله تربیت حاصل کرده اید، افسوس و صد افسوس که دل شوریده

شما هنوز سودای بتخانه دارد، پس بخود بیایید!  
هوئی ہے تریبت آغوش بیت اللہ میں تیری  
دل شوریدہ ہے لیکن صنم خانے کا سودائی (۱۲۲)

اقبال آن زمانی که در مقابل مرشد معنوی خود  
می ایستد، این چنین می سراید: در حرم اقامه اذان کردم،  
همانطور که مولانا جلال الدین رومی اذان گفت. من اسرار روح  
وجان را از او آموختم، او بر فتنه های عصر خویش قیام کرد  
ومن نیز بتان مفسد روزگار خویش را خورد کردم.

چورومی درحرم دادم اذان من  
ازو آموختم اسرار جان من  
به دور فتنه عصر کهن او  
به دور فتنه عصر روان من (۱۴۲)

اختصاص بیت الحرم به حضرت ابراهیم قداست و احترام  
خاصی رادرمورد آن برمی انگیزد. در حقیقت هر نوع احترام به  
حرم خود بزرگداشت شخصیت این پیامبر عظیم الشان الهی  
و اطاعت از مکتب رهائی بخش اوست.

اقبال درباره داستان حرم گوید: ای راهبان حریم امن  
الهی که حامل پیام اسلام و قرانید بدانید که داستان حرم،  
داستانی نادر و ساده و پرتاثیر و مملو از ایثار و قربانی است.  
از اسماعیل شروع و با حسین نهایت می گیرد.

---

غریب و ساده و رنگین هے داستانِ حرم  
نهایت اس کی حسین ابتدا هے اسماعیل (۱۱۲)

اسلام دین مبارزه است و تا مسلمانان آماده دفاع از عقیده خویش بودند، از نردبان ترقی به سرعت بالا رفتند و تحقق آرمان‌های اسلامی آنقدر ارزش دارد که حسین (ع) خود را با تمام اهل و عیال و آنچه در اختیار داشت، فدای آن نمود. بدین ترتیب از والاترین جایگاه در عالم خلقت و در قلب همه انسانها و نیز در بهشت ابدی برخوردار گردید.

اقبال گوید: حضرت ابراهیم در اجرای امر الهی خواست اسماعیل فرزند خویش را قربانی کند. ولی حسین علیه السلام خود و کسان و فرزندان خویش را فدای اسلام و حق کرد یعنی او:

سَرابراهیم و اسماعیل بود  
یعنی آن اجمال را تفصیل بود (۱۴۵)

ما اکنون در شامگاه عاشورای زمان بر سر دوراهی بهشت و دوزخ قرار گرفته ایم پس بیائیم به فریاد ستم کوب اقبال گوش فرا دهیم:

از طریق آزی بیگانه باش  
بر مراد خود جهان نو تراش (۱۴۶)

ندای اقبال فضای تازه ای را در حیات اسلامی گشود و صدای او در قلمرو جهان اسلام بسط یافت. در مجموعه جهان اسلام از مراکش تا پاکستان که بعضی ها آنرا کمر بند آتش نام نهاده اند، شعله های سوز و گداز دینی برافروخته شده است. مسلمانان در «تعمیر حرم» و حفظ حرمت آن بپا خاسته اند و راه جدید حیات را آغاز کرده اند. در فریاد هایشان و در تکبیر و شلیک گلوله هایشان جویبار تازه زندگی جاری است و فصل زرین تاریخ اسلامی را امت راستین اسلام خواهد نگاشت

سینه ما از محمد(ص) داغ داغ

از دم او کعبه را گل شد چراغ (۱۴۷)

اقبال در منظومه «خضر راه» به ملت اسلامی نوید فتح و ظفر می دهد و می گوید: صبح روشن خواهد آمد و ستاره های تابناک می درخشند. آتش هست و اولاد ابراهیم هم هست و نمرود هم موجود است آیا مقصود این نیست که اولاد ابراهیم از این امتحان سرفراز بیرون آیند؟

اگ هے اولاد ابراهیم هے، نمرود هے

کیا کسی کو پھر کسی کا امتحان مقصود هے (۱۴۸)!

اسلام امروز در معرض مهمترین تجربه است. مسلمان در معرض بزرگترین آزمون قرار گرفته است. و مسلمانان سنگین ترین مسؤلیت را در اثبات حقانیت و قدرت اسلام در جهت



آزادی انسان ها و حفظ و حراست حرمن امن الهی از سلطه قدرت های شیطانی بردوش گرفته اند.

چو موج از بحر خود بالیده ام من  
بخود مثل گهر پیچیده ام من  
از آن نمرود بامن سرگران اسبت  
به تعمیر حرم کوشیده ام من (۱۴۹)

اقبال برای نجات دین و فرهنگ اسلام از غرقاب تمدن استعماری مغرب با چشم باز که از برکت اسلام حقیقی دارد، مسلمانان را به دارالشفای قرآن نزدیک می کند، به این امید که زندگی از سرگیرند و محو جمال دیگران نشوند و آشیان برنهاد دیگران نهند و از نیرنگستان غرب به صراط مستقیم ایمان راه یابند.

مثل آئینه مشو محو جمال دگران  
از دل ردیده فروشوی خیال دگران  
آتش از ناله مرغان حرم گیر. و بسوز  
آشیانی که نهادی به نهال دگران  
درجهان بال و پر خویش گشودن آموز  
که پریدن نتوان با پروبال دگران (۱۵۰)

و چه خوب که به ندای اقبال گوش دهیم و در راه حق  
واقامه عدل الهی در روی زمین سر از پا نشناسیم و از هر چیزی

مثل اسماعیل ذبیح الله گذشت که حق جاودانه شود.

اللّٰه اللّٰه بای بسم الله پدر  
معنی ذبیح (۱۵۱) عظیم آمد پسر (۱۵۲)



## فهرست منابع و مآخذ (اشاریه)

آنچه درباره «حرم امن و مقام آن» در مجموعه های فارسی (اسرار و رموز، پیام مشرق، زیور عجم، جاوید نامه، پس چه باید کرد! مسافر و ارمغان حجاز (فارسی) و نیز در مجموعه های اردو (بانگ درا، ضرب کلیم، بال جبرئیل، ارمغان حجاز اردو) آورده است، در اینجا منعکس می کنم تا از این راه به پیروی از پیام انسان ساز این نابغه شرق بیشتر بتوانیم مقام و موقعیت «حرم» را که از دیدگاه او جایگاه والائی دارد، نشان دهیم.

۱- کلیات فارسی اقبال، شیخ غلام علی پبلشرز، لاهور  
صفحه ۸۲۷- مثنوی پس چه باید کرد! صفحه ۳۱.

۲- ابراهیم در اور کلدی متولد و به پیامبری مبعوث شد.  
او در حدود ۲ هزار سال قبل از میلاد به بلاد کنعان رفت. وی پدر اسماعیل واسحاق است یعنی نسب عرب و بنی اسرائیل به

اومی رسد .

۲- کلیات فارسی اقبال ، صفحه ۲۰۵- پیام مشرق ، صفحه ۲۵

۴- کلیات فارسی اقبال ، صفحه ۵۱۴- زبور عجم ، صفحه ۱۲۲

۵- کلیات اردوی اقبال ، شیخ غلام علی پبلیشرز ، لاهور

صفحه ۲۱۲- در منظومه دعا در بانگ درا ، صفحه ۲۱۲ .

۶- منظور از پور آزر ، ابراهیم است .

۷- کلیات فارسی اقبال ، صفحه ۸۵۶- مثنوی

مسافر ، صفحه ۶۰ .

۸- آزر نام پدر ابراهیم است که بتگر و بت پرست بود و ماجرای او با فرزندش ابراهیم در قرآن آمده است . نام آزر در تورات تارح بن ناحور است . در بعضی از منابع آزر را عموی ابراهیم گویند . در لغت نامه دهخدا هر دو مورد ذکر شده است .

۹- خلیل لقب ابراهیم است «اتخذ الله ابراهیم خلیلاً» سوره

نساء آیه ۱۲۵ .

۱۰- کلیات فارسی اقبال ، صفحه ۲۰۲- پیام مشرق ،

صفحه ۳۲

۱۱- ابراهیم که از شهر پر زرق و برق و ستاره پرست

اور بابل به جانب خدا مهاجرت کرده بود ، آرزو داشت

که خانواده اش را دور از مظاهر فریبنده، در صحرای طبیعت درکنار خانه مقدس الهی مکان دهد که افرادی صالح گردند و بجای دنباله روی شیطان و شرک و بت پرستی، خدا را عبادت کنند و نماز بپا دارند «سوره ابراهیم، آیه ۲۷» (رینا انی اسکنت من ذریتی بواد غیرذی زرع عندیتک المحرم رینا لیقیموا الصلوة)

۱۲- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۵۲۴- ضرب کلیم،

صفحه ۶۲

۱۳- کعبه نام بیت الله و دراصل بمعنی مرتفع است. چون بنای کعبه از زمین بلند است، و یا مرتفع است از روی مراتب (غیاث) خانه خدا، بیت الله و بیت عتیق نیز نامیده شده است و حجرالاسود بر رکن کعبه منصوب است.

۱۴- کلیات فارسی اقبال، ۵۷- اسرار خودی، صفحه ۵۷.

۱۵- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۵۱۰- زبور عجم، صفحه ۱۱۸.

۱۶- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۲۵- رموز

بیخودی، صفحه ۱۳۵.

۱۷- لات و منات و عزی و هبل نام بت های جاهلیت است و هبل نام بت ویژه قریش بود که پیامبر اسلام روز فتح مکه آنرا باسایر بت ها از خانه کعبه بیرون انداخت و شکست.

۱۸- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۶۷- رموز بیخودی، ۱۶۷.

۱۹- کلیات اردو اقبال، صفحه ۲۷۲- بانگ درا، صفحه ۲۷۲.

- ۲۰- قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۴۰.
- ۲۱- ترجمه ایست از زبیتی از قصیده «برده» (احل امته فی حرز ملته کاللیث حل مع الاشبال فی اجم) سروده سعید بن حماد صفه‌اجی مصری (۶۰۸-۶۹۲ هجری) درباره رسول اکرم (ص).
- ۲۲- واعتصمو بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا (سوره آل عمران، آیه ۱۰۲).
- ۲۳- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۰۱-رموز بیخودی، صفحه ۱۰۱.
- ۲۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹.
- ۲۵- قرآن کریم، سوره انبیاء، آیه ۶۸.
- ۲۶- نمرود بن کوش بن حام پادشاه کلدانیان بود که ابراهیم را به جرم بت شکنی در آتش افکند و خداوند او را نجات داد.
- ۲۷- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۲۰-رموز بیخودی، صفحه ۱۲۰.
- ۲۸- قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۹۶.
- ۲۹- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۴۸۶-ضرب کلیم، صفحه ۲۴.
- ۳۰- خانه زنبور که در آن شهد بود. این خانه را زنبور

عسل می سازد و در آن عسل می گذارد.

۲۱- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۶۲- رموزیخودی،  
صفحه ۱۶۲.

۲۲- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۲۷۹- بانگ درا،  
صفحه ۲۷۹.

۲۳- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۴۰-  
رموزیخودی، صفحه ۱۴۰.

۲۴- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۴۹۲- ضرب کلیم،  
صفحه ۲۴.

۲۵- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۲- اسرارخودی،  
صفحه ۹۲.

۲۶- قرآن مجید، سوره حج، آیه ۷۸.

۲۷- کلیات فارسی اقبال صفحه ۵۹- اسرارخودی، صفحه ۵۹.

۲۸- قرآن مجید، سوره بقره، آیه ۲۰.

۲۹- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۲۲- اسرارخودی،  
صفحه ۲۲.

۴۰- کلیات اردو اقبال، صفحه ۵۲۰- ضرب کلیم، صفحه ۵۸.

۴۱- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۲۵- رموزیخودی،

صفحه ۱۲۵.

۴۲- قرآن کریم، سوره الاعراف، آیه ۱۷۲.

۴۳- قرآن کریم، سوره حج، آیه ۲۶.

۴۴- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۵۰۵- زیور عجم،

صفحه، ۱۱۳.

۴۵- این کتاب در نوامبر ۱۹۲۸ پس از مرگش منتشر

شد. چوهدری محمد حسین در تفسیری بر کتاب فوق می نویسد: شوق اقبال منزل پایانی عشق و شغف بود و عقل و فلسفه او همه و همه تابع این عشق شده بود اقبال در نظر چوهدری محمد حسین، از محمد حنیف شاهد، صفحه ۲۱۹ تا ۲۲۲).

۴۶- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۰۷- ارمغان حجاز،

صفحه ۲۵.

۴۷- زنده رود (اردو) تالیف دکتر جاوید اقبال، جلد

سوم، صفحه ۳۱۸.

۴۸- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۶۷- ارمغان

حجاز، صفحه ۸۵.

۴۹- سلمان فارسی متوفی ۲۶ هجری از اصحاب صفه و

یکی از بزرگترین شخصیت های جهان اسلام.

۵۰- کلیات اردو اقبال، صفحه ۲۷۳- (در منظومه طلوع

اسلام) بانگ درا، صفحه ۲۷۳.

۵۱- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۶۲- پس چه باید کرد! صفحه ۶۷.

۵۲- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۲۶۵- بانگ ذرا (شعر دنیای اسلام) صفحه ۲۶۵.

۵۳- قرآن مجید، سوره اسراء، آیه اول.

۵۴- قرآن مجید، سوره بقره، آیه ۱۴۶.

۵۵- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۰۱- پس چه باید کرد!، صفحه ۵۵.

۵۶- در بسیاری از اشعار اقبال انتظار ظهور امام زمان (ع) به وضوح مشاهده می شود.

ای سوار اشهب دوران نیا

ای فروغ دیده امکان بیا

(اسرار خودی، صفحه ۴۶)

۵۷- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۴- اسرارخودی، صفحه ۴۴.

۵۸- افول یعنی غروب کردن و در قرآن مجید آمده است: که حضرت ابراهیم در دشمنی و جنگ با بت پرستان گفت: ستاره و آفتاب و ماه آفلند و غروب می کنند و من آنها را دوست ندارم (آفل یعنی زوال پذیر).

۵۹- کلیات فارسی اقبال، صفحات ۶۸-۶۷، اسرارخودی،



صفحه ۶۸-۶۷.

۶۰- قرآن مجید، سوره انعام، آیه ۷۶.

۶۱- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۰۰- رموز بیخودی،  
صفحه ۱۰۰.

۶۲- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۰۰- رموز بیخودی،  
صفحه ۱۰۰.

۶۳- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۶۴- تفسیر المنارج، ج ۱- صفحه ۴۶۲-۴۶۰.

۶۵- قرآن کریم، سوره حج، آیه ۲۷.

۶۶- محمد هادی فخر المحققین، نکته های ازقرآن،  
شیراز، چاپ مصطفوی، صفحه ۴۶۲.

۶۷- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۶- اسرار خودی،  
صفحه ۷۶.

۶۸- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۷۵- جاوید نامه،  
صفحه ۸۷.

۶۹- استعارات و تشبیهات جالبی که اقبال در اشعار خود  
به خصوص در شعر هائی که رنگ روحانی و وابستگی به اهل بیت  
وامت مسلمان دارند، برآستی بی نظیر است. گلیم استعاره از فقر

و درویشی و بی نیازی ابوذرغفاری (رض)، دلق روحانیت و رابطه  
معنوی اویس قرنی (رض) و چادر فاطمه زهره (س) دخت پیامبر  
کنایه از نسبت به اهل بیت می باشد.

۷۰- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۲۱۵- بال جبرئیل،  
صفحه ۲۲.

۷۱- قرآن مجید، سوره بقره، آیه ۱۲۷.

۷۲- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۸۰- زبور عجم، صفحه  
۸۸.

۷۳- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۵۴- اسرار خودی،  
صفحه ۴۹.

۷۴- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۹- اسرار خودی، صفحه ۴۹.

۷۵- قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۹۷.

۷۶- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۷۱- جاویدنامه، صفحه ۸۳.

۷۷- قرآن کریم، سوره حج، آیه ۲۵.

۷۸- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۵۷۶- زبور عجم، صفحه ۱۸۴.

۷۹- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۱۲۵، بانگ درا،  
(غزلیات) صفحه ۱۲۵.

۸۰- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۸۰- پس چه  
باید کرد!، صفحه ۸۴.

- ۸۱- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۲۷۴- بال  
جبرئیل (رباعیات) صفحه ۸۲.
- ۸۲- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۷۵- زبور عجم،  
صفحه ۸۲.
- ۸۳- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۰۳- پس چه باید کرد!  
صفحه ۷.
- ۸۴- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۲۴- پس چه باید کرد؟  
صفحه ۵۲.
- ۸۵- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۲۰۰- بانگ درا (منظومه  
جواب شکوه) صفحه ۲۰۰.
- ۸۶- درکلام اقبال عجمی بیشتر به معنای ایرانی و  
غیرعرب آمده است.
- ۸۷- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۳۶۵- بال جبرئیل،  
صفحه ۷۳.
- ۸۸- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۹- اسرارخودی،  
صفحه ۱۹.
- ۸۹- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۵۱۷- ضرب کلیم،  
صفحه ۵۵.
- ۹۰- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۶۵- جاوید نامه،  
صفحه ۷۷.
-

- ۹۱- کلیات اردو اقبال، صفحه ۱۶۱- بانگ درا،  
صفحه ۱۶۱.
- ۹۲- نامه های اقبال، گرد آورنده، اخلاق اثر بهوپال،  
صفحه ۷۰.
- ۹۳- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۸۶- ارمغان  
حجاز، صفحه ۱۴۸.
- ۹۴- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۲۲۸- پیام مشرق،  
صفحه ۱۵۹.
- ۹۵- اقبال در دو سال آخر عمر، از دکتر عاشق حسین  
بتالوی، صفحات ۵۴۱ و ۵۴۲.
- ۹۶- زنده رود، جلد سوم، صفحه ۲۴۸- این شعر از جامی  
است.
- ۹۷- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۲۸۵- بانگ درا،  
صفحه ۲۸۵.
- ۹۸- قرآن مجید، سوره بقره، آیه ۱۲۸.
- ۹۹- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۸۰- زبور عجم،  
صفحه ۸۸.
- ۱۰۰- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۸۲- زبور عجم،  
صفحه ۹۰.

- ۱۰۱- فقیه من لا یحضره الفقیه، لابن بابویه قمی (۵۲۸۱)،  
صفحه ۱۵۷، نشر دارالکتب اسلامیة، تهران.
- ۱۰۲- فروع کافی، ابو جعفر بن محمد کلینی (متوفی  
۵۲۲۹) جلد اول، صفحه ۲۲۵.
- ۱۰۲- آمن به دومعنی: اول آنکه خود در امن (ایمن) باشد.  
دوم آنکه دیگران را امن دهد.
- ۱۰۴- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۹۴- ارمغان  
حجاز، صفحه ۱۲.
- ۱۰۵- قرآن کریم، سوره النمل، آیه ۹۱.
- ۱۰۶- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۴۲- جاوید نامه،  
صفحه ۵۵.
- ۱۰۷- قرآن کریم، سوره الفیل، آیه ۲ و ۲.
- ۱۰۸- فقیه من لا یحضره الفقیه، جلد ۲، صفحه ۱۵۸ و نیز  
تفسیر قمی، جلد اول، صفحه ۵۹.
- ۱۰۹- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۲۶۷، پیام مشرق، ۱۹۷.
- ۱۱۰- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۵۲۲- زیور عجم،  
صفحه ۱۴۱.
- ۱۱۱- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۷۹- جاوید نامه،  
صفحه ۹۱.
-

- ۱۱۲- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۶۹۱- ارمغان  
حجاز، صفحه ۴۹.
- ۱۱۳- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۵۲۰- ضرب کلیم،  
صفحه ۵۸.
- ۱۱۴- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۵۱- جاوید نامه،  
صفحه ۶۲.
- ۱۱۵- کلیات فارسی، صفحه ۱۴۱- رموز بیخودی،  
صفحه ۱۴۱.
- ۱۱۶- تکبیر شعار، الله اکبر شعار همه مسلمانان.
- ۱۱۷- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۴- اسرارخودی،  
صفحه ۷۴.
- ۱۱۸- قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ۶۷.
- ۱۱۹- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۹۷.
- ۱۲۰- قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۱.
- ۱۲۱- حدیث ۳ و سائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۲۵۹.
- ۱۲۲- قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۹۷.
- ۱۲۳- قرآن کریم، سوره حج، آیه ۲۵.
- ۱۲۴- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۱۷.
- ۱۲۵- قرآن کریم، سوره حج، آیه ۲۵.
- ۱۲۶- تفسیر الجامع لاحکام القرآن، جلد ۱۲، صفحه ۲۲،  
تفسیر تبیان، جلد هفتم، صفحه ۲۰۵، زیده البیان، صفحه ۲۲۱.

- ۱۲۷- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۲۰۲- بانگ درا.
- صفحه ۲۰۲- منظومه جواب شکوه در ۱۹۱۲ سروده شده و پیام اقبال به همه مسلمانان بود.
- ۱۲۸- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۰۲۲- ارمغان حجاز، صفحه ۱۴۰.
- ۱۲۹- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۲۳- ارمغان حجاز، صفحه ۴۱.
- ۱۳۰- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۴۹- زیور عجم، صفحه ۵۷.
- ۱۳۱- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۴۷۷- ضرب کلیم، صفحه ۱۵.
- ۱۳۲- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۲۲- پس چه باید کرد! صفحه ۲۷.
- ۱۳۳- کلیات فارسی، صفحه ۲۰۶- پیام مشرق صفحه ۱۳۶.
- ۱۳۴- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۲۴۶- پیام مشرق، صفحه ۱۷۶.
- ۱۳۵- کلیات فارسی اقبال، ۲۲- پس چه باید کرد، صفحه ۲۶.
- ۱۳۶- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۷۱- جاوید نامه،

- صفحه ۸۲ .
- ۱۲۷- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۴۹۲، بال جبریل ادر منظومه فرمان خدا، صفحه ۱۱۰ .
- ۱۲۸- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۸۷- زبور عجم، صفحه ۹۵ .
- ۱۲۹- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۰۲۱- ارمغان حجاز، صفحه ۱۲۹ .
- ۱۴۰- قرآن کریم، سوره حج، آیه ۲۵ .
- ۱۴۱- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۲۴- پس چه باید کرد! صفحه ۲۸ .
- ۱۴۲- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۱۵۵- بانگ درا، صفحه ۱۵۵ .
- ۱۴۳- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۹۲۸- ارمغان حجاز، صفحه ۵۶ .
- ۱۴۴- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۲۵۵- بال جبرئیل، صفحه ۶۳ .
- ۱۴۵- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۱۱- رموز بیخودی، صفحه ۱۱۱ .
- ۱۴۶- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۶۱- جاوید نامه،



صفحه ۷۲.

۱۴۷- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۴۲- جاوید نامه،

صفحه ۵۴.

۱۴۸- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۲۵۷- بانگ درا،

صفحه ۲۹۰.

۱۴۹- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۴۷- ارمغان

حجاز، صفحه ۶۵.

۱۵۰- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۲۴۴- پیام

مشرق، صفحه ۱۷۴.

۱۵۱- قرآن کریم، سوره صافات، آیه ۱۰۷ "وفدیناه بذبح

عظیم"

۱۵۲- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۱۰- رموزیخودی،

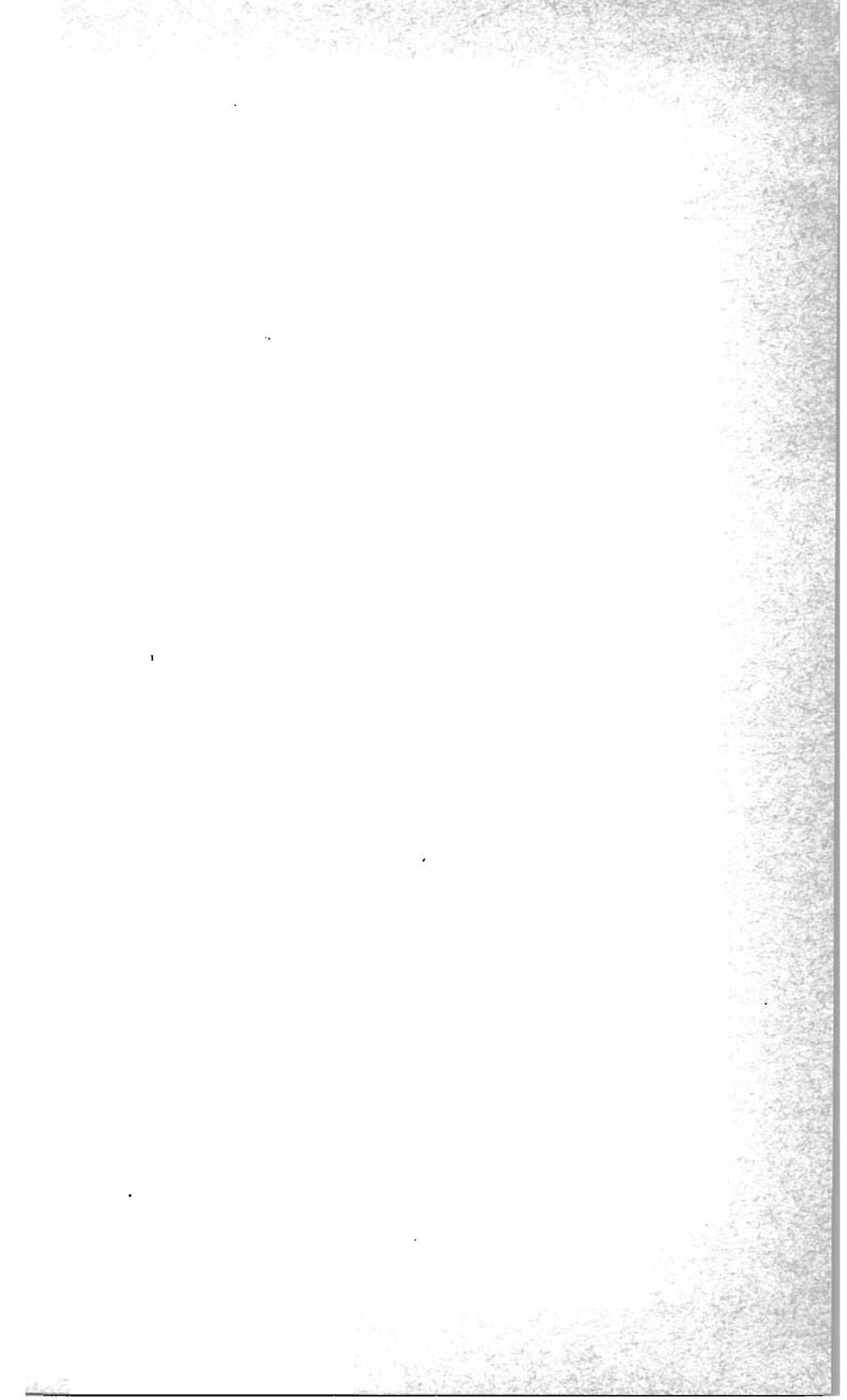
صفحه ۱۱۰.



اقبال

فارسی

شعر



« شجر فارسی اقبال »

نگاهم انقلاب دیگری دید      طلوع آفتاب دیگری دید  
گشودم از رخ معنی نقابی      بدست ذره دارم آفتابی (۱)

نخستین اعجاب و احترامی که بعنوان يك ایرانی نسبت به اقبال در ذهن خویش یافتم آن بود که چگونه کسی میتواند چنین به زبان و فرهنگ کشور دیگری مسلط شود؟ در حالیکه زبان مادریش پنجابی و زبان ملیش اردو میباشد. کلیات اردوی او در حدود شش هزار بیت دارد، در حالیکه کلیات فارسیش حاوی تقریباً ۹ هزار بیت است. از این گذشته شعر اردوی اقبال نیز از لحاظ کلمات و تراکیب و اوزان و قوافی و ردیف ها و غیره به فارسی بسیار نزدیک است، و جالب توجه اینکه او هرگز به ایران سفر نکرده است. در حالیکه یکی از آرزوهایش این بوده است.

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما  
ای جوانان عجم جان من و جان شما  
غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام  
تا بدست آورده ام افکار پنهان شما (۲)

براستی نظیرش را کم می شناسیم. بزرگ مردی از ملت مسلمان  
همسایه و دوست ما، با قدرت و تسلطی آن چنان که به ادب و

فرهنگ پارسی داشته، سیل افکارش چون مولوی در مثنوی جاری می شود، به فارسی سلیس قصیده و غزل می سراید، قطعه می نویسد و به سبک خیام رباعی می گوید، آدم را گل سرسبد و جوهر آفرینش می داند و ساحت اجتماع را چون حرم پاک و منزه می داند که نباید با تبعیض و استثناء آلوده گردد:

آنچه در آدم نگنجد عالم است  
آنچه در عالم نگنجد آدم است  
حرف بد را بزلب آوردن خطاست  
کافر و مومن همه خلق خداست  
آدمیت احترام آدمی  
باخبر شو از مقام آدمی (۲)

سبک شعر اقبال، خود روش خاصی دارد و ذوق نرم و متحرک او را کد نمانده و طعم سبک استادان مختلف را چشیده است و از این رو سخن او از فیض آنان رنگین شده است:

ملت از جسم است، شاعر چشم اوست  
جسم را از چشم بینا آبروست

اقبال اصالت کشمیری و دلدادگی به اسلام و شیفتگی به ادب پارسی را در این شعر معروف خویش چه خوش بیان کرده است:

عطا کن شور رومی، سوز خسرو  
عطا کن صدق و اخلاص سنائی (۴)

و با روابط معنوی که با حافظ و سعدی دارد و الهامی  
که از آندو میگیرد چنین گوید:

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر  
دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است (۵)

هیچ سند و مدرکی بهتر از اشعار، بخصوص اشعار  
فارسی او در آگاهی از ارتقاء فکر و ذهن او نیست:

ز من با شاعر شیرین بیان گوی  
چه سود از سوز اگر چون لاله سوزی  
نه خود را میگذازی ز آتش خویش  
نه شام دردمندی بر فروزی (۶)

اقبال بجای ظواهر زیبا در جستجوی سوز و حرارت و  
عرفان بزرگان ادب ایران میباشد.

مطرب! غزلی، بیتی از مرشد روم آور  
تا غوطه زند جانم در آتش تبریزی (۷)

و یا در مکتوبی بنام غلام قادر گرامی (۸)، اقبال نوشته  
است: که احساسات درونی و افکار خویش را نسبت به زبان

اردو در فارسی بهتر بیان می نماید.

پارسی بین تا ببینی گفته های رنگ رنگ  
بگذر از مجموعه اردو که بیرنگ منست (۹)

و با بقول خودش: «فارسی به مزاج و طینت وی بسیار  
نزدیک بود است. (۱۰)

گرچه هندی در عذوبت شکر است  
طرز گفتار دری شیرین تر است (۱۱)

و یا:

نوای من به عجم آتش کهن افروخت  
عرب ز نغمه شوقم هنوز بی خبر است (۱۲)

و آنجا که بیاد ایران می افتد چنین می سراید:

محرم رازیم با ما رازگوی  
آنچه میدانی از ایران بازگوی (۱۳)

اقبال در شعر فارسی سبک جدیدی به وجود آورد که  
باید آن را مکتب اقبال نامید. بطور کلی فارسی زبانان معتقدند که  
اقبال صاحب سبک فارسی است و درباره ویژگیهای سبک وی  
مطالبی عرضه می دارند. آثار اقبال به زبان های اردو، فارسی  
وانگلیسی بیشتر از این جهت جالب است که از دواوین بیش از

هفتاد شاعر پارسی گوی با نقد و تبصره های گوناگون استفاده شده است. مهمتر اینکه او خیال بافی و مضمون تراشی و کلمه بازی نکرده، بلکه هدف عالی سیاسی و عرفانی و اجتماعی داشته است. وی در سیالکوت با مقدمات زبان فارسی آشنا شد و نخستین استاد فارسی او شمس العلماء میر حسن بود. دواوین شعرای بزرگ به خصوص مثنوی معنوی مولانا جلال الدین و دیوان حافظ را به دقت مطالعه نمود و با وجود آن که به فارسی سخن نمی گفت، فارسی سرودن آغاز کرد. در محیط آن روز پنجاب هیچ کتابی بعد از قرآن و نهج البلاغه به پای مثنوی مولوی و حافظ نمی رسید. خانواده اقبال هم از این قاعده مستثنی نبود. هرچه بروسعت دامنه افکارش افزوده می گشت بیشتر به اهمیت زبان فارسی پی می برد و با زبان شعر افکار خویش را تبلیغ می نمود و ملت مسلمان را از خواب گران برمی انگیخت.

برگ گل رنگین ز مضمون من است  
مصرع من قطره خون من است  
تا نپنداری سخن دیوانگی است  
درکمال این جنون فرزادگی است (۱۴)

در عین حال که با مولوی انس و الفتی خاص و قابل توجه دارد ولی مشرب او مشرب مشخص و استواری است که آشنا شدن با سخنوری صاحب مسلک و با عقیده مغتنم است. بخصوص که این صفت خود رنگی از ایمان و صمیمیت به



شعر او داده و تنها وجود را باکلمات سرگرم نمی سازد.

نغمه می باید جنون پرورده ای  
 آتشی در خون دل حل کرده ای  
 نغمه گر معنی ندارد مرده ایست  
 سوز او از آتش افسرده ایست  
 راز معنی مرشد رومی گشود  
 فکر من در آستانش در سجود  
 معنی آن باشد که بستاند ترا  
 بی نیاز از نقش گرداند ترا (۱۵)

آنچه در اشعار اقبال مشخص و مشهود است بیان گرم و صمیمی او است که همگام با وظیفه اجتماعی و پیام راستین خود بمردم مشرق زمین می باشد. وی می خواهد بهر صورتی که پیش آید و ممکن شود، سخنان آتشین خود را بگوش ملل ستمدیده مشرق برساند.

روبیم رفته سبک اقبال بیشتر به سبک عراقی تمایل دارد و اگر گاه گاهی به سبک خراسانی و یا هندی متمایل می شود به مقتضای محیط و تتبعات. برخی از شاعران است که اقبال از آنان پیروی کرده است. بهرحال شیوه سرودن اقبال با سبک شعرایی شباهت دارد که بیشتر با ایما و رمز و تمثیل همراه است.

برهنه حرف نگفتن کمال گویائی است  
 حدیث خلوتیان جز به رمز و ایما نیست (۱۶)

اقبال در مثنوی مسافر درحین دیدار از مرقد سلطان محمود غزنوی و حکیم سنائی، بیاد فردوسی می افتد و چنین می سراید:

شهر غزنین يك بهشت رنگ و بو  
آب جوها نغمه خوان در كناخ و كو  
نكته سنج طوس را دیدم به بزم  
لشكر محمود را دیدم به رزم (۱۷)

اقبال در مقاله ای بنام "ژبان اردو در پنجاب" به شعر فردوسی استناد کرده است.

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی  
خداوند امرو خداوند نهی

بهر حال مقام فردوسی (۱۸) در اشعار اقبال بخوبی حفظ شده است اقبال در آثار خود از فرخی (۱۹) سخن می گوید و شرح خرابه های شهر غزنین اشاره ای به مرثیه معروف فرخی می باشد.

خیزد از دل ناله ها بی اختیار  
آه، آن شهری که اینجا بود پار (۲۰)

منوچهری (۲۱) دا مغانی نیز در اشعار اقبال جای

مخصوص دارد. مسط «نوی وقت» اقبال شامل پیام مشرق در تقلید مسطات منوچهری سروده شده است و شعر حضور رسالت در ارمغان حجاز نیز با توجه به شعر منوچهری گفته شده است.

«الا یا خیمگی، خیمه فروهل  
که پیش آهنگ بیرون شدز منزل»  
خرد از راندن محمل فروماند  
خیام خویش دادم در کف دل (۲۲)

سنائی غزنوی (۲۲) از پیش تازان، مکتب عرفان اسلامی است که در اشعارش بیشتر مسائل اخلاقی را مطرح کرده است. سنائی از شعرائی است که عطار و مولوی به استقبال او شتافته اند.

اقبال زمانی که مرقد سنائی را زیارت کرد، در مزار او بشدت متأثر شد. وی در مثنوی مسافر احترام فراوانی برای سنائی قائل شده است. دربال جبرئیل اقبال به استقبال این قصیده سنائی رفته است.

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا  
قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

در دوبیتی های خود بنام رومی در ارمغان حجاز، اقبال رابطه روحانی خویش را توسط رومی با سنائی چنین بیان می

نماید:

می روشن ز تآك من فرو ریخت  
خوشا مردی که در دامانم آویخت  
نصیب از آتشی دارم که اول  
سنائی از دل رومی برانگیخت

بهرحال اقبال هر کجا توانسته معانی و مفاهیم ابیات متعدد قصائد سنائی را تحلیل نموده و طبق سلیقه خود به تعبیرات گوناگون توجیه کرده است.

خاقانی شروانی (۲۴) نیز از شعرای طراز اول شعر فارسی است که اقبال به نکات بدیع اشعار وی توجه وافر داشته و به توصیف و تمجید آنان پرداخته است. مثنوی معروف تحفة العراقین خاقانی از کتب مورد توجه اقبال بوده است. اقبال در کتاب ضرب کلیم خویش قطعه ای بنام خاقانی دارد و ابیات خاقانی را تحت عنوان مبارزه خیر و شر تضمین کرده است.

سخن سرای بزرگ ایران حکیم نظامی گنجوی (۲۵) نیز از کسانی است که گروه کثیری از شعرا به استقبال او شتافته اند. اقبال نیز از کسانی است که در اشعار فارسی و اردوی خود به او استناد کرده است. در ضرب کلیم، پیام مشرق و بعضی دیگر از منظومه های اردوی خویش به استقبال نظامی رفته است.

انوری ایبوردی (۲۶) از استادان بنام شعر فارسی و بخصوص قصیده است. اقبال در اشعار خود به او تاسی جسته

و دربال جبرئیل این قطعه شیوای انوری را به شعر اردو برگردانده است:

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی  
گفت: این والی شهر ماگدای بی حیاست  
گفت چون باشد گدا آن کز کلاهش تکه ای  
صد چو ما را روزها بل سالها، برگ و نواست  
گفتش ای مسکین غلط اینک از اینجا کرده ای  
آنهمه برگ و نوا دانی که آنجا از کجاست

و ..... اقبال هفت بیت از این شعر انوری را به پنج بیت تقلیل داده و به اردو ترجمه کرده و نام آن را گدائی گذاشته است.

عطارنیشابوری (۲۷) نیز از شعرا و نویسندگان طراز اول فارسی است که اقبال آنجا که به معنویات بیشتر نظر کرده، تحت تاثیر عطار قرار گرفته است و گاهی اوقات با تغییر لفظی شعری را دگرگون کرده است. منطق الطیر عطار بسیار مورد توجه اقبال بوده و می خواسته کتابی بنام «منطق الطیر جدید» بنویسد. ولی عمر کفاف نداد و متأسفانه این فکر او جامه عمل نپوشید. در منطق الطیر عطار ضمن حمد خداوند گوید:

حمد بیحد مرخدای پاک را  
آنکه ایمان داد مشّت خاک را

اقبال نیز در مثنوی «پس چه باید کرد» بجای کلمه «خدا» کلمه «رسول» را بکار برده است.

حمد بیحد مر رسول پاک را  
آنکه ایمان داد مشت خاک را (۲۸)

بنظر میآید نقش ابلیس در اشعار اقبال خود اقتباسی از مثنوی الهی نامه عطار باشد.

حکیم ناصر خسرو قبادیانی (۲۹) متخلص به حجت نیز از کسانی است که اقبال در قطعه معروف خود «شاهین و ماهی» به قطعه «عقاب» این شاعر ارزنده توجه داشته است.

روزی ز سرسنگ عقابی به هواخاست  
بهر طلب طعمه پروبال بیاراست  
ناگه زیکی گوشه از این سخت کمانی  
تیری ز قضای بدبگشاد بر او راست  
در بال عقاب آمد آن تیر جگر دوز  
وز ابر مر او را به سوی خاک فروخواست  
چون نیک نگه کرد، پر خویش برودید  
گفتاز که نالمیم که از ماست که برماست

و اینهم شعر اقبال در پیام مشروطه:  
ماهی بچه شوخ به شاهین بچه گفت  
این سلسله موج که بینی همه دریاست

ز دباندگ که شاهینم و کارم به زمین چیست  
 صحراست که دریاست ته بال و پرماست!  
 بگذر ز سرآب و به پهنای هواساز  
 این نکته نبیند مگر آن دیده که بیناست (۲۰)

ارحبدالدين کرمانی، قطران تبریزی، حکیم عمر خیام  
 خواجه عبدالله انصاری، معین الدین چشتی، مسعود سعد  
 سلمان، بابا طاهر همدانی، از شعرانی هستند که اثر آنان آگاهانه  
 یا ناخود آگاه در اشعار اقبال دیده می شود.

سبک عراقی (۲۱) شیرین ترین سبک شعر فارسی می باشد  
 که اقبال تحت تاثیر آن است. سبک عراقی پیرو غزل است. تنوع  
 موضوع و مضامین عرفانی در این سبک به وفور مشاهده می شود.  
 اصطلاحات خاص و لغات عربی زیاد در اشعار این سبک بکار  
 رفته، ولی نه آنچنان که شعر را از شیرینی و درک بیاندازد.  
 کنایه و استعاره و ابهام نیز از لطائف این اشعار است. بطور کلی  
 این سبک حلاوت و دل انگیزی خاصی را دارا است که در سبک  
 های دیگر کمتر دیده می شود. اقبال نیز در اغلب اشعار و  
 مثنوی های عرفانی خویش از این سبک پیروی کرده، که  
 استادان بنام شعر فارسی مانند جلال الدین رومی (۲۲)  
 سعدی (۲۳) حافظ (۲۴)، عراقی همدانی، امیر خسرو دهلوی،  
 خواجه کرمانی و بسیاری دیگر پیرو این سبک بوده اند.

او از نظر معانی به رومی نزدیک است و از جنبه های

صوری به خواجه حافظ .

مرشد رومی حکیم پاک زاد  
سرمرگ و زندگی برمن گشاد (۲۵)

در حقیقت می توان گفت اقبال تجلی روح مولوی بود که در این عصر طلوع نمود و بجاست که او را رومی عصر بنامیم . وی مثنوی های «اسرار خودی»، «رموز بیخودی»، «بندگی نامه»، «جاویدنامه»، «مسافر»، «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» را به تقلید از مولوی سروده و حتی مثنوی اسرار خودی را با اشعار مولوی شروع نموده است .

یکی از مسائل مهم که مولوی مطرح می کند درباره ارتقاء و احترام آدمی است که اقبال هم بسیار برآن توجه دارد .

پیر رومی را رفیق راه ساز  
تا خدا بخشد ترا سوز و گداز  
زانکه رومی مغز را داند زیوست  
پای او محکم فتد در کوی دوست (۲۶)

توصیفات رومی در اشعار و نوشته های اقبال فراوان به چشم می خورد . اقبال فکر مخصوص خویش را نتیجه توصیه والقای مولانا میداند و معتقد است که در يك رویا مولوی به وی گفته است که درس «خودی» و «خود شناسی» به مسلمانان بدهد .

باز برخوانم زفیض پیر روم  
دفتر سرریسته اسرار علوم



پیررومی خاک را اکسیر کرد  
از غبارم جلوه ها تعمیر کرد  
روی خود بنمود پیر حق سرشت  
کوبه حرف پهلوی قرآن نوشت (۲۷)

در گلشن راز جدید و بندگی نامه سر تعظیم در مقابل  
مولوی فرود می آورد.

در ابتدای مثنوی پس چه باید کرد، هم نسبت به مولوی  
ارادت خاصی ابراز نموده است.

پیررومی مرشد روشن ضمیر  
کاروان عشق و مستی را امیر  
منزلش برتر زماه و آفتاب  
خیمه را از کهکشان سازد طنباب  
نور قرآن در میانت سینه اش  
جام جم شرمنده از آئینه اش  
از نی آن نی نواز پاک زاد  
باز شوری درنهاد من فتاد (۲۸)

فرط عشق به مولانا، سخن وی را از رنگ و بوی شیوه  
استاد برخوردار کرده و مزایای مرشد بزرگ مولانا در گفته های  
اقبال متجلی و متلاو است.

پیر روم آن صاحب ذکر جمیل  
ضرب او را سطوت ضرب جلیل  
آن غزل در عالم مستی سرود  
هر خدای کهنه آمد در سجود (۲۹)

علاوه بر حسن ترکیب، وقار تعبیر و مناعت روح که در بسیاری از اشعار اقبال دیده می شود، گاهی تعبیرات خاص در اشعار او می بینیم و به ابیاتی بر می خوریم که گوینده به حریم خواجه شیراز نزدیک شده و انسجام کلام حافظ بر او اثر گذاشته است.

بعد از حافظ در غزلسرائی اقبال از مولوی استقبال شایانی نموده است. اگرچه تعداد معدودی از غزلیات را در جواب وی سروده ولی سبک بیان و شوریدگی و احساس آتشین که مخصوص غزل های مولوی می باشد در یک قسمت از اشعار او مشاهده می شود.

در پیام مشرق اغلب غزلیات را در جواب و تقلید حافظ شیرین سخن سروده و قسمتی را «می باقی» نامیده که آن ترکیب از شعر معروف حافظ است.

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت  
کنار آب رکنا باد و گلگشت مصلی را

هیچ یک از شعرای فارسی زبان شاید مانند اقبال

درساحت حافظ گام زنی ننموده اند. از ایرادات اقبال که در چاپ اول مثنوی اسرار خودی بر حافظ گرفته است، نباید این طور استنباط نمود که وی واقعاً مخالف مقام و نبوغ حافظ بوده است. او به توصیف فوق العاده حافظ پرداخته و در بعضی موارد به استمداد از روح پرفتح حافظ اشاره نموده است. مصرع های متعددی نیز از اشعار حافظ در نوشته های اقبال تضمین گردیده است.

حافظ گوید:

ای فروغ ماه حسن، از روی رخشان شما  
آب روی خوبی از چاه زنخدان شما

واقبال می سراید:

چون چراغ لاله سوزم درخیابان شما  
ای جوانان عجم، جان من و جان شما

عراقی همدانی نیز از شعرانی است که اقبال به او ارادت داشته است.

گهی شعر عراقی را بخوانم  
گهی جامی زند آتش بجانم

جامی (۴۰) نیز از کسانی است که در یکی از غزل های اردوی اقبال و بسیاری از دوبیتی های ارمغان حجاز تاثیر

---

زیادی دارد.

اقبال به سعدی شیرازی علاقه وافر داشته و اشعار زیادی از وی نقل و تضمین و استقبال نموده است. در ضمن بعضی از تراکیب مورد استفاده سعدی را نیز بکار برده است.

سعدی گوید:

توهم گردن از حکم داور مپیچ  
که گردن نه پیچد ز حکم تو هیچ

و اقبال گوید:

تا توانی گردن از حکمش مپیچ  
تا نیچد گردن از حکم تو هیچ (۴۱)

شیخ سعدالدین محمود شبستری (۴۲) از شعرانی است که اقبال مثنوی گلشن راز جدید خویش را به تاسی از گلشن راز وی سروده است. بابا فغانی (۴۲) شیرازی نیز از کسانی است که اقبال خیلی زیاد تحت تاثیر او قرار گرفته است.

فغانی گوید:

جمال و جاه داری، هرچه خواهی میتوان کردن  
به این حسن و جوانی پادشاهی میتوان کردن

واقبال گوید:

چو خورشید سحر پیدا نگاهی میتوان کردن  
همین خاک سیه را جلوه گاهی میتوان کردن

نمونه های سبک هندی در کلام اقبال ناچیز است. اصطلاحات ویژه اقبال و برخی از ترکیبات تازه تر وی جزو سبک هندی قرار نمی گیرد. بهر صورت بعضی از شاعران پیرو سبک هندی در آثار اقبال مذکور افتاده اند از آنجمله: صائب تبریزی، بیدل، عرفی شیرازی، ظهوری، نظیری نیشابوری و غیره را می توان نام برد. نشانه هایی از مضمون آفرینی نظیری وجوش و خروش عرفی و بلند پروازی بیدل و تجمل پرستی ظهوری در اشعار وی نمایان است.

اقبال در تمام اوزان کلاسیک شعر فارسی از قبیل غزل و قطعه و مثنوی، رباعی، ترکیب بند، ترجیع بند، مستزاد، مخمس، مسدس طبع آزمائی کرده و گاهی اوقات به سلیقه خویش تصرفاتی هم در آنها نموده است. بعضی وقت ها قصیده و غزل را به هم نزدیک نموده و تسلسل هردو نوع را حفظ کرده است.

رویه مرفته می توان گفت اقبال در همه سبک های شعر فارسی اعم از خراسانی و عراقی و هندی شعر سروده و در اشعار وی علاوه بر انسجام سبک خراسانی و رنگینی و صلابت سبک عراقی و مضمون تراشی و نازک کاری و نکته بابی سبک هندی،

قالب های تازه و موزونی نیز به چشم می خورد. که بی شباهت به نوعی شعر نویست. این نوع تازگی را در شعر های مجموعه افکار بیشتر می بینیم.

و از خصوصیات شعر اقبال است که مضامین تازه و اندیشه های نو را در قالب های کهن جای داده و الفاظ و تعبیرات جالبی برای معانی مقصود پیدا نموده، که شعر او را همه پسند گردانیده است.

او توانست با ایمانی راسخ و اعتقادی کامل و زبانی فصیح و بیان رسا و شیوای شعر و نثر فارسی داد سخن داده و به آرزوی غائی و مقصودنهایی هزار ساله مشتاقان و آزاد مردانی که در شبه قاره پی گیر و بی امان در راه آزاد کردن دست و پاهای فرسوده از غل و زنجیر استثمار تلاش می کردند جامه عمل بپوشاند و به تصورات و تخیلات آن مردم محنت کشیده و رنج دیده صورت تحقق بخشد.

نظمش به اتفاق فصاحت زمین گشود  
نثرش به اعتبار بلاغت زمان گرفت

اقبال گوید: من هیچوقت خودم را شاعر تصور نکرده ام  
مرا به هنر شاعری علاقه ای نیست. البته اهدافی دارم که برای  
بیان آنها شعر را برگزیده ام.

نبینی خیر از آن مرد فرودست  
که بر من تهمت شعرو سخن بست (۴۴)

از خصوصیات بارز شعر اقبال این است که بیشتر به معنا توجه دارد تا به ظاهر و حالت شعر او هیچگاه مفهوم را فدای لفظ نمی سازد:

نغمه ام ز اندازه تار است بیش  
من نترسم از شکست عود خویش  
در نمی گنجد بجو عمان من  
بحرها باید پی طوفان من (۴۵)

زبان شعر زبان استعاره و تخیل و مجاز است اما آیا ریشه در جهان خارج و واقعیت های زندگی ندارد؟ آنهم شعری که از زبان اقبال سروده شود. مسلم است که مملو از اطلاعات پیدا و پنهان گوناگون است. موفقیت شیوه و شگرد جالبی که اقبال در آن کار می کرد گرویک انصباط هنرمندانه و آگاهی های زمانه بود که علاوه بر ساخت ظاهری و تکامل لفظ نظم، باچنان مهارت شاعرانه ای افکار انقلابی و پیام های خود را با تغییر و تبدیل خاص خویش که ابداع کننده فقط او می توانست باشد و بس، به رشته تحریر در می آورد و مضامین را چنان می پرواند که در عین وحدت ملزم به پیروی از یک خط باریک پیگیر نیست، بلکه باشاهمندی آمرانه راهی را می پیماید که ما نمونه بارز آنرا در این بهره گیری می بینیم. اینجا روی سخن اقبال به طرفداران مرام اشتراکی است وی با استفاده از سبک و مضمون قطعه «مانده بابا» اثر وحشی بافقی (۴۶) جواب دندان شکنی به طرفداران این

گروه می دهد:

کمال الدین کرمانی ملقب به وحشی با فقی چنین گوید:

زیبا تر آنچه مانده ز بابا از آن تو  
بدای برادر از من و اعلا از آن تو  
این طاس خالی از من و آن کوزه ای که بود  
پارینه پرز شهد مصفا از آن تو  
یابوی ریسمان گسل میخ کن زمن  
مهمیز کله تیز مطلا از آن تو  
آن دیگ لب شکسته صابون پزی زمن  
آن چمچه هریسه و حلو از آن تو  
این قوچ شاخ کج که زند شاخ از آن من  
غوغای جنگ قوچ و تماشا از آن تو  
این استر چموش لگد زن از آن من  
آن گربه مصاحب بابا از آن تو  
از صحن خانه تا به لب بام از آن من  
از بام خانه تا به ثریا از آن تو

و اقبال می آورد:

غوغای کارخانه آهنگری زمن  
گلبانگ ارغنون کلیسا از آن تو  
نخلی که شه خراج برو می نهد زمن  
باغ بهشت و سدره و طوبا از آن تو



تلخابه که دردِ سر آرد از انِ من  
صهبای پاکِ آدم و حوا از انِ تو  
مرغابی و تذرو و کبوتر از انِ من  
ظلِّ هماو شهپرِ عنقا از انِ تو  
این خاک و آنچه در شکم او از انِ من  
و زخاک تا به عرشِ معلّاً از انِ تو

او به حسن صورت شعر خود اهمیت نمی دهد و طالب  
مشاهده جمال معنی است:

مرغ فکرم گلستانها دیده است  
از ریاض زندگی گل چیده است

اقبال را بر سایر معاصرانش مزیتی است انکار ناپذیر و  
آن اثر محسوسی است که از خود باقی گذاشته است. او آزاده ای  
بلند نظر بود که طبع لطیف، صفای باطن، و آراستگی ظاهر  
را یکجا جمع کرده و باگشاده رویی بر چهره زندگی لبخند زد:

ره عراق و خراسان زن ای مقام شناس  
به بزم اعجمیان تازه کن غزل خوانی (۴۷)



## فهرست منابع

- ۱- کلیات اقبال (فارسی)، شیخ غلامعلی ایند سنز لیتد پبلیشرز لاهور، حیدرآباد، کراچی صفحه ۵۲۸، زبور عجم، ۱۴۶.
- ۲- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۵۱۷، زیور عجم، ۱۲۵.
- ۳- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۶۵۶، جاوید نامه، ۶۸.
- ۴- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۸۹۷، ارمغان حجاز، ۱۵.
- ۵- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۲۴۸، پیام مشرق، ۱۷۸.
- ۶- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۲۱۲، پیام مشرق، ۴۲.
- ۷- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۲۲۱، پیام مشرق، ۱۶۱.
- ۸- مکاتیب اقبال بنام گرامی صفحه ۹۹- گرامی شاعر زبردست شبه قاره متولد جالندهر نزدیک لاهور، وفات ۱۹۲۷ میلادی از آثار وی میتوان دیوان اشعار و رباعیات او را نام برد.  
در دیده معنی نگران حضرت اقبال  
پیغمبرنی کرد و پیمبر نتوان گفت.
- ۹- این شعر را استاد اقبال، میرزا اسد الله دهلوی متخلص به غالب سروده که زبان دل اقبال هم می باشد.
- ۱۰- اقبال نامه، شیخ عطاء الله، جلد دوم، صفحه ۱۶۲.

- ۱۱- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۱۱، اسرارو رموز، ۱۱.
- ۱۲- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۲۱۷، پیام مشرق،  
۱۴۷.
- ۱۳- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۷۶۱، جاوید نامه،  
۱۷۳.
- ۱۴- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۱۸۷، پیام مشرق، ۱۷.
- ۱۵- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۵۷۶-۵۷۷،  
زبورعجم، ۱۸۵.
- ۱۶- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۲۲۰، پیام مشرق،  
۱۶۰.
- ۱۷- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۸۶۷، پس چه  
باید کرد، ۷۱.
- ۱۸- حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، متوفی ۴۱۱  
هجری.
- ۱۹- ابوالحسن علی فرخی سیستانی، متوفی ۴۲۹ هجری.
- ۲۰- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۸۶۷، پس چه  
باید کرد، ۷۱.
- ۲۱- ابوالنجم احمد منوچهری دامغانی، متوفی ۴۲۲  
هجری.

۲۲- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۹۰۵، ارمغان حجاز،

۲۲.

۲۳- حکیم ابوالمجد سنائی غزنوی، متوفی ۵۲۵ هجری.

۲۴- حکیم افضل الدین بدیل خاقانی شروانی، متوفی

۵۹۵ هجری.

۲۵- حکیم جمال الدین ابو محمد الیاس نظامی گنجوی صاحب خمسه یا پنج گنج می باشد. این استاد شش گنجینه در پنج بحر مثنوی دارد (خسرو شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، شرفنامه، اقبالنامه و مخزن الاسرار) که بیشتر خمسه سرایان به او تاسی بسته اند. تولدش در حدود سال ۵۲۰ تا ۵۴۰ هجری و وفاتش را بین سالهای ۵۹۹ تا ۶۱۴ ذکر کرده اند.

۲۶- حکیم اوحید الدین محمد انوری ایوردی، متوفی

۵۸۷ هجری.

۲۷- شیخ ابو حامد محمد فریدالدین عطار کدکنی

نیشابوری متوفی ۶۱۸ هجری.

۲۸- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۸۲۶، پس چه یابد

کرد، ۴۰.

۲۹- ابو معین علوی قبادیانی، متوفی ۴۸۱ هجری از

قصیده سرایان بنام قرن پنجم است. سفرنامه معروف او در سال

۱۸۸۱ میلادی توسط الطاف حسین حالی نویسنده و شاعر شبه قاره به چاپ رسیده که مقدمه ای بفارسی در شرح حال این شاعر بزرگ دارد.

۲۰- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۲۸۶، پیام مشرق،

۱۱۶

۲۱- مراد از بکار بردن لفظ عراق، عراق عجم، شامل ری و اصفهان تا آذربایجان بوده است.

۲۲- مولانا جلال الدین (۶۷۲-۶۰۴ هجری) محمد بن محمد بلخی معروف به مولانای روم و مشهور به مولوی رومی است در آثار اقبال با القاب پیر رومی، آخوند روم، مرشد روم، پیر حق پرست، مرشد رومی و غیرو نامیده شده است.

۲۳- شیخ مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی (۶۹۱-۶۰۶ هجری) از ستارگان قدر اول آسمان ادب ایران که در نظم و نثر مقامی شایخ دارد.

۲۴- خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی (۷۹۲-۷۲۶ هجری).

۲۵- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۱۹۰، پیام مشرق ۲۰.

۲۶- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۷۹۶، جاوید نامه

۲۰۸

۲۷- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۹۰۸، اسرار ورموز،

.۸۰۹

۲۸- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۸۰۲، پس چه باید

کرد، ۷.

۲۹- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۶۸۰، جاوید نامه، ۹۲.

۴۰- مولانا عبدالرحمان جامی، متوفی ۸۹۸ هجری.

۴۱- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۸۲۷، پس چه باید

کرد، ۲۱.

۴۲- شیخ محمود شبستری، متوفی ۷۲۰ هجری.

۴۳- بابا فغانی شیرازی، متوفی ۹۲۵ هجری.

۴۴- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۵۲۸، زبور عجم،

.۱۴۶

۴۵- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۷، اسرار و رموز، ۷.

۴۶- کمال الدین کرمانی از شعرای قرن دهم هجری. متولد

بافق از بخش های کرمان بوده است، شاعری منتقد پرشور و

نفر گفتار و شوریده حال بود. از وحشی ترکیب بند و غزلیات و

قطعات و مثنوی بجا مانده است. متوفی ۹۹۱ هجری- دیوان

وحشی بافقی به کوشش حسین نخعی، انتشارات امیر کبیر ۱۳۲۹

تهران، صفحه ۲۸۸. بخش قطعه ها

۴۷- کلیات اقبال (فارسی)، صفحه ۲۰۶، پیام

مشرق، ۱۳۷.



1875

از  
اقبال

از  
دیدگاه

مقام



THE UNIVERSITY OF CHICAGO

PHILOSOPHY DEPARTMENT

PHILOSOPHY 101

LECTURE NOTES

BY [Name]

DATE [Date]

TOPIC [Topic]

SECTION [Section]

LECTURER [Lecturer]

LECTURE [Lecture]

DATE [Date]

TOPIC [Topic]

SECTION [Section]

LECTURER [Lecturer]

LECTURE [Lecture]

DATE [Date]

TOPIC [Topic]

SECTION [Section]

## « مقام زن از دیدگاه اقبال »

زمانی که اقبال دیده به جهان گشود مسلمانان در انحطاط اخلاقی و ورشکستگی اقتصادی و تبعیض طبقاتی و نابرابریهای اجتماعی و فقر و ظلم و جهل دست و پا می زدند و بار ستم و طمع جباران پشت آنها را خم کرده بود. دین و دنیای اسلام در دست دجالان خونخواری بود، که برای ادامه سلطه خویش بهر دنان و پستی تن داده و دین و شرف را فدای شهوات پلید خود میکردند. در چنین عصری فرهنگ بارور اسلام یکی از چهره های نادر خویش را بجامه بشری عرضه داشت.

اقبال در کلام خود پیامی دلنشین برای مردم شرق گزارد. و حرفهای تازه ای را عنوان کرد. اما به نظر من شاه بیت کلام اقبال پیام وی برای زنان و احترام ویژه اونسبت به این طبقه می باشد، که با کلام منظوم و منشور چه به اردو، چه به فارسی و چه به انگلیسی بیان داشته است.

شعرا و ارباب قلم و اصحاب ذوق باندازه ای در وصف زن و در مدح و ستایش و مقام شامخ او سخن فرسائی کرده اند که گمان نمیروود کسی پیدا بشود که شمه ای از آن را ولو بیتی هم باشد به خاطر نداشته باشد. زنان نه تنها در عصر حاضر بلکه در تمام قرون و اعصار نقش حساس و تعیین کننده و اساسی را در سرنوشت ملت ها داشته اند، اما شعر اقبال درباره زن ویژگی هائی دارد که باید با چشم دل دید و با زبان

اقبال آنرا بازگو کرد، زبان اقبال درباره زن زبان قرآن است.

چهره زن در قرآن کریم بدون شك درخشان ترین چهره ای است که زن در طی قرون و اعصار داشته است. قرآن کریم به اتفاق دوست و دشمن احیاء کننده حقوق زن است. ولی هرگز بنام احیای زن بعنوان انسان و شریک مرد در انسانیت و حقوق انسانی زن بودن زن و مرد بودن مرد را بفراموشی نسپرده است. زن در قرآن کریم همان زن در طبیعت است. از اینرو هماهنگی کاملی بین احکام قرآن و طبیعت وجود دارد، و این دو کتاب بزرگ الهی یکی تکوینی و دیگری تدوینی بایکدیگر منطبق اند. اسلام در آغاز طلوع خویش یکی از برنامه های اساسی خود را بر مبنای باز شناساندن حقوق از دست رفته زنان قرار داد. چنانکه پیامبر اسلام (ص) پیوسته میفرمودند: «زنان نزد شما (مردان) امانت خدایند احترام آنها را نگهدارید». زن در قرآن مجید مظهر عفاف و نجابت و مهربانی است. قرآن کریم در موارد گوناگون برابری مرد و زن را در هر سطحی اعلام میدارد. «ای مردم ما شمارا از جنس زن و مرد آفریدیم و به قبیله ها و گروه ها تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید همانا گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیز کار ترین شما است (۱)».

اسلام در سیر من الخلق الی الحق یعنی در سیر و حرکت بسوی خدا هیچ فرقی بین زن و مرد نگذاشته است. و در مقابل نظریه تحقیر آمیزی که معتقد است زن نمیتواند مقامات معنوی و الهی را طی نماید قرآن در آیات فراوانی تسریع نموده که پاداش

اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست بلکه به ایمان و عمل مربوط است.

اقبال سیده النساء فاطمه الزهرا (س) (۲) دخت رسول خدا را سرمشق همه زنان معرفی میکند و آنانرا را به پیروی از اسوه آن حضرت ترغیب می نماید.

مریم از يك نسبت عیسی عزیز  
از سه نسبت حضرت زهرا (س) عزیز  
نور چشم رحمة للعالمین (ص). (۲)  
آن امام اولین و آخرین  
آنکه جان در پیکر گیتی دمید  
روزگار تازه آئین آفرید (۴)

و گوید: ایشان کان گهر صدق و صفا، معدن لعل شرم  
وحیا بحر بی کران جود و سخا، کوه گران صبر و رضا، آفتاب  
درخشان آسمان عفت و عصمت، سرچشمه فطانت و ذهانت،  
دریای ناپیدا کنار فضیلت. نمونه کامل زنان عالم اسلام هستند.  
و باید زنان مسلمان حضرت فاطمه (س) دختر رسول خدا، همسر  
علی مرتضی (ع) و مادر امامان هدا را سرمشق خود قرار دهند.

بانوی آن تاجدار هل اتی (۴)  
مرتضی مشکل گشا شیر خدا  
مادر آن مرکز پرگار عشق  
مادر آن کاروان سالار عشق

آن یکی شمع شبستان حرم  
حافظ جمعیت خیرالامم  
تا نشینند آتش پیکار و کین  
پشت پا زد بر سر تاج و نگین  
و آن دگر مولای ابرار جهان  
قوت بازوی احرار جهان  
در نوای زندگی سوز از حسین (ع)  
اهل حق حریت آموز از حسین (ه)

اقبال مردی شرقی معتقد به شرق و آگاه از مشکلات شرق است. وی از يك طرف مظاهری از بی خبری های دنیای مشرق و نابسامانیهای زندگی آنها را دیده و از طرفی سنگینی دیوار های سهمگین و بهم فشرده تمدن مغرب را بر روح انسان حس کرده است. و گوید: «آزادی فرنگی باروحیه حقیقی زن سازگار نیست وزن عفیف و پاکدامن خودش را از فساد جامعه مصون میدارد. و این حقیقت را آشکار مینماید، که بزرگترین و مقدس ترین وظیفه زن در زن بودن است.

ترجمه شعر:

رنگینی که در تصویر کائنات است از وجود زن است.  
و سوز درون زندگی نیز از ساز زن بوجود می آید.  
عزت و شرف وجود زن از ثریا برتر است.  
چون شرف جهان در درج مکنون وی می باشد.

گرچه زن نتوانست مکالمات افلاطون را رقم بزند. ولی شرار افلاطون از شعله زن نشأت گرفت. (۶)

اقبال در منظومه اشعار خویش در ضرب کلیم نظر خود را راجع به وضع کنونی زن در جامعه غربی و فساد اخلاقی در آن جوامع را ابراز داشته، و در قطعه مرد فرنگ، مرد را مسؤل فساد تشخیص داده و گوید: «قانون طبیعت را نمی شود باظواهر تمدن فریب داد. مقام اصلی زن همان است که بوده و باسفسطه ها واستدلالات پوچ نمیشود او را عوض کرد».

ترجمه شعر:

حکما هزار بار برای حل آن سعی نمودند  
ولی مساله زن در همان وضعی که بود ماند

در این خرابی و فساد کنونی زن مقصر نیست ماه و پروین  
برشرافت او گواه هستند علت بروز فساد در معاشرت جوامع  
فرنگی این است که مرد ساده است و زن رانمی شناسد. (۷)

اقبال با برخورداری از سرچشمه های فرنگ و فکر مشرق  
ره آوردی نو از عالم اندیشه برای ما به ارمغان آورده است. در  
اسلام راستین بینش به زن بینشی متمایز از بینش های جوامع  
امروز به زنان و دیدگاهی است منحصر و متکامل، آنچه که تنها  
در يك فرهنگ الهی میتوان آنها یافت.

اقبال يك مصلح و متفکر اسلامی و يك رهبر ضد.

استعماری است که خود را مسؤل و متعهد زمان و جامعه خویش میداند. بخصوص وقتی که مسئله ای حساس تر از هر زمان در غرب مطرح میشود. در فاصله دو جنگ جهانی روابط خانوادگی دستخوش تزلزل گردیده بود و مسئله زن بصورت يك مسئله حاد و حساس جلوه گر شد. اقبال مومن و معتقد نگران این اوضاع گردید. ارزش های دینی درهم ریخته شده بود. همه چیز ویران گشته بود و آنچه بیش از هر چیز در این میان به چشم میخورد، سر نوشت زن این ظریف ترین موجود الهی در خانواده و جامعه بود که خورد می شد و نابود می گردید. همانطوریکه منحنی قساوت، جنایت و تجاوز و قتل بالا میرفت از نظر فکری و اخلاقی، انحرافات زیادی بخصوص در میان طبقه زنان دیده می شد و ناگهان مسئله جنسی نیز مطرح گردید. در این شعار آزادی جنسی چون زن همه محرومیت ها و قید های ضد انسانی خودش را هم می دید که از بین می رود، به شدت از آن استقبال کرد. اقبال احساس کرد در این فاصله گونی چندین قرن گذشته است، و ناگهان همه چیز در یک نسل فرو ریخته است. بنابراین یکی از آثار طبیعی انحرافات ناشی از جنگ فرو ریختن ارزشهای اخلاقی و خانوادگی بود که همواره زن حامل آن می باشد. او در قطعه دختران ملت اینطور می آورد.

بهل ای دخترک ای دلبرها  
مسلمان را نزیسد کافرها  
منه دل بر جمال غازه پرورد  
بیاموز از نگه غارت گری ها

نگاه توست شمشیر خدا داد  
بزخمش جان مارا حق بما داد  
دل کامل عیار آن پاک جان برد  
که تیغ خویش را آب از حیا داد



ضمیر عصر حاضر بی نقاب است  
کشادش در نمود رنگ و آب است  
جهان تابی ز نور حق بیاموز  
که او باصد تجلی درحجاب است



جهان را محکمی از امهات است  
نهاد شان امین ممکنات است  
اگر این نکته را قومی نداند  
نظام کار و بارش بی ثبات است



مرا داد این خرد پرور جنونی  
نگاه مادر پاک اندرونی  
ز مکتب چشم و دل نتوان گرفتن  
که مکتب نیست جز سحر و فسونی!



خنك آن ملتی كز وارداتش  
قیامت ها ببیند کایناتش  
چه پیش آید، چه پیش افتاد او را  
توان دید از جبین امهاتش



اگر پندی ز درویشی پذیری  
هزار امت بمیرد تو نمیری  
بتولی (س) باش و پنهان شو از این عصر  
که در آغوش «شَبیری (رض)» بگیری (۸)

اقبال در شعری بنام آزادی زنان در ضرب کلیم می  
گوید: ترجمه شعر:

من نمی توانم در این خصوص تفاوت خود را ابراز نمایم  
با اینکه خوب میدانم که این زهر است و آن قند.  
اگرچیزی بگویم مورد عتاب خواهم شد!  
زیرا فرزندان تمدن قبلاً از من رنجیده اند.  
این راز را باید بصیرت زن فاش کنند.  
زیرا مردان از حل آن معذورند!

باید تشخیص دهند که کدام يك در قیمت و آرایش  
بیشتر ارزش دارند. آزادی زنان یا گلوبند زمره؟ (۹).

اقبال در اولین تصنیف خود بنام «علم الاقتصاد» درباره تنظیم خانواده می نویسد:

«...بشر در معرض تهدید فقر است، بهمین علت انحرافاتى به چشم میخورد که برای انسان مایه شرم و ذلت است. فقر سرچشمه تمام بدبختی ها است، اگر این بیماری را علاج کنیم دنیا بهشت خواهد شد. باید از ازدواج های ایام کودکی جلوگیری نمود. نباید اسراف کنیم، باید در خرج و دخل دقت شود و مسولیت آن بیشتر بدوش زن است و اوست که باید آینده نگر و عاقبت اندیش باشد. تا کشور از اثرات وحشتناک افلاس و فقر مصون بماند. نمیخواهیم بشر را از لذت داشتن خانواده و ازدواج دور بداریم...»

نغمه خیز از زخمه زن ساز مرد  
از نیاز او دو بالا ناز مرد  
پوشش عریانی مردان زن است  
حسن دلجو عشق را پیراهن است  
عشق حق پرورده آغوش او  
این نوا از زخمه خاموش او  
آنکه نازت بر وجودش کائنات  
ذکر او فرموده با طیب و صلوة  
مسلمی کو را پرستاری شمرد  
بهره ای از حکمت قران نبرد (۱۰)

به نظر اقبال خانواده سنگ زیر بنای امت است و بانوی خانه کانون عشق و محبت در هر خانه می باشد. باین جهت حفظ حرمت مادری و خدمت به مادر از سفارش های خاص پیامبر گرامی اسلام است. و شرف و قدرت و ثروت و استقلال هر امت بدست فرزندان دانا و تندرست سپرده شده که در دامان مادران فهمیده تربیت می شوند.

بر دمد این لاله زار ممکنات  
از خیابان ریاض امهات  
قوم را سرمایه ای صاحب نظر  
نیست از نقد و قماش و سیم و زر  
مال او فرزندهای تندرست  
تر دماغ و سخت کوش و چاق و چست  
حافظ رمز اخوت مادران  
قوت قران و ملت مادران (۱۱)

اقبال با مادر خویش محبتی وافر داشه و بعضی از اشعار او که در رثای مادر سروده مبین این گفتار است.  
ترجمه شعر:

اینک در میهن کیست که منتظر نامه من باشد  
و از تاخیر آن مضطرب و بی قرار.  
محبت تو تا این دم خدمتگذار من بوده است  
ولی افسوس وقتی شایسته خدمتگذاری گردیدم تو درگذشتی

فلک مشغول شبنم افشانی برلحد تو باد  
و سبزه نورسته همواره حارث منزل ابدی تو (۱۲)

شك نیست که بارزترین وظیفه زن مادری است که از ابتداء آفرینش به زن محول شده است و در اسلام مقام والای مادر همیشه مد نظر بوده است. مسؤلیت مادری که متناسب با ساختمان جسمی و روحی زن می باشد صرفاً يك پدیدده اکتسابی نیست، همیشه مقدس است و تابع شرایط زمان و مکان خاصی نمی باشد. چه این مسؤلیت را هیچ مقام و موقعیت دیگر نمیتواند جایگزین گردد. هیچ انسانی در هیچ ارتباط نسبی یا سببی نمیتواند همچون مادر نیازهای روحی و جسمی طفل را باعشق و شیفتگی برآورد. سخن از بهترین طریقه استفاده از ظرفیت های يك انسان است در رابطه با خود او و اجتماع، در اینجا می بینیم مسؤلیت مادری را معمولاً بیش از هر انسان دیگری خود مادر می تواند به بهترین وجه انجام دهد.

نیک اگر بینی امومت رحمت است  
زانکه او را با نبوت نسبت است  
شفقت او شفقت پیغمبر است  
سبوت اقوام را صورتگر است  
ار امومت پخته تر تعمیر ما  
در خط سیمای او تقدیر ما  
هست اگر فرهنگ تو معنی رسی  
حرف امت نکته ای دارد بنسی

گفت آن مقصود حرف کن فکآن  
زیر پای اُمهات آید جنان (۱۲)  
ملت از تکریم ارحام است و بس  
ورنه کار زندگی خام است و بس  
از امومت گرم رفتار حیات  
از امومت کشف اسرار حیات  
از امومت پیچ و تاب جوی ما  
موج و گرداب و حباب جوی ما  
دل ز آلام امومت کرده خون  
گرد چشمش حلقه های نیلگون  
هستی ما محکم از آلام اوست  
صبح ما عالم فرورز از شام اوست (۱۴)

اقبال احترام فوق العاده ای برای زن قائل است. و می کوشد حقوق واقعی زن در اسلام را به زنان شبه قاره بشناساند. انجمن زنان مدراس بهمین مناسبت در ژانویه ۱۹۲۹ سپاس نامه ای به اقبال تقدیم نمودند. در پاسخ این تقدیر نامه اقبال مطالبی بدین مضمون ایراد نمود:

"نمیدانم باچه زبانی از شما تشکر کنم مسئله این است که اگر گفته ها و نوشته های من تا این حد باعث رسوخ اسلام راستین در قلب ها شود بخدای کعبه سوگند که به آرزویم رسیده ام. به عقیده من زنان بهتر میتوانند سنت ها را حفظ نمایند. اگرچه در دوران تنزل و انحطاط حقوق زنان پایمال

شده و مردان از حفظ حقوق زنان مسلمان غفلت نمودند، ولی زنان با وجود همه این ظلم‌ها و تعدی‌ها وظیفه خود را انجام دادند. هیچ کسی نیست که اثرات تربیت مادر خویش را در خود نیابد، یا محبت خواهرانشان بردل او جایی نداشته باشد. آن شوهران خوشبخت که همسران خوب و پارسا داشته‌اند خیلی خوب می‌دانند که وجود زن در ارتقاء مرد تاچه حد موثر است. لازم نیست یگبار دیگر بگویم در اسلام زن و مرد مساوی هستند من این مسائل را از آیه‌های قرآن کریم دریافته‌ام. بعضی‌ها براین عقیده هستند که مرد‌ها از زن‌ها برترند. البته آیه زیر ایجاد شك مینماید، «الرجال قوامون علی النساء» (۱۵) از نظر محاوره عربی این تفسیر درست نیست که مردان از زنان بالا تر هستند. از نقطه نظر دستوری زبان عربی صفت تفضیلی کلمه قائم و قوام می‌باشد که معنای محافظت و استحکام می‌دهد. در جای دیگر قرآن کریم آمده «هُن لِبَاسٍ لِّكُمْ وَاتَّمِ لِبَاسِ لَهُنَّ» (۱۶). لباس نیز برای محفوظ نگهداشتن بدن است. مرد محافظ زن است و هیچ فرقی بین زن و مرد مسلمان نیست. در قرون گذشته زن‌ها دوش به دوش مردان به جهاد می‌پرداختند. در زمان خلفای عباسی، خواهر خلیفه به عنوان قاضی القضاة مشغول کار بود و خود می‌توانست فتوی صادر نماید. حالا اقتضاء جامعه اینستکه زن‌ها حق رأی داشته باشند. در حکومت اسلامی هنگام انتخابات همه افراد اعم از زن یا مرد حق دارند رأی بدهند. اسلام در تمام مسائل اعتدال را مدنظر دارد، زن نسبت به مرد و مرد نسبت به زن وظایفی دارند. این فرایض

باهم فرق میکند، ولی این به آن معنی نیست که زن پائین تر و مرد بالاتر است. اختلافات بر اساس دلایل دیگری است و بیشتر به دلیل نیازهای اجتماعی است. قبل از هر چیز به این مسائل توجه داشته باشید که مادر حق دارد حضانت و قیمومیت فرزند خود را بعهده بگیرد. اسلام اعلام نموده که زن میتواند بطور جداگانه مالکیت داشته باشد. در بسیاری از کشورهای اروپایی هنوز زنان حق مالکیت ندارند، در صورتیکه این حق در اسلام همیشه وجود داشته است. در اروپا طلاق گرفتن مشکل بود در بین مسلمانان هرگز این اشکال وجود نداشته است، بعضی ها معترضند که زن در اسلام حق طلاق ندارد، شاید ندانید که علمای ما این مسئله را توضیح داده اند، هنگام عقد زن میتواند بگوید حقی که اسلام در مورد طلاق به مرد داده همان را به زن و یا به یکی از اقوام نزدیک او بدهند تا با عقد موافقت کند. شما در سپاسنامه ای که بمن داده اید خود را اسیران قفس نامیده اید، باید به بینم حرفهایی که باقیود لفظی تعبیر می شوند در اصل قیود هستند یا خیر؟ در مورد حجاب احکام اسلام روشن است (۱۷). اسلام دستور تعدد زوجات را به این صورت نداده است که مردان از آن سوء استفاده کنند. اگر به هنگام مراسم عقد زن از مرد بخواهد که اجازه مجدد نداشته باشد، حق این کار را دارد. در این رابطه گله ای نیز از پدر دختران دارم و آن اینستکه به هنگام مراسم عقد آنها حقوق دخترانشان را در نظر نمی گیرند. شکایت دیگر من از خود زنها است چرا **حق** خود را از راه قانونی مطالبه نمی کنند، متأسفانه در شبه

قاره قوانین اسلامی اجرا نمی شود، تا این نوع مسائل با کمک شرع اسلامی حل شود. کتابها و رساله های فقهی مشهور وجود دارد که در حدود پانصد، ششصد سال پیش نوشته شده. فتوی هائی که در آن زمان صدر شده - ارضاع آن زمان سازگار بوده است و وضعیت امروز بغیر بفت است. اکنون با توجه به این اوضاع باید دقت بیشتری در مسائل شرعی داشته باشیم، آزادی را با بی بندوباری اشتباه نکنید، ما باید این اندیشه را در میان عموم مسلمانان بوجود بیاوریم. زنان مسلمان می توانند از مهمترین سنت های امت اسلامی حفاظت کنند، بشرط آنکه راه درست و عاقلانه حجتار نمایند. تنها نباید دنبال کلمه آزادی رفت، بلکه باید روی مفهوم صحیح این کلمه فکر کرد. ما آزادی اروپا را دیده ایم ولی اگر بخواهیم آنرا واقعاً مورد بررسی قرار دهیم مو برتیمان راست خواهد شد. ما باید کوشش کنیم که از قید رسوم حق کشانه ره شویم... (۱۸)"

ترجمه شعر:

عشق و علاقه بظواهر عصر امروز را رسوا کرده است  
نگاه ما روشن شد ولی آئینه دل مکدر مانده است  
هنگامیکه ذوق نظر از حدود طبیعی خود تجاوز میکند  
فکر انسان پراکنده و ابتر میشود  
قطره نیشان که از آغوش و تربیت صدف محروم است  
هیچ وقت گوهر نخواهد شد.



«خودی» فقط در خلوت نشوونما مییابد  
و در وضع فعلی خلوت در دیر و حرم نیز میسر نیست (۱۹)

قبل از برگشت از سومین میزگرد لندن (۱۹۴۲ م) اقبال در یکی از مصاحبه های خود بنام «مقام زن در شرق» که در روزنامه «لیورپول پست» نیز منتشر گردید راجع به حقوق زن نظریات خود را بیان نموده است. وی گفت «در اسلام تعدد زوجات جایز است، اما وظیفه نیست. لذا ایده آل اسلام يك بار ازدواج می باشد. وی اضافه نمود طبق قوانین اسلامی زن میتواند برای حفاظت از حقوق خود شخصاً از اموال خویش نگاهداری کند و برحسب فتوی بعضی از مفتیان ارحتی میتواند به مقام خلافت (رهبری) انتخاب شود.

اقبال گفت يك شوهر مسلمان علاوه برآنکه باید مهریه همسر خود را عندالمطالبه بپردازد کفیل و مسؤل نفقه او نیز هست. برای دست یابی این حقوق همسر حق دارد تمام اموال همسر خود را در تصرف داشته باشد. همانطور که بیک شوهر مسلمان حق طلاق داده شده بهمین صورت زن نیز حق دارد خواستار جدائی باشد..» در حقیقت آنچه او گفت حقوق زن در اسلام بود و نمونه شخصیت والای زن بانویی است که پیامبر بزرگ اسلام درباره، ایشان فرمود: «فاطمه پاره تن من است» و قطعاً هیچکس مقام و موقعیت حضرت زهرا(س) را در جامعه اسلامی ندارد، اویگانه باز مانده پیامبر است و او است که وقتی بر پیامبر وارد می شد، رسول خدا از جایشان بر میخواستند و

فاطمه (س) را در کنار خود می نشانند.

اقبال گوید: زن و مرد هر دو در حجاب هستند زیرا به عقیده او شخصیت بشر ارتباط مستقیم با «خودی» او دارد. ترجمه شعر:

سپهر برین بتغییرات زیادی دیده ولی هنوز این جهان همانجا است که بود. من بین زن و شوهر تفاوتی پیدا نکردم. زن خلوت نشین است و مرد نیز خلوت نشین. اصلاً هنوز اولاد آدم در حجاب است و «خودی» هیچکس تاکنون آشکار نگردیده است. (۲۰)

وی زن را مادر ملت می نامد و نمیخواهد او از مقام مادری که منزلت بسیار مقدسی است پائین بیاید و گوید: «لازمه اشتراك زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت است نه در تشابه حقوق». اقبال بهترین وظیفه را وظیفه مادری دانسته و اضافه می کند که بانوی مسلمان حافظ شرف و حرمت جامعه و پاسدار ناموس و اعتبار خانواده است. او بامهر و عطوفت دل مرد خویش را گرم می کند و با پرورش فرزندان تندرست و با ایمان اساس دین و ملت را استوار می سازد. وی امید آینده امت است و از هر نفسش سوز حق میدمد و از هر سخنش باب تازه ای از شجاعت و صداقت در دل فرزندان گشوده میشود. بدین سبب باید هشیار باشد و اهمیت رسالت خود را درک کند. وی در کتاب «رموز بیخودی» این چنین می سراید:

سیرت فرزند ها از امهات  
جوهر صدق و صفا از امهات  
مرزع تسلیم را حاصل بتول  
مادران را أسوه کامل بتول (س)  
بهر محتاجی دلش آنگونه سوخت  
با یهودی چادر خود را فروخت  
نوری وهم آتشی فرمانبرش  
گم رضایش در رضای شوهرش  
آن ادب پرورده صبر و رضا  
آسیا گردان و لب قرآن سرا  
گریه های او ز بالین بی نیاز  
گوهر افشاندی بدامان نماز  
اشك او برچید جبریل از زمین  
همچو شبنم ریخت برعرش برین  
رشته آمین حق زنجیر پاسست  
پاس فرمان جناب مصطفی (ص) است  
ورنه گرد تربتش گردیدمی  
سجده ها برخاک او پاشیدمی (۲۱)

و در ضرب کلیم می آورد.

ترجمه شعر:

در سینه من يك حقیقت زنده و مستوراست

---

اما کسی که در رگ هایش خون سرد در جریان است  
چیزی از آن نخواهد فهمید  
نه حجاب و نه تعلیم نمی تواند از عهده این کار برآید  
نگاهبان زن مرد است  
ملتی که این حقیقت زنده را درک نکند  
خورشید آن ملت زود زرد می شود (رو به زوال می  
رود) (۲۲)

اقبال برای آموزش و پرورش زنان بیشتر از مردان اهمیت  
قائل است و گوید: "زن در ساختن جامعه بیش از مرد سهم و  
دخیل است (۲۳)" و یکی از فضایل دین مبین اسلام در نظر وی  
این است که زن مسلمان حافظ ناموس و مرد آزما و مرد آفرین  
می باشد (۲۴) در جاوید نامه در فلك مریخ اقبال زنان غربی را  
که به فرایض امومت و مادری تن در نمی دهند، بسختی نکوهش  
می کند.

ای زنان، ای مادران، ای خواهران  
زیستن تاکی مثال دلبران؟  
دلبری اندر جهان مظلومی است  
دلبری محکومی و محرومی است  
از امومت زرد روی مادران  
ای خنک آزادی بی شوهران!  
رستن از ربط دو تن توحید زن  
حافظ خود باش و بر مردان متن (۲۵)

در ضرب کلیم در قطعه "زن و تعلیم" به زبان اردو،  
اهمیت امومت را چنین بیان می نماید

ترجمه شعر:

تهذیب فرگی برای امومت حکم مرگ را دارد و نتیجه آن  
فنا و نابودی است.

آموزشی که در اثر آن زن نازن بشود ارباب نظر آن تعلیم  
را مرگ می نامند.

مدرسه، زن اگر از تعلیمات دینی بیگانه ماند آن علم که  
می آموزند برای عشق و محبت مرگ و نابودی می آورد (۲۶).

در سال ۱۹۲۴ میلادی در اجلاس انجمن حمایت اسلام  
اقبال بیاناتی ایراد کرد و باتوجه به اهمیت ویژه نسوان توصیه  
نمود که دانشگاه مخصوصی برای زنان مسلمان دایر گردد.

من کوشش خود را بکاربستم تا در این مختصر چهره  
اقبال این انسان متعهد و اندیشمند که یک راه پوینده را طی می  
نماید بیان کنم، و تصویری حقیقی از دیدگاهش در باره زن  
این شاهکار آفرینش و پیام سازنده اش به "مخدرات اسلام" روی  
صحیفه کاغذ آورم تا شاید آفرینشی درونی برای زنان بسازم که  
جایگزین همه کمبود های دنیای بیرون آنها شود و بقول  
اقبال: "شما ای زنان باید عاملی باشید که در خانواده بر روابط  
اجتماعی، برنسل حال و آینده بر هیات جامعه بر افکار و اخلاق

بر ارزش ها و ادبیات و هنر و همه و همه چیز تأثیر عمیق بگزارید".

گرچه قصد نداشتم درباره زن به تنهایی مطلبی بنویسم زیرا که مجموع زن و مرد را واحدی از خانواده انسانی میدانم و اگر در بعضی از کشورها این خانواده ها مورد استثمار و استعمار و استضعاف قرار گرفته اند، دسته جمعی بوده و همه باهم متحمل رنج و مشقت گشته اند و اگر ظلم و ستمی از مرد سالاری بر خانواده ای روا شده آن مردان پدران، برادران و شوهران و پسران ما بودند و اگر دنیای غرب زن را برای ارضای امیال نفسانی خویش به حسیض ذلت کشید، اسلام به او شخصیت و بها داد و او را به اوج عزت رسانید. در حقیقت میتوان گفت اسلام انقلابی بزرگ در زندگی اجتماعی زنان بوجود آورد و شخصیت او را از استثمار و بازیچه شدن حفظ کرد. آنجا است که پیغمبر بزرگ اسلام تولد دختر را در خانواده مایه خیر و برکت میدانند و میفرمایند: "بهترین فرزندان شما دخترانند" و اقبال مسلمان واقعی خطاب به "مخدرات اسلام" گوید:

ای ردايست پسرده نساموس ما  
تاب تو سرمايه فسانوس ما  
طينت پاك تو ما را رحمت است  
قوت ذين و اساس مست است

كودك ماچون لب از شیر تو شست  
لا اله آموختی او را نخست  
می تراشد مهر تو اطوار ما  
فکر ما گفتار ما کردار ما  
برق ما کو در سجایت آرمید  
بر جبل رخسید و در صحرا تپید  
ای امیسن نعمت آنیسن حق  
در نفس های تو سوز دین حق  
دور حاضر تر فروش و پرفن است  
کار دانش نقد دین را رهن است  
کور و یزدان ناشناس ادراك او  
ناکسان زنجیری پیچاک او  
چشم او بی باک و ناپرواستی  
پنجه مژگان او گیراستی  
صید او آزاد خواند خویش را  
کشته او زنده داند خویش را  
آب بنند نخل جمعیت تونی  
حافظ سرمایه ملت تونی  
هوشیار از دستبرد روزگار  
گیر فرزندان خود را در کنار  
این چمن زادن که پر نگشاده‌اند  
ز آشیان خویش دور افتاده‌اند

فطرت تو جذبه ها دارد بلند  
چشم هوش از اسوه زهرا میند  
تا حسینی شاخ تو بار آورد  
موسم پیشین به گلزار آورد (۲۷)

اقبال گوید: "زن در اسلام زنده؛ سازنده، و رزمنده است. ولی باید توجه داشته باشد که لباس رزمش عصمت و طهارت او است." اقبال زن را عروج انسانیت و مجری فرمان خلقت و نوازنده آهنگ جهان هستی می داند و گوید: "همین مرد که از وجود زن به وجود آمده، شرف او را نادیده گرفته و کوشیده است که همیشه او را در حالت رکود نگاهدارد." او معتقد است که هنوز زن شناخته نشده است.

زندگی ای زنده دل دانی که چیست!  
عشق يك بين در تماشای دوسی است!  
مرد و زن وابسته يك دیگرند  
کائنات شوق را صورت گیرند!  
زن نگه دارنده نار حیات  
فطرت او لوح اسرار حیات  
آتش ما را بجان خود زند  
جوهر او خاک را آدم کند  
در ضمیرش ممکنات زندگی  
از تب و تابش ثبات زندگی



شعله کز وی شررها درگسست  
جان و تن بی سوز او صورت نه بست  
ارچ ما از ارجمندیهای او  
ما همه از نقشبندیهای او  
حقّ ترا داد است اگر تاب نظر  
پاک شو قدسیّت اورا نگر (۲۸)



« فهرست منابع و مأخذ »

- ۱- قرآن کریم، سوره الحجرات آیه ۱۲.
- ۲- دخت پیامبر گرامی اسلام به سبب چهره تابناکی که داشتند زهرا لقب گرفتند.
- ۳- اشاره به سوره انبیاء، آیه ۱۰۷، ما ارسلناک الا رحمة للعالمین.
- ۴- کیت فارسی اقبال، صفحه ۱۵۲، اسرار و رموز، صفحه ۱۵۲.
- ۵- کیت فارسی اقبال، صفحه ۱۵۲، اسرار و رموز، صفحه ۱۵۲.

- ۶- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۵۵۶، ضرب کلیم،  
صفحه ۹۴.
- ۷- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۵۵۴، ضرب کلیم،  
صفحه ۹۲.
- ۸- کلیات فارسی اقبال، صفحات ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶ ارمغان  
حجاز، صفحات ۹۲، ۹۲، ۹۴.
- ۹- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۵۵۷، ضرب کلیم،  
صفحه ۹۵.
- ۱۰- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۴۹، اسرار و رموز،  
صفحه ۱۴۹.
- ۱۱- کلیات فارسی، صفحه ۱۵۱، اسرار و رموز،  
صفحه ۱۵۱.
- ۱۲- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۲۲۶، بانگ درا، ۲۲۶.
- ۱۳- بهشت زیر پای مادران است، اشاره به حدیث  
«الجنة تحت اقدام الامهات».
- ۱۴- کلیات فارسی اقبال، صفحات ۱۴۹، ۱۵۰،  
اسرار و رموز، صفحه ۱۴۹، ۱۵۰.
- ۱۵- قرآن کریم سوره نساء آیه ۲۴.

- ۱۶- قرآن کریم سوره بقره آیه ۱۸۷، .
- ۱۷- قرآن کریم سوره نور، آیات ۲۰ و ۲۱، .
- ۱۸- جاویدان اقبال، نوشته دکتر جاوید اقبال، ترجمه شهین مقدم صفیاری، انتشارات اقبال اکادمی.
- ۱۹- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۵۵۶، ضرب کلیم ۹۴.
- ۲۰- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۵۵۵، ضرب کلیم ۹۲.
- ۲۱- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۵۲، رموز بیخودی،  
صفحه ۱۵۲
- ۲۲- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۵۵۷، ضرب کلیم، صفحه ۹۵.
- ۲۲- افکار پراکنده. (شذرات فکر اقبال)
- ۲۴- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۶۵۵ ارمغان حجاز،  
صفحه ۱۲.
- ۲۵- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۹۹ جاوید نامه،  
صفحه ۱۱۱.
- ۲۶- کلیات اردوی اقبال، صفحه ۵۵۷، ضرب کلیم،  
صفحه ۹۵.
- ۲۷- کلیات فارسی اقبال صفحه ۱۵۴، ۱۵۵،  
رموز بیخودی، صفحه ۱۵۴، ۱۵۵.

- ۲۸- کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۶۵۷، جاوید نامہ، صفحہ ۶۹.
- ۲۹- اقبال، احوال و افکار، عبادت بریلوی، مکتبہ عالیہ لاہور ۱۹۷۷ میلادی۔ (دربارہ اقبال و زن).
- ۳۰- اقبال و مسالہ تعلیم، محمد احمد خان، اکادمی اقبال لاہور ۱۹۷۸ میلادی، (تعلیم زنان).
- ۳۱- اقبال و دختران ملت، عبدالرحمان طارق، طبع مکتبہ یادگار لاہور، ۱۹۴۰ میلادی، صفحہ ۵۶.
- ۳۲- آئینہ ایام اقبال، تدوین نسیم فاطمہ، موسسہ پیشرفت کتابخانہ ہا، کراچی ۱۹۷۷.
- ۳۳- اقبال از نظر زنان، یکتا امرہوی، طبع حکیم ذکی احمد دہلی ۱۹۴۷ میلادی، صفحہ ۲۶۰.
- ۳۴- اقبال در نظر خویشان، تدوین مصباح الحق صدیقی، یونیورسل بکس، لاہور ۱۹۷۷ میلادی.
- ۳۵- اسلام و ما از دیدگاہ علامہ اقبال، فضل الرحمن، طبع فلات پبلیشرز، مستونگ و کویتہ ۱۹۷۵ (مقام زن).
- ۳۶- اقبال اور وجود زن، دکتہر نسرین اختر، پبلیشرز، ادارہ تحقیق و تصنیف پاکستان، ۱۹۷۸ میلادی.
- ۳۷- اقبال وزن، رحمت فرخ آبادی، طبع منارہ بک دپو

سکهر سند ۱۹۶۲ میلادی (صفحه ۶۴).

۲۸- اقبال و کشمیر، دکتر صابر آفاقی، اکادمی اقبال  
لاهور ۱۹۷۷ میلادی (رثای اقبال برای مادرش).

۲۹- اقبال کامل، مولانا عبدالسلام ندوی طبع اداره  
دارالمصنفین اعظم گره هند ۱۹۴۸ (اقبال و مقام زن).

۴۰- اقبال بحیثیت شاعر، دکتر رفیع الدین هاشمی،  
لاهور ۱۹۷۷ میلادی، مجلس ترقی ادب، شعر عاشقانه اقبال  
جگن ناتھ آزاد.

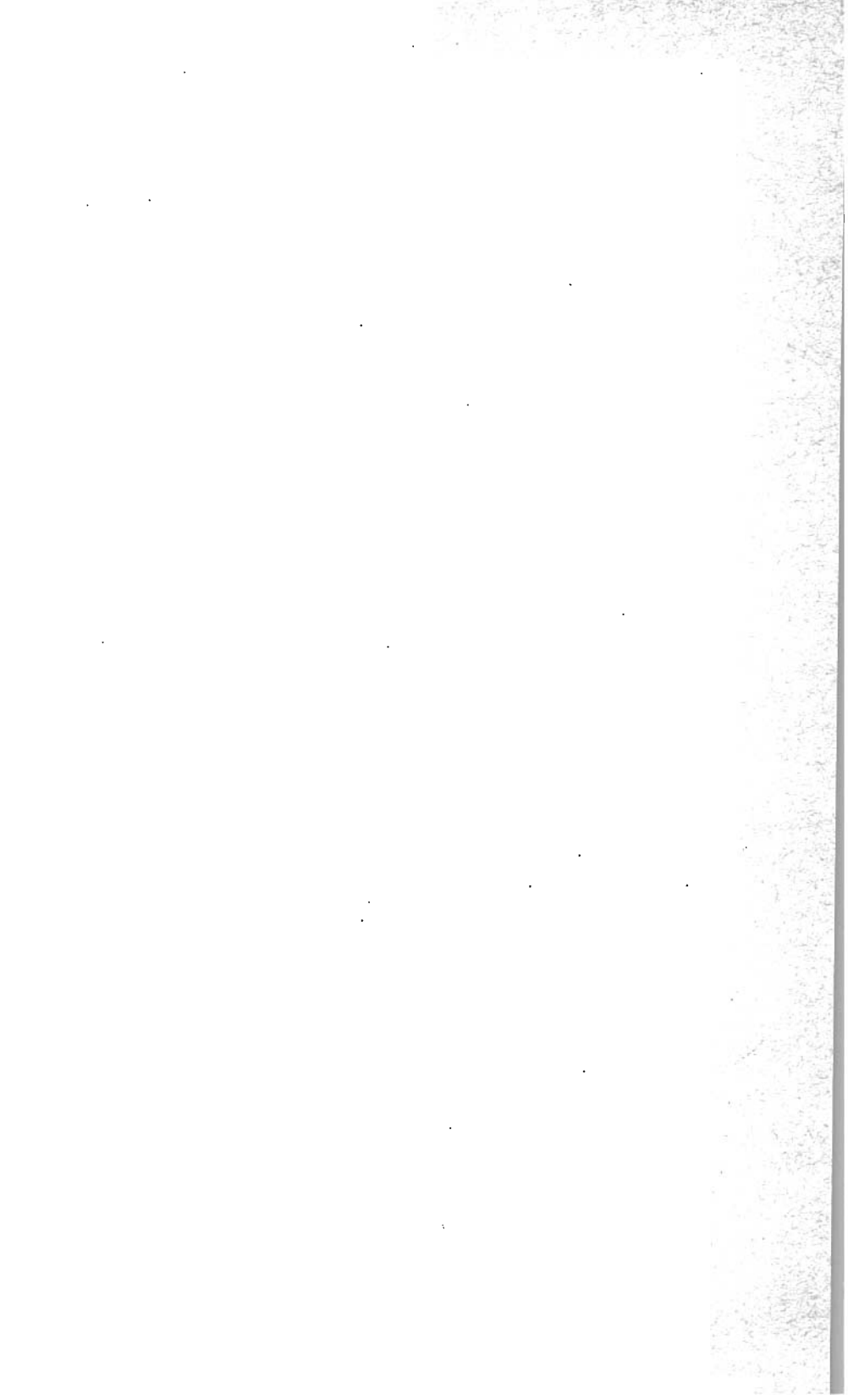
۴۱- اقبال درون خانه، دکتر خالدنظیر صوفی (خواهر  
زاده اقبال) طبع بزم اقبال لاهور ۱۹۷۱ میلادی.

۴۲- علامه اقبال و والده آفتاب اقبال، مجلس محبان علامه  
اقبال، کراچی ۱۹۶۷ میلادی.

۴۳- آئینه اقبال، محمد عبدالله قریشی، طبع آئینه ادب  
لاهور ۱۹۶۷ (مجموعه مقالات) مقاله وضع زنان مشرق و مغرب از  
مجموعه سخنرانیهای اقبال.



فکر و فلسفه اقبال



## « فکر و فلسفه اقبال »

درجهان نتوان اگر مردانه زیست  
همچو مردان جان سپردن زندگی است (۱)  
تو که از نور «خودی» تابنده ای  
گر «خودی» محکم کنی پاینده ای (۲)

روزگار، روزگار سرعت و شتاب است. شتاب در همه اعمال، شتاب در کسب کمال، و خلاصه شتاب در همه چیز. وهمین شتاب و سرعت و گرفتاری های روزمره، وقت کمی برای اندیشیدن باقی گذاشته است. و این نیندیشیدن دردی است عالمگیر و لاعلاج. پس برای درمان چه بایدکرد؟ مگر نه اینکه باید تلاش کرد، و بیشتر به دنبال بایست های زندگی رفت؟

شناساندن اندیشمندان خود حرکتی بسوی اندیشیدن است. اقبال شاعر همه مکانها و همه اندیشه ها است و این راز بزرگی وی به عنوان يك شاعر و يك انسان است که خود را از بند زمان و مکان رهانیده، و با برگزیدن انسانیت بعنوان محور فکری شعر خود، شاعری را به یکی از بزرگترین سرچشمه های الهام تبدیل نموده است.

ملت از نظر او قومی نیست که از لحاظ جغرافیائی در جایی گرد آمده باشند.



ملت از یکرنگی دلهاستی  
روشن از يك جلوه این سیناستی  
اهل حق راحت و دعوی یکی است  
خیمه های ما جدا، دلها یکی است  
از حجاز و چین و ایرانیم ما  
شب‌نم يك صبح خندانیم ما  
کثرت هر مدعی وحدت شود  
پخته چون وحدت شود ملت شود  
لاله سرمایه اسرار ما  
رشته اش شیرازه افکار ما

هنر برجسته اقبال در این است که عقل و احساس را باهم  
آمیخته و صفا و صمیمیتی را که دل میجوید و عقل می‌پسندد ،  
بایانی شاعرانه و منطقی در قلب هانشانده است .

مسأله اساسی در فلسفه اقبال نفس انسانی است ، که  
اقبال آنرا «خودی» نامیده است . بعقیده اقبال مقصود از حیات  
انسانی تعیین و تربیت خودی میباشد و برای این تربیت مراحل  
و درجاتی است که ، اهم آنها تشکیل و تحکیم فرد و انفرادیت  
است . يك فرد فرزند آدم درجه بدرجه صفات باریتعالی را در  
ذات خود جذب میکند و بالاخره به درک مقام کبریا نائل  
میگردد . نکات برجسته در مورد ارتقای نفس انسانی از اینقرار  
است :

۱- نفس انسانی بوسیله تربیت و تقلید مرشد کامل به تکامل میرسد.

۲- حیات ابدی امری اکتسابی و ارتقای آدمی پایان ناپذیر است .

۳- مبدأ محرك عملیات نيك انسانی عشق است و عقل باید تابع عشق باشد.

عشق را از تیغ و خنجر باك نیست  
اصل عشق از آب و باد و خاک نیست  
عشق هم خاکستر و هم اخگر است  
کار او از دین و دانش برتر است  
عشق سلطان است و برهان مبین  
هر دو عالم عشق را زیر نگین  
عشق مور و مرغ و آدم را بس است  
عشق تنها هر دو عالم را بس است

و به پیروی از مولانا جلال الدین ، عقل را با عشق مقایسه میکند :

عقل را سرمایه از بیم و شك است  
عشق را عزم و یقین لا ینفك است

۴- فرزند آدم در عمل مختار است و مجبور نیست  
فاش می خواهی اگر اسرار دین  
جز به اعماق ضمیر خود مبین

گر نبینی دین تو مجبوری است  
این چنین دین از خدا مهجوری است  
بنده تا حق را نبیند آشکار  
بر نمی آید ز جبر و اختیار (۳)

بنظر وی انسان خود آگاه و مختار ، اهل نظر است و  
آینده نگر و بزرگترین دشمن او گرایش به تمدن غرب است .

آدمیت زار نالید از فرنگ  
زندگی هنگامه بر چید از فرنگ  
پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟  
باز روشن می شود ایام شرق  
در ضمیرش انقلاب آمد پدید  
شب گذشت و آفتاب آمد پدید  
مشکلات حضرت انسان از اوست  
آدمیت را غم پنهان از اوست (۴)

او بر نظریه حفظ ذات تکیه دارد و اثبات نفس را تعلیم  
می دهد . نفس کمال نیافته از طریق انکار نفس کمال نمی یابد  
بلکه از طریق تهذیب نفس و کمال یابی یعنی تقویت «خودی»  
در خویشتن مراحل تکامل و تطور را می پیماید .

چون حیات عالم از زور خودی است  
پس به قدر استواری زندگیست

اقبال در مورد عقیده خود راجع به دین همیشه راسخ بود و آن را از خاک ، نژاد و زبان و آداب و رسوم مهمتر می دانست .

چیست دین دریافتن اسرار خویش  
زندگی مرگ است بی دیدار خویش (۵)

پس از کنفرانس مسلمانان همه شبه قاره درالله آباد و ناامیدی آنها از داشتن کشوری مستقل و متحد بود که یکباره افکار او تغییر یافت و فکر ایجاد کشوری مسلمان در ذهن او تقویت شد. از اینرو دست بکار ساختن و پرداختن کشوری مسلمان در پهنه شبه قاره هند گردید. به نظر می آید این بزرگترین موفقیت اقبال به عنوان يك مسلمان در جامعه مسلمانان قرن بیستم است. وی توانسته است بر اساس تمام شناخت هایی که برپایه فرهنگ قدیم و جدید دارد، خود را با الگویی که مکتب اعتقادی او یعنی اسلام به او داده، بسازد .

مسلمانی که داند رمز دین را  
نساید پیش غیرالله جبین را  
اگر گردون به کام او نگرود  
به کام خود بگرداند زمین را

اقبال نیز مانند سایر فیلسوفان جهان را با همه تنوع و اختلافات عبارت از يك وحدت می داند و بدین سبب گوید :

زمانه ایک، حیات ایک، کائنات بھی ایک  
دلیل کم نظری قصہ جدید و قدیم (۶)

از آنجائی که زمانه و حیات و کائنات یکی است داستان قدیم و جدید دلیل کوتاه نظری کسانی است که درک ماهیت نمی کنند. بطور کلی افکار فلاسفه درباره حقیقت جهان متفاوت است. یک اختلاف اساسی بین اقبال مسلم با فیلسوفان غرب اینست که بنظر اقبال اصل وحدت جهان که اینهمه تنوع را به توحید بدل می سازد " الله " است باهمه صفاتش و این صفات در تعلیمات پیغمبر (ص) مصور و مجسم شده است و از آنجائی که خدا آن اصلی است که بهمه ارکان و اجزاء جهان شکل واحدی می دهد، پس عاشق و دوستدار واقعی خدا همه جهان را در دل خود جای می دهد. ذات بشر وحدتی است که جلوه های خارجی آن بشمار می باشد .

ذات خداوندی پنهان است، ولی خلقت جهان و مظاهر آن وجود او را جلوه گر ساخته است .

این پستی و بالائی این گنبد مینائی  
گنجد بدل عاشق با اینهمه پهنائی  
اسرار ازل جوئی بر خود نظری وا کن  
یکتائی و بسیاری پهنائی و پیدائی

فلسفه مانند شعر عبارتست از ابراز محبت و عشق فرد . با

این تفاوت که فیلسوف وقتی احساس می کند می خواهد عشقش را تعمیم دهد، با مردم ساده و بطور مستقیم حرف نمی زند بلکه برعکس توضیح می دهد که چه مفهومی از حقیقت را در نظر گرفته که با همه واقعیت ها و نمود های مسلم علمی مربوط است. (۷)

اقبال این مفهوم را چنین بیان می کند :

" حقیقت فلسفه و شعر چیست ؟ حقیقت فلسفه و شعر حرف تمنا و آرزو است که گوینده جرات ندارد آنرا روبرو به زبان آورد ."

اقبال معتقد است که پیامبر اولین کسی است که مفهوم کائنات و حقیقت جهان را که مبنای کامل فلسفه است به بشریت می دهد " بهمین جهت اقبال توصیه می کند که هر فلسفه ای که مبتنی بر مفهوم نبوی نباشد، ناقص است و فقط عشق به خدا است که میتواند شالوده فلسفه انسانی و جهانی را پایه گزاری نماید و اساس این عشق همان خضوع و خشوع و تسلیم کامل به پیامبر است .

اقبال همه راه ها و روش ها و منزل های فلسفی و روحی خویش را بایننش وجهت یابی ایمان و عرفان اسلامی پیمود ، و ره آورد سفرها و مطالعات خود را که در مغرب زمین ساخته و پرداخته شده بود، در طبق اخلاص به هم وطنانش عرضه کرد

شرق حق را دید و عالم را ندید  
غرب عالم دید و اندر وی خزید

او هرگز برده جهان مغرب نشد و همیشه شرقی باقی ماند.  
زیرا معتقد بود که غرب در ماده پرستی غرق شده و از روحانیت  
و معنویت دور مانده است .

می شناسی چیست تهذیب فرنگ  
در جهان اودو صد فردوس رنگ  
جلوه هایش خانمانها سوخته  
شاخ و برگ و آشیانها سوخته  
ظاهرش تابنده و گیرنده ایست  
دل ضعیف است و نگه را بنده ایست  
چشم بیند دل بلغزد اندرون  
پیش این بت خانه افتد سرنگون  
کس نداند شرق را تقدیر چیست؟  
دل بظاهر بسته را تدبیر چیست.

اومی گفت : " فرهنگ و تمدن غرب با شمشیر خودش  
کشته خواهد شد " این در حقیقت بزرگترین کامیابی و پیروزی  
اودر جامعه اسلامی است.

اقبال همیشه اظهار می داشت : " من از تاریخ اسلام یک  
درس بزرگ آموخته ام و آن این است که در لحظات حساس و  
بحرانی تاریخ که مسلمین پشت سر گذاشته اند ، این اسلام بوده  
که آنان را نجات داده ، نه اینکه مسلمین اسلام را نجات داده

باشند ."

اقبال از گوشه گیری و عزلت که صفت ناپسندیده جمعی از صوفی مسلکان دست از دنیا شسته و به کنج خلوت نشسته و دربروی خلق بسته، بیزار بود .

او مسلکی که مردم را از زندگی و تلاش بدور داشته و از حقایق مهجور دارد و از وقایع جهان غافل نگهدارد، زهری مهلك دانسته و پرهیز از آن را توصیه نموده است .

قبای زندگانی چاك تا کی  
چو موران آشیان در خاك تا کی  
به پرواز آی و شاهینی بیاموز  
تلاش دانه در خاشاك تا کی

وی پیرو مکتب خدمت به خلق و کوشش و تلاش است.

زندگی جهد است و استحقاق نیست  
جز به علم انفس و آفاق نیست

اقبال بی ریا و بی تکلف دنباله روعرفان واقعی است .  
پایه و اساس فکرو فلسفه او ماخوذ از قرآن و اسلام است. وی  
این نظریه را عنوان کرد که روشنفکران متعهدباید چهارچوب  
فکری خودرابا قرآن و اسلام تطبیق دهند، زیرا بدون آن  
بی چهره و بی هویت خواهند بود .



زنده رود (۹) از خاکدان ما بگو  
از زمین و آسمان ما بگو  
خاکی و چون قدسیان روشن بصر  
از مسلمانان بده ما را خبر

پس باید برای خبرگیری از مسلمانان و اتحاد و یگانگی  
میان آنان و مبارزه با تجاوز بیگانگان معمار حرم شد، اما باید  
دانست که مقدس ترین حریم، حرم دل است و کعبه دل را بر  
کعبه گل برتری ها است و تا حرم دل از سیاهی ها پاک نگردد  
کار مسلمانان به سامان نرسد.

فریاد ز افرنگ و دلایزی افرنگ  
فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ  
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ  
معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز  
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز  
از خواب گران خیز

خودشناسی اولین منزل خدانشناسی است. به عقیده اقبال  
خودی از ارکان مهم شرف و بزرگی آدم است. خودی به  
اصطلاح هسته مرکزی همه موجودات عالم است. خودی همه موانع  
و سختی ها را از برابر خود برداشته و مختار می گردد.

اگر خواهی خدا را فاش بینی  
خودی را فاش تر دیدن بیاموز

چون خودی به کمال رسید از قشر فردیت. بیرون  
می جهدراز فردگرایی به جمع گرایی می رسد و چنان وجودش  
گسترده می گردد که جهانی می شود.

فرد و قوم آئینه یکدیگرند  
سلک و گوهر کهکشان اخترند  
فردمی گیرد ز ملت احترام  
ملت از افراد می یابد نظام

این انسان خود آگاه، آزاده ای است که بر نفس خود  
تسلط دارد، کوشنده است، دیندار و معتقد است، بی نیاز است  
و در حقیقت انسان دگرگون شده ای است که به جمع وابسته  
می باشد.

تا توانی با جماعت یار باش  
رونق هنگامه احرار باش

اگر انسان خود را شناسد، درحقیقت زندگی را شناخته

است

برون از ورطه بود و عدم شو  
فزون تر زین جهان کیف و کم شو

خودی تعمیر کن در پیکر خویش  
چو ابراهیم، معمار حرم شو

اقبال طالب قومیت اسلامی است. هدف او وطن بزرگ اسلامی بوده است نه مرزهای خاکی. او انسان واقعی را کسی می داند که در دایره شرایع اسلام عمل کند ولی از برادری و یگانگی و برابری همه انسان ها نیز سخن به میان می آورد. زیرا انسان برایش مطرح است و گوید انسان ها اندام های یک پیکرند و فطرت و سجیت و ساختمان و آرمان واحدی دارند و تقسیم بندی های جغرافیائی و رده گیری های سیاسی هرگز نباید امت مسلمان را بپراکند و صفوفشان را درهم کوید

نه افغانیم ونی ترك و تتاریم  
چمن زادیم واز يك شاخسازیم  
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است  
که ما پرورده يك نوبهاریم

اقبال مردی است که به همه چیز عشق می ورزد. مصلحی بزرگ که نگران وضع زمان خویش است. وی به عالم بشریت اعلام میدارد که برای رسیدن به هدف باید يك روح و يك بعدویك جانب داشت. و گوید: اگر می خواهید به هدف برسید، باید چون سقراط بیاندیشید، دلی مانند عیسی و دستی مانند قیصر داشته باشید.

درعمل پوشیده مضمون حیات  
لذت تخلیق قانون حیات

پارسای پاکبازی است که درخشش نور معرفت و سوزش  
آتش عشق و ایمان یکجا دارد.

چه می‌پرسی میان سینه دل چیست  
خرد چون سوز پیدا کرد دل شد  
دل از ذوق تپش دل بود لیکن  
چو یکدم از تپش افتاد گل شد

اقبال عمل را مقصود حیات می‌داند، وعقیده دارد که  
حیات مبتنی بر فعالیت مستمر است. وی همیشه بر مبارزه و  
پیکار تاکید دارد و گوید :

حدیث بی‌خبران است با زمانه بساز  
زمانه با تون سازد تو با زمانه ستیز  
او معلمی ورزیده و توانا و دانشمندی دانا بود که بازمزمه  
محبت درس عشق و امید و جوش و خروش می‌داد.  
و با کوششی که در پرتو شوق درون و سوز دل داشت همه عمر  
برای ساختن دنیایی از آزادگان دنیائیکه موجب رشک فرشتگان  
است و ذات پروردگار را بشگفت می‌آورد، کوشید.

فروغ خاکیمان از نوریان افزون شود روزی!  
زمین از کوکب تقدیر ما گردون شود روزی

يکي در معنی آدم نگر از من چه می پرسى  
هنوز اندر طبیعت میخلد موزون شود روزی  
چنان موزون شود این پیش پا افتاده مضمونی  
که یزدان را دل از تاثیر او پر خون شود روزی

او مردی شرقی است، معتقد به شرق و آگاه از مشکلات شرق. از يك طرف مظاهری از بی خبریهای مردم مشرق و نابسامانی های زندگی آنها را دیده و از طرفی سنگینی دیوارهای سهمگین و بهم فشرده تمدن مغرب را به روح انسان احساس کرده. از این رویکردش متوجه به یکی از مهمترین مسائل «روزگار ما یعنی «شرق و غرب» شده، و خواسته است راهی یجويد که شرقی را سیل بنیان کن غرب از پای در تیاورد و یاقوهنگی مستقل «نه شرقی، نه غربی» پایدار بماند. بدین سبب است که وی باوجود برخورداری از سر چشمه های فکر و فرهنگ مشرق، ره آوردی نو از عالم اندیشه برای ما به ارمغان آورده است.

بیا ساقی نقاب از رخ برافکن  
چکید از چشم من خون دل من  
به آن لحنی که نی شرقی نه غربی است  
نوانی از مقام لا تخف زن (۱۱)

اقبال يك مصلح و متفکر انقلابی اسلامی و يك رهبر ضد استعماری است که خود را مسئول و متعهد زمان و جامعه خویش می داند. او يك تعهد وسیع و عمیق فکری و انسانی دارد که

مسأله ضد استعماری بودن یکی از لوازم جبری و قطعی آن است .

در رویش خدا مست نه شرقی هر نه غربی  
گهر میرا نه دلی نه صفایان نه سمرقند (۱۳)

در رویش مست خدا نه شرقی است و نه غربی، از اینرو  
مراخته نه در دهلی و نه در اصفهان و نه سمرقند است .

اقبال از جان و دل به ایران عشق میورزید و پیوسته از  
برتری معنوی ایران و مشرق زمین بر مغرب زمین سخن می گفت  
و می خواست به جای ژنو تهران مرکز جامعه ملل باشد و پرتو  
صلح و دوستی از سرزمین ایران بر جهانیان بتابد. چنانکه گوید:

تهران هوگر عالم مشرق کا جنیوا  
شاید کره ارض کی تقدیر بدل جائے (۱۴)

شعر اقبال تنها شعر نیست، فلسفه است، فکر است،  
نقشه ساختن و طرح پرداختن ملت و کشوری نو است.

ز شعر دلکش اقبال میتوان دریافت  
که درس فلسفه میداد و عشق میورزید

اقبال واژه عشق را در مفهومی بسیار وسیع بکار  
میبرد. بنظر او عشق عبارتست از آرزو کردن، مسخر  
ساختن، جذب نمودن و در عالیترین شکل آن خلق ارزشها و

افکار و تلاش در ادراک آنها. آنچه بر زندگی جهانی حکمفرماست عشق است، در وسیعترین مفهوم آن. و این چنین است که میگوید: «چون عشق میورزم میدانم که هستم.».

نه شعر است اینکه بروی دل نهادم  
گره از رشته معنی گشادم  
به امیدی که اکسیری زند عشق  
مس این مفلسان را تاب دادم ( ۱۴ )

اقبال عقل را نعمتی خداوندی دانسته و گوید، چه بهتر  
که عقل و عمل باهم همراه و همگام باشند:

عقل خود را بر سر گردون رساند  
عالم اثبات را افسانه خواند  
بسکه از ذوق عمل محروم بود  
جان او وارفته معدوم بود

او معتقد است که حکمت و فلسفه دارای وسعت عظیمی  
می باشد که دایره آن به مادیات و محسوسات محدود نمی گردد.

بلند تر ز سپهر است منزل من و تو  
براه قافله خورشید میل فرسنگ است

بدین ترتیب آدمی به مقامی میرسد که او را از قید امروز  
و فردا میرهاند و از نشیب و فراز آزاد می گرداند.

نه به امروز اسیرم، نه به فردا، نه به دوش  
نه نشیمنی، نه فرازی، نه مقامی دارم

در این راه عقل جهان بین راهبر و راهنمای او می گردد.

بانوریان بگو که به عقل بلند دست  
ما خا کیان به دوش ثریا سواره ایم

به نظر اقبال عقل دو نوع است :

عقل خودبین دگر و عقل جهان بین دگر است  
بال بلبل دگر و بازوی شاهین دگر است

باتوجه به آثار علامه محمد اقبال درمی یابیم که این نابغه  
قرن پرچم عشق را با عقل برافراشته و جهانیان را برای رهایی  
از تباهی و سیاهی و بدبختی و تیره روزی به این مکتب  
فرا خوانده است.

بنده عشق از خدا گیرد طریق  
می شود بر کافر و مومن شفیق !  
کفر و دین را گیر در پهنای دل  
دل اگر بگریزد از دل، وای دل !  
گرچه دل زندانی آب و گل است  
این همه آفاق، آفاق دل است! (۱۵)



او درباره عقل نظریات و عقایدی همانند پیشوایان معنوی خود دارد.

مومن از عشق است و عشق از مومن است  
عشق را ناممکن ما ممکن است  
عقل سفاک است و او سفاک تر  
پاک تر، چالاک تر، بی باک تر  
عقل در پیچاک اسباب و علل  
عشق چوگان باز میدان عمل  
عقل صید از زور بازو افکند  
عقل مکار است و دامی می زند  
عقل را سرمایه از بیم و شک است  
عشق را عزم و یقین لاینفک است  
آن کند تعمیر تا ویران کند  
این کند ویران که آبادان کند  
عقل چون باداست ارزان درجهان  
عشق کمیاب و بهای آن گران  
عقل محکم از اساس چون و چند  
عشق عریان از لباس چون و چند  
عقل می گوید که خود را پیش کن  
عشق گوید امتحان خویش کن  
عقل با غیر آشنا از اکتساب  
عشق از فصل است و باخود در حساب

عقل گوید شاد شو، آباد شو  
عشق گوید بنده شو، آزاد شو  
عشق را آرام جان حریت است  
ناقه اش را ساریان حریت است (۱۶)

علامه اقبال معتقد است. آنگاه که عقل همراه و مطیع دل و اساس آن بر کتاب و حکمت مبتنی باشد، می تواند ابناء بشر را از گمراهی و ضلالت رهانیده، به راه مستقیم و رستگاری رهنمون گردد.

برگ و ساز ما کتاب و حکمت است  
این دو قوت اعتبار ملت است

فلسفه خودی اقبال که بسیار بر آن تاکید دارد، استقلال نفس است. همراه با مبارزه و مجاهده. طبع فعال و وقاد او آرام ندارد و آرامش نمی خواهد.

يك انسان کامل بنظر او همیشه باید در مبارزه ای بی امان و مداوم با مشکلات و سختیها باشد!

ز شرر ستاره جویم ز ستاره آفتابی  
سر منزلی ندارم که بمیرم از قراری

علامه اقبال یکی از تجلیات اسلام در ظرف وجدان عصر حاضر است که کلیه مسائل را از دیدگاه همین دین مبین نقد و

بررسی نموده است. فلسفه او فلسفه بشر دوستی است که بر تعالیم اسلام استوار می باشد و جنبه جهانی دارد. مهمترین افکار فلسفی این انسان حق گو و حق جو خودی یا خود آگاهی است که معانی این اصطلاح در آثار منظوم و منثور او معادل "خود"، "نفس"، "ذات"، و "شخص" آمده است.

مرا ذوق خودی چون انگبین است  
چگویم واردات من همین است  
نخستین کیف او را آزمودم  
دگر بر خاوران قسمت نمودم

فلسفه "خودی" اقبال فلسفه مثبت وجود محسوسات است. خودی اقبال اصل همه خدای متعال است و این فیلسوف قرن "انای مقید" یعنی "خودی" را قسمتی از "انای مطلق ازلی" بشمار می آورد و در هر حال برای بقای "خودی" خود توصیه می کند که از خداوند طلب استمداد نمایم و بدین وسیله وی "خودی" منکران خدا را فاقد جنبه انسانی می داند.

ز آغاز خودی کس را خبر نیست  
خودی در حلقه شام و سحر نیست  
ز خضر این نکته نادر شنیدم  
که بحر از موج خود دیرینه تر نیست (۱۷)



خودی را از وجود حق وجودی  
خودی را از نمود حق نمودی  
نمی دانم که این تابنده گوهر  
کجا بودی اگر دریا نبودی

نکته مهم فکر اقبال فیلسوف، ارتباط مستقیم با تبلیغ  
بیدارگرانه در بها دادن به علم و معرفت و عقل دارد.

علم تا از عشق برخوردار نیست  
جز تماشاخانه افکار نیست  
این تماشاخانه سحر سامری است  
علم بی روح القدس افسونگری است (۱۸)



علم بی عشق است از طاغوتیان  
علم با عشق است از لاهوتیان  
بی محبت علم و حکمت مرده ای  
عقل تیری بر هدف ناخورده ای (۱۹)

بدیهی است زمانی که روان مردم برانگیخته شود، قوه  
تشخیص در آنان بیدار می شود. او در بسیاری از مقالات و  
اشعارش به ترویج علم برخاسته و بدین ترتیب گوهری را که  
حکومت‌های جابر و استعمارگر میخواستند نور آن را در جان  
آدمیان شرق خاموش کنند، به دم مسیحایی خویش ساخته و

پرداخته است -

دمادم نقشهای تازه ریزد  
بیک صورت قرار زندگی نیست  
اگر امروز تو تصویر دوش است  
بخاک تو شرار زندگی نیست

در حالی که اکثر متفکران جهان به نسبتی که در علوم عقلی پیش رفته اند از نور و حرارت ایمانشان کاسته شده است، این نابغه قرن با همان نگاه که از دامان پدرش نور گرفته بود، بلکه قویتر پیش رفت و هر آن در این نگرش و اعتقاد مستحکم شد. اوصادقانه به نشر عقاید خویش در تمام طول حیاتش اقدام کرد و یک چهره برجسته مقاوم و مبارز از خود در تاریخ بیادگار گذاشت.

سرتیج بهادر سپرو به دبیر کل انجمن ترقی اردو مولوی عبدالحق بمناسبت انتشار یادنامه ای برای اقبال به زبان اردو چنین می نویسد:

من فکر می کنم منصفانه نباشد که اقبال را بدین سبب که حوزه نفوذش را محدود کرده فقط شاعر اسلام بدانیم درست است که اقبال دربارہ فلسفه اسلام، فرهنگ اسلام و دست آورد های اسلامی بسیار نگاشته است ولی هیچکس نخواسته حوزه خطایی شعر میلتنون (۲۱) را با شاعر مسیحیت نامیدن او یا حوزه خطایی شعر کالدا (۲۲) را با شاعر هندوایسم گفتن او محدود

کند. پیام اقبال ارائه دهنده يك آئیده ال جهانی است. و اسلام معیارها و ارزش هائی را در اجتماع مد نظر دارد که نباید نقش این معیارها را در تکامل انسان ها نادیده بگیریم. سپس اقبال از اصلاح فرد به اجتماع می رسد و در حقیقت از جزء به کل، وجود اقبال و جان او یکسره در اندیشه های ناپیدانگیزان فلسفی غوطه نمی خورد و ذوق عمل نیز برای او لطف و جاذبه ای خاص دارد. لمان اندیشه فلسفی نزد وی رنگ مشرب اصالت عمل می پذیرد و از تاریکی و خاموشی دهلیز پرخم و پیچ افکار مجرد به بیرون راه می یابد. لهندا پاره ای از اشعار اقبال از معانی مجرد فلسفی خالی نیست، پی آنکه در این افکار و معنی همه جا از مسلک و مشرب فلسفی خاصی پیروی کرده باشد.

اقبال معتقد است که پیامبر اولین کسی است که مفهوم کامل حقیقت جهان را که مبنای کامل فلسفه است به بشریت می آموزد، بهمین جهت اقبال توصیه می کند که هر فلسفه ای که مبتنی بر مفهوم نبوی حقیقت نباشد ناقص است و فقط عشق به خداست که میتواند شالوده فلسفه انسانی و جهانی را پایه گذاری نماید و اساس این عشق همان خضوع و خشوع و تسلیم کامل به پیامبر است.

اقبال گوید. هر فلسفه ای که جلوه ای از عشق خدا در آن نباشد یا مرده است یا در آستانه مرگ.

می ندانی شور و مستی از کجاست  
این شعاع آفتاب مصطفی (ص) است

اقبال عقیده دارد که به مفهوم " الله " که پایه و اساس فلسفه صحیح است باید شکل فلسفی داده شود زیرا بدون آن نه فلسفه ای خواهد توانست مقبولیت عام یابد و نه موجودات بشری می توانند از شر فلسفه های غلط بگریزند.

چنین فلسفه ای خواهد توانست انقلابی ایجاد کند و نظر تازه ای را در جهان استقرار دهد .

انقلابیکه نگنجد به ضمیر افلاک  
بینم و هیچ ندانم که چه سان می بینم

اقبال عاشق خداست، عاشقی که عشقش را با اصطلاحات فلسفی تعبیر و تفسیر می کند و سعی دارد تا آن عشق را توسط آثارش به خواننده منتقل گرداند.

بدین ترتیب عرضه داشتن چنین فلسفه امری است که جرات و جسارت فوق العاده می خواهد و هر کس این چنین نمی تواند باشد.

اقبال تردیدی ندارد که پیام فیلسوفانه او منادی ظهور عظیم فکری است.

و امتیاز اقبال بر سایر فلاسفه مسلمان اینست که او توانسته با بکار بردن اصطلاح فلسفی "خودی" در ادامه مفهوم اسلامی "الله" پیروز گردد. بدین سبب او انسان ها را دعوت به

این می کند که به پیامش گوش دهند

هیچکس رازی که من گفتم نگفت

همچو فکر من در معنی که سفت؟

پیام پرشور اقبال در گوش طنین می اندازد و حیات می بخشد و روح می پروراند و آزادی می آفریند و ایمان می آورد ، و در این حال حقیقت اسلام در اصالت ارزشهای انسانی مشخص می گردد و اینجاست که اقبال نغمه سر می دهد که تو ای انسان قدر خود را بشناس و از نیروی الهی که در ذات تو نهفته است ، استفاده کن .

مقام شوق بی صدق و یقین نیست

یقین بی صحبت روح الامین نیست

گر از صدق و یقین داری نصیبی

قدم بی باک نه ، کس در کمین نیست

اکنون هم آن جهانی است و هم این جهانی . فرشتگان به بزرگیش درود می فرستند و ما آدمیان او رامی ستاییم . گرچه بظاهر امروز در میان ما نیست و سر به خاک لاهور فرو برده ، ولی مزار حقیقی او در قلب ماست که از خلال گفته هایش حیات ابدی او را مشاهده کنیم . و این اقبال است که با افکار و مبارزات خویش در دل مردم جاودانی شد .

ترا چنانکه توی مردمان کجا دانند

بقدر طاقت خود می کنند استدراک



### فهرست منابع

- ۱- کلیات فارسی اقبال، شیخ غلامعلی پبلیشرز، ناشر  
دکتر جاوید اقبال ص ۴۹- اسرار و رموز، ۴۹.
- ۲- کلیات فارسی اقبال، ص ۶۵- اسرار و رموز، ۶۵.
- ۳- کلیات فارسی اقبال، ص ۸۲۷- پس چه باید کرد، ۳۱.
- ۴- کلیات فارسی اقبال، ص ۸۳۹- پس چه باید کرد، ۴۳.
- ۵- کلیات فارسی اقبال، ص ۸۵۴- پس چه باید کرد، ۵۸.
- ۶- کلیات اردوی اقبال، ص ۴۸۸- ضرب کلیم، ۳۶.
- ۷- در شناخت اقبال، مقاله ماهیت و اهمیت فلسفه اقبال،  
سید غلامرضا سعیدی، صفحه ۶۷.
- ۸- کلیات فارسی اقبال، ص ۷۶۷، جاوید نامه، ۱۷۹.
- ۹- زنده رود، در سفر روحانی اقبال خود اوست و  
بمعنی رود جاویدان و همیشگی آمده است.
- ۱۰- کلیات فارسی اقبال، ص ۵۰۴- زبور عجم، ص ۱۱۲.
- ۱۱- اشاره به سوره طه آیه ۷۱- «لاتخف انک انت الاعلی».
- ۱۲- کلیات اردوی اقبال، ص ۳۱۳- بال جبرئیل، ۲۱.

- ۱۳- کلیات اردوی اقبال، ص ۶۰۹، ضرب کلیم، ۱۴۷.
- ۱۴- کلیات فارسی اقبال، ص ۹۲۵- ارمغان حجاز، ۴۲.
- ۱۵- کلیات فارسی اقبال، ص ۷۹۴- جاوید نامہ، ۲۰۶.
- ۱۶- کلیات فارسی اقبال، ص ۱۰۹- اسرار و رموز، ۱۰۹.
- ۱۷- کلیات فارسی اقبال، ص ۲۴۰- پیلم مشرق، ۶۰.
- ۱۸- کلیات فارسی اقبال، ص ۵۹۸- جاوید نامہ، ۱۰.
- ۱۹- کلیات فارسی اقبال، ص ۶۶۲- جاوید نامہ، ۷۵.
- ۲۰- Sir Iqbal Bahadur Sapru
- ۲۱- Milton شاعر انگلیسی سراینده بهشت گمشده و بهشت پیدا شده.
- ۲۲- Kalda شاعر ہندی.

1950

1951

1952

علی بن ابیطالب  
در سخن  
علاحد اقبال



## «علی بن اییطالبد در سخن علامه اقبال»

آنچه در اشعار اقبال درباره علی (ع) مطرح میشود به حقیقت بررسی زوایا و ابعاد حرکتی در تاریخ است که از گذشته به حال پیوند می گیرد. زیرا اقبال معتقد است که هیچ امری زایل و فانی نیست، بلکه آثار و نتایج و عبرت آموزی هائی دارد که بعدها موجب پیدایش اعمال و حرکات دیگری خواهد شد.

در رهگذر تاریخ هزاران الگو از مصلحان آمدند و هر کدام به تناسب قدرت و امکانات زحمات و مجاهدت هائی را متحمل شدند، ولی جلوه هیچکدام از آنان چون جلوه علی (ع) نیست. اقبال با آگاهی به این جلوه حق و باعشق و علاقه ای که به مرشد معنوی خود مولانا جلال الدین دارد سه بیت از اشعار او را سر لوحه دیوان خویش قرار داده که می گوید:

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت  
شیر خدا و رستم دستانم آرزو است (۱)

او واقعاً در جستجوی شیر خدا (۲) و رستم دستان است.

بحث درباره علی (ع) بدین سادگی نیست، دامنه بحثش بین دو حد کفر و الوهیت است، و دو مرز لعن و عبودیت. در عین حال به همراه نام او عشق و احساس خدا پرستی و پاکبازی و زهد و اخلاص، عدالت و حق دوستی، بندگی بی شائبه، حریت

و جوانمردی، ایمان و انجام وظیفه است.

- زیر پاش اینجا شکوه خیبر است
- دست او آنجا قسیم کوثر است (۲)
- ذات او دروازه شهر علوم (۴)
- زیر فرمانش حجاز و چین و روم (۵)

آنچه موجب شهرت اقبال در سراسر جهان گردیده است، تنظیم اصول هم بستگی اسلامی و معتقدات انسانی اوست که شدیداً تحت تاثیر عرفان ایرانی قرار گرفته که پایه و اساس آن از عرفان قرآنی سرچشمه گرفته است. او می گوید: اسلام يك صبغه الهی است که زندگی مسلمانان را در برگرفته است و کثرت ها را به وحدت و نفاق ها را به وفاق تبدیل نموده است. وی در قطعه «الله الصمد» ضمن تفسیر سوره اخلاص گوید:

مسلم استی بی نیاز از غیر شو  
اهل عالم را سراپا خیر شو!  
چون علی (رض) در ساز بانان شعیر  
گردن مرحب شکن خیبر بگیر (۶)

علی مرتضی گرچه نان جوین می خورد ولی نظر به اینکه قدرت او متکی به الله بود. گردن مرحب یهودی را شکست و قلاع خیبر را فتح کرد. تعلق خاطر اقبال به پیامبر گرامی حضرت محمد (ص) و ائمه اطهار در سراسر آثار منظوم و منثور او بچشم می خورد:

حق تعالی پیکر ما آفرید  
وز رسالت در تن ما جان دمید

و اشارات فراوانی در میان آنها گواهی می دهد که عشق به  
رسول خدا سر لوحه افکار و اشعار اقبال است.

هر که عشق مصطفی(ص) سامان اوست  
بحر و بر در گوشه دامان اوست  
نور صدیق(رض) و علی(ع) از حق طلب  
ذره بی عشق نبی از حق طلب (۷)

او حتی تا آخرین لحظات حیات از شوق و عشقی که  
باخون او عجین شده بود سخن می گوید: دل را از هوس های  
نفسانی خالی کنید و سرای سینه را منزلگاه دوست و فضای  
حضور(ص) قرار دهید.

هست دین مصطفی(ص) دین حیات  
شرع شد تفسیر آئین حیات  
از پیام مصطفی(ص) آگاه شو  
فارغ از ارباب دون الله شو (۸)

اقبال با نشان دادن حیات حقیقی بزرگترین معلم بشر و  
راهنمای او بسوی وحدانیت و رحمت و برادری و مساوات و  
آزادی و بزرگترین شاگرد این مکتب یعنی علی(ع) خواسته است  
به بشر بفهماند که میشود علی وار زندگی کرد.



زحیدریم من و تو زما عجب نبود

گر آفتاب سوی خاوران بگردانیم (۱۰)

شرح حال علی در تاریخ بشر بهترین نمونه شجاعت و شهامت و گذشت و جوانمردی است. سراسر زندگی او مملو از اعمالی است که انسان بی اختیار در مقابل آنها سر تعظیم فرود می آورد و به عظمت شخصیت این جوانمرد مسلمان ایمان می آورد.

توصیف وقایع زندگانی این قهرمان تاریخ اسلام برای تقویت روح ایثار و فداکاری درمیان ملل و اقوامی که احتیاج به نهضت های اصلاحی دارند، بهترین سر مشق و درس جانفشانی در راه عقیده و استوار بودن در برابر حوادث را نشان می دهد، و اقبال مصلح از این موقعیت و شناخت بسیار بهره وری کرده است. وی در شرح اسمای علی مرتضی گوید: (۱۱)

مسلم اول شه مردان علی (رض) (۱۲)

عشق را سرمایه ایمان علی

از ولای دو دمانش زنده ام

درجهان مثل گوهر تابنده ام

نرگسم وارفته نظاره ام (۱۲)

در خیابانش چو بو آواره ام

زمزم ار جوشد زخاک من ازوست

می اگر ریزد زتاک من ازوست

خاکم و از مهر او آئینه ام

می توان دیدن نوا در سینه ام (۱۴)

از رخ او فال پیغمبر گرفت  
ملت حق از شکوهش فر گرفت (۱۵)  
قوت دین مبین فرموده اش  
کائنات آئین پذیر از دوده اش (۱۶)  
مرسل حق کرد نامش بوتراپ (۱۷)  
حق ید الله خواند در ام الكتاب  
هر که دانای رموز زندگیست  
سر اسمای علی (رض) داند که چیست  
خاک تاریکی که نام او تن است  
عقل از بیداد او در شیون است  
فکر گردون رس زمین پیما ازو  
چشم کور و گوش ناشنوا ازو  
از هوس تیغ دو رو دارد بدست  
رهروان را دل بر این رهزن شکست  
شیر حق این خاک را تسخیر کرد  
این گل تاریک را اکسیر کرد  
مرتضی (ع) کز تیغ او حق روشن است  
بوتراپ از فتح اقلیم تن است (۱۸)  
مرد کشور گیر از کراری است (۱۹)  
گوهرش را ابرو خودداری است  
هر که در آفاق گردد بوتراپ  
باز گرداند زمغرب آفتاب (۲۰)  
هر که زین بر مرکب تن تنگ بست  
چون نگین بر خاتم دولت نشست

از خود آگاهی یداللهی کند  
از یداللهی شهنشاهی کند (۲۱)  
حکمران باید شدن بر خاک خویش  
تا می روشن خوری از تآك خویش  
خاك گشتن مذهب پروانگی است  
خاك را آب شو که این مردانگی است (۲۲)  
در عمل پوشیده مضمون حیات  
لذت تخلیق قانون حیات (۲۳)  
خیز و خلاق جهان تازه شو  
شعله در برکن خلیل آوازه شو

اقبال شهامت ابراهیم خلیل (ع) را مثال می آورد و آنرا  
سرمشق قرار می دهد و گوید: اگر می خواهید موفق شوید و  
در راه عقیده خویش جهاد کنید از آتش هم هراس نداشته  
باشید.

قبضے میں یہ تلوار بھی آجائے تو مومن  
یا خالد (رض) جانباز ہے یا حیدر کرآر (۲۴)

"اگر این تیغ هم (شمشیر حق) در دست مؤمن قرار گیرد،  
او یا خالد جانباز می شود یا حیدر کرآر".  
اقبال می خواهد که انسان آرمانیش به خود مؤمن و متکی باشد.

خود حریم خویش و ابراهیم خویش  
چون ذبیح الله در تسلیم خویش

پیش او نه آسمان نه خیبر است  
ضربت او از مقام حیدر است (۲۵)

اقبال در خانواده ای متدین دیده به جهان گشود و از همان کودکی در محیط خانواده و در محافل مذهبی شهر خود مناقب حضرت علی ابن ابی طالب را می شنیده است.

پنجه حیدر که خیبر (۲۶) گیر بود  
قوت او از همین شمشیر بود (۲۷)

در تاریخ نهضت های بشر نهضت اسلامی مقدس ترین آنهاست و علی از پیشوایان بزرگ این نهضت است و اینجا است که چشم نکته بین علامه اقبال این نقطه عطف تاریخ را از نظر دور نداشته است.

وی شدیداً تحت تاثیر صفات ملکوتی و قهرمانی مرتضی علی (ع) قرار داشت و همیشه آرزو می کرد مردمان همانند حیدر باشند و حیدری آموزند.

بده او را جوان پاکبازی  
سرورش از شراب خانه سازی  
قوی بازوی او مانند حیدر  
دل او از دو گیتی بی نیازی (۲۸)

ما نیازمندیم که وضع حال و آینده و خط مشی و روش

خود را در مسیر زندگی مشخص کنیم، بدانیم که چرا زندگی می‌کنیم و چگونه باید زندگی کرد که بسعادت رسید، و جاودان ماند، چه عواملی موجب سقوط و انحطاط و فنا و نیستی است.

سستی‌ها، دو روئی‌ها، عدم تحمل حق و عدل‌ها موجب جلب چه منفعی در حال و چه زبونی‌ه‌نی در آینده میشود و هیچ چیز تازه نیست چنانکه گوید (۲۹):

نه ستیزه‌گاه جهان نئی، نه حریف پنجه فگن نئی  
وهی فطرت اسداللهی، وهی مرحبئی (۲۰)، وهی عنتری (۲۰)

نه ستیزه‌گاه جهان تازه است و نه حریفان پنجه فکن تازه کارند  
حالا هم فطرت اسداللهی وجود دارد، مرحبئی هم هست،  
عنتری هم هست

در این اوقیانوس وسیع و پردامنه زندگی چگونه و از چه راهی باید خود را به ساحل نجات برسانیم و این اقبال است که همواره کوشش دارد مجدها و عظمت‌ها، فرهنگ‌ها و لیاقت‌ها و شایستگی‌های امت مسلم را بیاد آورد و بگوید که چگونه باید زندگی کنند:

من آن علم و فراست باسرگاهی نمی‌گیرم  
نه از تیغ و سپر بیگانه سازد مرد غازی را  
بهر نرخى که این کالا بگیری سودمند افتد  
روز بازوی حیدر (۴) بده ادراک رازی را

اگر يك قطره خون داری اگر مشت پری داری  
بیا من با تو آموزم طریق شاهبازی را (۲۱)

علی قطب نمای کشتی ها، در این اوقیانوس است، علی  
شناسی در حقیقت شناسائی این قطب نما و بهره مندی از آن  
برای رسیدن بساحل نجات است و مطالعه زندگی و خط مشی  
او می تواند الهام بخش و سودمند باشد.

هزار خیبر و صد گونه اژدر است اینجا  
نه هر که نان جوین خورد حیدری داند  
نه هر که طوف بتی کرد و بست زنازی  
صنم پرستی و آداب کافری داند (۲۲)

اقبال در اشعار و مقالات و سخنرانی های خویش همیشه سعی  
کرده است قهرمانان اسلامی را از لابلای صفحات تاریخ بیرون  
بکشد و جلوی چشم مسلمانان قرار دهد و الگویی برای مسلمانان  
ارائه دهد. وی در حکایت بوعبید و جابان در معنی اخوت  
اسلامیه ضمن بیان حکایت اسارت یکی از سپه سالاران سپاه  
یزدگرد ساسانی و امن خواستن او و چگونگی این واقعه  
می آورد (۲۳):

نعره حیدر نوای بوذر است  
گرچه از حلق بلال و قنبر است  
هر یکی از ما امین ملت است  
صلح و کینش صلح و کین ملت است

تاریخ اسلام که درخشان ترین صفحات تاریخ بشر را تشکیل می دهد خدمات و اعمال علی این ابر مرد تاریخ را در بردارد تاجانی که دوست و دشمن بدان معترفند و بی مسما نیست که نخستین منظومه اقبال به فارسی «سپاس جناب امیر» نام دارد که در مناقب حضرت علی سروده و در مجله مخزن ژانویه ۱۹۰۵- م بچاپ رسید، و موج اشتها اقبال بین مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان گر دیده است:

ای محو شنای توزبانها  
ای یوسف کاروان جانها  
ای باب مدینه محبت  
ای نوح سفینه محبت  
ای ماحی نقش باطل من  
ای فیاتح خیبر دل من  
ای سر خط وجوب و امکان  
تفسیر تو سوره های قرآن  
ای مذهب عشق را نمازی  
ای سینه تو امین رازی  
ای سر نبوت محمد(ص)  
ای وصف تو مدحت محمد(ص)  
دانم که ادب به ضبط راز است  
در پرده خامشی نیاز است

اما چکنم می تولا  
تنداست برون جهد زمینا  
زاندیشه عاقبت رهسیدم  
جنس غم آل تو خریدم  
گردون که به رفعت ایستادست  
از بام بلند تو فتادست  
هر ذره درگهت چو منصور  
در جوش ترانه اناللطور  
بی تو نتوان باو رسیدن  
بی او نتوان بتو رسیدن  
فردوس ز تو چمن در آغوش  
از شان تو حیرت آینه پوش  
جانم بفلامی تو خوشتر  
سر برزده ام زجیب قنبر (رض)  
هشیارم ومست باده تو  
چون سایه زبا فتاده تو  
از هوش شدم مگر بهوشم  
گوئی که نصیری خمبوشم  
فکرم چو به جستجو قدم زد  
در دیرشد و در حرم زد  
در دشت طلب بسی دویدم  
دامان چو گرد باد چیدم  
در آبله خاها خلیده  
صد لاله ته قدم دمیده



افتاده گره بروی کارم  
شرمنده دامن غبارم  
پویان پی خضر سوی منزل  
بر دوش خیال بسته محمل  
جویای می و شکسته جامی  
چون صبح بیاد چیده دامی  
پیچیده بخود چو موج دریا  
آواره چو گرد باد صحرا  
وامانده ز درد نا رسیدن  
در آبله شکسته دامن  
عشق تو دلم ریود ناگاه  
از کار گره گشود ناگاه  
آگاه زهستی و عدم ساخت  
بت خانه عقل را حرم ساخت  
چون برق به خرمنم گذر کرد  
از لذت سوختن خبر کرد  
بر باد متاع هستیم داد  
حاجی زمی حقیقتم داد  
سرمست شدم ز پا فتادم  
چون عکس زخود جدا فتادم  
پیراهن ما و من دریدم  
چون اشک ز چشم خود چکیدم  
خاکم بفراز اشک بردی  
ز آن راز که با دلم سپردی

واصل بکنار کشتیم شد  
طوفان جمال زشتیم شد  
جز عشق حکایتی ندارم  
پرورای ملامتی ندارم  
از جلوه عام بی نیازم  
سوزم، گریم، تپم، گذارم (۲۴)

اقبال آگاه می داند که علی (رض) به تجدید انقلاب تکاملی همت گماشته و می خواهد همه نظام های اجتماعی، اعم از سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اعتقادی را از آرایش رجعت و سموم جاهلی به پیرایه و مقام و موقعیت اشخاص را که بر اثر رسوخ سنن و تصورات جاهلی به وضع ناروانی درآمده اند تغییر بخشد و هرکه را به جای شایسته خویش نهد.

سروری در دین ما خدمت گری است  
عدل فاروقی و فقر حیدری است (۲۵)

علی (ع) می تواند الگوی سیاستمداری، اقتصادی، اجتماعی، زهد، عبادت، همسر داری، تربیت فرزند، شجاعت، تقوی، عدالت و ..... باشد و در هر کدام حجت و سند باشد و اینجاست که به مردم زمان خطاب می کند که شما از بزرگان خود چه چیز به ارث برده اید!

حیدری فقر ہے، نے دولت عثمانی ہے  
تم کو اسلاف سے کیا نسبت روحانی ہے (۲۶)

«شما نه فقر حیدری دارید نه دولت عثمانی! شما با اسلاف خود چه نسبت روحانی دارید».

در تاریخ اسلام هیچ شخصیتی مانند شخصیت علی (رض) مورد قضاوت عقاید و اختلاف آراء نیست. شخصیت این بزرگ مزد تاریخ اسلام شایان دقت و تحقیق است. در جامعه زمان علی دو روشی و دو گونی بسیار بود، همچنانکه زمان اقبال. و مردم باصطلاح رند مصلحت اندیش شده بودند.

دل بی قید من بانور ایمان کافری کرده  
حرم را سجده آورده بتان را چاکری کرده  
گهی باحق در آمیزد، گهی باحق در آویزد  
زمانی حیدری کرده، زمانی خیبری کرده (۲۷)

وقتی در جامعه ای حق گویان ساکت بنشینند و در برابر اوضاع بی تفاوت باشند، جامعه تنها لطمه بی تفاوتی آنها را نخواهد خورد، بلکه به لطمه ای بزرگتر که همان جرات خصم باشد دچار خواهد شد.

اقبال مصلح شیفته غنای طبع و زور بازوی علی و همیشه از خدا می خواهد:

جسے نان جوین بخشی ہے تونے  
اپنے بازوی حیدری بھی عطا کر (۲۸)

«بکسی که نان جوین بخشیده ای، به او بازوی حیدر نیز عطا کن».

اساس حکومت علی دادگستری، تقوی و نفریفتن است و اجرای احکام بر مبنای اساسنامه قرآن و سنت پیغمبر است و اینست مدینه فاضله علی.

و اینجا است که اقبال می گوید:

دارا و سکندر سے وہ مرد فقیر اولی  
هو جس کی فقیری میں ہوئے اسداللہی (۲۹)

«آن مرد فقیری که فقرش بوی اسداللہی داشته باشد، بمراتب از دارا و سکندر بهتر است». علی (ع) عدل را یتک وظیفه الہی میدانست و حتی از آن بعنوان یک سنت الہی یاد می کرد: اومی گفت «وفی العدل سعه» در عدل گنجایش و فراخی زندگی است و حاضر نبود عدل را با هیچ چیزی معاوضه کند. اقبال در قطعه «محراب گل افغان کی افکار (۴۰)» که در حقیقت افکار خود اوست سخنانی بیان داشته که بسیار جالب است.



خدا نے اس کو دیا ہے شکوہ سلطانی  
کہ اس کے فقر میں ہے حیدری و کراہی

«خدا او را شکوہ سلطانی عطا کرده است، زیرا در فقر او حیدری و کراہی نهان است». علی میخواهد جوامع را در یک

سطح نگاه دارد وعده ای حاضر به پس دادن امتیازات نیستند، پس با او خصومت می ورزند. در هر حال مساله عدل و عدالت علی از عوامل مهم برانگیختن مردم علیه نهضت او می باشد.

امیر قافله ای سخت کوش و پیهم کوش که در قبيله ما حیدری نه کراری است تو چشم بستنی و گفتمی که این جهان خواب است گشای چشم که این خواب خواب بیداری است (۴۱)

اقبال در قطعه محاوره تیر و شمشیر (۴۲)، باز هم از مقام علی سخن گفته است. گویند تیر به شمشیر گفت: چون از چله کمان بسوی سینه ای نشانه روم درون آن سینه را می بینم اگر دلی پاک و شجاع درمیان آن نباشد آنرا چاک چاک می کنم، ولی اگر قلبی مومن و محکم در آن یابم از هیبتش جانم آب می شود و پیکانم چو شبنم فرو می چکد: اینجاست که در بیان اسرار حق گوید:

سر حق تیراز لب سوفار (۴۲) گفت  
تیغ را در گرمی پیکار گفت  
ای پریها جوهر اندر قاف (۴۴) تو  
ذوالفقار (۴۵) حیدر از اسلاف تو

علی (رض) در همه ابعاد مورد تحسین است. روح بزرگ او پر دامنه و وسیع و افعال و رفتارش گونه گون و در عین حال برخوردار از وحدتی کم نظیر و این همان چیز است که اقبال را

شیفته و فریفته کرده است و در معراج نامه خویش در فلك زحل  
"روح هندوستان" فریاد بر می آورد:

دین او آئین (۴۶) او سوداگری است

عنتری اندر لباس حیدری است (۴۷)

مساله مهم اینست که تعالیم و خط مشی اسلامی را جز از علی و  
اولاد او از چه کسی می توانیم بیاموزیم که مطمئن تر و بواقعیتر  
نزد یکتر باشد. اقبال واقع بین به این امر آگاه است و در جایی  
که بعضی ها به او خرده می گیرند ضمن توصیف و تفوییل مقام  
علی (ع) در قطعه "زهد و رندی" زیر کانه درباره خودش می  
گوید من آدم متعصب و قشری نیستم:

هے اس کی طبیعت میں تشیع بھی ذرا سا

تفضیل علی (رض) هم نه سنی اس کی زبانی (۴۸)

"در طبیعت اقبال يك کمی تشیع هم وجود دارد، زیرا ما از  
زبان خودش تفضیل (۴۹) علی را هم شنیده ایم".  
اقبال فرهنگ غرب را خوب می شناخت و با زیر و بم هایش  
آشنا بود تا جایی که غرب هم او را بنام يك فیلسوف می شناسد  
و جالب آنکه با همه دانش و آگاهی که از فرهنگ غرب داشت  
آنها فاقد يك ایدئولوژی جامع انسانی می دانست. او هرگز بنده  
و برده غرب نشد، زیرا معتقد بود که افرنگ در ماده پرستی  
غرق است و از روحانیت و معنویت دور مانده است و اینجاست  
که در حضور پیامبر(ص) در آنسوی افلاک این چنین گلاب

می‌کند:

دانش افرنگیان غارت گری  
دیرها خیبر شد از بی حیدری (۵۰)

او می‌گفت فرهنگ و تمدن غرب با شمشیر خودش کشته خواهد شد.

اقبال شاعر همه مکان هاواندیشه هاست و این راز بزرگی وی بعنوان يك شاعر و يك انسان که از بند زمان و مکان رسته است و با برگزیدن انسانیت بعنوان محور فکری شعر خود شاعری را به یکی از بزرگترین سرچشمه های الهام تبدیل نموده است. زنده رود (۵۱) اقبال خود اوست. که جاویدانی است. روح سرکشی که در آن سوی افلاک دادسخن می دهد:

باوطن پیوست و از خود در گذشت  
دل به رستم داد و از حیدر گذشت  
نقش باطل می‌پذیرد از فرنگ  
سرگذشت خود بگیرد از فرنگ (۵۲)

و در جای دیگر می‌آورد:

یا عقل کی روباهی، یا عشق یداللهی  
یا حيله افرنگی یا حمله ترکانه (۵۳)

و نیز می‌نویسد: عقل دونوع است «عقل خودبین دگر و عقل

جان بین دگر است» (۵۴)

کبھی تنہائی کوہ و دمن عشق  
کبھی سوز و سرور و انجمن عشق!  
کبھی سرمایۂ محراب و منبر  
کبھی مولا علی خیبر شکن عشق! (۵۵)



زمانی تنہائی کوہ و دمن عشق  
زمانی سوز و سرور و انجمن عشق  
زمانی سرمایۂ محراب و منبر  
زمانی مولا علی خیبر شکن عشق

او از خدا می خواهد که توفیق تپیدن را آنچنان که دل در  
سینه علی تپیده، داشته باشد و سوز صدیق به او عطا گردد.

تڑپنے پہڑکنے کی توفیق دے!  
دل مرتضیٰ (ع) سوز صدیق (رض) دے (۵۶)

«خدایا تو بمن توفیق تپیدن و جان دادن (بال زدن، بلند شدن  
افتادن) عطا فرما».

علی چهره نمونه و انسان اسلام است. وجودی که پیامبر بارها  
عملش و رفتارش را بعنوان عمل و رفتار اسلامی مورد تأیید  
قرار داده است. بنابراین میتوان او را مقیاس اسلام و معیار حق  
و باطل دانست. و هر سخن و عملی را با او سنجید و اقبال هم  
که می خواهد اصطلاحات و تعبیرات و ارزش های اسلام راستین



را جانشین سنت های متروک نماید چه کسی بهتر از علی و خط  
مشی او می تواند آموزنده و یاد آور روش صحیح اسلامی باشد.

جمال عشق و مستی نی نوازی  
جلال عشق و مستی بی نیازی  
کمال عشق و مستی ظرف حیدر(رض)  
زوال عشق و مستی حرف زازی(ه،ع)!

و آنجائی که می خواهد مردم را به خویش اسلامی باز گرداند و  
ارزش حرکت اسلامی را در طول تاریخ به آنها بنماید،  
گوید: (۵۸)

امارت کیا، شکوه خسروی بھی هو تو کیا حاصل؟  
نه زور حیدری(رض) تچه میں نه استغنائی سلماننی(رض)

«امارت چیست! (توانگری چیست!) اگر کسی شکوه خسروی هم  
داشته باشد چه فایده دارد. در حالی که نه زور حیدری دارید  
و نه استغنائی سلماننی(۵۹)»

اقبال درباره قرآن این کتاب آسمانی گوید: (۶۰)

گفتم این سرمایه اهل حق است  
در ضمیر او حیات مطلق است  
اندر او هر ابتدا را انتها است  
حیدر از نیروی او خیبر گشا است

اقبال در قرآن مطالعات عمیقی داشت و در تمام مدت حیات از مطالعه آن دست بردار نداشت. او درباره محکمت عالم قرآنی گوید (۶۱):

علم بی عشق است از طاغوتیان  
علم باعشق است از لاهوتیان!  
بی محبت علم و حکمت مرده  
عقل تیری بر هدف ناخورده  
کور را بیننده از دیدار کن  
بولهب (۶۲) را حیدر کرّار کن

اقبال واژه عشق را در مفهومی بسیار وسیع بکار می برد. بنظر او عشق عبارتست از آرزو کردن، مسخر ساختن، جذب نمودن و در عالیترین شکل آن خلق ارزش ها و افکار و تلاش در ادراک آنها.

اقبال در قطعه جلال و جمال می فرماید (۶۲):

مرے لیے ہے فقط زور حیدری کافی  
ترے نصیب فلاطون کی تیزی ادراک

«اگر قدرت حیدر بمن برسد برایم کافیست، سرعت ادراک افلاطون از آن تو باشد».

اقبال عشق به قرآن را با مهر به اهل بیت درهم آمیخته و از این آمیزه مقدس که توحید و سنت پیامبر است به حقیقت ها رسید

و فضیلت ها کسب کرد و با بیان چنین حقایقی به تکامل یک مؤمن واقعی رسید.

گرچه هر مرگ است بر مومن شکر!  
مرگ پور مرتضی (رض) چیزی دگر!  
جنگ شاهان جهان غارت گری است  
جنگ مومن سنت پیغمبری (ص) است!  
جنگ مومن چیست هجرت سوی دوست!  
ترك عالم، اختیار کوی دوست!  
کس نداند جز شهید این نکته را  
کو بخون خود خرید این نکته را (۶۴)

چه زیباست لحظه مرگ سرخ عابد در راه معبود، آنگاه چشم فرو بسته و رو بسوی پروردگار نهاده پابر جا در برابر هر چه غیر ازوست ایستاده جان برکف فریاد بر می آورد: ای دژخیمان هرچه می خواهید بکنید. چه سعادت عظیم تر و باشکوه تر از بودن در جمع مومنان و شهیدان و این اقبال آگاه است که می گوید (۶۵): ساحت علی می تواند راه را برای پذیرش تعالیم انسان ساز اسلام و تبیین احکام از طریق او و خاندانش هموار کند و آدمی به مقامی برسد که از قید امروز و فردا برهد و از نشیب و فراز آزاد گردد.

دل در سخن محمدی بسند  
ای پور علی (ع) ز بوعلی (۶۶) چند

چسون دیسده راه بیسن نداری  
قاید قرشی (۶۷) به از بخاری

و علامه اقبال این اشعار حکیم خاقانی را که در تحفة العراقین آمده است تضمین نموده و در پایان شعر اردوی خود آورده است.

آدمی حتی اگر بدون مذهب هم بخواهد به حیات خویش ادامه دهد، بازهم نیازمند به الگو و در طلب قهرمان است. الگو و قهرمانی که دارای ابعاد متعدد بوده و هر کدام بعدی از حیات ما را جهت دهنده باشد، و اقبال با اشاره به این دوران پریشان که اعتماد و ایمان از همه سلب شده است و نه شور و حال اسداللهی باقی و نه بولهبی، می گوید (۶۹):

نه خدا رها نه صنم ره، نه رقیب دیر و حرم ره  
نه رهی کهس اسداللهی، نه کهس ابولهبی رهی

«نه خدا ماند و نه اصنام ماندند، نه رقیبان دیر و حرم ماندند  
نه جائی اسداللهی ماند و نه جائی بولهبی ماند».  
پس چه باید کرد ای اقوام شرق! اینجاست که سخنی با امت  
عرب دارد که می فرماید (۷۰):

گرمی هنگامه بدر و حنین (۷۱)  
حیدر (۴) و صدیق (رض) و فاروق (رض) و حسین (رض)

اقبال معتقد است که دنیای آشفته و روح های نابسامان در جهان کنونی را هیچ چیز جز تعالیم آزادی بخش اسلام نمی تواند آرامش بخشد، و می گوید این معرکه دین و وطن چیست! بخود آئید و حیدر کرآر شوید تا خیبر وطن را فتح کنید و دین را سرافرازی بخشید.

بژھ کے خیبر سے ہے یہ معرکہ دین و وطن  
اس زمانے میں کوئی حیدر کرآر بھی ہے (۷۲)

» این معرکه دین و وطن چیست که مقدم تر است از معرکه خیبر آیا در این زمانه کسی حیدر کرآر هم هست؟ زندگی علی بازکننده راه آن حیاتی است که جامعه را زنده و جاوید می نماید و در جاده تنازع بقا راهی برایش باز می نماید. و اقبال گوید علی مرتضی نمونه کامل مقام ولایت و خلافت است که دو نیروی علمی و عملی را در خود جمع دارد و نفس عاقله او برملك ظاهر و باطن حکمفرماست. او می تواند الگو باشد برای زندگی، برای هدفداری، برای جامعه انسانی، نه تنها برای يك جامعه، بلکه برای همه جوامع.

همچو آن خلد آشیان بیدار زی  
سخت کوش و پر دم و کرآر زی  
می شناسی معنی کرآر چیست؟  
این مقامی از مقامات علی است (۷۲)

شعر اقبال تنها شعر نیست، فلسفه است، فکر است، نقشه

ساختن و پرداختن ملت و کشوری نو است؛ او در قطعه «من و تو» پیامی دارد که از علی آموخته است. زیرا علی در دنیا زاهدانه زندگی کرد او به علی تاسی جست و این شعر نشانگر استغنائی طبع اوست (۷۴):

تری خاک میں ہے اگر شرر تو خیال فقر و غنا نہ کر  
کہ جہاں میں نان شعیر پر ہے مدار قوتِ حیدری

«اگر شرری در خاک تو هست بفکر فقر و غنا مباش، زیرا در این جهان مدار قوت حیدری بر نان جوین گذاشته شده است» اقبال قیام حیدری را برای محو ظلم و تحکیم زیر بنای اسلام اساس توحید و بهترین سرمشق برای طالبان شرف و آزادگی می داند.

او به اهل بیت پیامبر عشق و ارادت خاصی دارد، و اشعاری انقلابی و آموزنده درباره آنان سروده است. وی در مناقب حضرت فاطمه زهرا (س) دخت گرامی پیامبر اسلام که اقبال ایشان را سیده النساء (۷۵) می نامد گوید: فاطمه زهرا (س) (۷۶) اسوه کاملی است برای زنان اسلام و از سه نسبت عزیز هستند. نخست آنکه دختر پیامبرند. دیگر آنکه همسر علی مرتضی هستند و سوم آنکه امام حسین را مادرند. بدین سبب زنان باید درس عشق و ایثار و امانت و طهارت و ادب و تعلیم و رضا و بزرگواری را از این بانوی عالیقدر اسلام بیاموزند:

نور چشم رحمة للعالمین (۷۷)  
آن امام اولین و آخرین  
بانوی آن تاجدار «هل اتی» (۷۸)  
مرتضی (رض) مشکل گشا شیر خدا  
پادشاه و کلبه ایوان او  
یک حسام و یک زره سامان او (۷۹)

سرگشتگی‌ها و بی‌هدفی‌ها خود موجب اضطراب و خطری  
برای امنیت است. این سرگشتگی‌ها را چه چیز جز اسلام  
می‌تواند جبران کند و این بی‌هدفی‌ها را چه تعالیمی جز تعالیم  
نجات بخش اسلام می‌تواند هدفدار و جهت‌دار گرداند و  
اینجاست که اقبال در قطعه طلوع اسلام گوید (۸۰):

مثایا قیصر و کسری کے استبداد کو جس نے  
وہ کیا تھا؟ زور حیدر (رض) فقر بوذر (رض)، صدق سلمان (رض)!

«چیزی که استبداد قیصر و کسری را از بین برد، آن چه بود،  
زور حیدر بود، فقر بوذر بود و یا صدق سلمان فارسی!»  
گذشت زمان پرده از روی بسیاری واقعیات بر میدارد و این  
اقبال آگاه است که هشدار می‌دهد (۸۱):

ای که شناسی خفی را از جلی هشیار باش  
ای گرفتار ابوبکر (رض) و علی (ع) هشیار باش!

زیرا او جدا ماندن خلافت را از ولایت و اشغال مسند رهبری

مسلمانان را بوسیله امویان و عباسیان و عثمانیان سرمنشاء و اساس انحراف تاریخ اسلام از مسیر الهی میدانند. مردان بزرگ جهان از هر قوم و ملتی باشند وقتی نفع خداست و اقدار سنت آنها عاید جامعه بشری می گردد متعلق به يك ملت نیستند. همچنانکه اقبال متعلق به يك ملت نیست و اینها مواهبی هستند که تمام بشر بوجود شان افتخار می کند. باشد که علی وار قدم نهم و علی وار عمل کنیم.

گلستانی زخاک من برانگیز  
نم چشم بخون لاله آمیز  
اگر شایان نیم تیغ علی (۴) را  
نگاهی ده چوشمشیر علی (۴) تیز (۸۲)!



#### منابع و مأخذ

- ۱- کلیات فارسی علامه اقبال، شیخ غلام علی آیند سنز لیتد پبلیشرز اشاعت پنجم، ۱۹۸۵ چاپ پاکستان.
- ۲- عوامل ضد انقلاب در حکومت علی (ع)، دکتر علی قائمی مشهد، رمضان ۱۳۹۷ ه.ق، انتشارات شفق، قم، ایران.
- ۳- علی و فلسفه الهی، استاد علامه سیدمحمد حسین



طباطبائی، ترجمه سید ابراهیم سید علوی، دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، ایران.

۴- شرح زندگانی علی بن ابی طالب علیه السلام، نگارش محمد علی خلیلی، انتشارات اقبال، ایران.

۵- باقیات اقبال - ترتیب اول سید عبدالواحد معینی، ترمیم و اضافه محمد عبدالله قریشی آئینه ادب چوک مینار انارکلی، لاهور، پاکستان.

۶- اسرار خودی و رموز بیخودی، علامه شیخ محمد اقبال لاهوری، «نوای شاعر فردا» تنظیم محمد حسین مشایخ فریدنی.

۷- قرآن کریم، ترجمه و تفسیر دانشمند فقیه مهدی الهی قمشه ای، زیر نظر دکتر حسین الهی قمشه ای.

۸- زندگانی رهبران اسلام، ترجمه: انوار البهیة، کتابفروشی اسلامیة خیابان بوذرجمهری، تألیف ثقة المحدثین حاج شیخ عباس قمی، ۱۳۶۰ شمسی، ایران.



### حواشی

۱- اسرار خودی، کلیات فارسی، صفحه ۴ (شیر خدا).

۲- شیر خدا (اسدالله) لقب علی مرتضی (ع) می باشد.

۳- علی در جهان قلاع خیبر گشود و در آن جهان ساقی

کوثر است.

۴- پیامبر می فرمایند: «انا مدینه العلم و علی بابها».

۵- اسرار خودی، کلیات فارسی، صفحه ۴۸.

۶- رموز بیخودی، کلیات فارسی، صفحه ۱۵۸.

۷- ابن شعر در جواب دیوان گوته شاعر آلمانی در پیام مشرق آمده است و به امیر امان الله خان فرمانروای افغانستان پیشکش کرده است (کلیات اقبال سروش) صفحه ۱۹۲.

۸- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۶۱.

۹- حیدر و حیدره بمعنی شیر ژبان و لقب علی مرتضی می باشد.

۱۰- جاوید نامه، فلك مشتری، صفحه ۷۰۶، در نوای غالب.

۱۱- اسرار خودی، کلیات فارسی صفحه ۴۷، ۴۸.

۱۲- به گفته ارباب سیر نخستین کسی که اسلام آورد علی مرتضی (ع) بود و حدیث «دار» متواترست.

۱۳- چشم من مانند نرگس باز مانده و مات و مبهوت نظاره گر جلال و شکوه علوی هستم.

۱۴- خاک تیره من از مهر علی آن چنان مملو گشته که شفاف و صاف گردید و می توان نغمه را در سینه من بچشم

دید .

۱۵- روایت کرده اند که چون در جنگ خندق عمرو بن مقدی کرب بدست حضرت علی کشته شد، رسول خدا فرمودند: «ضربة علیّ يوم خندق افضل من عبارة الثقلین».

۱۶- دین اسلام را دودمان علی حافظ و نگاهبان شدند .

۱۷- گویند روزی رسول خدا علی را خاک آلوده دید و او را بوتراب خواند .

۱۸- یعنی چون کشور تن را مسخر ساخت بوتراب لقب گرفت .

۱۹- پیامبر در جنگ خیبر علی را «کرآر غیر فرار» نامید یعنی اگر انسان جنگجو و خود دار نباشد، کشور گیر نمی شود .

۲۰- اشاره به معجزه ردّ شمس در جنگ صفین می گوید: هر کس در جهان از طاعت و ضبط نفس بمقام بوتراپی رسد قادر خواهد بود که آفتاب را برگرداند .

۲۱- خداوند علی را دست خود نامیده و پیامبر او را اسد الله خوانده است .

۲۲- خاک شدن کمال نیست پدر خاک بودن و مثل علی بوتراب شدن کمال است .

۲۳- معنی زندگی و نظام حیات، آفرینش و عمل است .

۲۴- کلیات اردو، ضرب کلیم، صفحہ ۴۸۹، قطعہ  
"آزادی شمشیر کے اعلان پر"۔

۲۶- خیبر نام ناحیہ ای در حدود ۲۵۰ کیلومتری شمال  
مدینہ در راہ تبوک۔ این کلمہ بفتح اول و سکون ثانی و فتح  
ثالث در زبان یہود حجاز بمعنی دژ و حصن، خیبر را ہفت قلعہ  
بودہ، بنام های ناعم، قموص، کتیبہ، شق، نطاة و طیح و  
سلام۔ این دژها در سال ہفتم ہجری بتصرف قوای مسلمین در  
آمد و علی فاتح آن بود۔ (نوای شاعر فردا، دکترا۔ مشایخ  
فریدنی، صفحہ ۶۸)۔

۲۷- اسرار خودی (کلیات اقبال) در منظومہ "الوقت  
سیف" صفحہ ۷۱۔ اقبال در این منظومہ بہ اہمیت وقت اشارہ می  
کند و گوید: وقت چون شمشیری برآن است ہر کس بہ موقع از  
آن استفادہ کند، پیروزی او حتمی است۔

۲۸- ارمغان حجاز (کلیات فارسی) صفحہ ۹۲۵۔

۲۹- کلیات اردو، بانگ درا، صفحہ ۲۵۲، قطعہ "میس  
اور تو" (من و تو)۔

۳۰- عنتر و مرحب دشمنان اسلام کہ علی (ع) ہر دو را  
شکست داد۔

۳۱- بخش درم زبور عجم، صفحہ ۴۹۶، قطعہ ۲۷۔

۳۲- می باقی (غزلیات)، صفحہ ۲۴۵۔

۲۲- اقبال در این داستان گوید: یکی از سپهسالاران یزدگرد اسیر سپاه اسلام شد. کسی که او را اسیر کرده بود به او امان داد. وقتی دولت ساسانی شکست خورد خواستند این سپهسالار را بکشند، ابوعبیده اجازه نداد و گفت مسلمانان همه برادرند و از خون او در گذشت. دکتر مشایخ فریدنی در کتاب نوای شاعر فردا (صفحه ۱۰۵) درباره این واقعه گوید: چنین داستانی در مغازی و فتوح دیده نشد. ابوعبیده فاتح شام است نه ایران ولی در اخبار فتح دمشق آمده است که ابوعبیده به مردم دمشق امان داد و به صلح وارد دمشق شد.

۲۴- باقیات اقبال، ترتیب دهنده سید عبدالواحد معینی، اضافات محمد عبدالله قریشی.

۲۵- پیام مشرق (بندگی نامه) سروش، صفحه ۱۹۱. این قطعه را بحضور امان الله خان فرمانروای افغانستان ارائه داده است.

۲۶- کلیات اردو، بانگ درا، صفحه ۲۰۴ در قطعه جواب شکوه می گوید.

۲۷- کلیات فارسی، زبور عجم، صفحه ۴۲۴، قطعه ۲۶.

۲۸- کلیات اردو، بال جبریل، قطعه ۶، صفحه ۲۰۱.

۲۹- کلیات اردو، بال جبریل، قطعه ۲۴، صفحه ۲۴۹.

۴۰- کلیات اردو، ضرب کلیم، شماره ۱۰، صفحه

۶۲۲، محراب گل از شعرای افغان است.

۴۱- کلیات فارسی، بخش دوم زبور عجم، قطعه ۱۵.

۴۲- کلیات فارسی، رموز بیخودی، صفحه ۹۷

۴۲- سوفار بن تیر می باشد.

۴۴- قاف کوهی افسانه ای که برگرد جهان کشیده شده و جانی نیست که رشته ای از آن کوه در آن نباشد. برای کوه فرشته ای موکل است که هر زمان خدا بخواهد قومی را هلاک نماید، آن فرشته رشته کوه محل ایشان را می لرزاند و اهالی آنجا را نابود می کند. همچنین بمعنی کوهی بلند است که سیمرغ در آن جای دارد.

۴۵- ذوالفقار نام شمشیر "عاص بن منبه" از کفار قریش بود که در جنگ بدر کشته شد و پیامبر شمشیر او را به حضرت علی (ع) داد. سیف مقضم یعنی شمشیری که بر تیغه آن بریدگی های منظم مانند دنده باشد.

۴۶- منظور آئین هندوستان.

۴۷- جاوید نامه (کلیات فارسی)، صفحه ۷۲۲.

۴۸- کلیات اردو، بانگ درا، قطعه "زهد اور رندی"،

صفحه ۵۹.

۴۹- تفضیلی ها گروهی از غلاة شیعه هستند که درباره علی (ع) غلو می کنند.

۵۰- کلیات فارسی، جاوید نامه، صفحه ۷۷۸

۵۱- اقبال جاوید نامه خود را در ۱۹۲۹ م به شیوه کمدی الهی داتته به نظم آورد و بنام فرزندش جاوید "جاوید نامه" خواند. در این کتاب باتخیل نیرومند خویش به معراجی شاعرانه پرداخته. راهبر و راهنمای اقبال در این سیر مولانا جلال الدین محمد می باشد و گوینده تحت عنوان "زنده رود" در گفتگوها شرکت می کند.

۵۲- کلیات فارسی، جاوید نامه، صفحه ۷۶۲.

۵۳- کلیات اردو، بال جبریل، قطعه ۴۷، صفحه ۲۶۰.

۵۴- کلیات فارسی، صفحه ۲۵۹

"عقل خودبین دگر و عقل جهان بین دگر است."

"بال بلبل دگر و بازوی شاهین دگر است."

۵۵- کلیات اردو، رباعیات، صفحه ۲۷۹.

۵۶- کلیات اردو، بال جبریل، قطعه ساقی نامه، صفحه

۴۱۶.

۵۷- کلیات اردو، رباعیات، صفحه ۲۷۵.

۵۸- کلیات اردو، بال جبریل، قطعه "ایک نوجوان کی

نام" صفحه ۴۱۲.

۵۹- سلمان فارسی از صحابه پیامبر اسلام (متوفی ۲۶

هجری قمری).

۶۰- کلیات فارسی، مثنوی مسافر، (شرح سفر چند روزه به افغانستان، صفحه ۸۵۸- مسافر به کابل وارد میشود و بحضور نادر شاه افغان می رسد.

۶۱- کلیات فارسی، جاوید نامه، بخش محکمت عالم قرآنی، قسمت چهارم (حکمت خیر کثیر است)، صفحه ۶۶۲.

۶۲- ابولهب که دائم در پی آزار و دشمنی با پیامبر بود با تمام اقتدار و دارائی نابود شد و دو دستش که به رسول سنگ انداخت قطع گردید و مال و ثروتی که برای محو اسلام اندوخته بود بکارش نیامد و او را از هلاک نرهانید (سوره لهب - قرآن مجید).

۶۳- کلیات اردو، ضرب کلیم، صفحه ۵۸۵.

۶۴- کلیات فارسی، جاوید نامه (در حقیقت حیات و مرگ و شهادت) صفحه ۷۷۲.

۶۵- شهیدان در راه اقامه عدل و ایستادگی در برابر جباران و ستمکاران خون خود را دادند و جان خود را باختند و بکوی دوست مشتاقانه شتافتند. از اینجهت به والا ترین مفهوم بلوغ انسان یعنی عرصه رابطه «انسان و جامعه» دست یافتند.

۶۶- بوعلی سینا فیلسوف ایرانی.

۶۷- قاید قرشی منظور رهبری پیامبر گرامی اسلام است که از طایفه قریش بودند.



۶۸- کلیات اردو، ضرب کلیم، قطعه "ایہ فلسفہ زدہ سید زادی کی نام"، صفحہ ۴۸۱.

۶۹- کلیات اردو، بانگ درا، غزلیات. اقبال در این قطعه می خواهد بگوید که "خودی" افراد مضحل شده است و اعتقاد و ایمان مضحل گشته است.

۷۰- کلیات فارسی، پیام مشرق (مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق) صفحہ ۸۳۵.

۷۱- محلی که پیامبر با کفار جنگ کرده اند

۷۲- کلیات اردو، بال جبریل، قطعه ۴۲. صفحہ ۲۵۶.

۷۳- کلیات فارسی، مثنوی مسافر، صفحہ ۸۱۱، او در این قطعه ظاهر شاه افغان را نصیحت می کند نه همچون پدر باش.

۷۴- کلیات اردو، بانگ درا، صفحہ ۲۵۲. قطعه "میس اور تو"

۷۵- بمناسبت آنکه بانوی اول اسلام بودند سیده النساء لقب گرفتند.

۷۶- فاطمه (س) دارای چهره تابناک و زیبایی بودند. بدین سبب زهرا نامیده شدند.

۷۷- رحمة للعالمین لقب رسول خدا می باشد و اشاره به آیه ۱۰۷ سوره انبیاء "وما ارسلناک الا رحمة للعالمین" است.

۷۸- تاجدار «هل اتی» کنایه از حضرت علی علیه السلام است که در سوره هل اتی (الدهر) شمه ای از مناقب آن حضرت بیان شده است.

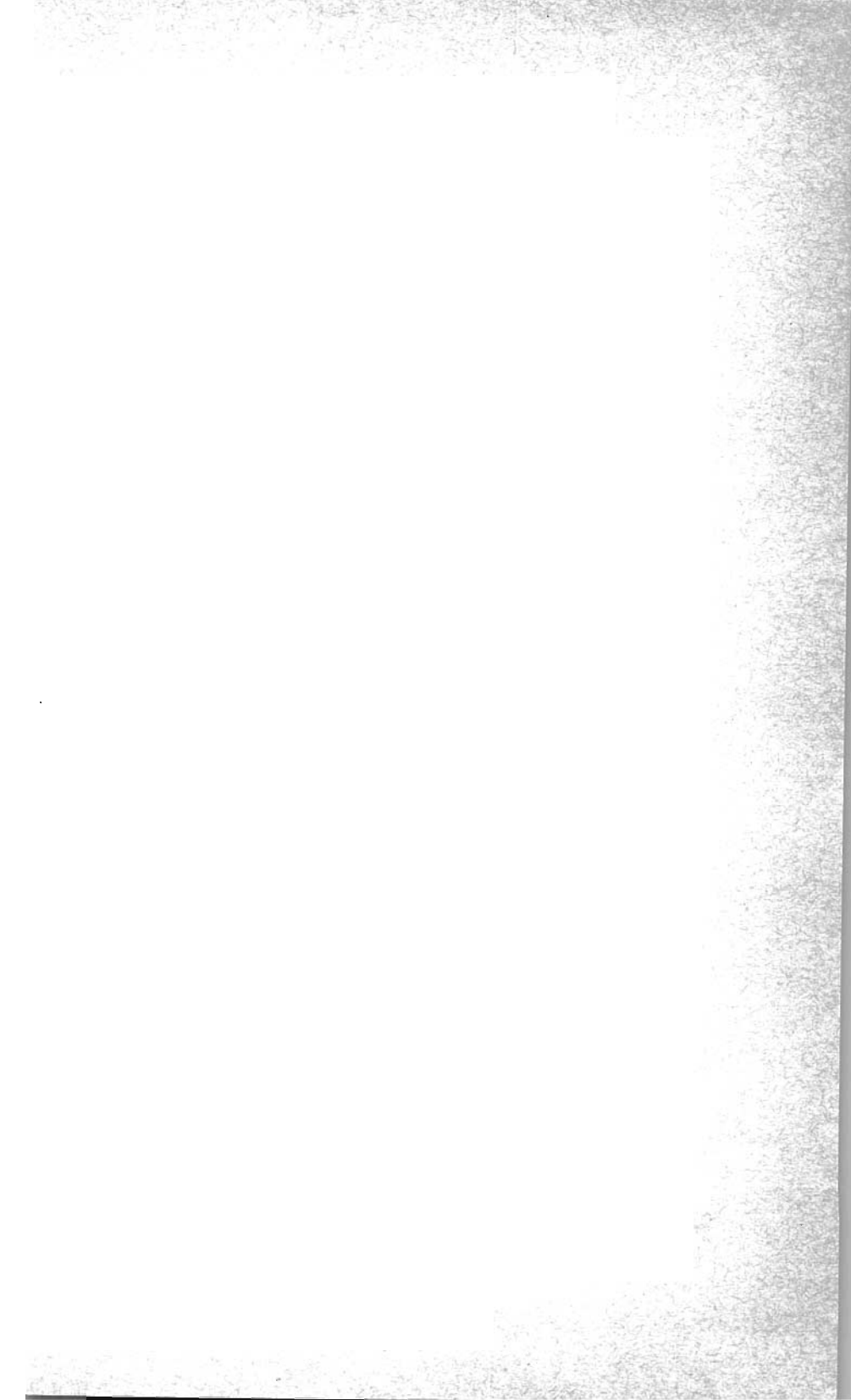
۷۹- کلیات فارسی، رموز بیخودی، صفحه ۱۵۲.

۸۰- کلیات اردو، بانگ درا، صفحه ۲۷۰.

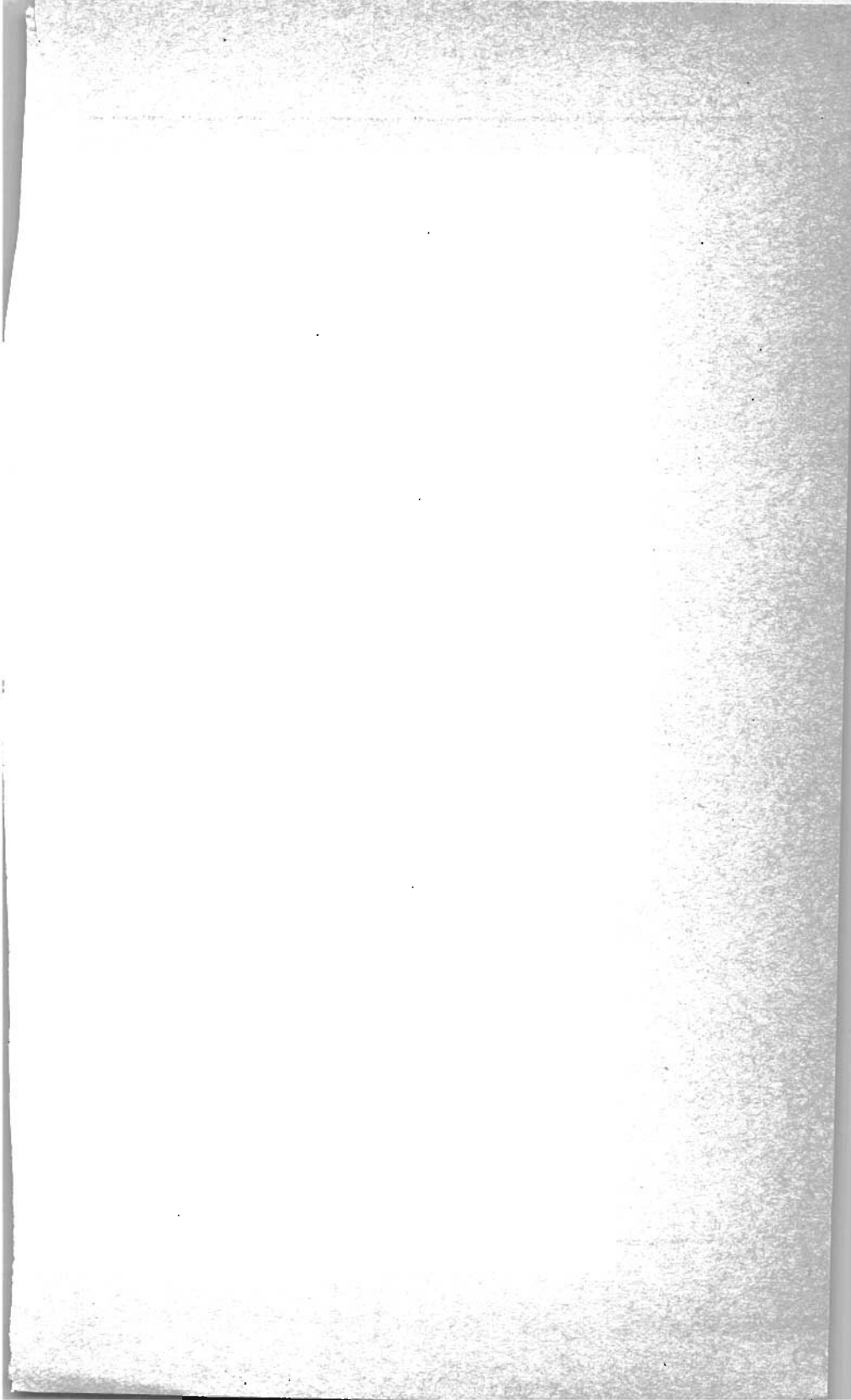
۸۱- کلیات اردو، بانگ درا، صفحه ۲۶۶ (قطعه دنیای اسلام به زبان اردو می باشد و ۶ بیت آن بفارسی سروده شده است) اشعار اردوی اقبال آنقدر به شعر فارسی نزدیکند که باتغییر کوچکی میشود مفهوم و معنی را دریافت.

۸۲- کلیات فارسی، ارمغان حجاز، صفحه ۹۲۸.





علامه اقبال  
و حافظ شیرازی



## «علامه اقبال و حافظ شیرازی»

شعر را مقصود اگر آدم گری است  
شاعری هم وارث پیغمبری است

من نه ادعای اقبال شناسی و نه ادعای حافظ شناسی دارم. شوق تحقیق بر آنم داشت که قلم بدست گیرم و از هردوی این بزرگان شعرو ادب فارسی یاد کنم و اگر آن دو را در مقابل یکدیگر قرار دادم بخاطر عشق و علاقه ای است که بهر دو دارم. و دیگر آنکه چه در سبک و اسلوب و چه در معانی بیان اقبال در اشعار بسیار به حافظ تاسی جسته است. حال که سخن از حافظ و اقبال است بی مورد نمیباشد به اشعار اقبال که نشانگر اشتیاق زائد الوصف وی نسبت به بیت بیت و مصرع مصرع شعر حافظ از خود بروز می دهد استناد نمایم و این کلام اقبال است که تاکید در تتبع اشعار حافظ دارد.

حافظ : ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما  
آب روی خوبی از چاه زنخدان شما

اقبال : چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما  
ای جوانان عجم جان من و جان شما

حافظ : سرم خوشست و ببانگ بلند می گویم  
که من نسیم حیات از پیاله می جویم

اقبال : باین بهانه در این بزم محرمی جویم

غزل سرایم و پیغام آشنا گویم

بسبب برداشت از کلام حافظ، اقبال در پیام مشرق و زبور عجم خویش در حدود ۲۴ غزل را با حفظ وزن و سبک به استقبال حافظ می رود. البته این شامل اشعاری نیست که طبق قوافی حافظ سروده است.

حافظ : بیاکه قصر امل سخت سست بنیادست

بیار باده که بنیاد عمر بریادست

اقبال : بیاکه ساز فرنگ از نوا بر افتاده است

درون پرده او نغمه نیست فریاد است

حافظ : مابدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

اقبال : ما که افتنده تر از پرتو ماه آمده ایم

کس چه داند که چسان این همه راه آمده ایم

حافظ : در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

اقبال : عقل چون پای در این راه خم اندر خم زد  
شعله در آب دوآید و جهان برهم زد

استفاضه و استعانت از دیوان حافظ شیراز مختص به مساله و موضوع خاصی نیست. بلکه همه مسائل موجود را در بر می گیرد و از تعابیری که حافظ در اشعار خود بکار برده استفاده می کند. و از اوزانی که حافظ در آنها بسرایش غزل پرداخته نظیره می سازد. و با توجه به مضامین بکر لسان الغیب تسلیم سلیقه شعری وی می گردد. و در این مسیر صریحا مقام حافظ را گوشزد می کند.

حافظ : ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟  
منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟

اقبال : عرب که باز دهد محفل شبانه کجاست؟  
عجم که زنده کند رود عاشقانه کجاست؟

حافظ : شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان  
که بمژگان شکند قلب همه صف شکنان

اقبال : حلقه بستند سر تربت من نوحه گران  
دلبران، زهره و شان، گلبدنان، سیم بران

در دیوان اقبال شاهد غزلهایی هستیم که در آنها به تحلیل



و تاویل بیتی از حافظ دست زده و یا مصرعی از آنرا بکار برده است.

حافظ : گوش کن پند ای پسر وز بهر دنیا غم مخور  
گفتمت چون دُر حدیثی گر توانی دار گوش

اقبال : در غم دیگر بسوز و دیگران را هم بسوز  
"گفتمت روشن حدیثی گر توانی دار گوش"

حافظ : تاز میخانه و می نام و نشان خواهد بود  
سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

اقبال : زندگی جوی روان است و روان خواهد بود  
این می کهنه جوان است و جوان خواهد بود

اقبال واصف بی نظیر حافظ بوده است. بنظر می آید که اولین بار با حافظ از طریق کتاب " حیات حافظ " (اردو) نوشته محمد اسلم جیراچیوری و ترجمه انگلیسی دیوان حافظ (مترجم کلارک) و ترجمه آلمانی شرح شعر حافظ (شرح ترکی دیوان نوشته محمد افندی سودی) آشنا شده است.

اما بنابر تحقیقاتیکه درباره شعر فارسی اقبال انجام داده ام، اولین کسی که اقبال را با شعر و سخن فارسی آشنا کرد سید میر حسن، معلم و مربی بزرگ او می باشد که در یک خانواده ایرانی چشم بجهان گشوده بود، وی به اقبال زبان

فارسی آموخت و او را با اشعار شعرای بزرگ پارسی گوی از آنجمله حافظ شیرازی آشنا ساخت.

ناگفته نماند که شعر فارسی در شبه قاره اغلب در خانه ها خوانده می شد و پدر علامه اقبال شیخ نور محمد خود از علاقمندان عرفا و شعرای بزرگ فارسی گوی بود.

اقبال از محتویات کتب لطیفه غیبی نوشته میرزا محمد دارابی ، لطائف اشرفی در بیان طوایف صوفیان و نفحات الانس جامی، درباره حافظ آشنا بود. او عاشق رمزیت شعر حافظ بود و گوید :

برهنه حرف نگفتن کمال گویانی است  
حدیث خلوتیان جز به رمز وایما، نیست

اقبال در موارد مختلف آثار خود چه فارسی، چه اردو به نقل و تضمین و توصیف اشعار حافظ پرداخته است .

حافظ : بلا زمان سلطان که رساند این دعا را  
که بشکر پادشاهی ز نظر مران گدا را

اقبال : بلا زمان سلطان خبری دهم ز رازی  
که جهان توان گرفتن بنوای دلنوازی

حافظ از جمله کسانی است که حجاب دنیا را با شجاعتی بی مانند دریده و بر ترفندهای بی شمار آن سبقت بسته و

کمتر آرایه و پیرایه ای چشم حق بین وی را می فریبد و از تأمل در حقیقت دنیا و احوال گذران آن باز می دارد و اقبال حقیقت بین واله و شیدای این حقیقت است. حقیقتی که درخشش بیداری دارد و عقل و دین حاکم بر آن است.

شاهد سخن را در کنار گرفت و پروبال آن را بطریقی آراست تا باجمال دلآویزی دیده بی اعتنای مردمان راکه به عادات و آداب ظاهری غربی متمایل گشته بودند به معانی حکیمانه که در شعر خود بکار می برد، متوجه سازد. زیرا زبان حافظ اوج پختگی زبان شعر فارسی در پایان قرن هشتم است شعری که اوج ظرافت معنوی را در قرن هفتم در هنر سعدی طی کرد و در قرن هشتم به دست حافظ به معراج ظرایف لفظی دست یافت.

حافظ: اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا  
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

اقبال: بدست ما نه سمرقند و نه بخارانیست  
دعا بکوز فقیران نه ترک شیرازی

حقیقت اینستکه اثر حس بیان، حسن اختراع، ترکیب و حسن آهنگ حافظ همه عمر بر علامه محمد اقبال مستولی بوده است. گرچه که در اسرار خودی اشعاری مخالف با نظریات حافظ آمده بود، ولی نا گفته نماند که این مخالفت با اثرات سکرآورد و معانی ظاهری بعضی از الفاظ و بیانات حافظ بوده

است .

متناقض گوئی عارفانه بویژه شعرای عارف حدیثی تازه نیست. نه از حافظ شروع شده و نه به او خاتمه یافته است . رمز آمیزی و چند جانبی کلی ، بعضی اشعار او را قابل انواع تعبیرات گوناگون کرده است. البته باید دانست که حافظ در ازاء هریت که در ترك دنیا و امثالهم سروده ، چند برابر آن ابیاتی در عشق به دنیا و حقیقت و حقانیت و کوشش و تلاش و انتقاد به زاهدان ریا کار دارد .

حافظ: زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست  
درحق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست

اقبال: از نوا برمن قیامت رفت و کس آگاه نیست  
پیش محفل جز بم و زیر و مقام و راه نیست

درحقیقت نباید آزاد اندیشی او را با لا قیدی اشتباه کرد .

حافظ: دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما  
چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما؟

اقبال : چیست یاران بعد از این تدبیر ما؟  
رخ سوی میخانه دارد پیرما

بررسی اوضاع تاریخی که حافظ مقارن آن عمر گذاشته

است روشن می سازد که این سالک روشن ضمیر سنگینی چه شرایط اجتماعی و اخلاقی را بر دل احساس کرده آنگونه که در اشعارش منعکس شده است. در هر حال سخن حافظ آئینه تمام نمائی است که از خلال آن میتوان جامعه آن روز ایران را بررسی کرد.

حافظ : شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل  
کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها  
اقبال : شب تاریک و راه پیچ پیچ و بی یقین راهی  
دلیل کاروان را مشکل اندر مشکل افتادست

بهمین ترتیب هنگامی که در سال ۱۹۱۹ میلادی در امرتسر و لاهور حکومت نظامی اعلام شد علامه اقبال نیز با اشعار حافظ وسیله ای برای تسکین خویش می جست، چنانکه این حالت خود را در نامه ای خطاب به مهاراجه سرکشن پرشاد چنین بیان می کند :

" امروز هشتمین روزی است که حکومت نظامی می باشد  
... خداوند فضل و کرم نماید من از اشعار حافظ تسکین  
گرفتم."

هان مشو نومید چون واقف نئی ز اسرار غیب  
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

عطیه بیگم درباره ملاقاتی که در سال ۱۹۰۷ میلادی

در انگلستان با علامه اقبال داشته چنین می نویسد:

"وقت صحبت سخن از حافظ بمیان آمد و نظر به اینکه من  
علاقه زیادی به این شاعر بزرگ داشتم شعر هائی از او را  
خواندم. اقبال نیز حافظ را بی اندازه ستایش کرد و گفت:  
"وقتی در رنگ حافظ هستم روح او در بدن من حلول می کند و  
شخصیت من در شخصیت او گم می شود و من خود حافظ  
می شوم"

خلیفه عبدالحکیم می نویسد: بعضی از غزلهای فارسی  
اقبال چنان هستند که اگر آنها را در دیوان حافظ بیآوریم  
خواننده سی تواند فرق بین آنها و کلام حافظ بگذارد. و  
پروفسور محمد منور گوید: "برخی از غزلهای فارسی اقبال  
آنچنان هستند که می توان بیشتر ابیات آنها را در دیوان حافظ  
شامل کرد.

حافظ: نه هر که چهره برافروخت دلبری داند  
نه هر که آینه سازد سکندری داند  
هزار نکته باریکتر زمو اینجاست  
نه هر که سر تراشد قلندری داند

اقبال: جهان عشق نه میری نه سروری داند.  
همین بس است که آنین چا کری داند  
بیا به مجلس اقبال و يك دو ساغر کش  
اگرچه سر تراشد قلندری داند

مثال های فراوانی وجود دارد که علامه اقبال چه قبل از انتشار اسرار خودی و چه بعد از آن تحسین بسیار بر حافظ نموده است. و دلیل مخالفت او بر اثرات منفی آن اشعاری بود که بر قلوب و اذهان افراد سطحی و زوال پذیر گذاشت .

عجب مدار زسر مستیم که پیر مغان  
قبای رندی حافظ بقامت من دوخت  
صبا بمولد حافظ سلام ما برسان  
که چشم نکته وران خاک آن دیار افروخت

اقبال خدمت غزل سرای شیراز سلام و ارادت ارسال داشته و به آن شیرازی که از روشنائی چشم نکته وران فروزان است و بدیهی است که خواجه حافظ همچون شمع فروزان شیراز است.

اقبال می خواست که روح مقاومت در مردم ایجاد نماید .  
در چنین موقعی خواندن اشعار خواجه حافظ در خانقاه ها و عزلتکده ها مرسوم بود. قوالان مردم را به قناعت و سازش با زمانه تشویق می کردند.

و اینجاست که اقبال با استناد به گفته حافظ داد سخن

می دهد:

در کوی نیک نامی مارا گذر ندادند  
گر تو نمی پسندی تغییر کن قضارا

تأثیر عظیم اشعار حافظ در تشکیل و تکمیل شخصیت های عرفانی برآستی امری کتمان ناپذیر است. در راستای توجه به علل این تأثیر پذیری و تحلیل شرایط آن جذبه های شدید دیوان لسان الغیب است که متکلمین و مفسرین و متصوفین و شعرای مشهور را به وادی سلوک کشانده و در اقلیم عرفان گامزن میدارد:

سینه شاعر تجلی زار حسن  
خیزد از سینای او انوار حسن

علامه اقبال در کتاب خود به زبان انگلیسی بنام:

(The Development of Metaphysics in Persia)

(فلسفه ماورا، الطبیعه در ایران) در این باره می نویسد که دلیل نظریات تحسین آمیز او می باشد.

ولی مقدمه اسرار خودی اقبال را می توان سرآغاز نظر جدید او درباره مخالفت کلی یا جزئی او با تصوف پنداشت. بطور کلی تصوف یا به عبارت دیگر نظریات و افکار و اعمال صوفیان پشمینه پوش را مانع تحرك و پیشرفت امت مسلمان می پندارد. با این همه بیشتر اشعارش نه فقط مملو از اصطلاحات صوفیانه است، بلکه بيمورد نیست اگر بگوئیم در آنها کلمات صوفیانه نسبت به کلمات فلسفی و مذهبی بسیار بکار برده شده



است .

از مطالعه آثار اقبال می توان استنباط کرد که آثار علامه گویا جزوی از آثار صوفیان بزرگ است . وقتی علامه اقبال در خلال خطبات خود از شعور نبوت و شعور ولایت صحبت می کند در آنجا نیز برای شعور اولیا، اهمیت شایانی قائل است .

اگرچه سیاق سخن در کلیات دیوان اقبال به فخامت و استحکام کلام در دیوان لسان الغیب نیست، ولی این شاعر و حکیم الامه بزرگ در طیفی از شیفتگی و بدور از هر گونه خودنمایی و خودپسندی سخن خود را بیان می کند :

نه بینی خیر از آن مرد فرودست  
که بر من تهمت شعر و سخن بست

جانمایه اساسی سخن اقبال را پند و اندرز تشکیل می دهد و بر هر سخنی که سروده پند و جنبش و حرکت همچون سپند می سوزد و عطر افشانی می کند.

نغمه گر معنی ندارد مرده است  
سوز او از آتش افسرده است

بی شك در میدان غزل که اقبال بیشتر اشعارش را در بیان آراء و عقاید خویش بکار بسته است، نمی باید توقع آنچه نازک خیالی به معنای معمول کلمه را داشت . توصیفات اقبال پیوسته آمرانه و قاطعانه می نماید. اما این مطلب پیش از آنکه به

شیوه و اسلوب سخنگویی و بیان شاعرانه او بازگردد و به آنها لطمه بزند، ریشه در مسائلی دارد که در فرادید مخاطبان عرضه می دارد و نیز به دیدگاه شاعر از تبیین اندیشمندان مسائل مربوط می شود :

شعر را سوز از کجا آید بگوی  
از خودی یا از خدا آید بگوی

اما آنچه به شعر او رنگ و بوی خاصی می دهد و قابل بررسی و مطالعه است، آرا، و افکار دینی - سیاسی اقبال سخت کوش است که به این نحو بارز و تا این درجه صمیمانه در کمتر شاعری دیده می شود. خاصه اگر به پایگاه والای مسؤلیتی که اقبال نسبت به حقیقت شعر اختیار کرده است، توجه کنیم ارزش و اهمیت اقدام شجاعانه وی را در پاسداری از زبان شعر به نیکوترین وجهی در می یابیم.

نغمه مردی که دارد بوی دوست  
ملتی را می برد تا کوی دوست

اقبال حق گو و حق جو، شعر را دستمایه حیات قرار داده و شاهین بلند پرواز را به پرواز در می آورد و برایشان با بیداری و شجاعت فرمان پرواز شاهینی می دهد. آنگاه با سینه ای شکافته آدمیت را که اصل آدمی است گوشزد می کند و همه چیز و از جمله شعر را در خدمت نیت و مقاصد انسانی قرار می

دهد :

قبای زندگانی چاک تا کی؟  
چو موران آشیان در خاک تا کی؟  
به پرواز آی و شاهینی بیاموز  
تلاش دانه در خاشاک تاکی؟

شعر اقبال تنها عنصر خیال و ادبیات محض نیست و فقط به بیان مضامین ادبی اکتفا نمی کند بلکه سرشار از حکمت، فلسفه، عرفان، اخلاق، دین، تلمیحات تاریخی و قرآنی و همراه آن پیام اوست که خطوط اصلی آنرا با استدلال فکر و فلسفه و عقیده در هم آمیخته و از همه مهمتر ظرافت بیان اوست که میتوان از جهان بینی و حتی ایدئولوژی او بدست آورد:

از نوا تشکیل تقدیر امم  
از نوا تخریب و تعمیر امم

درحقیقت بین فکر اقبال و دیگران تفاوت های عظیم و آشکاری می بینیم و در می یابیم که نگرش و منش و خلق و خوی و نگاه او به جهان و زندگی با دیگران فرق دارد .

اهمیت اقبال از جهات مختلف محتاج هیچ تفسیر و توضیح نیست. او شاعری بزرگ و انقلابی و معمار واقعی پاکستان است. هزاران نفر از دستداران او بیشتر ابیاتش را از بر دارند.

نا گفته نماند که اقبال در حدود ۱۵ هزار بیت شعر

دارد که نه هزار آن بفارسی و بقیه به اردو می باشد. و این از افتخارات شعر فارسی است که مصلحتی این چنین زبان فارسی را برای گفتن راز دل و درون بهتر و کامل تر تشخیص داده است.

در آثار فارسی و اردو و انگلیسی اقبال بیش از ۶۰ شاعر فارسی گوی با نقد و تبصره های گوناگون مذکور افتاده اند. اقبال مصرع ها و ابیات سراینندگان متعددی را تضمین نموده، اوزان، بحور، قوافی و ردیف های بسیاری از ناموران شعر فارسی را عیناً و یا با تصرفاتی نقل کرده است و روشن است که تحقیق و تتبع اقبال و گامزدن در دواوین شعرای فارسی کاری سهل نبوده و این قدرت هنر مبتکرانه اقبال است که توانسته آن گونه از همه این سخنوران استفاده نماید که در نوع خود کم نظیر باشند و کوشش و پژوهشی ارزنده و قابل تحسین است و آن چنان که سبک تازه ای ابلاغ نموده که ناقدان سخن آنرا " سبک اقبال " نام نهاده اند:

کس نداند در جهان شاعر کجا است !  
پرده او از بم و زیر نواست  
آن دل گرمی که دارد درکنار  
پیش یزدان هم نمی گیرد قرار  
جان ما را لذت اندر جستجوست  
شعر را سوز از مقام آرزوست

من به دریافتی قابل توجه درباره اشعار اقبال و هم آهنگی و نزدیکی آن به حافظ دست یافتم، استنباطی آنچنان که

براستی میتواند در شناخت اقبال و دیگر ناموران سخن فارسی و شناخت معانی مختلف در آنها سودمند و گره گشا باشد.

اقبال شاعر به معنای نظم آزا و قافیه سنج که مشابه آن در تاریخ ادب و فرهنگ بسیار باشد نیست، او حکیمی متفکر و تفکر انگیز است. فرزانه ای است دارای اندیشه های عمیق عرفانی و عواطف ژرف انسانی. شعر او عصاره حکمت عملی اسلاف ماست. همانطور که شعر حافظ اوج اعتلای حکمت نظری می باشد:

پس از من شعر من خوانند و دریابند و می گویند  
جهانی را دگرگون کرد يك مرد خودآگاهی



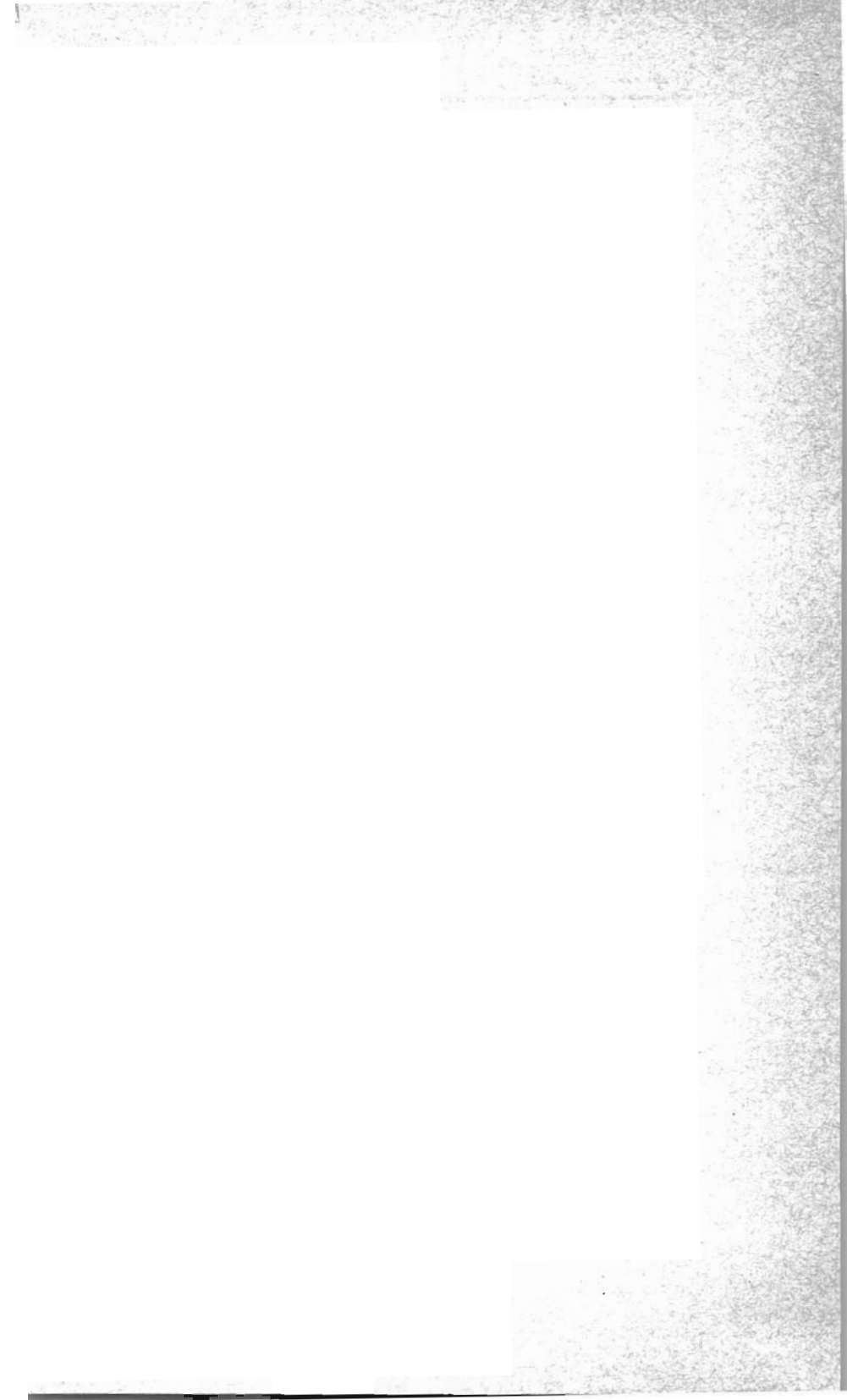
### «منابع»

- ۱- عطیه بیگم ترجمه از برنی، چاپ آکادمی اقبال کراچی، صفحه ۱۱-۱۰.
- ۲- خلیفه عبدالحکیم. فکر اقبال، صفحه ۲۷۴.
- ۳- علامه اقبال کی فارسی غزل، صفحه ۵۸ مقاله اقبال و حافظ.
- ۴- دیوان حافظ شیرازی، از انتشارات انجمن خوشنویسان، ۱۳۶۰ شمسی.

۵- کلیات اقبال (فارسی)، غلام علی ایند سنز لمیتد پبلشرز، ناشر دکتر جاوید.

۶- رجوع شود به مقاله اول از مجموعه مقالات اقبال بنام احیاء فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام.

۷- حافظ اور اقبال، یوسف حسین خان، غالب اکیدمی، نئی دهلی، ۱۹۷۶ میلادی.



چشم  
سال  
در  
خدمت  
اقبال





## « چهل سال در خدمت اقبال »

علی بخش که بود؟ مردی که از جوانی به خدمت اقبال درآمد و در سفر و حضر او را همراهی کرد و ۴۰ سال صادقانه کمر به خدمت اقبال و اولاد او بست، و تا آخرین لحظات حیات اقبال در کنار او بود.

علی بخش اهل روستای «اتل گره» از بخش «هوشیارپور» (۱) بود. او در حدود سال ۱۹۰۰ میلادی (۲) بخدمت اقبال درآمد (۳) و در منزلی واقع در بهاتی دروازه خانه اقبال اقامت گزید. در آن زمان مرکز حیات فرهنگی لاهور، بهاتی دروازه بود. ایستگاه راه آهن خیابان «مال» ساختمان دولتی، باغ لورنس، دانشگاه پنجاب، موزه و باغ وحش در این منطقه واقع بود. اقبال بدین سبب در بهاتی دروازه محل زندگی و سکونت خود را انتخاب کرد که بیشتر دوستانش در این ناحیه زندگی می کردند. اقبال در این منزل تا وقتی که رهسپار انگلستان شد اقامت داشت. در همین زمان علی بخش نزد اقبال به عنوان خدمتکار شروع بکار کرد. اقبال در آن زمان در دانشکده دولتی به تازگی شروع بکار کرده بود.

علی بخش برای دیدار یکی از نزدیکان خود به لاهور آمده بود. و بعد از چند روز در آنجا نزد مولوی حاکم علی استاد «میشن کالج» بکار مشغول شد. در حدود سه ماه در خدمت مولوی حاکم علی بود که روزی مولوی حاکم علی نامه ای توسط

علی بخش برای اقبال فرستاد. وقتی اقبال علی بخش را دید گفت: آیا حاضری نزد من کارکنی؟ علی بخش جواب داد که من نزد مولوی حاکم علی بخدمت مشغولم. اقبال گفت اگر نزد من بیانی راحت خواهی بود. بهر حال علی بخش یکی از منسوبان خود را از ده آورد و او را بخدمت مولوی حاکم علی فرستاد و خود نزد اقبال شروع بکار کرد.

میان محمد شفیع(۴) در رابطه با ملازمت علی بخش در منزل اقبال می گوید: اولین باری که اقبال علی بخش را دید او مشغول خرید شیرینی بود. اقبال وقتی او را دید، پسر زرنگی بنظرش آمد و گفت: میخواهی پیش من کارکنی؟ علی بخش گفت اگر بیشتر می دهید، در آن وقت علی بخش در منزل مولوی حاکم علی با ماهی ۵ روپیه خدمت می کرد( اقبال به او ۶ روپیه در ماه مقرر کرد. بدین ترتیب علی بخش به خدمت اقبال درآمد.

وقتی که علی بخش به منزل اقبال برای خدمتکاری آمد ۱۲ یا ۱۴ ساله بود. او خواندن و نوشتن نمی دانست. اما بسیار باوفا، جدی، موقع شناس و زحمتکش بود و در مصاحبت اقبال علم الاجتماع آموخت(۵).

در سال ۱۹۰۵ میلادی زلزله شدیدی در کانگره (۶) اتفاق افتاد که تمام پنجاب را به لرزه درآورد؛ به خانه ای که اقبال سکونت داشت نیز صدمه بسیار رسید. اقبال در این هنگام در طبقه بالا اقامت کرده بود و در بستر مشغول مطالعه کتاب بود. هیچ ترس و وحشتی در سیمایش دیده نمی شد. علی

بخش بسیار ترسیده بود و هراسان از پله ها بالا و پائین می رفت، اقبال از جایش تکان نخورد، فقط چشمان خود را از کتاب برداشت و رو به علی بخش کرد گفت: «اگر مرگ بیاید چطور می شود از آن فرار کرد»

سپس دوباره در کتاب غرق مطالعه شد (۷). در اواسط سال ۱۹۰۵ میلادی اقبال به انگلستان رفت و علی بخش را نزد برادر بزرگ خود به «هنگو» (کوهات) در بلوچستان فرستاد. علی بخش در آنجا خوش نبود، بدین سبب به لاهور بازگشت. ابتدا در دانشکده اسلامیة و سپس در میهن کالج مشغول بکار شد. در همین اوان وسائل زندگی او را دزدیدند و او توسط یکی از دوستان برای اقبال نامه فرستاد. اقبال چند ماه قبل از بازگشت از سفر به او پاسخ داد. تاریخ نامه ۱۱ دسامبر ۱۹۰۷ میلادی بنام علی بخش می باشد (۸).

اقبال از انگلستان در جواب نامه علی بخش نامه ای بدین مضمون نوشت: «علی بخش عزیز، امیدوارم اشیاء دزدیده شده بهر حال یافت شود. این خبر مرا دلگیر کرده است. شما درباره ازدواج خود نیز بامن شور کرده اید. من خیال می کنم که ازدواج شما قبلاً طی شده بود.... (۹).

علی بخش می گوید: یک روز سید تقی شاه (پسر مولانا میر حسن) مرا دید او گفت: علی بخش من دربی پیدا کردن شما بودم. از انگلستان نامه اقبال آمده است. نوشته است علی بخش را پیدا کنید، ببینند او کار می کند یا بیکر است. منتظر من

باشد. من گفتم هنوز کار دارم. او گفت نامه شیخ تاکید براین امر دارد. هرچه او می خواهد باید انجام دهید (۱۰).

وقتی اقبال در سال ۱۹۰۸ میلادی از انگلستان بازگشت علی بخش دوباره بخدمت اقبال درآمد. علی بخش وقتی که در ده ساکن بود همسر داشت، همسرش قبل از آمدن او به لاهور وفات کرده بود. والدین او به او چند بار پیشنهاد کردند که ازدواج نماید، ولی اقبال او را همیشه از اینکار باز می داشت. اقبال می گفت تا قدرت مالی کافی نداری ازدواج نکن. بهر حال تویق ازدواج مجدد برای او دست نداد (۱۱) خانم دوریس احمدی می نویسد. علی بخش هرگز ازدواج نکرد (۱۲). شاید استنباط ایشان مربوط به زمانی است که علی بخش در خدمت اقبال بوده است.

اقبال قبل از رفتن به انگلستان در بهاتی دروازه منزل داشت. در این زمان همسر و فرزندان اقبال با او زندگی نمی کردند و علی بخش خادم وفادار او برایش غذا تهیه می کرد و خانه را نظافت می نمود. اقبال علاقه زیادی به کشیدن قلیان داشت. وقتی که دوستان و دانشجویان برای دیدار اقبال می آمدند علی بخش آتش قلیان را مرتب می نمود و هر دفعه قلیان تازه تازه به اقبال میرساند. وقتی که طبع اقبال برای شعر گویی شکوفا می شد، قلیان می کشید و شعر می سرود (۱۳).

در هفته اول یا دوم ماه اوت ۱۹۰۸ هنگامی که اقبال هنوز در سیالکوت بود. شیخ عطا محمد برادرش به لاهور آمد و

با وساطت جلال الدین برای اقبال خانه ای در خیابان موهن لعل اجاره کرد. این ناحیه در حال حاضر اردو بازار نامیده می شود. چند روز بعد اقبال به لاهور آمد و در خانه جدید اقامت گزید. علی بخش را به اینجا فرا خواند و در اکتبر ۱۹۰۸ به منزل واقع در انارکلی نقل مکان کرد. این منزل هم محل کار و هم محل سکونت او بود (۱۴).

علی بخش در تمام طول زندگی اقبال شاهد و ناظر بسیاری از مسائل و اظهار نظر های اقبال بود. او درباره خانواده هسر اول علامه اقبال می گوید: «دکتر عطا محمد بسیار مورد احترام اقبال بود و این احترام متقابل بود. علی بخش گوید: دکتر عطا محمد با فرستادن پسرش شیخ غلام محمد به انگلستان جهت گذراندن مدارج عالی تحصیل مخالف بود. ولی اقبال او را راضی کرد با رفتن پسرش به خارج موافقت کند (۱۵)».

علی بخش در خدمت اقبال بسیار حوادث و رویداد هائی را ناظر و شاهد بوده است. در حقیقت او بهتر از هرکس نظاره گر زندگی اقبال بوده و از این رو علی بخش خاطراتی از این وقایع را جسته و گریخته نقل کرده است.

علی بخش گوید: يك بار یکی از منسوبان اقبال که از لدھیانہ بودند، خواستند علامه منزلی را به پسندند و آنها پولش را بپردازند ولی اقبال در صورتی راضی شد این کار را انجام دهد که آنها از او کرایه بگیرند (۱۶).

منزل انارکلی همچون منزلی که اقبال در سیالکوت داشت و جانی که باتفاق علی بخش فقط در آن زندگی می کرد در سال ۱۹۱۲ میلادی رونق بسیار یافت. زیرا علاوه بر مختار بیگم و سردار بیگم خواهر اقبال نیز به جمع ساکنان این منزل پیوست (۱۷).

علی بخش گوید: اقبال مرا علی بخش صدامی کرد، اما بعضی وقت ها علی را با صدای خفیف و بخش را با صدای بلند و کشیده می گفت و این زمانی بود که کار فوری داشت (۱۸).

علی بخش در خدمت اقبال بسیار چیزها آموخته بود. او میدانست که چگونه رفتاری باید داشته باشد.

او شاید قبل از خیلی اشخاص پی به مقام و شخصیت و منزلت اقبال برده بود و شبانه روز کمر به خدمت او بسته بود. او میدانست که اقبال مانند مردم عادی و معمولی نیست. رفتار علی بخش با دوستان و مراجعین اقبال بسیار مؤدبانه و محترمانه بود. علامه اقبال نیز این را می دانست و هر زمان جلسه انجمن حمایت اسلام تشکیل می شد، علی بخش همراه علامه اقبال در جلسات شرکت می کرد و به سخنرانی ها گوش می داد. علی بخش با مسائل جهان اسلام کم و بیش آشنا شده بود.

درباره ازدواج دوم علامه اقبال علی بخش می گوید: من و مادر اقبال برای خواستگاری به منزلی رفتیم هنگام بازگشت خانمی را در راه دیدیم که در شهر سیالکوت زندگی می کرد. مادر اقبال به ایشان گفت در جستجوی دختری است که او را به

همسری پسر کوچکش در آورد. باشنیدن این حرف آن خانم مادر اقبال را به منزل سردار بیگم برد و با دیدن سردار بیگم مادر اقبال او را شایسته پسرش تشخیص داد (۱۹).

در آوریل ۱۹۲۲ میلادی اقبال در جلسه سالانه انجمن حمایت اسلام شعر معروف خود «خضر راه» را در مقابل بیش از بیست هزار نفر خواند. در این ایام وی نه تنها شدیداً احساس تنهائی می کرد، بلکه بیمار نیز بود. چه شب ها که تا صبح نمی خوابید او در منزل انارکلی ساکن بود و علی بخش تنها یار شب های پردرد اقبال بود. در یکی از شب ها اقبال از درد بیهوش شد، در این حال احساس کرد گویا مرد بزرگی در برابرش نشسته و از او سؤالاتی می کند، و او به سؤالاتش پاسخ می گوید، پس از چند دقیقه احساس کرد آن مرد بلند شد و وی را ترک کرد.

بعد از رفتن آن مرد اقبال ناگهان از جا پرید و علی بخش را صدا کرد و به او گفت دنبال آن مرد برو و بگو پیش من بیاید. علی بخش در این باره می گوید: او در اطاق نشیمن خفته بود و در خواب و بیداری می شنید که اقبال با کسی صحبت می کند، ساعت ۴/۵ بعد از نیمه شب بود. علی بخش از پله ها پائین رفت اما دید در طبقه پائین بسته است. در را باز کرد و بیرون را نگاه کرد همه جا را تاریکی فرا گرفته بود و هیچ کس در خیابان دیده نمی شد.

این واقعه را علی بخش برای دکتر جاوید اقبال تعریف



کرده است. بعد ها نیز رویدادی مشابه همین برای اقبال روی داد. شیخ اعجاز احمد این واقعه را بسال ۱۹۱۰ میلادی می داند و گوید: در منزل اثارکلی اقبال شبی بعد از نوشتن ابیاتی چند از طبقه بالای منزل به طبقه پائین رفت موقع سرگشتن به طبقه بالا مرد بلند قد ریش سفید با صورت روحسی و لباس سفید به نظرش آمد. او بوی گفت پانصد نفر را حاضر کند و سپس غایب شد. چند ماه بعد اقبال که برای تعطیلات تابستان به سیالکوت رفت این واقعه را برای پدرش نقل کرد. پدر به او گفت من فکر میکنم به شما الهام شده است که مسلمانان را بایکدیگر متحد کنید و برای این تحرك ۵۰۰ بیت شعر بنویسد. به نظر شیخ اعجاز احمد برای تحقق این رویا و الهام، اقبال کتاب «اسرار خودی» را نوشت. ولی بنظر دکتر جاوید سبب سرودن «اسرار خودی» خوابی است که اقبال از مولانا رومی دیده است و او را به این کار تشویق نموده است (۲۰).

فقیر سید وحیدالدین در کتاب «روزگار فقیر» می نویسد: این کتاب بید «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» باشد زیرا تعداد ابیات ۵۲۱ است. شیخ اعجاز احمد به نقل از یک خانم نویسنده بنام کهکشاران ملک گوید: اشعار طولانی «طلوع اسلام» نظمی است که در تعبیر این الهام سروده شده و اقبال خود به این موضوع اشاره کرده است.

دوستی شیخ عبدالقادر گرامی با اقبال از زمانی آغاز شد که او در ابتدای خط شاعری خویش در انجمن حمایت اسلام بود. این دو بایکدیگر خیلی بی تکلف بودند. گرامی به زبان

فارسی تسلط کامل داشت. خود شعر می سرود. بهمین جهت کسی بهتر از گرامی نبود که اقبال را در زمینه شعر راهنمایی کند. او پس از آنکه در هوشیار پور اقامت گزید، هر وقت به لاهور می آمد نزد اقبال می ماند. گاهی اوقات اقبال خادم خویش را به هوشیارپور می فرستاد تا گرامی را به لاهور بیاورد. يك بار اقبال علی بخش را برای آوردن گرامی به هوشیار پور فرستاد. علی بخش که خود هم از آن ناحیه بود. چند روزی در آنجا ماند، ولی گرامی هر روز به بهانه های مختلف از سفر به لاهور طفره می رفت. بالاخره يك روز برای رفتن به لاهور آماده شد چمدانش را بست و در درشکه گذاشت. تابستان بود و هوا بشدت گرم بود. قبل از آنکه خود سوار درشکه شود اسب درشکه رم کرد، اثاثیه و وسائل را بر زمین ریخت. گرامی رو به علی بخش کرد و گفت: علی بخش برو به اقبال بگو که صندلی درشکه ام گرمش شده است در زمستان خواهم آمد (۲۲).

گرامی وقتی به منزل اقبال می آمد مدت مدیدی با اقبال می بود. همسرش بایهانه های مختلف او را به خانه فرامی خواند. يك بار که گرامی در منزل اقبال بود تلگرافی از همسرش دریافت کرد که او بیمار شده است. گرامی ناراحت شد و از اقبال اجازه خواست تا ترتیبی فراهم شود که هرچه زودتر به ایستگاه راه آهن برسد. زمستان بود، ساعت ۹ شب هیچ قطاری به جالندهر نمی رفت. اقبال گفت الان شما را می فرستم ولی قبلاً میگویم من يك رباعی سروده ام که سه مصرع حاضر است و مصرع چهارم دلچسب نیست. گرامی در فکر فرو رفت و هر دو شروع به

سرودن مصرع چهارم کردند، ولی هر بار اقبال چیزی می گفت. دیر وقت بود اقبال به طبقه بالا رفت تا بخوابد. ساعت سه بعد از نیمه شب علی بخش در اطاق خواب اقبال را کو بید و گفت گرامی باشما کار دارد. اقبال پائین آمد، گرامی به او گفت مصرعی که مناسب باشد یافته است. اقبال وقتی مصرع را شنید آنرا فوق العاده جالب تشخیص داد و از او تعریف کرد. گرامی گفت دلم نارنگی می خواهد. نیمه شب زمستان اقبال علی بخش را برای خرید نارنگی به بازار فرستاد. فرمان بی چون و چرا انجام می شد زیرا علی بخش کمر به خدمت اقبال بسته بود. برای خدمت اقبال شب و روز، گرما و سرما معنا نداشت. علی بخش به بازار رفت میوه فروش را از خواب بیدار کرد و میوه خرید و به منزل برگشت و چای آماده کرد، اینطور بنظر می آمد که گرامی سفر را فراموش کرده است. زیرا بسیار خوشحال بنظر می آمد (۲۴).

در منزل میکلود برای کمک به علی بخش شخص دیگری بنام رحمان استخدام گردید. او هم از روستای اتل گرد (هوشیارپور) بود که علی بخش هم به آن ده تعلق داشت.

در این خانه سردار بیگم غذای خانواده را شخصاً طبخ مینمود و یک خانم میان سال کشمیری بنام رحمت بی درکارهایش به او کمک می کرد. رحمت بی در سال ۱۹۱۲ میلادی همراه سردار بیگم به منزل اقبال آمد. او نیز مانند علی بخش تمام عمرش را در خدمت خانواده اقبال گذراند (۲۴).

اقبال هرگز حاضر نبود برای انگلیس ها کاری انجام دهد. او پس از بازگشت از اروپا استاد فلسفه در دانشکده دولتی لاهور شد. ولی پس از چندی از این کار استعفاء کرد. روزی که اقبال استعفاء داد به خانه باز گشت، علی بخش با تعجب سوال کرد چرا از کارتان استعفاء دادید؟ اقبال نزد آن آشنای دیرینه مطمئن پرده از راز سینه غم زده خویش برداشت و پاسخ داد: علی بخش کارکردن برای انگلیس ها بسیار مشکل است. بزرگترین اشکال کار این است که سخنی چند در دل دارم و میخواهم آنها را با مردم در میان بگذارم و پیامی دارم که باید برای همه مسلمانان بگویم و با تعهد خدمت این دولت انگلیسی اداء این رسالت برایم ممکن نیست. وقادر نخواهم بود بوضوح آنها را بیان نمایم. اکنون آزاد هستم هرچه بخواهم میگویم و هرکار که دلم خواست انجام می دهد و می توانم خاری که از مدتها قبل در دل من خلیده است بیرون بیاورم (۲۵).

از خاطرات علی بخش که برای دکتر جاوید اقبال گفته است، اینکه اقبال فقط یکبار شاپو (یک نوع کلاه انگلیسی) بسر نهاد و دیگر هرگز استفاده نکرد (۲۶). او بیشتر کلاه قلاقلی (۲۷) بسر می گذاشت. علامه اقبال تا قبل از رفتن به اروپا لباس اروپائی نپوشیده بود. بعد از برگشت از اروپا گاهی کت و شلوار می پوشید. ولی اینطور بنظر می آمد که در آن لباس احساس راحتی نمی کند، زیرا بمجرد اینکه به منزل وارد می شد، فوراً آنرا از تن بدر می کرد و لباس محلی پاکستانی می پوشید.

در منزل میکلود اقبال همیشه مهمان داشت. اشخاصی که

برای ملاقات اقبال می‌آمدند علی بخش آنها را نزد اقبال راهنمایی میکرد. علی بخش بسیار متدین و بادیانت بود و این شاخص عمده نظریه اقبال بود که بر او اثر گذاشته بود. اقبال دین را خون گرم و جاری در شریانهای پیکر بشریت میدانست و قوی ترین رشته وحدت می شناخت. مدتی که اقبال سرگرم مبارزات سیاسی بود کمتر به امور خانواده می رسید و بیشتر در خارج از لاهور بود یا اگر در منزل بود ملاقات های وی پایان نداشت (۲۸). علی بخش در این هنگام صبحانه، ناهار، چای عصر و شام اقبال را به اطاق او می برد و اغلب اتفاق می افتاد که او غذایش را با دوستان صرف می کرد. علی بخش با وجود بی سوادى هر وقت اقبال کتابی را میخواست که از کتابخانه بیاورد او همان کتاب مورد نظر اقبال را برایش می آورد.

میان شفیع میگوید: علی بخش بیشتر در اطاق علامه اقبال میخوابید و از غذای اقبال می خورد.

حقوقش از ماهی ۶ روپیه به ۲۵ روپیه افزایش پیدا کرده بود که البته در آن زمان پول خوبی بود. اوگاهی از این پول به اقوامش درده کمک می کرد.

سفر اقبال به جنوب هند از اول ژانویه ۱۹۲۹ آغاز شد. همراهان اقبال در این سفر چوهدری محمد حسین، عبدالله چغتائی و علی بخش بودند (۲۹).

در هفته اول ماه اکتبر ۱۹۲۹ هنگامی که جاوید پنج ساله شده بود او را به مدرسه فرستادند. سردار بیگم بسیار نگران

بود که او چطور می تواند چند ساعت دور از منزل باشد. اقبال او را دلداری می داد. ولی خودش نیز مرتب از علی بخش سؤال می کرد، جاوید کی به منزل برمی گردد (۲۰)!

علی بخش چنان اعتماد علامه را جلب کرده بود که علامه همیشه درباره او می گفت: علی بخش ملازم و نوکر من نیست، علی بخش بازوی من است (۲۱).

علی بخش هر وقت متوجه می شد که اقبال می خواهد خضاب برای موهایش استفاده کند، درخواست می کرد که به او هم خضاب بدهد تا به موهایش بمالد.

علی بخش بجز سفر اروپا در بقیه مسافرت های اقبال با او بود. نادر پادشاه افغانستان در سپتامبر ۱۹۲۲ درباره تبادل نظر پیرامون مسائل آموزشی از علامه اقبال، سر راس مسعود و سید سلیمان ندوی دعوت کرد به افغانستان سفر کنند. دعوت از این شخصیت ها در رابطه با حصول مقاصد تربیتی بسیار حائز اهمیت بود. زیرا یکی فیلسوف و متفکر صاحب نظر، دومی مربی و مسؤل امور آموزشی و سومی عالم و فقیه دین بود. این گروه والا مقام را علی بخش صدیق و صمیم نیز همراهی می کرد. قبل از حرکت در ۱۹- اکتبر ۱۹۲۲ اقبال در يك مصاحبه مطبوعاتی ضمن بیان هدف سفرش به افغانستان گفت: افغانستان تعلیم یافته می تواند بهترین دوست ما باشد. از ما خواسته شده است تا با تجربه های تربیتی که به دست آورده ایم توصیه های موثری در زمینه های آموزش و پرورش نموده و در تاسیس دانشگاه کابل

کمک و مساعدت نمائیم. خبرهای واصله از افغانستان بما این آگاهی را داده که نسل جوان افغان می خواهند علوم جدید را بادین و تمدن خویش سازش دهند. نظر من اینست که فقط توجه به تربیت دنیوی مخصوصاً در کشور های اسلامی نتایج مثبتی دربر نداشته است. بهرحال هیچ نظامی را نمی توان قطعی دانست. هر کشور نیاز بخصوصی دارد و با توجه به این نیاز ها می توان نظام تعلیم و تربیت را مشخص نمود.

درمیت این کاروان علم و فضل و دین پرفسور هادی حسن بعنوان منشی سرراس مسعود و غلام رسول خان وکیل دادگستری بعنوان منشی اقبال نیز بودند.

درسال ۱۹۲۴ میلادی عید فطر به روز ۱۰ ژانویه افتاده بود. اقبال همراه با چودهری محمد حسین، جاوید و علی بخش طبق معمول هر ساله برای برگزاری نماز عید با اتومبیل به مسجد پادشاهی رفتند. هوا بسیار سرد و باد می وزید. اقبال شلوار و شیروانی پوشیده بود کلاه هم برسر داشت. بعلت سردی هوا در صحن مسجد راه رفتن بدون کفش مشکل بود. از اینرو سرما خورد و پس از برگشتن به خانه طبق معمول در روز عید رشته پولوا ماست درست می کردند که اوهم همین غذا را خورد. این سرما خوردگی هرگز درمان نشد. گلودرد کم کم شدت پیدا کرد. بطور یکه باوجود معالجات بسیار پزشکی بهبود نیافت. این بیماری تا آخرین لحظات زندگی همراه او بود.

در نتیجه نمیتوانست بلند صحبت کند. بنا براین

سخنرانیهای او در جلسات قطع شد.

در ۲۹ ژوئن ۱۹۲۴ میلادی اقبال به «سر هند» (۳۲) رفت و برمزار شیخ احمد سرهندی (مجدد الف ثانی) حضور یافت و در تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۲۴ دربارہ به لاهور بازگشت. در این سفر علی بخش نیز همراه او بود. اقبال منطقه سر هند را خیلی پسندید و در نامه ای به نذیر نیازی نوشت: جای بسیار خوبی است: انشاءالله دربارہ ہم خواهم آمد. بقعه و بارگاہ تاثیر زیادی بر قلب من گذاشت. جای با صفا و پاکی است (۳۳).

میان محمد شفیع از قول علی بخش گوید: حضرت علامه بهترین غذائی را که دوست داشت به منہم همان غذا را می داد. بارها اتفاق می افتاد برای اقبال صبحانہ آمادہ می کردم اقبال می گفت بگذار و برو. بارها ناهار و شام می بردم بازہم اقبال می گفت بگذار و برو و گاهی می دیدم کہ غذای صبح ہنوز دست نخورده باقی مانده است. اینطور بود کہ وقتی در فکر و کار مشغول بودند، خوردن غذا را فراموش می کردند. قرآن مونس و ندیم ہمیشگی اقبال بود. ہر روز صبح پس از نماز آنرا می خواند. در وقت قرائت قرآن گاهی آنقدر اشک می ریخت کہ صفحہ قرآن خیس می شد و من آنرا در آفتاب می گذاشتم تا خشک شود. بعضی اوقات پس از اداء، نماز و تلاوت قرآن قلم و دوات و کاغذ میخواست و بیشتر شعر گونی او در صبح شروع می شد و بعضی اشعار را از روی قرآن میسرود. قرآن را با صوت می خواند و صدایش بسیار دلکش و اثر بخش بود (۳۴).



اقبال در ۲۹-ژانویه ۱۹۲۵ میلادی از لاهور به قصد سفر به بهوپال (۲۵) حرکت کرد. علی بخش خادم صدیق او به همراه او بود. در روز ۳۰ ژانویه ۱۹۲۵ میلادی صبح به دهلی رسیدند. سپس با قطار شب روانه بهوپال شدند و روز ۳۱ ژانویه همان سال به بهوپال رسیدند. اقبال در منزل سر راس مسعود بنام ریاض منزل اقامت کرد. بیگم امه المسعود از اقبال استقبال کرد و ممنون حسن خان را برای مهمانداری اقبال تعیین کردند.

ممنون حسن خان گوید: (۲۶) پس از ناهار برای بررسی اطاق خواب اقبال رفتم، ولی بسیار تعجب کردم، رختخوابی که سر راس مسعود برای مهمان گرامی خود درست کرده بود آنرا پیشخدمت اقبال از آنجا برداشته است و بجای آن رختخواب معمولی اقبال را پهن کرده است. وقتی سوال کردم، علی بخش گفت: اقبال همیشه در رختخواب خودش می خوابد. من دیدم که بر روی رختخواب اقبال دو کتاب گذاشته شده بود، یکی مثنوی مولانا رومی و دیگری دیوان غالب.

علی بخش گفت: اقبال معمولاً این دو کتاب را در سفر همراه خود دارد و نزدیک رختخواب وی یک قلیان پنجابی نیز گذاشته شده بود.

این مسافرت تا ۱۰ مارس ۱۹۲۵- بطول انجامید. در هفتم مارس ۱۹۲۵ میلادی از بهوپال حرکت کردند و در ۸ مارس به دهلی رسیدند، بوقت شب از آنجا حرکت کردند و صبح روز ۱۰ مارس به لاهور رسیدند.

برای تکمیل دوره دوم معالجه بایرق، اقبال مجبور بود به بهوپال برود. بنابراین در تاریخ ۱۵-ژانویه ۱۹۲۵ بهمراه علی بخش و جاوید از لاهور حرکت کرد. جاوید را به این خاطر با خود برده بود که در غیابش با منیره خواهرش دعوانکند. صبح ۱۶ ژانویه به دهلی رسیدند. و همان شب با قطار بسوی بهوپال حرکت کردند. علی بخش بهنگام شب جاوید را در صندلی خواب بالای قطار خواباند و اقبال پائین خوابید در تاریخ ۱۷-ژانویه به بهوپال رسیدند.

در ۲۸-اوت ۱۹۲۵ دوره دوم معالجه پایان رسید. از بهوپال حرکت کردند و صبح روز بعد وارد دهلی شدند. اقبال نزد حکیم نابینا رفت و پس از معاینه به ایستگاه راه آهن آمدند و با قطار شب روانه لاهور شدند. در تاریخ ۲۰ اوت ۱۹۲۵ صبح بعد وارد لاهور شدند.

در تاریخ ۲۵-اکتبر ۱۹۲۵ اقبال برای شرکت در جشن صدساله تولد مولانا الطاف حسین حالی عازم پانی پت شد. در این سفر نیز علی بخش همراهش بود. دو روز آنجا توقف کرد. اقبال بمحض رسیدن به پانی پت، برمزار حضرت شاه بوعلی قلندر حاضر شد. روز بعد یعنی ۲۶-اکتبر ۱۹۲۵ جلسه ای در دبیرستان اسلامی برپا بود. اقبال بعلت گرفتگی صدا نتوانست اشعار خود را بخواند و همچنین نتوانست از نواب بهوپال تشکر کند. پس از انجام مراسم همه بر مزار مولانا حالی حاضر شدند. اقبال بعلت ضعف و خستگی نتوانست در مراسم فاتحه خوانی شرکت کند. بهمین جهت روز ۲۷-اکتبر ۱۹۲۵ به لاهور باز

گشتند.

برای دوره سوم معالجه، اقبال در تاریخ ۲۹-فوریه ۱۹۲۶ از لاهور به بهوپال حرکت کرد. علی بخش لحظه ای او را تنها نمی گذاشت. روز یکم مارس به دهلی رسیده یک روز توقف کرده، روز ۲ مارس به بهوپال رسید.

در تاریخ ۸-آوریل ۱۹۲۶ آخرین دوره معالجه بابرقت پایان پذیرفت. همان روز رهسپار لاهور شدند و در تاریخ نهم آوریل ۱۹۲۶ به لاهور رسیدند. پس از وفات سردار بیگم نظام خانه از هم پاشیده شده بود. بنابراین اقبال با مشورت دوستان تصمیم گرفت برای نظم امور خانه و تربیت اخلاقی و دینی فرزندان یک مستخدم معلم زن که میتواند تعلیم دین و اخلاق را هم به بچه ها بدهد استخدام کند (۲۷).

در سال آخر زندگی اقبال علی بخش یکدم از او جدا نبود. تقریباً در همه مراسم با او بود و شاهد و ناظر اجرای اندیشه های ترقی خواهانه و سازنده او بود.

در یازده اکتبر ۱۹۲۶ جشن عروسی محمد دین تاثیر و کریستابل در محل باروت خانه برگزار گردید. اقبال پیشرو خودش عقدنامه را تحریر کرد. دو ماده عقدنامه که وی تاکید بر آن داشت بسیار جالب است. در این قسمت آمده: او (محمد دین تاثیر) تا وقتی که کریستابل همسر اوست نمی تواند با هیچ زن دیگری ازدواج کند. حتی دین و مذهب او هرچه باشد. در ضمن محمد دین تاثیر حق طلاق را طبق شرع اسلامی به کریستابل

واگذاری کند (۲۸).

شب و روز علی بخش درکنار اقبال بود، و آنچنان فکرو ذهن علی بخش از اقبال مشغول شده بود که گویی اقبال در تمام وجود او سایه انداخته است. او فقط فکر میکرد چگونه به اقبال بهتر خدمت کند.

روزی که بخدمت اقبال آمد چه بود، و حالا پس از گذشت سالهاچه شده بود. او می فهمید دوستان اقبال چه می گویند و کلام اقبال را دریافته بود. همه مراجعین رامی شناخت. دوستان اقبال به علی بخش محبت صادقانه داشتند. پروفیسور محمود شیرانی علی بخش را پیر برادر می گفت و اضافه می کرد کسانی که در مصاحبت اقبال شرف مراد و مریدی دارند علی بخش را برادر خود می دانند. (۲۹).

علی بخش در رابطه با خرید جاوید منزل میگوید:  
"زمین جاوید منزل بر بسیار کا نال مشتمل بود و قیمت آن - ۲۵ هزار روپیه می شد. که اقبال آنرا از بانک گرفت. این منزل را دوست علامه اقبال سید شبیر حیدر انتخاب کرده بود. و مسؤل ساختن آن برادر بزرگ علامه اقبال، شیخ عطا محمد شد. در طول زمان ساختمان حتی يك روز هم اقبال این منزل را ندید که چگونه ساخته می شود. وقتی که منزل ساخته شد مادر جاوید بسیار خوشحال شد. ولی افسوس که حال مزاجی وی رضایت بخش نبود و پس از مدتی کوتاه که در این منزل اقامت کردند. در سال ۱۹۲۵ وفات کرد (۳۰).

دکتر جاوید رویدادی را که خود شاهد آن بوده، این چنین بیان می کند: این اولین باری بود که اقبال شدیداً به خادم صدیق خود، علی بخش خشم گرفت. در اوایل سال ۱۹۲۸ بود که در جاوید منزل زندگی میکردیم روزی يك سيك به دیدن اقبال آمد. در این هنگام يك قاری عرب نزد اقبال بود که قران را با صوتی دلپذیر برای اقبال تلاوت می کرد. علی بخش به تصور اینکه سيك یکی از ارادتمندان اقبال است او را به داخل اطاق اقبال راهنمایی کرد. پس از مدتی آن سيك از اطاق خارج شد و به علی بخش دستور داد، در درشکه من يك شیشه لیوان است آنرا برای من بیاور. علی بخش فرمان را اطاعت کرد. سردار سيك به راهرو رفت کنار میزروی صندلی نشست و بی درنگ شروع به نوشیدن شراب کرد. چند دقیقه بعد اقبال علی بخش را صدا کرد و پرسید جناب سردار تشریف بردند. علی بخش جواب داد خیر در راهرو مشغول نوشیدن شراب است. ناگهان با شنیدن این حرف اقبال از فرط عصبانیت از جا بلند شد و به راهرو رفت و بطرف سردار حمله کرد و خواست گریبانش بگیرد، که در این موقع شیشه شراب بزمین افتاد شکست و سردار که اقبال را در چنین حالی دید فرار را برقرار ترجیح داد و سوار درشکه شد و از آن معرکه دور گردید. اقبال از فرط عصبانیت می لرزید. قاری عرب دستهای اقبال را گرفت که بزمین نیافتد. پس از این واقعه اقبال چند روزی با علی بخش حرف نمی زد. و حتی اجازه نمی داد که علی بخش نزد او برود. بالاخره با وساطت چوده‌ری محمد حسین اقبال علی بخش را بخشید (۴۱).

دکتر جاوید اقبال چند خاطره در رابطه با علامه اقبال و دیدار های آخرین روز های زندگی او و خدمت صادقانه علی بخش می نویسد:

«در جاوید منزل علاوه بر علی بخش رحمان و دیوان علی نیز کارهای منزل را انجام میدادند. عبدالمجید غذا طبخ میکرد و رحمت بی از منیره نگاهداری می کرد. وسائل مورد نیاز منزل را علی بخش می خرید و علاوه بر آن علی بخش و رحمان و دیوان علی به نوبت پاها و شانه های اقبال را ماساژ (مالش) می دادند. علی بخش منیره را بادرشکه به مدرسه می برد و بر می گرداند. شب ها تا دیر وقت اقبال بیدار بود. زیرا بیشتر شب ها ناراحتی شدت پیدا می کرد. وقتی که یک شعر در وجود او می جوشید بیشتر نا آرام می شد، رنگ صورتش تغییر می کرد و در بستر خواب جنب و جوش و تقلا می کرد. گاهی اوقات در نیمه شب علی بخش را صدا می زد و از او قلم و کاغذ میخواست و او هم گوش به صدا بود. وقتی اقبال اشعارش را می نوشت آرامش به روی صورتش نقش می بست و آنگاه خوابش می برد. گاهی علی بخش را صدا می کرد تا ملافه را برویش بیاندازد، بارها اتفاق می افتاد به دلیل کتاب خواندن غذا خوردن را فراموش می کرد و پس از آنکه از کتاب خواندن فارغ می شد علی بخش را صدا می کرد و از او سوال میکرد آیا غذا خورده است؟»

در هفته آخر ژوئیه ۱۹۲۷ خانم دوریس احمد آلمانی از علیگره به لاهور آمد. اقبال محمد شفیع و علی بخش و منیره را

برای استقبال او به ایستگاه راه آهن فرستاد. او به جاوید منزل آمد و با اقبال ملاقات کرد. اقبال به او مسؤلیت و نگهداری منیره و جاوید را سپرد و نیز مدتی هم تنظیم کارهای منزل را هم به او محول کرد. بدین ترتیب دوریس احمد در جاوید منزل مستقر شد.

خانم دوریس احمد می نویسد:

«وقتی من به خانه دکتر اقبال قدم گذاشتم دکتر چهار مستخدم داشت، علی بخش از همه مهمتر بود. او خدمتگذار شخص دکتر اقبال بود و خرید وسائل منزل و غذا با او بود.

علی بخش کارش پذیرائی و خدمت خصوصی اقبال بود. تنها خدمتگذار اقبال بود که او را مانند یکی از اعضاء فامیل خود می شناخت. او خانه را تا ورود من آماده کرده بود. وقتیکه من وارد شدم کارش کمی تغییر کرد. اولین دفعه او نمیخواست حساب روزانه را بمن بدهد ولی بعداً ما باهم خیلی دوست شدیم. وظیفه روزانه او تهیه و آماده کردن قلیان جناب علامه اقبال بود. وقتیکه اقبال تمایل به کشیدن قلیان داشته همیشه قلیان تازه و آماده بود و هنگامیکه مهمانان قلیان میخواستند علی بخش از آنها پذیرائی میکرد. او منیره را هر روز با تانگا به مدرسه می برد و عصر از مدرسه به خانه می آورد. مسؤلیت شستن لباسهای علاقه اقبال و آماده کردن آنها با علی بخش بود. وی توجه خاصی به جاوید و منیره داشت. من هرگز ندیده بودم اقبال با او بلند صحبت کند (۴۲).

شیخ اعجاز احمد می نویسد:

"وقتی که اقبال برای شرکت در دومین میز گرد در انگلستان بود ما باهم مکاتبات زیادی داشتیم. در این نامه ها نام علی بخش کم و بیش دیده میشود. مثلاً در نامه ۱۵ اکتبر ۱۹۲۱ (نامه شماره ۹۴) ضمن بیان نگرانی از خبرهای رسیده درباره هندوستان که در نشریات منتشر شده بود، او خادم مخلص خویش را فراموش نکرده و همیشه جزیای احوالات او بوده است (۲۴)".

علی بخش به کسی اجازه نمیداد در نظافت اطاق اقبال دخالت کند و شخصاً نظافت اطاق را انجام میداد. هر روز صبح روزنامه های وارده را روی میز میگذاشت و میز را مرتب می کرد. گرفتن پول از بانک نیز توسط علی بخش انجام میگرفت. گل کاری و سبزی کاری در باغچه را نیز علی بخش انجام میداد و هر روز صبح مقداری گل یاس رازقی در یک نعلبکی می ریخت و در اطاق اقبال میگذاشت.

خانم دوریس احمد خاطره ای را از خواهر کوچک اقبال نقل میکند که بیمورد نیست ذکر شود. زینب بی بسیار خرافاتی بود. چند هفته قبل از فوت اقبال به جاوید منزل آمد. او اصرار داشت که یک دعا نویس را که بوی خیلی اعتقاد داشت بیارود تا ناراحتی های اقبال را برطرف کند. دعا نویس آمد و دستور خرید چند چیز داد. زینب بی به علی بخش گفت تا مواد را فراهم کند. علی بخش مطیع، همه آنها را فراهم کرد. از جمله



روغن، آرد، شکر، پارچه ولی برای خرید مرغ سیاه بسیار تلاش کرد تا توانست بدست آورد. زینب بی میخواست به دستور دعا نویس مرغ سیاه را تمام شب در اطاق اقبال بگذارد، اما خانم دوریس احمد با توجه به حال اقبال چنین اجازه ای رانداد. پس از صحبت های زیاد قرار شد ساعت چهار صبح علی بخش مرغ را بغل بگیرد و در اطاق خواب اقبال بگرداند. علی بخش همین کار را کرد. خوشبختانه اقبال در آن موقع در خواب عمیقی فرو رفته بود (۴۵).

دکتر جاوید اقبال می نویسد: چودھری محمد حسین عصرها بیشتر نزد اقبال می آمد، بخصوص وقتی که اقبال تنها بود. در این موقع اقبال اشعار جدیدش را برای چودھری محمد حسین می خواند. گاهی اوقات چودھری محمد حسین با علی بخش شوخی میکرد و اقبال از این گفتگوها لذت می برد. گاهی درباره ازدواج با علی بخش صحبت میکرد و بدینوسیله او را دلخوش می کرد که برایت از دولت زمین می گیرم. مدتی رنگ سبیل های غیر عادی علی بخش وسیله مزاح شده بود (۴۶).

دکتر محمد عبدالله چغتائی می نویسد: علی بخش در منزل اقبال بسیار خوشنود بود و علامه اقبال از او خیلی مطمئن بود. اغلب دوستان حضرت علامه با علی بخش شوخی میکردند و گفتگوها بیشتر درباره عروسی و پلوخوری بود. و این شوخیها ادامه داشت و باعث خوشحالی و تفریح حضرت علامه اقبال بود (۴۷).

از اواسط مارس ۱۹۲۸ مرض اقبال نگران کننده شد. مداوا اثر بخش نبود. کم و بیش تنگی نفس شدت پیدا می کرد و درد کمر و شانه او را بی وقفه رنج میداد. روز به روز حالش وخیمتر می شد. اغلب به دوستانش که برای زیارتش می آمدند میگفت از تاریخ اسلام برایش تعریف کنند. گاهی آنقدر سرفه می کرد که از حال می رفت. در همین احوال نیمه بیهوشی دکتر جاوید اقبال می نویسد: دوبار متوجه شدم که اقبال با اسدالله خان غالب و مولانا جلال الدین رومی صحبت می کند و هر دو بار علی بخش را صدا زد و پرسید میرزا غالب و مولانا رومی همین حالا بیرون رفتند نگاه کن شاید نرفته باشند و علی بخش میگفت اینجا کسی نیست (۴۸).

شیخ عبدالقادر می گوید: هر وقت اقبال ناراحتی و بیماری داشت علی بخش گرفته و متأثر بود، ولی هر وقت اقبال تبسم می کرد علی بخش جان می گرفت. هر وقت به نماز می نشست برای سلامتی مرادش دعا می کرد.

صبح روز ۲۰-آوریل ۱۹۲۸ حال اقبال کمی بهتر شده بود و بقول معروف خانه روشن می کرد. صبحانه مختصری خورد. محمد شفیع برایش روزنامه خواند و رشید سلمانی صورتش را اصلاح کرد. بعد از ظهر يك روزنامه از افریقای جنوبی توسط پست برایش آورده شد. خبر این بود که مسلمانان آنجا بعد از نماز جمعه برای سلامتی و بهبودی اقبال دعا کرده بودند. فصل بهار بود عطر گلهای در فضا پیچیده بود. هنگام عصر تختخواب اقبال را از اطاق به دالان آوردند و ساعتی همان جا خوابید.

منیره هفت سال و نیم داشت با خانم دوریس احمد که او را آبا جان صدا می کرد نزد اقبال آمد به بستر پدر رفت و شروع به شیرین زبانی کرد. او در روز سه بار به نزد پدر می آمد ولی این بار دلش نمی خواست از اقبال جدا شود. خانم دوریس احمد چند بار به منیره گفت وقت رفتن است، ولی منیره اصرار داشت که بیشتر نزد پدر بماند.

آنگاه اقبال لبخندی زد و گفت شاید حس وی، او را آگاه می کند که این دیدار آخرین دیدار با پدر است. چند روز پیش وقتی دوستی برای بهبودی و سلامتی اقبال با او صحبت کرد گفت من از مرگ و اهمه ای ندارم و سپس این شعر را خواند:

نشان مرد مومن با تو گویم  
چو مرگ آید تبسم بر لب اوست (۴۱)

در آخرین شب حیاتش بنظر می آمد که بیش از اندازه شادمان است. شب هنگام جاوید به اطاق پدر آمد. اقبال پرسید کیست! جواب داد منم جاوید. خندید و گفت جاوید شو و نشان بده تا ببذیرم. در این وقت به علی بخش گفت که درکنار او بنشینند. علی بخش شروع به گریستن کرد، حکیم قرشی گفت علی بخش چرا گریه می کنی، اقبال گفت او می داند که امشب آخرین شب چهل سال خدمت دوستانه او بامن است.

راجه حسن اختر بر بالین او بود و با اوسخن می گفت.

اقبال چندی دیده فروبست و بی هوش فروماند و چون باز آمد و چشم گشود زیر لب زمزمه کرد.

سرود رفته باز آید که نباید  
نسیمی از حجاز آید که نباید  
سرآمد روزگار این فقیری  
دگر دانای راز آید که نباید (۵۰)

ساعت ۱۱ شب بود که اقبال به خواب رفت. چودهری محمد حسین، حکیم محمد حسن قرشی، سید نذیر نیازی و سید سلامت الله به آرامی از اطاق خارج شدند و میان محمد شفیع، دکتر عبدالقیوم و راجه حسن اختر آنشب در جاوید منزل ماندند (۵۱). اقبال هنوز چند ساعتی نخوابیده بود که با درد شدید از جابر خاست. محمد شفیع و دکتر عبدالقیوم خواستند به او مسکن و خواب آور بدهند ولی او نخورد و گفت دلم نمی خواهد در عالم بیهوشی بمیرم.

علی بخش و محمد شفیع مشغول مالش شانه های وی شدند. او لحظاتی کوتاه آرام گرفت. صدای اذان شنیده شد چند دقیقه به ساعت ۵ صبح باقی بود، محمد شفیع و دکتر عبدالقیوم برای نماز به مسجد نزدیک خانه رفتند. خادم وفادار، علی بخش مخلص در واپسین دم حیات علامه و در آن لحظه حساس چشم در چشم خواجه خود داشت و سیلاب اشک از چشمه چشمانش چون سیل بر روی خاک می ریخت. وقتی که اقبال هر دو دست راروی قلبش گذاشت و گفت علی بخش «آه»

او عاشقانه اقبال را در میان بازوانش گرفت. اقبال گفت: علی بخش درد من اینجاست و آخرین کلامی که بر زبان جاری کرد «الله» بود. راستی این چه دردی بود که اقبال تا آخرین نفس با خود داشت.

چو رخت خویش بر بستم از این خاک  
همه گفتند با ما آشنا بود  
ولیکن کس ندانست این مسافر  
چه گفت و با که گفت و از کجا بود (۵۲)

علی بخش آخرین شعله شمع حیات بزرگ مرد تاریخ اسلام و سر حلقه مردان روزگار و سمندر حریت و شرف انسانی را دید که چگونه خاموش گردید و در حالی که نگاه نافذش بروی صورت خسته و افسرده علی بخش میخکوب شد. علی بخش می لرزید اما او آرام بود و تبسم بر لب داشت، زیرا او به لقاء الله پیوست.

مرگ این بیدار دل تولد دیگری بود و آن تبسم بر لبان او بشارت این تولد بود. علی بخش در خدمت اقبال و فرزندان او چهل سال خدمت کرد. پس از استقلال پاکستان فرماندار پنجاب سردار عبدالرَب نشتر به جهت خدمات صادقانه علی بخش در حیات علامه اقبال از دولت پاکستان در خواست نمود که در ضلع لائل پور (۵۳)، به علی بخش يك قطعه زمین عطا کنند (۵۴) و از او تجلیل بعمل آمد، و مردمان وفادار به اقبال از او تشکر و تمجید نمودند.

پروفسور محمدمنور خاطره ای را از بزرگداشت علامه اقبال در سال ۱۹۶۶ میلادی در کراچی این چنین بیان می کند: علی بخش در این جلسه حضور داشت و سن او تقریباً ۹۰ سال بود. يك هیات مصری به سرپرستی دکتریحیی الخشاب هم برای شرکت در این اجلاس آمده بودند. ریاست جلسه افتتاحیه را سفیر ایران به عهده داشت که به علت کار ضروری ضمن عذر خواهی از حاضران جلسه را در نیمه ترک کرد. ممتاز حسن که از افراد برجسته حکومت پاکستان و از عقیدتمندان اقبال بود، پیشنهاد کرد علی بخش صدارت جلسه را به عهده گیرد. چون علی بخش برکرسی صدارت جلوس کرد، اشک در چشمان حاضران حلقه زد. این پاداش خدمت مخلصانه او به اقبال و عزیز داشت کسی بود که خدمت اقبال کرده است و این چنین معزز می شود. در این اجلاس سفرای کشورهای خارجی، اکابر علم و دانش و سیاست، قضات و وکلای بسیار حضور داشتند. صحبت ها و سخنرانی های فوق العاده، ارزنده ای ایراد شد و سرانجام علی بخش با جسمی پیر و ناتوان و اعتماد بنفس کامل، آنچه که از اقبال آموخته بود با زبان پنجابی شروع به صحبت خطبه صدارت کرد و خاطراتی را از دوران خدمتش نزد اقبال بیان داشت. او گفت: وقتی که به خدمت اقبال آمدم فقط می توانستم سیب زمینی و بادمجان بپزم. تقریباً يك ماه و نیم در خدمت اقبال بودم، روزی یکی از دوستان به خدمت "دکتر صاحب" آمد گفت: این چه غذایی است که وعده به وعده علی بخش برای شما می آورد. دکتر صاحب خندید و گفت: بیچاره همین را می داند. آن دوست غذایی دیگر به من آموخت و از دوستان دیگر کم کم

یاد گرفتم غذاهانی درست کنم. این سخن علی بخش فروتنی و بی نیازی اقبال را نشان می دهد. او هرگز به این مسائل توجه نداشته که برایش سفره رنگین پهن شود. برای او غذای روح ارجح بوده است. علی بخش خاطره دیگری را این چنین نقل کرد: "روزی اقوام من برایم نامه فرستادند که به ده بیا تا برایت همسری انتخاب کنیم. من نزد دکتر صاحب رفتم، ماجرا را برای ایشان تعریف کردم و مرخصی خواستم. دکتر صاحب مرا نزد خویش نشانده و بالحنی بسیار مشفقانه و صمیمانه فرمودند: علی بخش کدخدائی تو بامنست. من دیگر حرفی نزدم. بعد از فوت دکتر صاحب و مسافرت جاوید صاحب به انگلستان در پیبری همسر گرفتم. نه تنها اکابر دولت بلکه مهمانان خارجی نیز نوبت به نوبت درکنار علی بخش قرار گرفته و با او عکس گرفتند. خوب بیاد دارم دکتر یحیی الخشاب هم که از قاهره آمده بود همین تقاضا را کرد و وقتی تصویری از ایشان در کنار علی بخش گرفته شد، بسیار مسرور شدند و گفتند برای من این افتخار کوچکی نیست که صورت من بارخ خادم اقبال بريك صفحه کاغذ هم نقش شود (۵۴). حال با خاطره دیگری قضیه علی بخش را به پایان می بریم:

هنگامی که دکتر جاوید اقبال از انگلستان بازگشت. ملازم وفادار کل پس اندازی که داشت و مبلغ ۵۰۰۰ روپیه بود به دکتر جاوید پیشنهاد کرد که این مبلغ را برای شروع کار از او بگیرد (۵۵). گرچه دکتر جاوید از گرفتن امتناع ورزید، ولی این حقیقت احساس عمیق خادمی وفادار و نشان دهنده صمیمیت و

محبت او به خانواده اقبال بود.

علی بخش یکی از فدا کار ترین افراد در جمع اقبال بود و علامه اقبال همیشه میگفت: به او توجه کنید، زحمتی برایش فراهم ننمائید و قلب او را نرنجانید (۵۶).

دوستداران علامه اقبال علی بخش را بسیار عزیز داشته پس از وفات علامه اقبال کرنل وحیدالدین او را با خرج خود به حج فرستاد (۵۷). وی در سال ۱۹۶۹ میلادی در همانجا که دولت پاکستان بمناسبت خدمت صادقانه اش به علامه اقبال، زمین اهدا کرده بود، وفات یافت. گرچه داستان زندگی او با مرگ اقبال، اقبال آفرین پایان پذیرفته بود (۵۸). و بقول پرفسور محمد منور "چهل سال صادقانه خدمت اقبال کرد و اقبالند شد"



### فهرست منابع ۴ مأخذ (اشاریه)

- ۱- این منطقه پس از تقسیم شبه قاره پاک و هند، در قسمت هند قرار گرفت.
- ۲- شیخ اعجاز احمد برادر زاده علامه اقبال در کتاب خویش بنام "مظلوم اقبال" می نویسد: ممکن است علی بخش در ۱۸۹۹ م به خدمت اقبال درآمده (فصل ۲۶، صفحه ۱۶۲). و در زنده رود، جلد اول، نوشته دکتر جرید اقبال، سال ۱۹۰۵ م ذکر شده است.



۲- اقبال کی صحبت میں، دکتر محمد عبداللہ چغتائی،  
صفحہ ۴۵۲.

۴- میان شفیع از روزنامہ نگاران مشہور پاکستان می باشد، در اواخر عمر علامہ اقبال ایشان از عقیدتمندان پروپا قرص بوده اند کہ تمام مدت در محضر علامہ حضور داشته است. ایشان جزو اولین گروه از دانشجویان مسلم هستند کہ عضو فدراسیون دانشجویان مسلمان برای حصول کشور اسلامی پاکستان با جوانان دیگر دوش به دوش مبارزہ کردند و پس از ظہور پاکستان این رسالت خویش را انجام دادند. از ایشان مقالات بسیاری بچاپ رسیدہ است و نیز یک مجلہ ہفتگی بنام اقدام از کارہای عام المنفعہ ایشان در راہ خدمت بہ فرہنگ است.

۵- دانای راز، سید نذیر نیازی، صفحہ ۱۷۲.

۶- کانگرہ نام منطقہ ای کوهستانی در دامن ہیمالیا و در حال حاضر در قسمت ہند است. شدت زلزلہ بقدری بود کہ سراسر پنجاب را لرزاند و خسارات فراوان بہ بار آورد.

۷- صحیفہ، شمارہ اقبال، بخش اول، صفحہ ۵۴، مقالہ اقامتگاہ های اقبال در لاهور.

۸- اقبال نامہ، شیخ عطاء اللہ، جلد دوم مکتوب شمارہ  
۱۱۷، صفحہ ۲۹۶.

۹- اقبال کی صحبت میں، دکتر محمد عبداللہ چغتائی،  
صفحہ ۴۵۱، ۴۵۲.

- ۱۰- ذکر اقبال، عبدالمجید سالک، فصل دوم، صفحه ۲۲، طبع ۱۹۸۲.
- ۱۱- از دواج در سنین پائین در روستاها بخصوص در روزگار گذشته بیشتر مرسوم بوده است و اگر او ازدواج کرده باشد در سنین ۱۲ تا ۱۴ سالگی یا کمتر از این یک رسم و قرار داد خانوادگی بوده است.
- ۱۲- نگارش خانم دوریس احمد، از انتشارات اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۸۶ میلادی.
- ۱۳- جاویدان اقبال، ترجمه زنده رود، دکتر جاوید اقبال، مترجم دکتر شهین مقدم صفیاری جلد اول، صفحه ۱۸۲.
- ۱۴- جاویدان اقبال، جلد دوم، صفحه ۴۴.
- ۱۵- روایات اقبال، گرد آورنده عبدالله چغتائی، صفحات ۷۲ و ۷۴.
- ۱۶- اقبال کی صحبت میں، دکتر محمد عبدالله چغتائی، صفحه ۴۵۲.
- ۱۷- جاویدان اقبال، جلد دوم، صفحه ۱۲۲.
- ۱۸- دانای راز، سید نذیر نیازی، صفحه ۱۷۴.
- ۱۹- ذکر اقبال، عبدالمجید سالک، صفحه ۷۲ و نیز روایات اقبال، گرد آورنده، عبدالله چغتائی صفحات ۱۲۸، ۱۲۹.

۲۰- جاویدان اقبال، جلد دوم، صفحه ۲۸۲، ۲۸۴ و نیز صفحات ۴۹۸، ۴۹۹.

۲۱- روزگار فقیر "فقیر سید وحیدالدین" فصل اول، صفحات ۱۱۵ تا ۱۱۷.

۲۲- لطیفه های بیشمار از افس و گرامی در تصانیف، سرگذشت و یاران کهن، تالیف سید سعید سالک آمده است. نام علی بخش در این سرگذشت ه که و بیش آمده. او همچون اقبال، از دوستان او هم اطاعت و فرمانبرداری داشت.

۲۳- بیان غلام رسول مهر، مکاتیب اقبال بنام گرامی، گرد آورنده عبدالله قریشی، صفحات ۶، ۷، ۲۵.

۲۴- جاویدان اقبال، جلد سوم، صفحه ۲۷، ۲۸.

۲۵- اقبال نامه، گرد آورنده، چراغ حسن حسرت، صفحه ۲۹.

۲۶- جاویدان اقبال، جلد سوم، صفحه

۲۷- فلاقلی یا قره گلی، کلاهی که بیشتر از پوست بره درست می کنند.

۲۸- جاویدان اقبال، جلد سوم، صفحه ۲۴۴.

۲۹- نقوش اقبال، سپتامبر ۱۹۷۷، صفحات ۵۵۰ تا ۵۷۱- مقاله به عنوان رویداد های سفر اقبال و خطباتش از محمد عالم مختار حق و نیز اقبال درون خانه، خالد نظیر

صوفی، صفحات ۱۸۲ تا ۱۹۴.

- ۳۰- جاویدان اقبال، جلد سوم، صفحه ۱۰۰.
- ۳۱- تہذیب نسوان سالگرہ نمبر، ۲ جولائی ۱۹۲۸- علامہ اقبال مرحوم کا دیرینہ وفادار ملازم، از محمد فاضل صاحب.
- ۳۲- شہری در پنجاب شرقی کہ در ہندوستان واقع است.
- ۳۳- مکتوبات اقبال، صفحہ ۱۶۲، ۱۶۴.
- ۳۴- مصاحبہ بامیان محمد شفیع، لاہور.
- ۳۵- شہری در شمال ہند.
- ۳۶- اقبال و بھوپال، صبا لکھنوی، صفحات ۵۴، ۵۵.
- ۳۷- جاویدان اقبال، جلد چہارم، صفحات ۱۱۴-۱۱۵.
- ۳۸- روزگار فقیر، فقیر سید وحیدالدین، جلد اول صفحات ۲۷ تا ۳۰- صحیفہ شمارہ اقبال، بخش اول، گرد آورندہ دکتور وحید قریشی، صفحات ۲۲۶-۲۲۷.
- ۳۹- اقبال کی صحبت میں، دکتور محمد عبداللہ چغتائی، صفحہ ۴۵۳.
- ۴۰- اقبال کی صحبت میں، دکتور محمد عبداللہ چغتائی، صفحہ ۴۵۲.
- ۴۱- جاویدان اقبال، جلد دوم، صفحات ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴. این واقعہ را خالد نظیر صوفی از زبان علی

بخش نیز بیان می کند، او گفت: من هرگز ندیده ام که علامه شراب بنوشد و حتی خوردن شراب در نزد ایشان جایز نبوده است. این واقعه ثبوت این حقیقت است، اقبال درون خانه، خالد نظیر صوفی، بزم اقبال، طبع ۱۹۷۱م، صفحه ۱۲۶.

۴۲- جاویدان اقبال، جلد چهارم، صفحه ۲۰۲.

۴۳- Iqbal as I knew him P.19

۴۴- مظلوم اقبال، شیخ اعجاز احمد، صفحه ۲۶۱، ۲۵۹.

۴۵- Iqbal as I knew him P.41

۴۶- اقبال چوهدری محمد حسین کی نظر میں، محمد حنیف شاهد، اردو بازار، لاهور.

۴۷- اقبال کی صحبت میں، عبدالله چغتائی، صفحه ۴۵۴.

۴۸- جاویدان اقبال، جلد چهارم، صفحه ۲۷۰.

۴۹- کلیات فارسی اقبال، چاپ پاکستان، شیخ غلامعلی، صفحه ۹۹۷- ارمغان حجاز صفحه ۱۱۶- (این شعر در ارمغان حجاز به این صورت آمده است:

نشان مرد حق دیگر چه گویم  
چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

۵۰- کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۴- ارمغان حجاز،

صفحه ۱۲.

۵۱- حیات اقبال، ایمایس-ناز طبع نیاز احمد، شیخ غلامعلی پبلیشرز ۱۹۷۷ میلادی صفحات ۱۶۰ تا ۱۶۲ و جاویدان اقبال، جلد چهارم، صفحه ۲۷۲.

۵۲- کلیات فازسی اقبال، صفحه ۱۰۲۱- ارمغان حجاز، صفحه ۱۲۹.

۵۳- لائل پور در حال حاضر فیصل آباد نامیده می شود.

۵۴- مصاحبه با شیخ اعجاز احمد برادر زاده علامه اقبال درباره علی بخش.

۵۵- Iqbal as I knew him P. ۲۵

۵۶- دانای راز، سید نذیر نیازی، صفحه ۱۸۲.

۵۷- مصاحبه با شیخ اعجاز احمد، او گفت: امیدوارم که الله تعالی علی بخش را به وجه وفاداری و خدمت به اقبال که لایق تحسین است اجر عظیم بفرماید.

۵۸- میان محمد شفیع گفت: این هم اقبالندی علی بخش است. که با خدمت خود به علامه اقبال هم خدایا و هم خلق خدا را راضی گردانید و این خیر پروردگار برای اوست که باید پس از گذشت سال ها شما به اینجا بیایید و او را معرفی کنید تا برای ایرانیان هم بهتر رفا و صفای اوشناخته شود. (مصاحبه با میان محمد شفیع، لاهور)

۵۹- اوراق گم گشته، گرد آورنده رحیم بخش شاهین،

صفحات ۲۰۵ تا ۴۱۰، گفتگویی با علی بخش طبع اداره مطبوعات محدود اسلامی، لاهور، ۱۹۷۵ میلادی.

۶۰- سرگذشت اقبال. دکتر عبدالسلام خورشید، اقبال اکادمی پاکستان لاهور ۱۹۷۷ میلادی.

۶۱- مکاتیب اقبال بنام گرامی، مقدمه و تعلیقات از محمد عبدالله قریشی، اقبال اکادمی پاکستان، کراچی.

۶۲- اقبال کے حضور، سید نذیر نیازی، اقبال اکادمی، کراچی، جولای ۱۹۷۱.

۶۳- اقبال از نظر خویشان، تدوین مصباح الحق صدیقی، یونیورسل بکس، لاهور ۱۹۷۷.

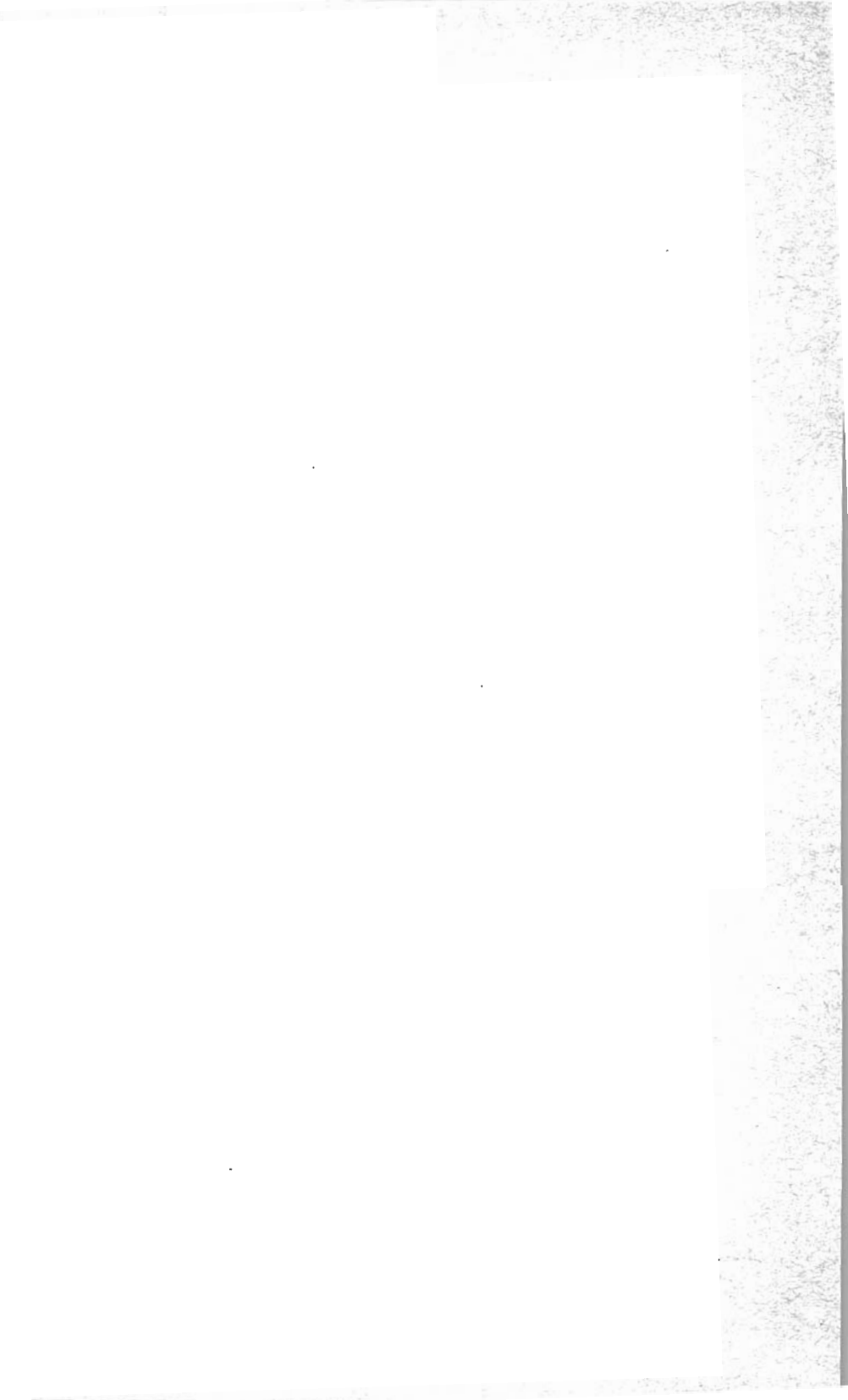
۶۴- دبستان اقبال، یادگار یوم اقبال، ۱۹۷۱، کراچی مصاحبه با علی بخش (اقبال کی زندگی کا ایک دن) از ممتاز حسن.

برای تهیه این مقاله علاوه بر مصاحبه با صاحب نظران از کتب و اسناد به شرح فوق استفاده شد.



اقبال و چار و نغمه  
آزادی گران





## «بهار و اقبال نغمه گران آزادی»

معنی صدق و وفا و شرم در آزادیست  
ای بهار آزاد باش و هرچه میخواهی بکوی (۱)

سخن از بهار و اقبال است زیرا این دو همه گر آزادی  
وجوه مشترکی دارند که شایسته است از آنها سخن گفته شود .  
وجه شاخص این بیان عشق و ارادت است که بهار در همه  
عمر به اقبال نشان داد و زودتر از دیگران اقبال را شناخت .

عصر حاضر خاصه اقبال گشت  
واحدی کز صد هزاران بر گذشت  
شاعران گشتند جیشی تار و مار  
وین مبارز کرد کار صد سوار (۲)

بهار از سرایندگان بزرگ در چند قرن اخیر و از  
درخشان ترین چهره های ادبیات ایران و آخرین سلطان شعر  
کلاسیک فارسی بشمار می آید، که کمتر کسی پایه و مقام او را  
در بیان آزادی و آزادگی میتواند داشته باشد .

میرزا محمد تقی ملك الشعراء بهار در ۱۲ ربیع الاول  
۱۲۰۴ مصادف ۱۸ - آذرماه ۱۲۶۵ (۱۸۸۶م) در مشهد پا به  
عرصه وجود گذاشت. پدرش حاج محمد کاظم صبوری ملقب به  
ملك الشعراء از ادبا و فضلی مشهور خراسان بشمار می آمد .

در خانواده فضل و ادب بهار از جوانی براه سرودن، پژوهش و نگارش افتاد و تا آخرین روزهای زندگی شور و حال دانش و بیش درجسم و جاننش بود. بهار ادبیات را نزد پدر آموخت و پس از مرگ پدر در حالی که بیش از ۱۸ سال نداشت تحصیلات خود را نزد مرحوم ادیب پیشاوری ادامه داد. و عنوان ملك الشعرانی پدر را به ارث برد. از کودکی به شعر و شاعری علاقه داشت و قدرت قریحه ادبی او در مجامع اهل ادب خراسان با حیرت و اعجاب تلقی می شد.

ز شعر قدر و بها یافتند اگر شعرا  
منم که شعر زمن یافته است قدر و بها  
به پیش نادان گر قدر من بود پنهان  
به پیش دانا باشد مقام من پیدا (۲)

دوران زندگی او با بیداری مردم از خواب غفلت و نهضت آزادی درسراسر کشور توأم است. بهار در یادداشت های خود می نویسد: «به تکمیل معلومات خود پرداخته و بر آن شدم که به تهران آمده و به کمک بزرگان دولت برای فراگرفتن علوم جدید به فرنگستان رهسپار شوم ولی دو مانع برسر راه بود، یکی بی سرپرست بودن خانواده و دیگر اوضاع ایران».

هنگامیکه انقلاب مشروطه آغاز گردید و خود کامگی استبداد طلبان، مشروطه نخواستگان را عرصه نهیب و تجاوز کرد، ملك الشعرای جوان مثل بسیاری از آزادی خواهان به دفاع از مشروطه برخاست و از آن پس قلم و قدم خویش را در

راه آزادی بکاربرد.

جرمی است مرا قوی که در این ملک  
مردم دگرند و من دگر سانم  
دشنام خورم ز مردم نادان  
زیراک هنرور و سخن دانم  
زیرا به خطابه و به نظم و نثر  
خورشید فروغ بخش ایرانم  
اینست گناه من که در هر گام  
ناکام چو پور سعد سلمانم  
و امروز چنان شدم که بر کاغذ  
آزاد نهاد خامه نتوانم  
ای آزادی، خجسته آزادی؟  
از وصل تو روی بر نگردانم  
تا آنکه مرا بنزد خود خوانی  
یا آنکه ترا به نزد خود خوانم (۴)

روزنامه های خراسان، تازه بهار و نوبهار را منتشر کرد و درحزب دمکرات خراسان فعالیت چشم گیر داشت، از با قلم توانای خود علیه زور و استبداد استعمارگران اشعار و مقالات بسیار نگاشت که پذیرفتن افکار آزادی خواهانه او برای حکام سلطه گر آسان نبود. بهار با چنین شخصیت مستقل خاصی که یافته بود، وارد زندگی سیاسی گردید و با ایمانی راسخ بصف

انقلابیون پیوست - گوید :

" نخستین اشعار سیاسی و اجتماعی من بین سالهان ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ قمری هنگام کشمکش بین شاه و مجلسیان و سال اول بسته شدن مجلس و بمباران و استبداد کوچک محمد علی شاه گفته شد."

خانهات یکسره ویران شد ای ایرانی  
مسکن لشگر بیگانه شد ای ایرانی  
شرط ما بود که باهم همه هم دست شویم  
بوفاق و بوفای یکسره پا بست شویم  
از پی نیستی از همت حق هست شویم  
نه کز اینان ز نفاق و دو دلی پست شویم  
که مرا خانه و ملک و سروتن در خطر است  
ای وطن خواهان زنهار وطن در خطر است  
(۵)

نظم و نثر او نشانگر تاریخ معاصر ایران و مطالب روزنامه های او بیشتر پیرامون بازگشت سیاه ارتجاع و مداخله روسیه تزاری در امور ایران و سایر مسائل سیاسی می باشد. بهار نمی توانست آرام بگیرد، بنا براین اورابه تهران تبعید کردند .

به ایران زیور اندر کش زخاک تیره گوهر کش  
سر روشن دلان برکش بن اهریمنان برکن (۶)

هنگام ورود به تهران او در حدود ۲۰ سال داشت و

یکسال بعد از خراسان به وکالت مجلس انتخاب شد . فریاد آزادی خواهی و افشاء فساد هیات حاکمه و مداخلات بیگانه و مبارزه با جهل و تعصب را در همه محافل و مجالس باگستاخی هر چه تمامتر ادامه داد .

ویرانه ایست کشور ایران  
ویرانه را بها و ثمن نیست  
امروز حال مُلک خراب است  
بر من مجال شبهت و ظن نیست  
حکام نابکار ز هر سوی  
غارت کنندو جای سخن نیست (۷)

آشنائی با افکار جدید و اوضاع و احوال روز، ذوق و استعداد این جوان مبارز را شکوفا کرد. مجله دانشکده و مکتب ادبی تازه ای که تاسیس نمود در محیط ادبی آن زمان بسیار تازگی داشت والگور سرمشقی برای تحقیق در شیوه نگارش جهت دانشوران عصر خود بود. درباره نثرخویش چنین می گوید:  
"من درنثر فارسی مانند شعر ابتدا سبک تاریخ بیهقی را انتخاب کرده بودم، اما علل سیاسی و احتیاج مردم به نثر ساده باعث شدکه سبک نثر نویسی من از نو بطرزی تازه آغاز شود."  
(۸) \* و درباره شعر خود گوید :

شعر دانی چیست مرواریدی از دریای عقل  
شاعران افسونگری کاین طرفه مرواریدسفت

صنعت و سجع و قوافی هست نظم و نیست شعر  
ای بسا ناظم که نظمش نیست الا حرف مفت  
شعرآن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب  
باز در دلها نشیند هر کجا گوشی شنفت  
ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت  
ای بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت (۹)

بهار دورانی از حیات خود را بر اثر دروغ های دروغ  
پردازان و دسایس مزدوران زندانی و ۱۴ ماه نپزیه اصفهان  
تبعید گردید. این دوران از پُر بهره ترین سالهای زندگی او بوده  
است.

مثنویات، قطعات، غزلیات و مقالات پر مغز بسیار همه  
نشانه رشد روحی و شکوفائی ذوق او در این زمان می باشد.  
هفده سال زندگی او دور از سیاست گذشت و فرصتی بود که  
ذوق هنری خویش را پرورش دهد. مدتی زبان پهلوی آموخت و  
کتب نظم و نثر بسیار فارسی را مطالعه کرد. گوید: "وظیفه  
اجتماعی بعد از واقعه شهریور ۱۳۲۰ مرابه نگارش مقالاتی در  
اخلاق و تاریخ واقعات اندوهناک گذشته و روش اصلاح طلبانه  
برای یاران و ادار ساخت."

در سال ۱۳۲۴ به وزارت فرهنگ منصوب گردید. وی در  
یادداشت‌هایش می نویسد: "آخر وزیر شدم و ای کاش آقای  
قوام (۱۰) مرابه وزارت دعوت نمی کرد و آن چند ماه شومی را که  
بی هیچ گناه و جرمی در دوزخم انداخته بودند، نمی دیدم."

دوران وزارت او چند ماهی بیش نپائید و از کار کناره گیری کرد. او خود می نویسد: "مشقت ورنج و عذاب روحی من در نهایت بود.... بیدرنگ پای استعفاء نامه را امضاء کردم...." و در جای دیگری آورد: "رفتم خانه و نشستم، بلکه افتادم....."

از پی پاس فضل و نفس عزیز  
نشدم معتسکف بهر درگاه  
خدمت خلیق بوده پیشه من  
بساوفسار خلیوص بی اکیراه  
نام من هست در زمانه بلند  
چه غم ارهست بام من کوتاه  
(۱۱)

بهار در دوره پانزدهم مجلس نیز برای ششمین بار به وکالت انتخاب شد و ریاست فراکسیون دموکرات را بعهده گرفت. در این زمان نیز با آنکه شور و حال سابق را نداشت، ولی باز هم برای مبارزه با فساد کوشش میکرد. در این باره مجله تهران مصور (۱۲) می نویسد: "بهار مردی مبارز بود و نمیتوانست آرام بنشیند. اقلیت مدرس و حملات وی به دستگاه استبداد که تازه جای پای خود را باز میکرد. ملک جوان، مبارزه را با آغوش باز استقبال کرد. او نیز به فداکاری تمام بر ضد عمال استبداد حمله نمود.... " بهار پنجاه سال عمر سیاسی خود را در کشاکش گزراند. فقط در آن میان چند سالی مجال تتبع و تألیف و تصحیح متون پیدا کرد که این چند سال انزوا در پروراندن و بارور کردن طبع او تاثیر فراوانی داشته است. بهار در ادبیات



فارسی تکامل و تحول قابل ملاحظه ای ایجاد کرد و در عین حال که زبان و شیوه پیشینیان را در اشعار خود حفظ کرد، با وارد کردن و خلق ترکیبات جدید صورت تازه ای به شعر فارسی بخشید. بهار این قصیده را درباره دماوند در حالی سرود که دست استعمار گران، ایران را ملعبه تاخت و تاز خویش ساخته و هرج و مرج بسیار بروز نموده بود.

ای دیو سپید پای در بند  
 ای گنبد گیتی ای دماوند  
 پنهان مکن آتش درون را  
 زین سوخته جان شنو یکی پند  
 برکن زین این بنا که باید  
 از ریشه بنای ظلم بر کند  
 زین بی خردان سقله بستان  
 داد دل مردم خردمند (۱۳)

علاوه بر دیوان اشعار از بهار دو گروه کار تحقیقی باقی مانده است. یکی تصحیح کتابهای گذشتگان از جمله مجمل التواریخ و القصص، تاریخ سیستان، قسمتی از تاریخ بلعی، ترجمه رساله النفس ارسطو از بابا افضل، منتخباتی از جوامع الحکایات عوفی و دیگر بررسی های او در مسائل ادبی و تاریخی از آن میان احوال محمد بن جریر طبری، رساله ای در احوال مانی، شرح حال فردوسی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی و ترجمه چند کتاب از زبان پهلوی به فارسی، مانند یادگار زیران و

درخت آسوریک و رساله مادیکان شترنگ را می توان نام برد. ولی سرآمد کارهای پژوهشی بهارسه جلد سبک شناسی می باشد که در آنها زبان فارسی و تحول نثر آن بررسی و تاحدی که امکان داشته کتابهای برجسته ادب فارسی ارزیابی گردیده است.

شعر بهار از نظر قالب و طرح کلی دنباله شعر قدیم ایران است و قصیده های بلند و بالای او یادآور سروده های کهن خراسانی و گاه از نظر احساس و اندیشه همانند شعر دل آویز عراقی است. اما تقلید محض نیست، همچنانکه شعر اقبال تقلید نیست و از نظر لفظ و معنی دارای ابتکارات خاصی می باشند، و مخصوصاً معانی اجتماعی و سیاسی در شعر بهار و اقبال نوآوری هائی دارد که بخوبی نشان دهنده آنها و روزگار آنها و این تپش و تابش تحت الشعاع مسائل زمانشان می باشد. بهار تحت تاثیر احساسات آزادی خواهانه خویش درباره اینکه ایران بدست کسانی افتاده که لایق نگهداری آن نیستند چنین می سراید:

در دست کسانی است نگهبانی\* ایران  
کاصرار نمودند به ویرانی ایران  
پامال نمودند و زدودند و ستردند  
آزادی ایران و مسلمانی ایران  
آزادی را بلهوسان ملعبه کردند  
حریت را بی خردان مسخره کردند  
ای قاتل آزادی ایران بحذر باش  
زآن لحظه که قاضی بسر مُحْتَضِر آید(۱۴)

اقبال و بهار همانند شاعران و سخنورانی نبودند که شعر را در خدمت مدح و صلّه در آورند. بهار توانست در زندان و تبعید تلخ و شیرین زندگی را بچشد. همچنانکه اقبال محصور در زندان اندیشه های انقلابیش آب دیده و مجرب شد. هردوی آنان سر چشمه الهام برای بسیاری از دل پذیر ترین اشعار خود آفریدند. شعر بهار تصویر گر مقتضیات زنده عصر است، همانگونه که شعر اقبال طغیانی در برابر مسائل حی حاضر می باشد.

آثار ادبی از سبک زندگی خالقشان جدانیستند. در نزد شاعر راستین انعکاسات درونی با زندگی بیرونی هم آهنگ میگردد. یعنی کسیکه آفریننده کلام زیبا و ترجمان اندیشه های والا گشت نمیتواند روال عمر را بر خلاف آن قرار دهد.

بخل و حسد چرا و نفاق و غضب ز چه  
ظلم و جفا و ظن و گمان از برای چیست  
ور حق عیان و نیست در و حاجت بیان  
پس صد هزار سر نهان از برای چیست  
زود آ که آه بی گنهان شعله ور شود  
تا خاندان ظالم از آن پر شرر شود (۱۵)

بدین ترتیب نگرش خاص اقبال و بهار به زندگی عبارت است از تلاش برای آرمانهای والا و اجتناب از هر چه که به اخلاق صدمه می زند، هر دو گره زبانیشان باز بود و هر آنچه که

---

می خواستند بوجهی زیبا وشور انگیز بیان میکردند .

باسفله نستیزم همی وز دون بپرهیزم همی  
زین قوم بگریزم همی چون مصطفی (ص) از بولهب (۱۶)

از زندگی نترسیدند و دلیرانه خود را برآن زدند، جوهر  
حیات را شناخته و در تمام طول حیاتشان از گفتن «نه» واهمه  
نداشتند .

میارا بزم بر ساحل که آنجا  
نوای زندگانی نرم خیزاست  
بدریا غلط و با موجش در آویز  
حیات جاودان اندر ستیزاست (۱۷)

بهار از غم ایران هرگز غافل نبود، همانگونه که اقبال همیشه  
نگران وضع کشور خویش بود. بنظر من این گفته صحیح نیست که  
اقبال در آخرین نوشته هایش عشق به زادگاه خود و علاقه به  
پیشرفت و آزادی آنرا نداشته است. در حالی که نخستین  
نوشته های اوسرشار از این احساس بوده است. اینطور، بنظر  
می آید که توجه اقبال در چند اثر واپسین او عمیقاً متجلی است.  
اما بنظر من تفاوتی میان اشعار اولین و حرفهای آخرین او بچشم  
می خورد. شعر نخستین او سیمای ظاهری کشورش یعنی  
کوه هیمالیا را توصیف می کند و شعر آخرین او که از برون به  
درون گرانیده و از ظاهر به باطن پیوسته به سرنوشت انسانهای  
استعمار زده کشورش متوجه است.

ای هماله ای فصیل کشور هندوستان!  
چومتا هے تیری پیشانی کو جھک کر آسمان (۱۸)

اقبال این شعر را خطاب به هیمالیا در سال ۱۹۰۱-میلادی  
سروده است. سرعبدالقادری نویسد:

این نظم اقبال سبر آغاز گسترش شیوه جدید شاعری اقبال  
بود (۱۹).

اقبال شعرو فلسفه اش رادرحصار جغرافیائی محصور  
نمی‌کند، وهمه انسان هارا درهمه مکانها چه گذشته وچه حال دربر  
میگیرد و علیرغم موانع بسیار خود را برای تبیین معنای واقعی  
تلاش بزرگ فرهنگی و معنوی انسان که در سراسر طول تاریخ  
جریان دارد وقف کرد. درضمن علاقه اوبه کشورش و نقشی که  
زادگاهش باید درجهان بازی کند نیز دراین زمینه بچشم  
میخورد. درحقیقت این نشانگر رشد فکری وغنای ذاتی اقبال  
است که میخواهد ملتش درمیان ملت ها مقام با ارزشی داشته  
باشد و ناگزیر میدانند، که بدون آزادی نمی تواند نقشی بازی  
کند. وی درضرب کلیم این چنین میسراید:

ترجمه شعر:

«چه کسی از سرنوشت هند آگاه نیست  
این کشور نگینی است که در تاج بیگانه گذاشته شده است  
شما به بردگی غرب رضایت دادید  
گله من از شما است نه از غرب» (۲۰)

آثار او مالا مال است از اعتراضات شجاعانه علیه آنچه که انسانها رابه استثمار و استعمار میکشاند و مثنوی «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» فریاد تکان دهنده ای است برای همه ملل مشرق زمین، در جهت گسستن زنجیر های بندگی و بردگی غرب و جایگزین نمودن روح واقعی آزادی و آزادگی ،

فساد عصر حاضر آشکار است  
سپهر از زشتی او شرمسار است  
اگر پیدا کنی ذوق نگاهی  
دو صد شیطان تراخدمتگذار است  
(۲۱)

در سراسر دیوان بهار نیز همین ندا بچشم میخورد:

فریاد از این جهان و از این دنیا  
وین رسم ناستوده نازیبا  
بسر بساد رفته قاعده موسی  
و از یاد رفته توصیه عیسی  
خلق محمدی شده مستنکر  
دستور ایزدی شده مستثنی  
ملك خدای گشته دو صد پاره  
هر ملك را گروهی گنج آرا  
هر يك بدل گرفته بسی امید  
هر يك بسر نهفته بسی سودا  
(۲۲)

شعر بهار پر است از حوادثی که در عصر او بر ایران

---

گذشته و تلاطم روحی جامعه بر تمامی آثارش نقش بسته است. اگر بهار نسلی زودتر یا دیرتر بدینا آمده بود، آثارش رنگ دیگر بخود میگرفت و شاید نمی توانست خود را از قیود دست و پاگیر اجتماعش برهاند.

ملکا جور مکن پیشه و مشکن پیمان  
که مکافات خدائیت بگيرد دامان  
بیش از این شاهها بر ریشه خود تیشه مزین  
خون ملت را در ورطه ذلت مفکن (۲۳)

غرب در اشعار هردو جایگاهی انتقاد آمیز دارد و این چنین اقبال و بهار درباره دانش و پرورش و دین غرب سخن رانده اند.

بهار: دریغا کزین دانش و پرورش  
اروپا نیاموخت جز مکر و فند  
ز گفتار خوبش چه حاصل، چو بود  
پسندیده قول و عمل ناپسند (۲۴)

اقبال:

فرنگی را دلی زیر نگیں نیست  
متاع او همه ملک است و دین نیست  
خداوندی که در طوف حریمش  
صد ابلیس است و یک روح الامین نیست (۲۵)

در اشعار بهار که آینه حکمت و عبرت است مکرر از مفاخر و مآثر گذشتگان یاد می‌کند و کلام او مملو از قهرمان پرستی است. قهرمانان تاریخ در نظر اوسمبل والگوی شجاعت و شهامت هستند و آنها را بعنوان نمونه پیش چشم دارد و با تحسین و اعجاب بر آنها مینگرد. (۲۶)

اقبال نیز در کلام خویش همواره کوشش دارد مجدها و لیاقت‌ها و شایستگی‌های امت مسلم را بیاد آورد و قهرمانان مسلمان را از صفحات تاریخ بیرون آورده، جلوی چشم مسلمین قرار دهد.

بهار در داستانهای دلایز پراز طنز و کنایه که سروده گاهی از شکوه و عظمت گذشتگان یاد می‌کند و زمانی ضعف حکومت حاکمه‌ها را می‌آزارد و فجایع و فساد دوستان و دشمنان وی را از کوره بدر می‌برد، همه این ناهماهنگی‌ها باعث میشود که روح حساس و ذوق لطیف او آزرده شده و چه بسا که در یاس و ناامیدی فرومی‌رود و در این لحظات سستی و حرمان گاهی دچار تردید می‌شود و حتی در اسرار و رموز خلقت نیز وا می‌ماند.



از بر این کره پست حقیر  
زیر این قبه مینای بلند  
نیست خرسند کس از خرد و کبیر  
من چرا بیهوده باشم خرسند



شده‌ام در همه اشیاء باریک  
رفته تا سرحد اسرار وجود  
چیست هستی افقی بس تاریک  
و اندر آن نقطه شکی مشهود



بجز آن نقطه نورانی شک  
نیست در این افق تیره فروغ  
عشق بستم به حقایق یک یک  
راست گویم همه وهم است و دروغ  
(۲۷)

بدون شك اقبال و بهار خود را وقف تفسیر هوشیارانه و اصیل ارزش های سیاسی و اجتماعی و اخلاقی برای انسانها کرده اند. باید بگوئیم که هر نویسنده، شاعر و اندیشمند اندیشه اش را از فرهنگ و تمدنی که در آن زیسته و حیثیتش مرهون آن می باشد الهام گرفته است. هیچ فکر و اندیشه اصیل و خلّاتی نمیتواند بر روی يك فرهنگ یا فلسفه بیگانه بوجود آید.

البته برای اندیشمند لازم است که بدون تعصب به پیشواز جنبش های جدید فکری و علمی و پیشرفت های نو در زمینه علوم برود. آنوقت است که می تواند گذشته را در پرتو حال تفسیر و تاریکی آینده را با الهام گیری از تجربیات گذشتگان فروغ بخشد. اقبال و بهار این رسالت را به نحو احسن انجام دادند. از يك طرف تعلیمات و فلسفه اسلام را فراگرفتند، روح قرآن و تفاسیر پیامبر، عرفان عارفان، فلسفه فیلسوفان و شعرشاعران را از نظر گزرانیدند و از طرف دیگر علوم جدید فلسفه نو، اندیشه های تازه، و حرکت های اجتماعی را بادیده بصیرت نظر انداختند، بدین سبب تفسیر آنها با تفاسیر دیگران متفاوت است و در چهار چوب قیود منحصر نشده است. برداشت آنها از مذهب هم با دیگران فرق دارد، مذهب از نظر آنان نیروئی نیست که به بندبکشد، بلکه بندها را می گسلد و اندیشه ها را آزاد می سازد. مذهب در نظر آنها افیون جوامع نیست، بلکه مظهر قدرت است و مردم را به تسخیر جهان دعوت میکند، و از گوشه گیری و عزلت باز میدارد، این هر

در منجی جهان آدمیت سربلند و مردانه قدم در راه گذاشتند  
فریاد برآوردند بیانید خود را احیاء کنید، تا جامعه اصلاح شود.

بهار: بیاتاً جهان را بهم بر زنیم  
بدین خاروخس آتش اندر زنیم  
زمان و مکان را قلم در کشیم  
قدم برسر چرخ واخگر زنیم (۲۸)

اقبال: زمن هنگامه ده این جهان را  
دگرگون کن زمین و آسمان را  
زخساک مسا دگسر آدم بسر انسگیز  
بکش این بنده سود و زیان را (۲۹)

دیکنس (۲۰) منقد انگلیسی زمانی که مثنوی اقبال بچاپ رسید براو انتقاد کرد و گفت: اقبال مسلمانان را مخاطب قرار داده گرچه ارزش های اقبال ممکن است جهانی باشد اما چون پیام خود را برای مسلمانان فرستاده، فاقد جهان شمولی است. اقبال با اشاره باین انتقاد چنین گفت: « هدف من فقط این نیست که از اسلام دفاع کنم. هدف من یافتن يك نظام اجتماعی بهتر و ارائه يك ایدئولوژی قابل قبول برای مردم جهان است. اسلام رسالتی را در ارزش های اجتماعی برعهده دارد که من نمیتوانم آنها را نادیده بگیرم. اسلام با اندیشه برتری نژادی بشدت مخالف است و آنرا مانع وحدت و همکاری بین المللی میداند، اندیشه برتری نژادی بزرگترین دشمن انسانها است. از وقتی دانستم که

مفهوم ناسیونالیزم مبتنی بر اختلافات نژادی و قومی در کشورهای مسلمان مانند سایر کشورها سایه افکنده و مسلمانان بسبب وطن پرستی کورکورانه و میهن پرستی دروغین در خطر از دست دادن ایده آل جهانی خود هستند خود را موظف دانستم که بنام یک مسلمان نیک خواه انسانیت نقش آنها را در تکامل انسانی یاد آور شوم. تردیدی نیست که من شدیداً به اسلام معتقد هستم ولی جامعه اسلامی را بعنوان نقطه آغاز گرفته ام و این بعلت داوری ملی بامذهبی نیست، بلکه بسبب عملی ترین راه نزدیک شدن به مسئله است. (۳۱)

اقبال : جوهر ما با مقامی بسته نیست  
باده تندش به جامی بسته نیست  
قلب ما از هند و روم شام نیست  
مرز و بوم او بجز اسلام نیست (۲۲)

در دیوان بهار اشعار از هر صنفی قصیده، غزل، مثنوی، ترجیعات، مسمطات که از حیث قالب و فن در یک پایه نیستند دیده میشود و در آنها مضامین و معانی کهنه و نو که بیشتر جنبه پند و اندرز دارد، بچشم میخورد. در مثنوی های بهار لحن بیان نظامی و سنائی و جامی جلوه گر است که با تازگی و طراوت خاصی چاشنی خورده است. طنز و سادگی که در معنی و لفظ اشعار است قدمت و کهنگی صورت و قالب آنها را جبران میکند بدون شك بهار در تقلید و تتبع مثنوی گذشتگان چیره دستی و هنرمندی بسیار نشان داده است. در قطعات او

گذشته از مضامین اخلاقی و اجتماعی حکایات و لطیفه هایی را به شعر در آورده است. قطعه اجتماعی دلال و ضلال که بهار میان این دروازه یکی بمعنی نازو عشوه و دیگری بمعنی گمراهی بازی شیرینی بوجود آورده است.

دیدم به بصره دخترکی اعجمی نسب  
روشن نموده شهر به نور جمال خویش  
می خواند درس قرآن در پیش شیخ شهر  
وز شیخ دل ربوده به غنچ و دلال خویش  
می داد شیخ درس ضلال مبین بدو  
و آهنگ ضاد رفته به اوج کمال خویش  
دختر نداشت طاقت گفتار حرف ضاد  
با آن دهان کوچک غنچه مثال خویش  
میداد شیخ را به (دلال مبین) جواب  
و آن شیخ می نمود مکرر مقال خویش  
گفتم به شیخ: راه ضلال اینقدر مهوی  
کاین شوخ منصرف نشود از خیال خویش  
بهرتر همان بود که بمانید هر دروان  
او در دلال خویش و تو اندر ضلال خویش  
(۲۲)

یکی از مفصل ترین مثنویات بهار که برسبیل پند و اندرز و انتقاد سروده شده «چهار خطابه» او است که تقلید گونه ای از منظومه ربیعی پوشنچی است که تقریباً هفتصد سال پیش

بهمین وزن و مضمون سروده است.

شعر دری گشت زمن نامجو  
یافت زنو شاعر و شعر ابرو  
نظم من آوازه به کشور فکند  
نثر من آئین کهن برفکند (۲۴)

آنچه میتوان درباره اقبال و بهار گفت هیچکدام از این دو اندیشمند خود را شاعر ننیدانند، بلکه شعر را در خدمت پیام انسان ساز خویش قرار می دهند. کارنامه زندان (۲۵) بهار برداشتی از کارنامه بلخ و دیگر مثنویات سنائی است. آن درد و نیازی که غزل سعدی و حافظ و عراقی را لطفی بخشیده در شعر بهار دیده نمی شود. میتوان گفت بهار شاعر عشق و غزل نیست (۲۶) همچنانکه اقبال خود را غزل خوان نیداند و این چنین بدرگاه پیامبر شکوه میکند.

به آن رازی که گفتم پی نبردند  
زشاخ نخل من خرما نخوردند  
من ای میر ام داد از توخواهم  
مرا یاران غزل خوانی شمردند (۲۷)

بدان سبب که این دوسخنور نامی بادیگران فرق داشتند، حکام سلطه گر به تلاشی همه جانبه دست زدند تا آنها را خلع سلاح نمایند، زیرا سلاح برنده آنها قلمشان بود که نغمه های جان سوز و جانفزای دلشان را بازگو میکرد. بهار در قصیده ای

درباره خامه خویش چنین میگوید :

من نیز با چراغ بلاغت بجانشان  
اخگر زخم اگرچه تن از اخگر آورند  
اندامشان بدوزم با نوك خامه ام  
هر چند پیش خامه من خنجر آورند  
(۲۸)

بهار شاعر حماسه و قصیده است. استحکام و صلابت بین  
قصایدش را رنگی خاص داده است و چیزی که در آنها بیش از  
همه جلوه گر است، روح اعتراض و مبارزه است، همانگونه که در  
کلام اقبال دیده می شود. آیا همانطور که اقبال واضح سبکی  
است، بهار هم در شعر و شاعری شیوه خاص دارد؟ در این باره  
بهار گوید: "شیوه من چیز خاصی نیست جز جمع و تلفیق بین  
سبک خراسانی و عراقی با ارمغانی از ادب و فرهنگ قدیم و  
جدید شرق و غرب" باید گفت آهنگ کلام قدما در شعر بهار  
طنینی روشن دارد و سایه شاعران پیشین و نغمه های گمشده  
آن نغمه سرایان کهن دیگر باره در دیوان او احیاء و تکرار  
میشود. در تغزل ها و تشبیب هایش شکوه استواری آهنگ  
رودکی باحلاوت و سادگی سخن فرخی همگام است. در جسیاتش  
آهنگ مسعود سعد سلمان و خاقانی دیده میشود.

دردا که دور کرد مرا چرخ بی امان  
ناکرده ظلم از زن و فرزند و خانمان

از هر رگم چو چنگ برآید. یکی فغان  
روزی که بود در کف من خامه چون سنان  
(۳۹)

اما باید گفت شکوه و شکایت او از درد و گله گذشتگان  
برای ما محسوس تر و مانوس تر است.

نوبهاری ساختم ز اندیشه های رنگ رنگ  
کاندر آن جز لاله و نسیرین و سیسنبر نبود  
از خدا بیگانه‌ام خواندند اندر ملک طوس  
از خدا بیگانگان اماً به پیغمبر نبود (۴۰)

سبک خراسانی نه تنها در شیوه او اثر گذاشته، بلکه خلق  
و خوی او را نیز هماهنگ کرده است. بهارچه در شعر وچه در نثر  
خراسان گذشته را بیاد می آورد. اصولاً چه در زندگی وچه در  
آثار بهار گاه ناهمواریها و تناقض هانی دیده میشود که در مقابل  
خصایص ممتاز او آن چنان قابل اهمیت نیست. بهار ماهرانه به  
تتبع از شیوه های گوناگون اسلوب شعری پرداخته و در طی  
اشعارش همه جا با احترام و توقیر آمیخته با نیایش و تقدس از  
شاعران گذشته بخصوص سخنوران خطه خراسان نام می برد و  
آنها را عاشقانه می ستاید. مثلاً درباره فردوسی چنین گوید:

بزرگوارا؟ فردوسیا؟ بجای تو، من  
یک از هزار نیا رست گفت از آنچه رواست



زیخته کاری اغیار و خام طبعی قوم  
چنان بسوخت دماغم که دود از آن برخواست  
ثنا کنیم ترا تا که زنده ایم به دهر  
که شاهنامه ات ای شهره مرد محیی ماست  
(۴۱)

از خصوصیات بارز اندیشه اقبال ایستکه آزادی اندیشه اش  
را فدای این و آن نکرد. جدید و قدیم، مرتجع و مترقی،  
گذشته و آینده، شرق و غرب مورد تحلیل انتقاد آمیز او قرار  
گرفتند و بهار نیز این موهبت رایافت که از انتقاد نهراسد. بهار و  
اقبال بی پروا و مقاوم از گفتن آنچه بنظرشان می آمد ابا نداشتند.  
هر دو به انسان عشق می ورزیدند. این عشق نه تنها استقلال  
اندیشه آنها است بلکه در حقیقت رفتار اندیشمندانی است که این  
دو پیام آور عاشق انسان بدنبال حقیقت آن می روند.

صبح نشاط خندد و آید بهار عشق  
وین شام شوم و عصر غم انگیز بگذرد (۴۲)

در بیشتر کلام بهار و اقبال روح دینداری و اندیشه  
وحدت مسلمانان جایگاه خاصی دارد و نه تنها اشعاری که در نعت  
پیامبر و قهرمانان اسلامی می باشد شاهد این دعوی است، بلکه  
در دیگر اشعار آنها روح دیانت و تعلیم و صدق و صفای اخلاقی  
و عرفانی بچشم میخورد.

بهار: سرخیل انبیاء که صفات او  
حیران نموده عقل مجرد را  
حق از ازل بهر و ولای او  
باخلق بسته عهد مؤکد را  
ایزد از او بخلق نمود امروز  
احسان بی نهایت وی حد را  
(۴۳)

اقبال: فزون شو بمنزل کوش مانند مه نو  
دراین نیلی فضا هر دم  
مقام خویش اگر خواهی دراین دیر  
بحق دل بند و راه، مصطفی(ص) رو  
(۴۴)

بهار درباره اتحاد مسلمانان چنین می سراید:

چند گوئی چرا مانند ویران  
هد و افغان و خوارزم و ایران

هند و ترکیه و مصر و ایران  
تونس و فاس و قفقاز و افغان  
در هویت دو اما بدین يك  
مختلف تن وی متحد جان  
جملگی پیرو دین احمد  
جملگی تابع نص قرآن  
مسلمی گر بگرید به طنجه  
مؤمنی نالد اندر بدخشان  
آری این راه و رسم عباد است  
روز يك رنگی و اتحاد است  
(۴۵)

واقبال برای مسلمین ترکیب ملت گیتی نورد را برگزید و  
مسلمانان را با صفات بینش جهانی و جهان بینی و اتحاد متصف  
می نماید.

نه افغانیم و نی ترك و تتاریم  
چمن زادیم و از يك شاخساریم  
تمیز رنگ و بو برما حرام است  
که ما پرورده يك نوبهاریم

استفاده از مضامین اقبال در اندیشه و سروده های بهار  
بسیار دیده می شود و این مضمون علامه اقبال را چه زیبا تضمین

اقبال: لاله این چمن آلوده رنگ است هنوز  
سپر از دست مینداز که جنگ است هنوز

بهار: می فروهل زکف ای ترك به يك سونی چنگ  
جامه جنگ فرو پوش که شد نوبت جنگ

در اشعار اقبال و بهار کهنه پرستی و خرافات محکوم و مطرود است و آنجا که به این مسئله اشاره می کنند غالباً با طنز و کنایه و نیشخند همراه است. قصیده جهنم بهار چنان از کنایه آکنده است که بی اختیار آدمی را بیاد مجلس شورای ابلیس اقبال می اندازد .  
بهار:

ترسم من از جهنم و آتش فشان او  
وآن مالك عذاب و عمود گران او  
باشد یقین ما که بدوزخ رود بهار  
زیرا بحق ماو تو بد شد گمان او (۴۶)

اقبال در جاوید نامه خویش به سفر روحانی خود ت بهشت و دوزخ ادامه میدهد و بهار در قصیده بهشت و دوزخ خویش

---

راه مردمی و مردم داری و خدمت بخلق رامی نمایاند. اقبال و بهار نوحه و نندبه خویش را از اعتراض به اوضاع اجتماعی کشورشان در لا بلا ی اشعار بیان می کنند و نیز آمرانه مناعت طبع خویش را نشان می دهند.

بهار: قدرت شاهان ز تسلیم فقیران بیش نیست  
قصر سلطان امن تر از کلبه درویش نیست  
گر ز خون من نگیں شاه رنگین میشود  
گو بریز این خون که مقدار نگینی بیش نیست  
دل به اقبال جهان ای صاحب دولت مبند  
کاین جهان در اختیار عقل دور اندیش نیست  
(۴۷)

بهار در ترکیب بند جالبی محاوره خود را بافرشتگان موکل شب اول قبر ماهرانه ترسیم کرده است. (۴۸) روح ایمان و دیانت در بهار و اقبال بصورتی معتدل و لطیف جلوه گر است و از آن آه و حسرت های منالغه آمیز زاهدانه در اشعار آنها خبری نیست و لطف سخن آنان با عرفان و اخلاق توأم است. بهار در "پند پدر" بالحنی مملو از پشیمانی و درد سپهری شدن روزگار راییان می کند و در جدولهای این کهنه تقویم روزگار یادگار دورانهای متمادی رامیجوید و از آنها عبرت ها می آموزد و نیز در پیام ایران با اشاره به مفاخر گذشته جوانان را پند و اندرز می دهد. عدالت د شد آنها جای خاصی دارد و همیشه مورد ستایش

است.

بهار : لوحی است در زمانه که در وی فرشته ای  
بنمود نقش هرچه ز خلق زمانه دید  
این لوح در درون دل مرد پارسا است  
و آن گنج بسته راست زبان و خرد کلید (۴۹)

بهار و اقبال خواه و ناخواه در سیاست کشورشان نقش  
سازنده ای داشته اند. گرچه باید گفت اخراج اجباری بهار از  
سیاست برای جهان ادب بسیار مفید بود، زیرا باعث شد  
خدماتی بزرگ در راه پیشرفت شعر و نثر فارسی انجام  
دهد. حیات سیاسی او برخلاف روح حساس و شاعرانه و  
شخصیت واقعیش بود. هر چند که شعر و نثر خویش را در  
خدمت اهداف سیاسی اش گرفت و از این راه پیام خود را اعلام  
نمود. اقبال هر چه سرود پیام بود و بالا اقل میتوان گفت  
پیام هایش بر سایر اشعار او فزونی دارد.

بهار: شعر من انگیخته موجی است از دریای ذوق  
من شناور چون نهنگان بر سر دریای او  
ازدهای خامه ام در خوردن فرعون جهل  
چون عصای موسوی پیچان و من موسی او (۵۰)

بهار و اقبال هر دو اندیشمندانی هستند که تاریخ و رشته  
های باریک و محکمی که گذشته را بحال مربوط میکند م  
توجه آنها است و آنها ارزیابی مینمایند. از طرفی این طبیعت

را میدانند که تحول و مبارزه اساس زندگی است. جهان متحرک است نه ساکن و همه چیز در حال جریان می باشد.

اقبال: "زندگی چیزی جز شوق پرواز نیست و حرکت وسیله ضروری زندگی است" حرکت حقیقت است و ثبات چیزی جز خیال نیست. (۵۱) و بهار به پیروی از سخن اقبال گوید: (۵۲)

شمه ای در حال و استقبال تو  
هان نه من گویم که گفت اقبال تو  
"زندگی جهد است و استحقاق نیست"  
"جز بعلم انفس و آفاق نیست"  
گفت همت را خدا خیر کثیر  
هر کجا این خیر را بینی بگیر  
فارغ از اندیشه اغیار شو  
قوت خوابیده‌ای بیدار شو

قلب های بهار و اقبال از همدردی با فقیران و تهی‌دستان می تپد. در گفته ها و نوشته هایشان مردم مستمند را از یاد نبرده و در سراسر عمر خویش غمخوار آنها بودند گرچه که هر دوی این مصلحین جامعه بشریت از مال و منال دنیا بهره ای نداشته، ولی خداوند به آنان غنای ذاتی عطا کرده بود.

اقبال: نه شیخ شهر نه شاعر. نه خرقة پوش اقبال  
فقیر راه نشین است و دل غنی دارد ( ۵۲ )

بهار: ای توانگر در غم بیچارگان بودن خوش است  
درجهان بر بینوایان مهربان بودن خوش است  
در پی جلب قلوب این و آن بودن خوش است  
چند بیرحمی ب فکر مردمان بودن خوش است ( ۵۴ )

حال به بُعدی دیگر از ابعاد فکر و اندیشه این دو عالم  
انسانی اشاره میکنم. آیا عرفان و تصوف در سخنان این دو جانی  
دارد؟ باید گفت بلی، ولی نه آن تصوفی که درسکرو بیخودی  
و خودفراموشی و پشمینه پوشی است، بلکه آن عرفان و تصوفی  
ملایم و معتدل که بین پارسائی و پاکیزه خوئی جاودانه و زندگی  
عملی و اجتماعی تلفیق حاصل نموده است. انگونه که با قلب و  
الهام و شهود همراه است و روح را از سطح و قشر امور بیرون  
میکشد.

نکته ای که از نظر زندگی شتاب آموز و باصطلاح زندگی  
سازنده و عملی امروز ذکر آن لازم است این که در آئین تصوف  
دو روش توان دید. یکی روش اعتزال و قطع علائق و دیگر  
روش مثبت که در آن موضوع تصوف و عرفان ایرانی جلوه  
درخشانی دارد و میتوان آنرا چراغ راه سعادت دانست. بهار و  
اقبال آن تصوف و عرفانی را پذیرفته اند که پرتو دانش و



بینش را در دلها می افروزد و نیروی کار و کوشش و خدمت و عشق و سایر صفات عالی انسانی را در آفاق وانفس پرورش میدهد.

اقبال :  
زمن گو صوفیان با صفا را  
خدا جویان معنی آشنارا  
غلام همست آن خود پسرستم  
که با نور خودی بیند خدا را (۵۵)

بهار :  
برتختگاه تجرد سلطان نامورم من  
باسیرت ملکوتی در صورت بشم من  
این عالم بشری را من زاده گل و خاکم  
لیکن زجان و دل پاک از عالم دگرم من  
سلطان ملک فنایم منصور دار بقایم  
با یاد هوست هوایم وز خویش بیخبرم من  
موجودفانی فی الله هستی پذیر و فنا خواه  
هم آفتابم و هم ماه، هم غصن و هم ثمرم من  
والا سفیر خردمند و خشور پاک خداوند  
کس گفت عقل برومند استاد بوالبشرم من  
(۵۶)

آنچه مخصوصا در عقاید آن دو جایگاه والائی دارد امید و خوشبینی و تحرك و جنبش آنهاست، و آن تکدر و تنفرویس و حرمان که سخن بسیاری از شعرارا اندوهگین و ملال آور می سازد، در سخن اقبال و بهار جایش را به طراوت و شادی و

نشاط و زیبایی داده است .

بهار : گفت صوفی تن بود زندان جان  
چون قفس کانچا نشانی بلبل  
گفتمش در اشتباهی ای رفیق  
کی شود تن در بر جان حایلی  
جسم اضدادی است درهم پیخته  
کی کنند اضداد کار قابلی  
جان نگهدار است این اضداد را  
همچو اندر کارگاهی عاقلی  
هر جمادی عاقبت نامی شود  
وین کمال او راست گام اولی  
جمله هستی می‌رود سوی کمال  
عاقبت ماضی است هر مستقبلی  
جزو دریا گشت باید لاجزم  
غرقه والاتر که پا بر ساحلی (۵۷)

اقبال : ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم  
هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم  
موج ز خود رفته ای تیزخرامیدو گفت  
هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم (۵۸)

سخن هردوی این خداوندگاران شعر فارسی بیدار ساز و  
جرات آموز است و اندیشه های آنها پر از مشرب های فلسفی

است بی آنکه به مشرب خاصی وابسته باشند. درحقیقت باید گفت مسلک آنها خلاقیت چشم گیری دارد.

بهار : آسمان تابنگری ملک است و آفاق است و نفس حیف باشد گر براین آفاق ز انفس ننگری مردم چشم تو زین آفاق و انفس بگذرد خود تو مردم شو کزین آفاق و انفس بگذری نیک بنگر تا چرا پیدا شدند این اختران گر بدانستی توانی دعوی نیک اختران عامل این سحرها عشق است و جز او هیچ نیست عشق پیداکن و گر پیدا نکردی خونگری ( ۵۹ )

بهار این شعر را درباره فلسفه جهان و گیهان سروده است حرفه و شغل اقبال و بهار شاعری نبود ، سیاستمدار ، وکیل ، فیلسوف و از همه مهمتر معلمی است که به آن عشق می ورزیدند . بهار زمانی طولانی از عمر خویش را صرف تدریس ادبیات در دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات گذرانید همچنانکه اقبال نیز سالهای متمادی از عمر خویش را صرف آموزش فلسفه و زبان و ادب و فرهنگ و حقوق نمود و از این راه رسالتی پیامبر گونه انجام دادند. وصف و بیان این احوال و حالات رابسا در اشعار آنان میتوان یافت. در اشعار لطیف و ساده که مملو از شوق و صفای محبت و انس و الفت است اقبال و بهار با پیش گوئی خویش برای آینده شرق ، تصویری گیرا ازافق ترسیم می کنند.

اقبال : می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند  
دیده ام از روزن دیوار زندان شما (۶۰)

بهار : بهارا بهل تا گیاهی بسراید  
دزخشی زابسر سیماهی بسرایسد  
دراین تیرگی صبر کن شام غم را  
که از دامن شرق ماهی بر آید  
به بیداد بد خواه امروز سرکن  
که روز دگر دادخواهی بر آید  
برون آید از آستین دست قدرت  
طبیعت هم از اشتباهی بر آید (۶۱)

بسیاری از گوشه های زندگی عملی این دو نابغه قرن  
نیز به هم شباهت دارند. بهار از دیر زمانی علیل المزاج بود.  
در اواخر عمر که دور از یارو دیار دوران جانکاه بیماری را  
در سوئیس می گزرايند باز هم از گذشته یاد میکند و دعا می نماید  
(۶۲).... بهار در مقدمه جله سوم تاریخ تطور نثر فارسی یا  
سبک شناسی چنین می نویسد: "..... تنها چیزی که مایه تسلی  
دل افسرده و جان به لب رسیده است همان خدماتی است که  
در مدت چهل سال در ترویج فرهنگ ایران و ادبیات شیرین و  
شریف زبان مادری خود انجام دادم. صدها مقالات  
سود مند در امور اجتماعی و سیاست و ادب و تحقیقات و  
تتبعات به رشته تحریر کشیده ام و در صفحه های جراید  
نوبهار، ایران، تازه بهار، دانشکده، و مجلات دیگر مانند

مهر ایران و ارمغان وغیره درج گردیده است و قریب سی هزار بیت از قصیده و غزل و قطعه و دوبیتی و مثنویات دارم . . . . من این سه جلد یادگار تتبعات دیرینه خود را با شوقی وافر و علقه ای صادق به نسل جوان معاصر در اسوه حالات و تاریخ ترین ایام زندگی خویش جمع و تدوین نمودم . . . . تا شاید آنمذجی از طرز تحقیق و تتبع و انتقاد بدست دهد . . . . (۲۴)

اگر حاصل عمر اقبال و بهار را از میان آثار آنها بیرون آوریم و طریقی که آنان در سیاست و اجتماع پیش گرفتند در نظر مجسم کنیم وجوه مشترکی را در هر دو میتوانیم بیابیم . اقبال آخرین سلطان شعر فارسی در شبه قاره ، هندو پاکستان و بهار آخرین پادشاه شعر کلاسیک در ایران می باشد . اقبال و بهار از بی خبری و تعصب خشک و کور کورانه مردم متاسف و ملول هستند و همه انسانها را مستحق زندگی سعادت مند میدانند . آنها معتقدند که جنبشی باید تا شرقی را سیل بنیان کن غرب از پای دریاورد . هر دو بر مردم تکیه کردند و فریاد برآوردند که ای انسان تو که جانشین خدا در روی زمین هستی قدر خود را بشناس و بهار اشاره میکند که هر چه هست "ازماست که برماست :

از خویش بنالیم که جان سخن اینجاست  
از ماست که برماست (۶۴)

واقبال مردم شرق را از دسیسه های غربیان آگاه ساخته میگوید که تمام سعی و جدیت فرنگیان برای استثمار کشیدن ملل

غقب افتاده شرق است و چون مسلمانان وحدت کلام را ازدست داده و هدف عالی و غائی "واعتمصو بحبل لله ولا تفرقوا" را فراموش کرده اند بنا بر این باید ملت ها بخود متکی گردند و اسیر نیرنگ استعمار گران نشوند. بهار ایران را دوست دارد و در اندیشه اعتلای آن است. این عشق مبتنی بر معرفت اوضاع حال و گذشته ایران میباشد و آنجا که استعمار گران میخواهند منابع زیر زمینی او را تصاحب کنند با سوز و حالی این چنین می سراید:

کسیکه افسر همت نهاد برسر خویش  
بدست کس ندهد اختیار کشور خویش  
حقوق نفت شمال و جنوب خاصه ماست  
بگو بخصم بسوزان به نفت پیکر خویش (۶۵)

اقبال نیز بعنوان يك انسان متعهد اسلامی بسر زمینی برای مسلمانان در روی کره زمین اشاره می کند و می بینم که پاکستان ب ایده و فکر او بوجود آمد. گرچه اقبال در قید حیات نبود ت آرزوی بر آورده شده اش را در صحنه گیتی مشاهده کند.

هر چند که هر دو مسلمان شرقی و وابسته به فرهنگ غنی اسلامی هستند ولی از تحولات و پیشرفتهای غرب هم دور نیستند و میخواهند که مسلمانان علم و فن آنها را مورد استفاده قرار دهند نه ظواهر فریبنده را. این هر دو فقر و استغنائی عارفانه را بغنایت دارامی باشند گرچه که بیشتر دوران زندگی آنها در جلال و کشمکش و نابسامانی گذشته و فراغ بال و خیال آنچنانکه لازمه

اشتغال به امور فکری و ادبی برایشان فراهم نبوده با این همه آنچه که بیادگار گذاشته اند بسیار ارزنده و از شاهکار های ادب فارسی است. هر دوی این بزرگان در نظم و نثر نسیبک نوی رابوجود آوردند که باید گفت راه گشای نو پردازان گردیدند. حق و دادگری، امید صداقت، ذوق حیات، خدمت بخلق، مبارزه و تحرك و دینداری، صفات شاخص آنها بشمار است.

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید  
 قفسم برده بیباغی و دلم شاد کنید  
 فضل گل میگذرد هم نفسان بهر خدا  
 بنشینید بیباغی و مرا یاد کنید  
 یاد از این مرغ گرفتار کنید ای مرغان  
 چو تماشای گل و لاله و شمشاد کنید  
 هر که دارد زشما مرغ اسیری بقفس  
 برده در باغ و بیاد منش آزاد کنید  
 آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک  
 فکر ویران شدن خانه صیاد کنید  
 شمع اگر کشته شد از باد مدارید عجب  
 یاد پروانه هستی شده برباد کنید  
 جور و بیدار کند عمر جوانان کوتاه  
 ای بزرگان وطن بهر خدا داد کنید  
 گر شد از جور شما خانه موری ویران  
 خانه خویش محالست که آباد کنید

کنج ویرانه زندان شد اگر سهم بهار  
شکر آزادی و آن گنج خداداد کنید (۶۶)

این غزل یکی از شاهکار های بهار محسوب می شود. شور و حال، گذشت و محبت عشق، به طبیعت و نصیحت و امید در آن موج میزند.

اقبال و بهار هر دو از استعمار گر پیرزمان بسیار منزجر و متنفر بودند. بهار در اشعار بی شمار انگلستان را نفرین و سرزنش کرده است.

انگلیسا در جهان بیچاره و رسوا شوی  
ز آسیا آواره گردی و زاروپا پا شوی  
(۶۷)

بهار و اقبال در شعر و نثر خویش مراحل راطبی کردند و همانطور که سن تقویمی آنها سپری می شد فکر و اندیشه شان هم تکامل می یافت. در نوشته های بهار گاهی اوقات ضد و نقیض هائی دیده می شود که بستگی به رویداد ها و حوادث آن دوران دارد. بهار قطعه قلب شاعر را در سلسله مقالاتی در نوبهار هفتگی شروع نمود. این قطعات نه تنها نمونه بارز نثر فارسی سی سال قبل از وفات شاعر است بلکه صفحاتی از زندگی نویسنده است که در ۲۵ سالگی قلب حساس خود را ضمن الفاظ و عبارات ساده و بی پیرایه عریان ساخته و در معرض تماشا و قضاوت عموم گزارده است. بهار در این مقالات اعتراف نموده که دارای قلبی عاصی و سرکش می باشد از اینجهت با محیط



هم آهنگ نیست .

' نمی دانم قلب من قلب يك كودك است يا قلب اطفال  
قلب يك شاعر':

چرا از هیچ چیز خوشم نمی آید .

چرا هیچ چیز را عمیقاً و حقیقاً از روی ایمان نمی پسندم .

چرا هیچ حقیقی برایم ثابت نمی شود .

چرا زود می رنجم و زود می بخشم و چرا دیر فراموش میکنم .

چرا بخودم غرق شدم ، معذالك بخودم نمی پردازم .

چرا از زیاد حرف زدن و از زیاد حرف شنیدن و از اجتماعات

متأذی میشوم ،

اگر تنبلی است پس چرا از نوشتن زیاد و خواندن زیاد خسته  
نمی شوم .

يك مناعت بیجا ، يك رقت بی مورد و يك توقعات موهوم

و يك انتظارات خارج از قاعده ای گاهی در خودم می بنیم که

هیچ چیز حمل نمی توانم کرد .

نه لذت های مادی و جسمانی ، نه لذایذ معنوی و نه

کیفیت انزوا و گمنامی ، نه برق فائزیت برتری ، نه شعاع سوزنده

عشق و دوستی ، نه تحمل مظلومیت و شفاهی اشك يك روح

حقیقی و نه هم استراحت و آسایش يك روح بی اعتنا متقی که

بزرگترین لذایذ يك روح پاک تواند بود . اینها هیچکدام هر قدر

قوی تر و روشن تر و حقیقی تر مغدالك قابل اغناء من نیستند .

میدانم اگر قدرت درك حقایق کلی نوامیس کائنات را

داشته و در تمام سلولهای درشت این پیکر بی کران مرموز یعنی در فضای پهناور کهکشان و ذروه شمس الشمس کبیر، قدرت تاثیر و پرواز رامی داشتم باز قانع نبوده و قلب کوچک و ناقص من آرام نگرفته و بهیچ حقیقتی سلام نمی کرد. زنده باد قید اطاعت و عبودیت، بردوام باد بارقه تعبد و یقین، پاینده باد باور کردن و قانع شدن و آرمیدن .....

مصائب، رزایا، جریحه های قتال، حبس ها، مخاطرات، هجوها، بی انصافی ها، مظالم، بی وفائی ها، دوزوئی ها، حقه بازیها، شیطننت ها، دسیسه ها اینها هیچکدام مژگان مرآتر ننهدوند. از قلبم راهی به بیرون نیافتند، آن خونها هیچوقت به بخار تبدیل نشده و از دودکش چشم بیرون نریختند همه در پرده های قلب یا روح من مثل کاغذ های مقوا محکم به روی هم چسبیده متحجر شدند \*

ز قلب کسان قلب شاعر جداست  
دل شاعر آماج سهم خداست  
چو باشد دل شاعری سوخته  
جهان گردد از شعرش افروخته  
بدل برق سوزنده دارم چه باك  
اگر گفته من بود سوزناك  
دل شاعران چیست ؟ دریای ژرف  
برآن دم بدم برق و باران و برف  
نیاساید از برق و طوفان دمی  
نه در سور شادی نه در ماتمی (۶۸)

بهار پس از مراجعت به ایران در سال ۱۲۲۸ شمسی رهبر جمعیت هواداران صلح گردید. بهار در آخرین مراحل زندگی خویش با ایمان و اعتقاد کامل به حق و صلح طلبی بخواهدش دوستان قصیده ای در این باب سرود و در مجمع بزرگی که به افتخار او تشکیل شده بود آنرا خواند. با سرودن این قصیده، که در حقیقت آخرین اثر ادبی و ندای بیدار وجدان او است دفتر طبع وقاد خویش را پس از پنجاه سال برای همیشه فرو بست و بتاریخ پیوست .

فغان زجغد جنگ و مرغوای (۶۱) او  
که تا ابد بریده باد نای او  
زمن بریده یسار آشنای من  
کز او بریده باد آشنای او  
چه باشد از بلای جنگ صبتر  
که کس امان نیابد از بلای او  
شیراب او زخون مرد رنجبیز  
وزاستسخوان کسارگر غذای او  
همی دهد ندای خوف و میرسد  
ببهر دلی مهسابست نندای او  
بخاک مشرق از چه رو زنند ره  
جهانخواران غرب و اولیای او  
کجا است روزگار صلح و ایمنی  
شگفته، مرز و باغ دلگشای او

کجا است عهد راستی و مردمی  
فروغ عشق و تابش ضیای او  
کجا است دور یاری و برابری  
حیسات جاودانی و صفای او  
بهار طبع من شگفته شد چو من  
مدیح صلح گفتم و ثنای او  
برین چکامه آفرین کند کسی  
که پارسی شناسد و بهای او (۷۰)

پس از اینکه کشور دوست همجوار ایران پاکستان استقلال یافت، بهار که نسبت به این مرز و بوم دارای احساساتی گرم و ایمانی قوی بود این نظم را بنام " یادگار بهار " سرود و در آن وحدت نژاد و مذهب، مکارم اخلاقی و حس استقلال طلبی و دوستی دو ملت ایران و پاکستان را یاد آوری کرد و پند و اندرزهای سودمندی برای آینده پاکستان داد.

همیشه لطف خدا باد یار پاکستان  
بکین مباد فلک با دیار پاکستان  
زر جِس شَرک، بری شد بقوت توحید  
همین بس است بدهر افتخار پاکستان  
سزد کراچی و لاهور، قبة الاسلام  
که هست یاری اسلام کار پاکستان  
زفیض روح (محمد علی جناح) بود  
محمد و علی و آل، یثار پاکستان

همین نه کحل بصر، بل سزد که اهل نظر  
کنند کحل بصیرت غبار پاکستان  
مدام تشنه صلح است ملتش، هر چند  
که نیست کم ز کسی اقتدار پاکستان  
بزیر بیرق نصر من الله اند و کنند  
مه و ستاره، سعادت نثار پاکستان  
شود بمرتبہ صاحبقران دهر که هست  
بدست صاحب قرآن مهار پاکستان  
زقهر حق شودش کار، زار اگر طلبد  
عدو بمکر و حیل کارزار پاکستان  
زفیض سعی و عمل وز شمول علم و هنر  
فزون شود همه روز اعتبار پاکستان  
چه سخت زود بآزادی امتحان دادند  
رجال فاضل و کامل عیار پاکستان  
طپد چو طفل ز مادر جدا، دل کشمیر  
که سر ز شوق نهد در کنار پاکستان  
چو مادر یکه زفرزند شیر خواره جداست  
نجات کشمیر آمد شعار پاکستان  
فشانده اشک غم از چشم و من همی بینم  
بچشم دل مژده اشکبار پاکستان  
ز سوی مردم ایران هزار کونه درود  
بساکنان سعادتمدار پاکستان  
بعالمان حقایق بسالکان طریق  
بغازیان معادی شکار پاکستان

برهبران معظم، بسائسان بزرگ  
که هست فکر تشان غمگسار پاکستان  
زما درود فراوان بشیر مردانی  
که کرده اند سر و جان نثار پاکستان  
بروح پاک شهیدان که خونشان بر خاک  
کشید نقشه پر افتخار پاکستان  
زما درود برآن روح پر فتوح بزرگ  
(جناب)، رهبر والاتبار پاکستان  
درود باد بروج مطهر (اقبال)  
که بود حکمتش آموزگار پاکستان  
جدا نبود و نباشند ملت ایران  
زطبع و خوی و شعار و دثار پاکستان  
کمان مبر که بود بیشتر از ایرانی  
کسی بروی زمین دوستدار پاکستان  
بهار عاشق فرهنگ و خوی و آدابی است  
که محکم است بدان، پودو تار پاکستان  
زروی صدق و ادب چندنکته عرضه دهم  
بپیشگاه دل حقگزار پاکستان  
که ملک را نرساند بنوحدت ملی  
مگر سماحت قانونگزار پاکستان  
جدال مذهبی و ترک اصل آزادی  
خزان کند بحقیقت، بهار پاکستان  
دگر صنایع ملی که کار ساز افتد  
بجمع کارگر بیشمار پاکستان

دگتر بنای عدالت که بالسویه برند  
ز عدل بهره، صفار و کبار پاکستان  
ز مرگ باک مدارید و مستعد باشید  
که هست صلح مسلح، مدار پاکستان  
اساس صلح، سپاه منظم است  
بود سپاه منظم، حصار پاکستان  
برید بهره ز علم فرنگ و صنعت او  
که کسب علم و هنر نیست عار پاکستان  
ولی فضایل اخلاق خود ز کف مدید  
که خوی غرب نیاید بکار پاکستان  
فنون غربی و آداب و سنت شرقی  
مناسب است بشان و وقار پاکستان  
همیشه تا که ز گشت زمین شب آید و روز  
بخرمی گذرد روزگار پاکستان  
همیشه یمن بود در یمین پاکستان  
همواره یسر بود در یسار پاکستان  
بیادگار، بهار این قصیده گفت و نوشت  
همیشه لطف خدا باد یار پاکستان (۷۱)

در پائیز سال ۱۹۵۰ وزیر دارائی پاکستان برای شرکت  
در کنفرانس اقتصادی اسلامی رهسپار ایران شد و باتفاق  
دانشمند ایران شناس پاکستانی ممتاز حسن بخدمت ملك الشعراء  
بهار رسید. از او دعوت کردند سفری به پاکستان نماید. سفیر  
پاکستان غضنفر علیخان نیز با وابسته فرهنگی پاکستان خواجه

عبدالحمید عرفانی با بهار ملاقات کرده و از او خواستند تا به لاهور سفر نماید، ولی متأسفانه بهار بعلت بیماری نتوانست این دعوت را پذیرا شود.

بهار واله و شیدای اقبال بود. وی با وجود کسالت و ضعف مزاج بخاطر عشق و علاقه ای که بر رشد معنوی خود داشت، همیشه در جلساتی که برای بزرگداشت علامه محمد اقبال تشکیل میشد شرکت میکرد و غالباً ریاست جلسه بعهد او بود. در باره آخرین سالی که بهار میبایست در جلسه روز اقبال شرکت کند برای دعوت از این شاعر بزرگ و سخنور سترک عالیقدر بمنزل او رفتند و از وی خواستند که آیا فی السابق ریاست جلسه بزرگداشت علامه اقبال را که در سفارت پاکستان تشکیل میشد بعهد بگیرد. بهار با جسمی تکیده و روحی پر قدرت و استوار که در هر کسی دیده نمیشود و مخصوص خواص میباشد با تأکیدی قاطعانه گفت من در آنروز خود پیش اقبال هستم.

بهار در اول اردیبهشت ۱۲۲۰ شمی مطابق ۲۱ آپریل ۱۹۵۱ یعنی درست روز موعود وفات علامه اقبال زندگی را به درود گفت و به اقبال پیوست. این استاد بزرگ همانند مراد خویش نه تنها در ایران مثل و مانند نداشت، بلکه قرنها بود که دفتر ادب و فرهنگ فارسی نظیر او را بخود ندیده بود. او بحق ملك الشعراء بهار و سرآمد شاعران بود. اساتید سخن معتقدند که کمتر شاعری به استادی و توانائی و عظمت و قدر و مقام ادبی بهار در تاریخ معاصر ایران بوجود آمده است.



بهار درمیان ستارگان درخشان ادب فارسی که در قرون  
اخیر درخشیدند تک ستاره ای تابنده بود که بالغ برنیم قرن در  
آسمان بلند شعر و ادب فارسی نور افشانی کرد.

ما درس محبت و صفا میخوانیم  
آئین محبت و وفا میدانیم  
زین بی هنران سفله ای دل مخروش  
کانها همه میروند و ما میمانیم (۷۲)



### استادیه

۱. دیوان اشعار بهار، جلد اول، ص ۴۵۰.
۲. ایرانیون کی نظر، خواجه عبدالحمید عرفانی، ص ۵۴۰.
۳. دیوان بهار، جلد اول، ص ۱۰۴، بهار این شعر را در  
سال ۱۲۸۵ شمسی سروده است.
۴. دیوان بهار، جلد اول، ص ۲۲۲، ۲۲۳، بهار این  
شعر را درشکوائیه از تعطیل روزنامه بهار سروده است.
۵. دیوان بهار، جلد اول، ص ۲۰۶.
۶. دیوان بهار، جلد اول، ص ۴۶۲.
۷. دیوان بهار، جلد اول، ص ۲۸۴ - بهار این شعر را

در سال ۱۲۹۲ شمسی و چگونگی فساد جامعه در ایران مقارن جنگ جهانی سروده است .

۸. دیوان بهار، جلد اول، مقدمه
۹. دیوان بهار، جلد دوم، ص ۴۰۷ قطعه شعر و نظم.
۱۰. نخست وزیر وقت ایران قوام السلطنه
۱۱. دیوان بهار، جلد اول، ص ۴۷۵
۱۲. تهران مصور ۱۶، اردیبهشت ۱۳۲۰.
۱۳. دیوان بهار، جلد اول ص ۳۵۵، این قصیده با نام دماوند معزوف است.
۱۴. دیوان بهار، جلد اول، ص ۲۴۲، بهار این ترجیع بند را در اوایل سال ۱۲۹۹ شمسی سروده است.
۱۵. دیوان بهار، جلد اول، ص ۲۳۸.
۱۶. دیوان بهار، جلد اول، ص ۲۸۴.
۱۷. کلیات اقبال فارسی، ص ۲۱۵، پیام مشرق ص ۴۵.
۱۸. کلیات اقبال اردو ص ۲۱، بانگ درا ص ۲۱.
۱۹. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۱۶۳.
۲۰. کلیات اقبال اردو، ص ۶۱۳، ضرب کلیم، ص ۱۵۱  
نظم «گله».

۲۱. کلیات اقبال فارسی، ص ۱۰۰۸، ارمغان حجاز  
ص ۱۲۷.

۲۲. دیوان بهار جلد اول، ص ۲۷۰، بهار که از جنگ  
ناراحت است این شعر را در سال ۱۲۹۲ شمسی مقارن شروع  
جنگ بین المللی سروده است.

۲۳. دیوان بهار، جلد اول، ص ۱۲۷ بهار در شعر پند  
سعدی در اسط بسیار زیبایی روش مستبدانه شاهان را بسیار  
نکوهش کرده است.

۲۴. دیوان بهار، جلد اول، ص ۶۷۸.

۲۵. کلیات اقبال فارسی، ص ۱۰۲۴ - ارمغان حجاز ص ۱۳۲.

۲۶. رستم قهرمان اساطیری شاهنامه در نظر بهار جای  
خاص دارد.

شنیده ام که یلی بود پهلوان رستم  
کشید سرز مهابت بر آسمان رستم  
دیوان بهار جلد اول ص - ۴۶۲.

۲۷. دیوان بهار جلد اول، ص ۲۷۰، تحت عنوان افکار  
پریشان. بهار دو بیتي هائي بسبک جدید در سال ۱۲۰۱ شمسی  
سروده است.

۲۸. دیوان بهار، جلد اول، ص ۷۵۷، بهار این شعر را  
در سال ۱۲۲۴ شمسی سروده است.

۲۱. کلیات اقبال فارسی، ص ۸۹۱، ارمغان حجاز، ص ۹.
۲۰. Dickens
۲۱. احیاء فکر دینی در اسلام، ص ۲۱۴.
۲۲. کلیات فارسی اقبال، ص ۱۱۲. اسرار و رموز ۱۱۲.
۲۳. دیوان بهار جلد دوم، ص ۴۲۲، قطعه ضلال مبین.
۲۴. دیوان بهار جلد دوم، ص ۱۴۲.
۲۵. بهار در اول فروردین ۱۳۱۲ خورشیدی به زندان شهر بانی تهران افتاد و سرگذشت منظوم خود را از آنروز شروع کرد. در مرداد همانسال به اصفهان تبعید شد و بقیه منظومه را آنجا ساخت و در اردیبهشت ۱۳۱۲ که به تهران باز آمد آنرا بپایان رسانید ص ۴ و ۲، جلد دوم.
۲۶. با کاروان حله، زرین کوب ص ۲۷۰.
۲۷. کلیات فارسی اقبال، ص ۹۲۵، ارمغان حجاز، ۴۲.
۲۸. دیوان بهار، جلد اول، ص ۲۰۲.
۲۹. دیوان بهار، کارنامه زندان، ص ۵۸۷ و مجله ارمغان، سال ۲۵ شماره ۴.
۴۰. زاهدان ظاهر فریب بهار را تکفیر کردند و خویش را

۲۹. کلیات اقبال فارسی، ص ۸۹۱، ارمغان حجاز، ص ۹.
۳۰. Dickens
۳۱. احیاء فکر دینی در اسلام، ص ۲۱۴.
۳۲. کلیات فارسی اقبال، ص ۱۱۲. اسرار و رموز ۱۱۲.
۳۳. دیوان بهار جلد دوم، ص ۴۲۲، قطعه ضلال مبین.
۳۴. دیوان بهار جلد دوم، ص ۱۴۲.
۳۵. بهار در اول فروردین ۱۳۱۲ خورشیدی به زندان شهر بانی تهران افتاد و سرگذشت منظوم خود را از آنروز شروع کرد. در مرداد همانسال به اصفهان تبعید شد و بقیه منظومه را آنجا ساخت و در اردیبهشت ۱۳۱۲ که به تهران باز آمد آنرا بپایان رسانید ص ۴ و ۳، جلد دوم.
۳۶. با کاروان حله، زرین کوب ص ۲۷۰.
۳۷. کلیات فارسی اقبال، ص ۹۲۵، ارمغان حجاز، ۴۲.
۳۸. دیوان بهار، جلد اول، ص ۳۰۲.
۳۹. دیوان بهار، کارنامه زندان، ص ۵۸۷ و مجله ارمغان، سال ۲۵ شماره ۴.
۴۰. زاهدان ظاهر فریب بهار را تکفیر کردند و خوش را

و تابلو زیبا و ارزنده ای ارائه داده است. دیوان بهار، ص ۷۷۰.

۴۹. دیوان بهار، ص ۵۲۵.

۵۰. بهار این شعر را در سال ۱۲۱۰ سروده است

دیوان بهار، ص ۵۵.

۵۱. کلیات اردوی اقبال، ص ۴۱۸، بال جبرئیل ۱۲۶.

۵۲. بهار این شعر را قبل از اینکه شبه قاره هند و

پاکستان تقسیم گردد خطاب به شبه قاره هند و پاکستان سروده  
است (مهر ماه ۱۲۲۲ شمسی)

۵۳. کلیات فارسی اقبال، ص ۲۲۲، پیام مشرق

صفحه ۱۶۲.

۵۴. دیوان بهار، ص ۴۲۱.

۵۵. کلیات فارسی اقبال، ص ۲۲۷ - پیام مشرق،

صفحه ۶۷.

۵۶. دیوان بهار، ص ۲۸ - ۲۹. بهار این قصیده عارفانه

را در سال ۱۲۸۴ سروده است.

۵۷. بهار این شعر را در سال ۱۲۱۵ شمسی سروده و

بسیار حرکت جوهری را زیبا ترسیم کرده و بشر را بسوی کمال  
شوق داده است. دیوان بهار، ص ۶۵۲.

۵۸. کلیات فارسی اقبال، ص ۲۹۸ - پیام مشرق ۱۲۸.
۵۹. بهار این شعر را در سال ۱۳۰۱ خورشیدی. در تهران سروده و در روزنامه شفق سرخ بچاپ رسیده است. دیوان بهار ص ۲۶۴ - ۲۶۵.
۶۰. کلیات فارسی اقبال، ص ۵۱۷ زیور عجم ص ۱۲۵.
۶۱. دیوان بهار، ص ۲۸۲
۶۲. بهار در سال ۱۳۲۷ شمسی برای معالجه به لزینه سوئیس رفت و در آنجا نیز از درماندگی و روزگار نامساعد با افسوس یاد میکند. دیوان بهار، ص ۷۷۴.
۶۳. مقدمه جلد سوم، سبک شناسی، ۱۳۲۶ خورشیدی.
۶۴. دیوان بهار، ص ۲۶۲.
۶۵. دیوان بهار، ج ۲، ص ۲۶۲.
۶۶. بهار این غزل را در سال ۱۳۱۲ شمسی در زندان شهر بانی گفته است. دیوان بهار ص - ۲۸۱.
۶۷. شعر نفرین بر انگلستان از اشعار طنز گونه بهار است که در سال ۱۳۱۲ پس از هجوم قوای بیگانه (شهریور ۱۳۲۰) به خاک ایران که بهار همه توطئه هارا زیرسر انگلستان می دانست سروده شده است. دیوان بهار، ص ۷۲۰.

۶۸. دیوان بهار، جلد دوم، ص ۲۰۹، ۲۱۰.
۶۹. مرغوا - بضم میم و غین - فال بد و شوم از حرکت پرندگان و بمعنی نفرین هم آمده است.
- ۷۰: دیوان بهار، جلد اول، ص ۷۶۲ - بهار این شعر را در واپسین روزهای حیات سروده است.
۷۱. یادگار بهار به پاکستان - دیوان بهار جلد اول، ص ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶.
۷۲. دیوان بهار، جلد دوم، ص ۴۷۶.



### فهرست منابع و مآخذ

۱. فرهنگ ادبیات فارسی دری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تألیف دکتر زهرا خانلری (کیا)، ۱۳۴۸.
۲. سخنوران ایران در عصر حاضر، تألیف محمد اسحاق (معلم زبان و ادبیات فارسی دارالعلوم کلکته) جلد اول، چاپ اول، چاپخانه جامعه دهلی ۱۲۵۱ هجری، (صفحه ۲۵۸)
۳. بزم سخن، شرح حال و برگزیده آثار ۱۹۷ تن سرایندگان از آغاز شعر فارسی تا زمان حاضر، تألیف ی - قیصری، انتشارات زوار.



۴. ادبیات دوره بیداری و معاصر ، دکتر محمد استعلامی  
انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران ، خرداد ۲۵۲۵  
(۱۳۵۵) .

۵- سلسله مقالات (بازگشت ادبی) مندرجه در سال های  
سیزدهم و چهاردهم مجله ارمغان (مقالات ملك الشعرای بهار) .

۶- با کاروان حله ، مجموعه نقد ادبی ، دکتر عبدالحسین  
زرین کوب ، انتشارات جاویدان ، چاپخانه علمی ۱۳۶۲ .

۷- گرایش های مترقی در اندیشه اقبال م. سیدین ،  
چاپ پویا .

۸- تاریخ برگزیدگان وعده ای از مشاهیر ایران و عرب ،  
تالیف امیر مسعود سپهرم ، انتشارات زوآر ۱۳۳۹ شمسی .

۹- دیوان اشعار شادروان محمد تقی بهار ملك الشعراء  
استاد فقید دانشگاه تهران ، مشتمل بر قصاید ، مسمطات ،  
ترکیب بندها و ترجیع بندها (جلد اول) و جلد دوم شامل  
مثنویات ، غزلیات ، قطعات ، رباعیات ، دوبیتی ها ، ملحقات ،  
مطایبات ، اشعار به لهجه مشهدی ، تصنیف ها ،  
۱۳۲۶ خورشیدی ، انتشارات امیر کبیر ، چاپخانه فردوسی ،  
انتشارات امیر کبیر ۱۳۴۴ خورشیدی .

۱۰- کلیات اقبال (فارسی) ، شیخ غلامعلی ایند سنز لمیتد  
پبلیشرز ، لاهور ، حیدرآباد ، کراچی ، ناشر دکتر جاوید اقبال .

۱۱- شرح احوال و آراء ملك الشعرای بهار ، خواجه

عبدالحمید عرفانی، مرکز انتشار، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۵ خورشیدی.

۱۲- سخنرانی های نخستین کنگره شعر در ایران (دفتر نخست) انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۹ خورشیدی تهران.

۱۳- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، نشر موسسه مطبوعاتی امیر کبیر، تهران ۱۳۳۰ چاپ سوم.

۱۴- مجله یغما، شماره دوم و سوم سال پنجم.

۱۵- تاریخ مختصر احزاب سیاسی انقراض قاجاریه،

تالیف ملک الشعراء بهار، جلد اول، چاپ ۱۳۲۱.

۱۶- مجله ارمغان، سال ۲۵، شماره ۴ خرداد ۱۳۳۰، چاپ تهران.

۱۷- ملك الشعراء بهار، نشریه دانشکاه تهران.

۱۸- مجله امید نو، شماره ۸، اردیبهشت، ۱۳۳۰، چاپ تهران.

۱۹- ایران ما، شماره ۹ آوریل ۱۹۵۰، اردیبهشت ۱۳۲۹.

۲۰- روزنامه مغان، مقاله شاعر سیاستمدار شماره ۲۸ و ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱.

۲۱- برگگی از تاریخ معاصر ایران، تالیف کوهی کرمانی

- ص ۱۰۵، چاپ تهران.
- ۲۲- مجلہ ہفتگی تهران مصور، ۶ اردیبهشت ۱۳۳۰،  
شماره ۴۰۲، چاپ تهران.
- ۲۳- اقبال ایرانیون کی نظر میں، دکتر خواجہ عبدالحمید  
عرفانی، اقبال اکادمی پاکستان کراچی آوریل ۱۹۵۷.
- ۲۴- رومی عصر، تالیف خواجہ عبدالحمید عرفانی، نشر  
کتابفروشی معرفت، تهران.
- ۲۵- سخنوران نامی معاصر، سید محمد برقمعی، نشر  
مؤسسہ مطبوعاتی امیر کبیر.
- ۲۶- تاریخ بیداری ایران، تالیف ناظم الاسلام کرمانی،  
نشر کتابفروشی ابن سینا، تهران.
- ۲۷- سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، تالیف  
ملك الشعراى بهار، ناشر وزارت فرهنگ.
- ۲۸- حیات یحیی یا تاریخ معاصر، تالیف یحیی دولت  
آبادی، نشر کتابفروشی ابن سینا.
- ۲۹- تاریخ بیست سالہ ایران، تالیف حسین مکی، نشر  
کتابفروشی علمی، تهران ۱۳۲۵.
- ۳۰- مجلہ نوبهار، شماره چهارم و پنجم، میزان و عقرب  
۱۳۰۱.

در باره  
اقبال

سخنی  
چاویدان



## «سخنی درباره جاویدان اقبال»

ترجمان احوال و بیان سرگذشت علامه محمد اقبال و نشان دادن افکار و آثار این فیلسوف شرق کاری است بس عظیم و دشوار - اما خوشدل از آنم که این کتاب ها تا حد زیادی چهره مردانه و قیام و اقدام قهر مانانه اقبال را عاری از هر گونه ابهام می نماید.

آنچه در این کتاب ها از نظر خوانندگان می گذرد ، داستان زندگی بزرگ مردی است که با تحول در روان خویش تحولی در جامعه اش بوجود آورد . وی توانست در عمر متوسط شصت و دو ساله خود بدستکاری و پایمردی اندیشه بلند و احساس قوی و طبع لطیف و بیان بلیغ و منطقی نیرومند و اشعار نغز و افکار پرمغز و کوشش مستمر ، بی آنکه سپاهی برانگیزد و لشکری بیاراید ، قلب ها را تسخیر نموده و اساس دولت و کشوری بزرگ و پهناور در میان حدود و ثغور شبه قاره پاک و هند و در قلب قاره عظیم آسیا با وسعتی بسیار و جمعیتی انبوه پی افکند . وی توانست از میان امواج خروشان و جوشان دریای حوادث زمان ، کشتی طوفان زده ملت خویش را هنگام با قومی متحد و متفق و آزاده و سرفراز و بلند آوازه به ساحل آرامش و استقلال برساند :

از نوا تشکیل تقدیر امم  
از نوا تخریب و تعمیر امم

او بزرگ مردی بود که به آرزوی غائی و مقصود نهائی هزار ساله مشتاقانی که در شبه قاره پی گیر و بی امان در راه آزاد کردن خویش از غل و زنجیر استعمار و استثمار تلاش و کوشش می کردند جامه عمل پوشانند و با ایمانی راسخ و اعتقادی کامل و زبانی فصیح و بیان رسا و شیوای شعر و نثر پارسی، داد سخن داد:

نغمه می باید جنون پرورده ای  
آتشی در خون دل حل کرده ای

دکتر جاوید اقبال چهره شناخته شده در نگارش این اثر چنان بی ریا و صادقانه صورت مردانه پدر را تصویر نموده که به جرات می توان گفت، باوجود آنکه در زهان پدر نمی زیسته، همواره خود را در عمق زندگی او حس کرده است.

در هر حال او جزئی از اقبال است. از سر زمین او برخاسته و در آن آب و هوا زیسته و از همان چشمه سیراب گشته و از آن اندیشه ها الهام گرفته و بجاست که کتابی جامع در معرفی پدر گرد آورد.

من نیز هنگام برگردان، این اثر گاهی به چنان احساس عاطفی دچار می گشتم که زمان او را با هیجان در وجودم می یافتم و میتوانستم همه آن دوران پر نشیب و فراز زندگی اقبال را در مقابل چشمانم بینم و تمام آن لحظات را لمس نمایم.

بگونه‌ای که باشادی‌های او خوشنود و از ناشادی‌هایش محزون و مغموم. و برآستی در ژرفای زندگی او غرق می‌شدم.

امیدوارم در راه نیل به هدفی که داشته‌ام توفیق کامل حاصل کرده باشم و این خورشید فروغ بخش جهان افروز، اقبال بزرگ را به فارسی زبانان بهتر به شناسانم. شاید این کوشش در خور آن باشد که روز بروز بر استحکام مبانی اتفاق معنوی بین دو کشور ایران و پاکستان که علایق فراوان با یکدیگر دارند، افزوده گردد. اقبال در این مهم، سهم بسزائی داشته و همواره به نیروی سخن به داشتن روح اتحاد درمیان مسلمانان بخصوص مسلمانان همجوار تاکید کرده است.

هنر برجسته اقبال در این است که عقل و احساس را باهم آمیخته و صمیمیتی را که دل میجوید و عقل می‌پسندد، با بیانی شاعرانه و منطقی، در قلب‌ها نشانده است.

نغمه گر معنی ندارد مرده است  
سوز او از آتش افسرده است

شرح حال اقبال، این نابغه شرق، در جلد اول «زنده رود» جاویدان اقبال با سلسله انساب او شروع می‌شود و ضمن بیان زندگینامه خاندان وی در سیالکوت، مساله تاریخ تولد او مطرح و نظریات مختلف در این باره ابراز می‌شود. در فصلی دیگر در مورد دوران کودکی و نوجوانی اقبال سخن به میان آمده است، از معلمان زمان ابتدائی و متوسطه و دانشگاه او یاد



شده و نقش آنان در تکوین و شکوفایی وی مورد بحث قرار گرفته است. قسمتی دیگر درباره کالج دولتی لاهور و اثر آن مدرسه در تکامل استعداد های اقبال است. سپس تدریس و تحقیقات او مطرح شده و سرانجام از دوران تحصیلات او در اروپا و پایان آن و بازگشت به وطن سخن رفته است.

جلد دوم با مساله امرار معاش و بحران های زندگی خانوادگی و تکامل تدریجی افکار و عقاید و ارتقاء ذهن و تثبیت فکر و خلاقیت او آغاز می شود و بالاخره با جنگ قلمی و دوران عزلت و گوشه نشینی او، برخورد ها و تصادمات میان هندوان و مسلمانان به پایان می رسد، و چه بسا که این تصادمات قلب حساس او را آزرده است.

جلد سوم آخرین و مهمترین مجلد از نوشته های دکتر جاوید است. او سعی کرده گوشه های تاریک و نکاویده و برنیانگیخته حس و حیات اقبال را در این کتاب بیاورد. بهمین سبب جلد سوم پر محتوی تر و پر حجم تر گردیده است. ناگزیر کتاب را در دو جلد تنظیم نمودم.

جلد سوم با کارزار عملی او در میدان سیاست آغاز می شود. در جنجال هولناک برانگیز جهان که بر گرد آدمیان دیواری از امیال و شهوات حلقه زده بود، و دست استعمار و استثمار جلوی چشم حقیقت بین را گرفته بود، اقبال یکی از نامور شدگانی بود که عملاً وارد سیاست شد و با اشعار انقلابی خود، خاموشان و خواب زدگان را تلنگر بیداری و هوشیاری

زد. او به نقاط مختلف شبه قاره سفر کرد و با گفتارهای دلنشین هر بار شاهد سخن را بطریقی پیراست، تا با جمال دلاویزی وی دیده بی اعتنای مردم را به معانی حکیمانه و تحرك آمیزی که در بیانات خود بکارمی بست متوجه سازد. مجموعه این گفتارها در کتابی بنام احیاء فکر دینی در اسلام گرد آوری گردیده است. او در اشعار و مقالات و سخنرانی های خویش همیشه سعی کرده است قهرمانان اسلامی را از لابلای تاریخ بیرون بکشد و جلوی چشم مسلمانان قرار دهد. سفر به مصر و غرناطه و شرکت در کنفرانس اسلامی فلسطین از رویدادهای مهم زندگی اقبال می باشد که درین قسمت مفصل درباره آنها صحبت شده است. همچنین اجمالا از رهبری مسلمانان سخن رفته است. از میزگردهای لندن و بازی های بازیگران استعمارگر و عمال آنها بحث شده است. دیدار با سردمداران سیاست جهانی و ملاقات با موسولینی دیکتاتور ایتالیایی از جمله مطالب جالب این کتاب است.

جلد چهارم با سفر سودمند و اثر بخش او و یاراناش به افغانستان آغاز می شود. آنگاه از اندیشه های نو و تازه که ره آورد سفرها و مطالعات او بود که در مغرب زمین ساخته و پرداخته و با فکر و فرهنگ مشرق زمین تلفیق گشته بود و در طبق اخلاص به هموطنانش عرضه کرد، صحبت شده است.

سپس از کنفرانس مسلمانان همه شبه قاره هند در اله آباد و ناامیدی آنها از داشتن کشوری مستقل و متحد سخن رفته، مسائلی که باعث گردید یکباره افکار او تغییر یابد و فکر ایجاد

کشوری مسلمان بنام پاکستان در ذهن او تقویت شود. بنظر می آید این بزرگترین موفقیت اقبال بعنوان يك مسلمان در جامعه مسلمانان قرن بیستم است. از همدلان و همزبانان فهیم و صمیمی یعنی پیشاهنگان و رهبران روشن ضمیر یاد گردیده ، آزادیخواهان و استقلال طلبانی که همه سالکان مصمم و رهبران ثابت قدم راهی پر فراز و نشیب بوده اند و با پیام انقلابی اقبال از جان گذشته و سردر کف نهاده ، قدم در میدان مبارزه گذاشته تا سر انجام توانستند به عظمت و سروری دست یابند .

از آرزوهای قلبیش برای پیروزی جامعه مسلمانان سخن گفته شده ، و چه بسیار این ناکمی ها قلب بیمار او را رنجورتر گردانده است. آخرین فصل کتاب را خاطرات تاثیر انگیز و حزن آور واپسین روزها و لحظه های حیات اقبال تشکیل می دهد. یاد بودهایی که بنظر من این چنین تاکنون در کتابی نیامده است. گرچه عمر ظاهری او دیگر در طرف چمن نیست ، اما چتری از گل و ریحان در بوستان فرهنگ و ادب جهان همیشه شگفته می باشد .

در جهان نتوان اگر مردانه زیست  
همچو مردان جان سپردن زندگیست  
تو که از نور خودی تابنده ای  
گر خودی محکم کنی پاینده ای

ترتیبی که در نوشتن این کتاب ها بکار رفته تا حد زیادی با سایر نوشته های مربوط به اقبال فرق دارد . اسلوب نگارش

کتاب شیرین و همه پسند است . من نیز در ترجمه تا حد امکان کوشیده ام که خوانندگان فارسی زبان هم از مطالعه آن به روش بیان و طرز فکر نویسنده نسبت به اقبال آشنائی پیدا کنند . به عبارت دیگر همان شیوه را در نگارش بکار برده ام .

نخستین اعجاب و احترامی که بعنوان یک ایرانی نسبت به اقبال در ذهن خویش یافتم آن بود ، که چگونه کسی می تواند چنین به زبان و فرهنگ کشور دیگری مسلط شود ، در حالیکه زبان مادریش پنجابی و زبان ملیش اردو می باشد . کلیات اردوی او در حدود شش هزار بیت دارد ، در صورتی که کلیات فارسیش حاوی نه هزار بیت است . از این گذشته شعر اردوی اقبال نیز از لحاظ کلمات و تراکیب و اوزان و قوافی و ردیف ها و غیره به فارسی بسیار نزدیک است و جالب توجه اینکه او هرگز به ایران سفر نکرده است ، در حالیکه یکی از آرزوهایش این بوده است .

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما  
ای جوانان عجم جان من و جان شما  
غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام  
تا بدست آورده ام افکار پنهان شما

در ترجمه متن کتاب "زنده رود" از اردو به فارسی در حالی که به متن اردو وفادار مانده ام ، تا آنجا که امکان داشته است ، سعی کرده ام محض صدق ترجمه از بلاغت دور نشوم و ضمن شرح و بسط مطالب متن کتاب بعضی جمله ها را ساده تر

کرده ام. زیرا سخن هر چه ساده تر وی پیرایه تر و مردم پسند تر باشد، دلنشین تر است و کلام اقبال چنین خصوصیتی را دارا می باشد. در عین حال روش انشاء و املائی کلمات و ترکیبات فارسی را نیز رعایت کرده، و تا آنجا که ممکن بود، اسامی را با زیر نویس لاتین بصورت کامل نگاشته ام و ارقام تاریخ مسیحی را بصورت ارقام تاریخ اسلامی در آورده ام و آنجا که آیه ای از قرآن کریم نقل شده است متن کامل آیه شریفه حتی الامکان با ترجمه فارسی نقل گردیده و آنجا که احیاناً حدیثی آمده است، در صدد یافتن اصل حدیث بطور کامل بر آمدم و آنرا با ترجمه فارسی در زیر نویس منعکس کرده ام. در بعضی جا ها برای رفع ابهام و همچنین برای روشن شدن مفاهیم دشوار و نیز برای یافتن اصطلاحات اصیل فارسی و اردو و نقل جمله هائی که از منابع گوناگون اخذ گردیده اند، تا حد امکان به متون مورد استفاده مؤلف رجوع کرده ام، و درباره بعضی از نکات که به اشاره بیان شده اند، زیر نویس های کوتاهی آورده ام و گاهی نیز به اشعار فارسی خود اقبال استناد نموده ام. زیرا آن رشته ریسمانی که مروارید های سخن ویرا بهم پیوند می دهد جز احساس پر شور و صادقانه این حکیم الامت راستین در راه خدمت بخلق و سخت کوشی و گزاردن بار امامتی که او خود را مبلّغ آن می داند نیست.

«زندگی جهد است و استحقاق نیست»

اقبال با قدرت زبان و سحر و جادوی بیان که از دل سوخته و جان گداخته و طبع آزرده او مایه گرفته بود، آهسته

و پیوسته ، آشکار و پنهان به پیش رفت و در ژرفای دل و جان و عقل و احساس مردم شبه قاره ، برای نیل به استقلال و رهایی از قید بردگی و بندگی آتشی بر افروخت .

سیمه شاعر تجلی گاه حسن  
خیزد از سیمای او انوار حسن

همچنین در مقدمه و زیر نویس این کتاب ها سعی کرده ام شرح حال هم زمان او را تاحدی توصیف کنم. زیرا اقبال و کوشندگان پر توان با ایمان به درستی می دانستند که در راه کسب آزادی سعی نا کرده بجائی نخواهند رسید. پس جان بر کف قدم در راه نهادند. بدین صورت سعی آنان مشکور شد و آرزویشان به حصول پیوست.

اقبال در دوم ژوئن ۱۹۲۷ به محمد علی جناح نوشت:  
"امروز شما تنها فرد مسلمانی در هند هستید که جامعه اسلامی شبه قاره رهبری شما را در طوفانی که عنقریب دامنگیر تمام شبه قاره خواهد شد خواهند داد..."

در حقیقت این روح اقبال بود که بوسیله محمد علی جناح جلوه گر گردید ، و پس از سالها منجر به صدور قطعنامه لاهور شد. و نهالی که اقبال کاشته بود در ۱۴ اوت ۱۹۴۷ توسط قائد اعظم محمد علی جناح به ثمر رسید. جناح هم بارها با احترام در باره اقبال چنین گفت :

"اقبال نه تنها يك متفكر، راهنما و دوست نزديك من بود ،

بلکه در تاریخ ترین روزگار مسلم لیگ مانند یک صخره محکم بر پای ایستاد و هرگز متزلزل نشد....»

تلاش و کوشش اقبال در ایجاد کشور اسلامی پاکستان و به زانو در آوردن استعمار و پاره کردن زنجیرهای استثمار با سایر دست اندرکاران تا حد زیادی تفاوت داشته است. مسلم است که تیغ آبدار زبان و بیان، بُران تراز شمشیر آبدیده است:

تیغ حلم از تیغ آهن تیز تر  
بل ز صد لشکر ظفر انگیز تر

در این جهاد مقدس در حالی که بعضی ها بیهوده نقش خیال برخشت و گل می زدند، اقبال بر لوح دل و جان قلم می زد.

کس نداند در جهان شاعر کجاست  
پرده او از بزم و زیر نواست  
آن دل گرمی که دارد در کنار  
پیش یزدان هم نمی گیرد قرار  
ای تو از تـک سخن مست مدام  
گر ترا آید میسر این مقام  
با دوبیتی در جهان سنگ و خشت  
می توان بردن دل از حور بهشت

اقبال عارف در حقیقت پیرو فرهنگ غنی و پربرابر ایران

اسلامی است. روی به صراحت از پیشوایان و مرشدانش سخن می گوید و پس از سیر و غور در مکتب حکمت و ریاضت عرفان ایرانی و گذشتن از راه ها و منزل های فلسفی باینش کامل اسلامی چون پولاد آب دیده محکم و استوار قدم در راه نهاد و دیگران را به دنبال خویش کشاند. زیرا مقصد کعبه ای بود، که به یارانش نشان داده بود. او از گوشه گیری و عزلت که صفت ناپسندیده جمعی از صوفیان دست از دنیاشسته و بر کنج خلوت نشسته و در بروی خلق بسته بیزار بود.

مثل حیوان خوردن آشودن چه سود

کربنه خود محکم ننی بودن چه سود

خویش را چون از خودی محکم کنی

تو اگر خواهی جهان برهم کنی

اقبال برای بیان این رسالت بزرگ زبان اردو را کافی و کامل ندانست، بدین سبب روی به زبان وسیع فارسی آورد و در این ساحت پهناور هنر نمائی کرد. وی مهمترین اشعار فلسفی و عرفانی خویش را به شعر فارسی سرود و از این راه نیز بین دو ملت ایران و پاکستان وحدت و رابطه سیاسی و فرهنگی محکمتری ایجاد نمود.

مکتب اقبال به عالم انسانیت تعلق دارد و پیام او پیام محبت برای بشریت است:



شعر را مقصود اگر آدم گری است  
شاعری هم وارث پیغمبری است

مطالعه آثار اقبال به زبان فارسی و اردو و انگلیسی از این جهت جالب است که در آن ها بیشتر از هفتاد شاعر فارسی با نقد و تبصره های گوناگون ذکر شده اند. اقبال شعر فارسی را از خواب دوپست ساله بیدار کرد و به کالبد نیمه جان زبان فارسی در شبه قاره که به راه زوال افتاده بود روح تازه دمید و موجب گردید که رشته الفت و پیوند ما با مردم این سامان همچنان قویم و استوار بماند. براستی نظیرش را کم می شناسیم. بزرگ مردی از ملت مسلمان همسایه و دوست ما، با قدرت و تسلطی آن چنان که به ادب و فرهنگ پارسی داشته سیل افکارش چون مولوی در مثنوی جاری می شود، بفارسی سلیس قصیده و غزل می سراید، قطعه می نویسد، بسبک خیام رباعی می گوید و ندای پر شور عشق سر می دهد.

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر  
دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است

نخستین منظومه فارسی اقبال بنام «اسرار خودی» در سال ۱۹۱۵ میلادی انتشار یافت و سه سال بعد یعنی در ۱۹۱۸ میلادی «رموز بیخودی» که مکمل آن می باشد، منتشر گردید. «ارمغانی» که او به «حجاز» فرستاد و «پيامی» که از «مشرق به مغرب» روان کرد و «زبوری» که بساز «بانگ درا» در

گوش جوانان عجم" نواخت مرا در "گلشن راز" جدیدش بمانند "مسافری" عاشق و سالک به سیر و سیاحت اندیشه وادار نمود و ضربان "بال جبرئیلش" آتشی سوزنده در سراسر وجود مشتاقانش بر افروخت و هر چند که میدانیم چشم خود بسته ولی چشم ما را برگشاد دیگر پیروانش میدانند که از این "پس چه باید کرد" و از "ضرب کلیمش" دریافته اند که "خودی" وجودشان بمنزله آتشی است که باید عالمی بفرورزد و دیگران را هم به سوز خود بسوزد.

شعر را سوز از کجا آید بگو!  
از خودی یا از خدا آید بگو!

و شبی که بادل خویش خلوت می کند بیاد "جاوید" که او را نشانه ای از نژاد نو می نامد، پند و اندرز می دهد.

از مفاهیم سخن اقبال که در مجموعه های "پیام مشرق"، "زبور عجم"، "جاوید نامه"، "اسرار خودی و رموز بیخودی"، "ضرب کلیم"، و "احیاء فکر دینی" که آنرا بدون احیاء معنوی اسلام بی اثر می داند، در مییابیم که اقبال معلم، آدمی را به فریبکاری پایان ناپذیر هشدار می دهد و از کلام خود برای مقابله با ترفندهای آن شمشیری دودم فراهم آورده است، شمشیریکه وسوسه های شیطانی غرب را که بر گرد دل طواف می دهند و راه نفوذ می جویند به ضربتی اثر بخش می پراکند شمشیری که برای دوستان بیداری و برای دشمنان چون ذوالفقار علی (ع) هلاکت بار است. اقبال می گوید هر جا که

امکان دارد شرق را از رنگ آمیزی غرب و جلوه های چشم فریب و عقل ربای آن هشدار دهد، و آنچه غرب از شرق گرفته از او باز ستاند.

### «فریاد زافرنگ و دل آویزی افرنگ»

وی توانسته است بر اساس تمام شناخت هائیکه بر پایه فرهنگ غنی قدیم و جدید دارد خود را با الگوهاییکه مکتب اعتقادی او یعنی اسلام بوی داده، بسازد.

سری پر شور و حال چون سر اقبال با آن اندیشه های تابناک و نگرانیهای بزرگ برای انسانها بخصوص مسلمانان وقتیکه عالمانه و هارفانه بر فراز و فرود جهان بنگرد مسلما با سرهای دیگر فرق دارد. او به مقامی ژرف و عمیق دست یافته و این مقام او را بر پایگاه رفیع خود آگاهی و دل آگاهی رسانده است. خود آگاهی اسلامی اقبال بی ارتباط با حدیث منسوب به حضرت علی (ع) نیست که میفرماید: «من عرف نفسه، فقد عرف ربه» خود شناسی، خدا شناسی است.

فلسفه خودی اقبال که بسیار برآن تاکید دارد، استقلال نفس است. کسی که بدرون خود دست یافت دنیائی در خویش می آفریند که جانشین همه کم و کاست های دنیای برون می شود.

برون از ورطه بود و عدم شو  
فزون تر زین جهان کیف و کم شو

این انسان خود آگاه، آزاده و کوشنده است، دیندار و معتقد است، بی نیاز است و در حقیقت انسان دگرگون شده است که به جمع وابسته است گوید:

«اگر انسان خود را نشناسد، در حقیقت زندگی را نشناخته است.

«زندگی مرگ است بی دیدار خویش»

اقبال طالب قومیت اسلامی و هدف او وطن بزرگ اسلامی بوده نه مرزهای خاکی، او انسان واقعی کسی را می داند، که در دایره شرایع اسلام عمل کند. از برادری و یگانگی و برابری همه انسانها سخن می گوید، زیرا آدم در عمق افکار اقبال گل سر سبد بوستان آفرینش است و اوست که باید به مقام آدمیت برسد:

برتر از گردون مقام آدم است  
اصل تهذیب احترام آدم است

اقبال حق گو و حق جو، شعر را دست مایه قرار داده، شاهین بلند پرواز را به پرواز در می آورد و بر آنها با بیداری و شجاعت فرمان پرواز شاهی می دهد.

قبسای زندگانی چساک تاکی؟  
چو موران آشیان در خاک تاکی؟

به پرواز آی و شاهینی بیاموز  
تلاش دانه در خاشاک تاکی؟

اقبال مردی است تجزیه نشده ، که به همه چیز عشق می  
ورزد. مصلحی بزرگ که نگران وضع زمان خویش است. وی به  
عالم بشریت اعلام میدارد که برای رسیدن به اقبال باید يك روح  
و يك بعد و يك جانب داشت.

درعسل پوشیده مضمون حیات  
لسذت تخلیق قسانسون حیات

اقبال عمل را مقصود حیات می داند و عقیده دارد که  
حیات مبتنی بر فعالیت مستمر است. وی همیشه بر مبارزه و  
پیکار، تلاش و کوشش تاکید دارد و می گوید:

«زمانه با تو نسازد تو با زمانه ستیز»

اقبال مسلمانی مومن و معتقد ، عارفی وارسته و شاعری  
آزاده و مردی خیر و بشر دوست و آدمیزاده ای نیکو خصال و  
از همه مهمتر سیاستمداری واقع بین و آینده نگر بود. نکته مهم  
فکر اقبال فیلسوف ، ارتباط مستقیم با تبلیغ بیدارگرانه در  
بهادادن به علم و معرفت و عقل دارد. بدیهی است زمانی که  
روان مردم برانگیخته شود ، قوه تشخیص بیشتری در آنان بیدار  
می شود. او در بسیاری از مقالات و اشعارش به ترویج علم  
برخاسته و بدین ترتیب گوهری را که حکومت های جابر و

می تواند راه گشای همه کسانی باشد که جازمانه می کوشند با ترازوی اندیشه ها ارزشهای انسانی را دریابند و در حقیقت این پیش گفتار ها خود يك اقبال نامه است

من دانسته و ندانسته بقدری از دوستان عالم و دانشمند ایرانی اقبال شناس و اقبال شناسان پاکستانی استفاده کرده ام که صورت اسامی آنان از چند می گذرد و به صد ها بالغ می گردد و چون با نظری وسیع تر مینگریم در دفتر آرزو هایم این ثبت می شود که آیا روزی می توانم بهتر يكیك آنان را برای شناخت بیشتر مد نظر آورم.

برآید آرزو یا بر نیاید  
شهید سوز و ساز آرزویم

بدیهی است جای هیچگونه گفتگو درباره ارزش معنوی این کتاب ها نیست زیرا اثر جاوید است و اهمیت جاویدان دارد. جاوید پدر را از دریچه چشم همانند يك فیلسوف متفکر و اندیشمند دیندار می پذیرد که قویاً در مسائل مختلف غور می کند، و آن چنان ارج و اعتباری برای او و اندیشه اش قائل است که در خور تحسین می باشد. حقیقت هم همین است، زیرا اقبال رود حیات آفرینی است که همیشه جاری و جاویدان می باشد. چرا نباشد؟ او "زنده رود" است.



استعمارگر می خواستند نور آنرا در جان آدمیان شرق خاموش کنند به دم مسیحائی خویش ساخته و پرداخته است. در حالیکه اکثر متفکران جهان به نسبتی که در علوم عقلی پیش رفته اند از شور و حرارت ایمانشان کاسته شده است، این نابغه قرن باهمان نگاه که از دامان پدرش نور گرفته بود، بلکه قوی تر پیش رفت و هر آن در این نگرش و اعتقاد مستحکم شد. او صادقانه به نشر عقاید خویش در تمام طول حیاتش اقدام کرد و یک چهره برجسته مقاوم و مبارز از خود در تاریخ به یادگار گذاشت و ستم خویش را در محکوم ساختن ستم عصر بنحو احسن بیان داشت، و این اثر و دیدگاه، را از طریق آثارش برای آیندگان باقی نهاد.

صدای اقبال ندائی است از صمیم قلب، فریادی است به استمداد و اتحاد، امید آنکه در این عصر پرولوله و هیاهو، از میان هزاران بانگ و خروش به گوش مسلمانان جهان برسد.

این کتاب ها مظهر دیگری از کوشش در راه ایجاد تفاهم میان دو کشور دوست و هم کیش و همجوار می باشد و جای خوشوقتی است که ایرانیان نیز خواهند توانست از داستان حیات و افکار بزرگ مردی از زبان فرزندش آگاه شوند که اندیشه او باعث ایجاد کشوری بر اساس اسلام گردید.

مفتخرم که در طی چند سال توانستم این ها را بفارسی برگردانم و از همه مهمتر پیشگفتار های آنها است که با توجه بسیر تکاملی و ارتقاء ذهنی و حق گونی اقبال تنظیم شده و